



Princeton University Library



32101 073580654

2255.66928

al-Nahw al-tajribi

Sawi

DATE

ISSUED TO

NOV 22 '72 BINDERY

2255.66928

al-Nahw al-tajribi

Sawi

DATE

ISSUED TO

NOV 22 '72 BINDERY

**DATE****ISSUED TO**









Property of  
Princeton University  
Library

آشارات و انگاره تهران  
۱۳۲۰

# الْحَوَالِ التَّجْرِيْبِيَّةُ

تأليف: صلاح الصاوي، محمد عفراني

مرضى آيت الله زاده شيرازي، آذماش آذروش



# النحو التجريبي



# انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۳۲۰

تهران ۱۳۴۹

# النحو التجريبي

تأليف

محمد غفراني

صلاح الصاوي

آذربايجان آذربايجان

مرضى آيت الله زاده شيرازي

2255  
.66928

چاپ و صحافی این کتاب در دو هزار نسخه در سال ۱۳۴۹  
در چاپخانه سازمان انتشارات و چاپ دانشگاه تهران خاتمه پذیرفت

حق طبع این کتاب تا سه سال در انحصار دانشگاه تهران است  
و مسئولیت صحت مطالب آن با مؤلفان میباشد

بها: ۱۰۰ ریال

## بنام خدا

### (پیشگفتار)

- ۱ -

امروز کانون‌های ادبی ما از نظر تدریس زبان عربی دچار تردید شده‌اند زیرا در اثر عوامل اجتماعی و سیاسی و بدنبال انگیزه‌های اقتصادی بزرگ دوراهی رسیده‌ایم که نیاکان دانشمند ما را از آن آگاهی نبود و آیندگان را نیز از آن رنجی نخواهد بود زیرا حل این مسأله بعهده نسل ما است. مسأله این است که: در این دوره عربی را چگونه باید تدریس کرد؟

در قرن‌های گذشته آمیزش تازی و پارسی آن چنان بود که دانشمند ایرانی از آموختن تمام و کمال تازی گزیر نداشت زیرا کتابهای علمی و ادبی اغلب به تازی بود و نبودن مرزهای سیاسی آمیزش دو قوم را و بدنبال آن آموختن زبان را آسان‌تر می‌کرد. همینکه پایه قدرت تازیان سست شد و دولتشان رو بزوال نهاد زبان عربی نیز در ایران جان خود را از دست داد و به صورت کالبدی درآمد که تنها بخاطر قرآن و علوم دینی و بلاغت ناچار به نگاهداری آن بودند. این کالبد نیمه جان منحصر بود به صرف و نحو و مقداری واژه مهجور و احیاناً چند بیت شعر که بیشتر بکار شواهد لغوی می‌خورد و مقداری ضرب‌المثل که اصل یا ترجمه آنها در کتاب‌های پارسی آمده بود. اگر نیروی قرآن نبود تا بحال مردم غیر عرب این کالبد نیمه جان را هم در اعماق قرون بخاک سپرده بودند.

۱۱-۱۳-۷۲  
۱۹۸۳

در قرن بیستم که اقتصاد شگفت آور باختر زمین همه کشورهای خاور را مجذوب خود کرده است ، رابطه ما با کشورهای تازی به مسائل عاطفی یعنی ، دین و دوستی و تاریخ منحصر شده است و اقتصاد که یک زمان نقش اساسی را در این زمینه بازی می کرد رخت به دیار دیگر بر بسته است و نظر ما را نیز با خود به آن سوی کشانیده است .

به دنبال این ماجرا زبان عربی نیز اندک اندک ضعیف شد تا امروز کار به جایی رسیده که در روزنامه ها و مجله ها مردم از خود می پرسند عربی به چکار می آید؟ گروهی دیگر به دفاع برخاسته اند که برای فهمیدن قرآن و نیز برای درک بهتر زبان فارسی عربی لازم است .

بهر حال آنچه که اینک در کشور ما انجام می گیرد تدریس زبان عربی است خواه در دبیرستانها خواه در دانشکده ها ، و پیوسته این سؤال مطرح است که نحوه تدریس چگونه باید باشد؟ آیا عربی را باید به عنوان یک زبان کلاسیک تحویل نیافته آموخت تا در دایره تحقیقات فارسی بکار آید ( مانند لاتینی نسبت به زبانهای اروپائی ) یا اینکه باید به عنوان زبانی زنده و مفید آموخته شود؟ تا آنجا که به دبیرستانها مربوط است شاید بتوان به مقداری دستور زبان و برخی اصطلاحات که در فارسی رایج است اکتفا کرد . اما در دانشگاه چنین نیست مثلاً در رشته ادبیات عرب باید مانند همه کشورهای جهان ، عربی را از هر نظر مورد مطالعه قرارداد : ادبیات کهن و نو ، زبان رایج ، زبان کلاسیک ، اصطلاحات دینی و اجتماعی همه دورانها . اما در رشته های دیگر مانند رشته ادبیات فارسی ، معارف اسلامی ، حقوق و غیر آن دانشجو باید بخصوص قدرت خواندن و فهمیدن کسب کند :

در روشی که تا کنون رایج بوده است صرف و نحو و گاهی قرائت را اساس کار قرار می داده اند . این روش اگر چه بطور کلی صحیح است اما باز نتیجه مطلوب به دست نمی دهد و اشکال نیز البته شیوه آموزش است .

مثلاً در مورد صرف چنین است که برای هر سال کتابی در دستور زبان بر می گزینند



و تدریس می کنند، دانشجو گاهی با علاقه و اغلب با بی میلی به حفظ آن قواعد می پردازد و پس از چندی انتظار می رود که وی بتواند فلان کتاب عربی را بی غلط بخواند حتی اگر از فهم مطالب آن عاجز باشد. اما آیا هرگز هیچ دانشجویی به این مرحله رسیده است؟. تمام کتابهای صرف و نحو حتی آنها که در قرن اخیر نگاشته شده است بر اساس نخستین کتابهای دستور تازی تألیف یافته است و در هزار سال پیش مکتب های گوناگونی در این باب موجود بود و بحث در مبانی صرفی و نحوی انجمن های گرم و رایجی داشت. هر مکتب برای اثبات عقیده خود بکاوش در قبائل بادیه نشین می پرداخت و مثال ها و شواهدی که بگوش هیچ عربی نخورده بود به دست می آورد و در خلال کتابهای خویش می آورد. گذشته از آن لهجه های قبائل، گوناگون بود و در موارد بیشماری بایکدیگر اختلاف داشت. مکتب ها نیز گاه بر این لهجه ها اعتماد می کردند، و گاهی نیز قیاس را اساس کار قرار می دادند و به ناچار مثالهایی می آوردند که از نظر ساختمان دستوری صحیح بود ولی حقیقه وجود خارجی نداشت.

پس از آن دورانها، مؤلفین مقداری از بحثهای پیچیده را رها کردند. کتابهایی در این باب نگاشتند که البته ساده تر بود ولی از نظر اصول تصنیف اختلافی با کتب گذشتگان نداشت. اما متأسفانه در این کتابها مباحث علم واک شناسی (علم الأصوات Phonétique) را که برای نخستین بار در دامن تحقیقات زبان تازی پرورش یافت تدریجا بکنار می نهادند حال آنکه این دانش بویژه با مبانی امروزی می تواند بسیاری از مشکلات را در صرف و نحو عربی حل کند.

بهر حال چون کتابهای صرف و نحو عربی از هزار سال پیش تا کنون بر اساس کتابهای قدیمتر تدوین می شود دیگر نمی تواند یک دستوار تاریخی باشد و تمام مشکلات زبان کهنه و نورا در برگیرد.

کیفیت تصنیف این کتب نیز مشکل خاصی دارد که نمی تواند برای دانشجو بخصوص دانشجوی غیر عرب قابل هضم باشد.

مثلاً در تمام کتابهای دستور زبان عربی از ساختمان فعل مضارع در بخش صرف بحث می‌شود بدون آنکه به جنبه نحوی آن اشاره شود در حالیکه اعراب هرگز از فعل مضارع در زبان جدا نیست و نیز مشاهده می‌نماییم که در برخی از کتابهای دستور زبان عربی مسأله اسم منصرف و غیر منصرف را در بخش صرف متعرض می‌شوند، و اسم منصرف را چنین تعریف می‌کنند: تنوین و حرکات سه گانه اعراب اسم را (سَمَّ) می‌پذیرد برخلاف اسم غیر منصرف که تنوین و جرّ نپذیرد. در صورتیکه دانشجو هنوز تنوین و اعراب و علائم آنرا عملاً نیاموخته و باید در انتظار فرار رسیدن بخش نحو باشد. و در برخی دیگر از دستورهای زبان عربی بعکس، مبحث اسم منصرف و غیر منصرف را در بخش نحو متعرض شده‌اند در حالیکه آن اسباب و علل که برای غیر منصرف بودن اسم بیان می‌شود - مانند برخی از اوزان جمع مکسر، برخی از صفتها، بعضی اسمها که علامت تأنیث دارد و پاره‌ای از اعلام - همان مسائلی است که قبلاً دانشجو در بخش صرف خوانده است، بدون آنکه رابطه آنها را با اسم غیر منصرف درک کند دانشجو در این موارد ناگزیر است اثریکه از رابطه این علل هنگام بکار بردن اسم غیر منصرف در جمله بدست می‌آید در گوشه‌ای از خاطر نگاه دارد تا روز استفاده فرارسد و همیشه روز استفاده هنگامی فرا می‌رسد که محفوظات دانشجو در اعماق خاطرانش زیر غبار فراموشی مدفون شده‌است و از این نمونه شواهد که کوشش ذهنی دانشجو را در فرا گرفتن زبان عمیق می‌گذارد فراوان است<sup>۱</sup>.

۱ - در کشورهای عربی اخیراً بدشواری قواعد زبان خودپی برده و درصدد برآمده‌اند که روش ساده‌تری را برای آسوختن قواعد عربی بکار برند و در این زمینه مقالات انتقادی و کتابهایی از طرف متخصصان فن جهت راهنمایی و ارشاد معلمان نوشته شده و در آنها بسیاری از مسائل پیچیده صرفی و نحوی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و به چاره‌جویی پرداخته‌اند از آنجمله کتاب «مشكلة اللغة العربية ولما ذا أخفقنا فی تعلیمها» تألیف استاد محمد عرفه از رجال برجسته فرهنگی دانشگاه ازهر مصر را می‌توان نام برد.

## - ۲ -

تردید نیست که مشترك بودن بسیاری از واژه‌ها در دو زبان فارسی و تازی دانشجویان ما را در آموختن زبان عربی یاری می‌کند اما باید توجه داشت که کیفیت اشتقاق زبان عربی و نیز تحول معنای برخی از واژه‌ها و چه بسا تغییر شکل یافتن آنها در زبان فارسی دام‌هایی در این راه گسترده است که استاد باید با روشن بینی در اصول روانشناسی آموزشی دانشجویان را از آنها بر حذر دارد.

گاه اتفاق می‌افتد که واژه‌ای یا حتی اصطلاحی عربی معنی و مصداق دیگری در فارسی گرفته است. این واژه و این اصطلاح ممکن است نوآموز را ضمن خواندن و نوشتن و یا سخن گفتن دچار اشتباه و گمراهی کند.

و نیز بسا پیش می‌آید که یک واژه تازی را خوب می‌شناسیم ولی معنی واژه‌های متعدد دیگری که هم اشتقاقهای آن واژه نخستین هستند بر ما پوشیده است اما در عین حال از آن اشتقاقها نیز بوی آشنا به مشام می‌رسد و گاه در نهان به کمک قیاس معنای حقیقی آنها را درمی‌یابیم یا لاقلاً تصور می‌کنیم که آن معانی را دریافته‌ایم. و به این ترتیب خود را خسته نمی‌کنیم و از آنها درمی‌گذریم. این گونه واژه‌ها به صورت دانش غیر عامل (Passif) در وجدان ناآگاه ما جای می‌گیرد و اگر بزودی با آنها برخورد نکنیم به تدریج از خاطر مان محو می‌شود.

ولی چنانچه تعبیرات و اصطلاحات بعناوین گوناگون تکرار شود باسانی در ذهن دانشجویان جا گرفته و هنگام بیاد آوردن آنها با مشقت و دشواری مواجه نمی‌شود، پس زبان را بطور کلی باید بصورت دانش عامل (actif) آموخت تا عملاً بتوان آنرا بکار برد و با چگونگی ساختمان واژه در زبان آشنا گردید و این همان روشی است که اساس کار ما را در این کتاب تشکیل می‌دهد.

## - ۳ -

همانگونه که اشاره رفت ، ما در این کتاب کوشیده‌ایم که واژه‌ها و اصطلاحات و تعبیرات گوناگون را چندین بار تکرار کنیم تا از صورت دانش عامل (actif) خارج نشود و هر لحظه که به آنها نیازمند شدیم بکارشان بندیم . و نیز کوشیده‌ایم که قالبهای دستوری را که بطور کلی می‌توان عربی کهن و نیز عربی امروزی را در آنها گنجانید در شکلی طبیعی و باروش طبیعی به دانشجو القاء کنیم ، بدین معنی که از نخستین درس صرف آن مطلب را که مهمتر از دیگر مطالب بنظر می‌رسید برگرفتم و در جمله‌های گوناگون گنجاندم . دانشجو آن جمله‌ها را چندین بار می‌خواند و احياناً حفظ می‌کند تا در گفتگو یا نوشتن و یا خواندن بکاربرد. آنگاه این جملات را به کمک استاد و نیز بیاری ملاحظاتی که در پایان هر درس با بیانی ساده آمده است در قالبهای دستوری مربوط می‌نهد و در پایان هر درس تمرینهای مناسبی بزبان فارسی و عربی آورده‌ایم که خود نیز دانشجو را در آموختن آن درس یاری خواهد کرد . در بخش نحو هر درس که بروش بالا نوشته شده مطالب را آن چنان برگزیده‌ایم که تا سرحد امکان با صرف همان درس مطابقت و هم آهنگی داشته باشد. آنگاه مجموع مطالب دو درس (صرف و نحو) را در درس قرائت نهاده‌ایم و باین ترتیب یک موضوع را چندین بار در جمله‌های مختلف و داستانهای کوچک و بزرگ تکرار کرده‌ایم تا شاید ملکه دانشجو شود و او نیز دیگر از حفظ کردن مثالها و قالبهای خشک صرفی و نحوی رهایی یابد .

براهل نظر پوشیده نیست که این روش با در نظر گرفتن بضاعت مزاجه ما چندان ساده نبوده است بویژه آنکه هیچ یک از کتابهای نو و کهنه دستوری نتوانست ما را در نوشتن متون عربی یاری کند زیرا غرض آن بود که متون و عباراتی کوتاه نوشته شود که شامل قواعد مربوط بهمان درس گردد و ضمناً دارای وحدت موضوع و پیوستگی تمام نیز باشد مثلاً در درس « افعال معتل » متنی آورده‌ایم که اکثر افعالی که در آن بکار

رفته و اساس آنرا تشكيل مي دهد افعال معتل باشد .. الخ .  
 ناگفته نماند در موارد مختلف نيز از استشهدايات واحاديث و متون قديمي تا آنجا  
 كه به روش كلي كار ما در كتاب لطمه اي وارد نياورد غافل نبوده ايم .  
 در اين كتاب اگر جاي مباحث پيچيده و مشكل دستوري را خالي مي بينيد براي  
 آنستكه سعي كرده ايم دانشجو را از درگيري ذهني با اين مسائل دور نگاهداريم  
 و كوشش او را بفرآگرفتن اهم مباحث دستوري معطوف داريم و در عين حال در پاورقي  
 كتاب بمناسبتهاي به برخي از اين مسائل اشاره شده است و دانشجو مي تواند با ياري  
 استاد اين گونه مسائل را درك كند .

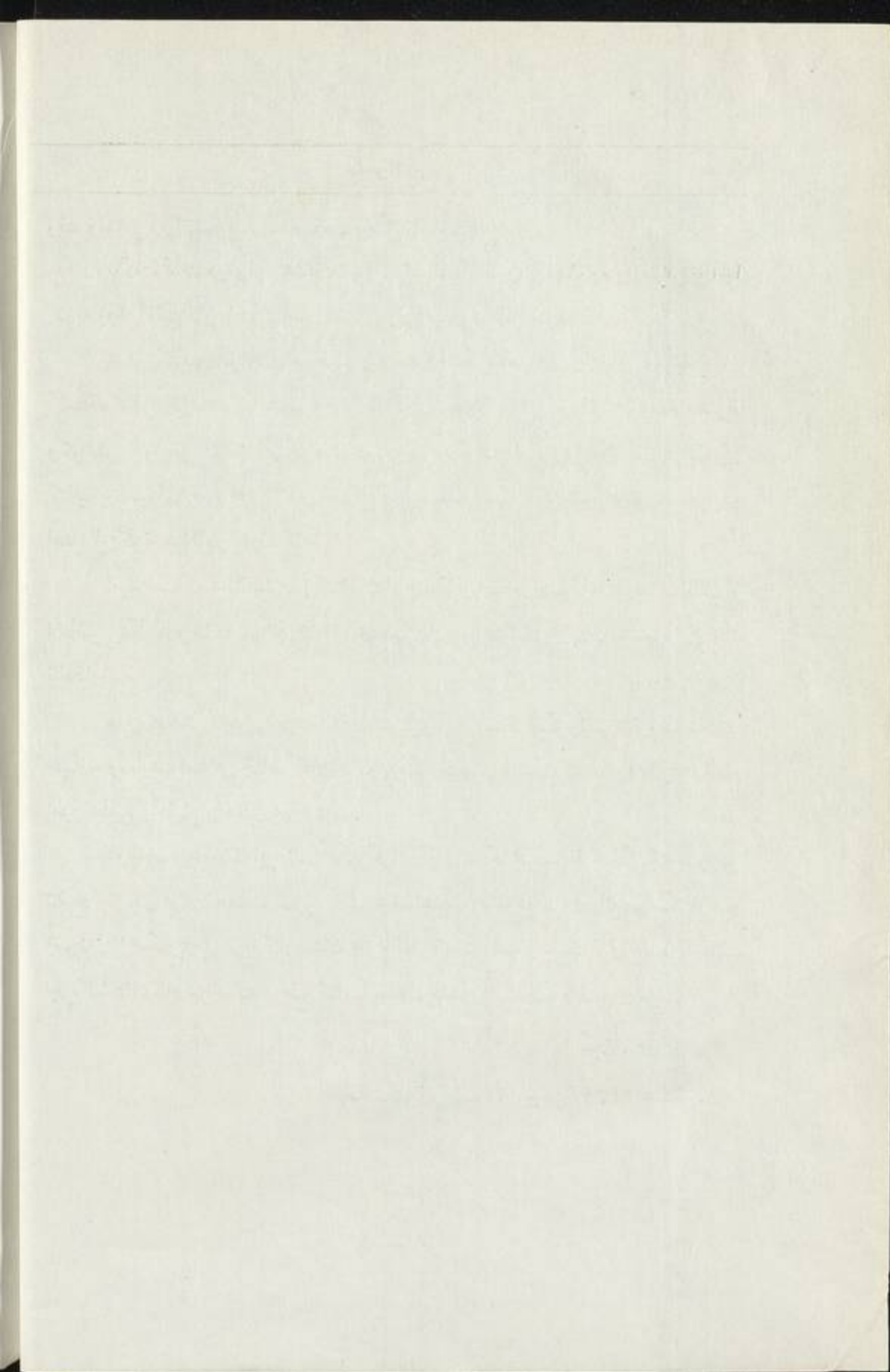
اميد است كه دانشمندان و استادان ارجمند با اين اقدام جسورانه با دیده لطف و  
 اغماض بنگرند و ما را از اندرزهاي خردمندانه و راهنمايهاي استادانه خود بے نیاز  
 نيانگارند .

و اين كوشش ناچيز را بايد مرهون تشويق و تأييد استاد محقق رئيس محترم دانشكده  
 الهيات و معارف اسلامي جناب آقاي دكتور محمد محمدی دانست كه همواره ما را در انجام  
 امور علمي و تحقيقي راهنمايي مي كردند .

در پايان از دوست ارجمند و همكار گرامي آقاي سيد محمد باقر حجتي كه ما را در  
 تنقيح پاره اي از ملاحظات كتاب ياري و مساعدت فرموده اند صميانه سپاسگزاريم و  
 همچنين از همكاري بي دريغ كارمندان محترم اداره انتشارات و دقت فوق العاده كاركنان  
 چاپخانه دانشگاه تهران كه در طبع كتاب مبذول داشته اند تشكر و تقدير مي نماييم .

مؤلفين .

دانشگاه تهران - ۱۴ / بهمن / ۱۴۳۹ ه - ش .



( فِهْرَسُ الْمُحْتَوِيَّاتِ )

\* الدَّرْسُ الْأَوَّلُ \*

ص

- ١ - الصَّرْفُ : الفِعْلُ الْمَاضِي .  
٨ - النَّحْوُ : الْمُضَارِعُ الْمَنْصُوبُ .  
١١ - الْقِرَاءَةُ : إِبْرَاهِيمُ يُحْصِدُ الْقَمَحَ .

\* الدَّرْسُ الثَّانِي \*

- ١٣ - الصَّرْفُ : الفِعْلُ الْمَهْمُوزُ .  
١٥ - الْمُعْتَلُّ اللَّامُ .  
١٨ - النَّحْوُ : النَّصْبُ فِي الْمُضَارِعِ الْمُعْتَلِّ اللَّامِ .  
٢٢ - الْقِرَاءَةُ : جِيُوشُ الطَّبِيعَةِ .

\* الدَّرْسُ الثَّلَاثُ \*

- ٢٤ - الصَّرْفُ : الْمُعْتَلُّ الْفَاءُ .  
٢٧ - الْمُعْتَلُّ الْعَيْنُ .  
٣٠ - النَّحْوُ : نَصْبُ الْمُضَارِعِ الْمُعْتَلِّ الْعَيْنِ وَالْمُعْتَلِّ الْفَاءِ .  
٣٣ - الْقِرَاءَةُ : الشَّيْخُ فِي الرَّبِيعِ .

\* الدرس الرابع \*  
ص

- ٣٥ - الصِّرفُ : أبوابُ الفعلِ الثلاثيِّ المُجرَّدِ .  
 ٣٧ - اللَّازِمُ والمُتَعَدِّي .  
 ٤٠ - النَّحْوُ : جِزْمُ الفعلِ المُضارعِ السَّالمِ والمَهمُوزِ .  
 ٤٢ - جِزْمُ الفِعلِ المُعْتَلِّ .  
 ٤٥ - القِراءةُ : أريدُ أن أرى اللهَ .

\* الدرس الخامس \*  
ص

- ٤٧ - الصِّرفُ : أبوابُ الفعلِ الثلاثيِّ المُزِيدِ .  
 ٥٢ - النَّحْوُ : الأَمْرُ .  
 ٥٨ - القِراءةُ : العَمِيدُ في مَكتَبِهِ .

\* الدرس السادس \*  
ص

- ٦٢ - الصِّرفُ : الأفعالُ المُزِيدَةُ .  
 ٦٦ - الفعلُ الرَّباعيُّ المُجرَّدُ .  
 ٦٧ - الفعلُ الرَّباعيُّ المُزِيدُ .  
 ٦٩ - النَّحْوُ : مُناجاةُ الرُّوحِ .  
 ٧٥ - القِراءةُ : اللُّؤلؤُ .

\* الدرس السابع \*  
ص

- ٧٨ - الصِّرفُ : الفِعلُ المُجْهولُ .



ص

٨٤ - النَّحْوُ : الْفَاعِلُ وَنَائِبُ الْفَاعِلِ .

٨٩ - الْقِرَاءَةُ : إِذَا دُقَّ الْبَابُ .

## \* الدَّرْسُ الثَّامِنُ \*

٩٢ - الصَّرْفُ : النَّكْبَةُ وَالْمَعْرِفَةُ .

٩٤ - الْإِسْمُ الْمَقْصُورُ وَالْمَنْقُوصُ وَالْمَمْدُودُ .

٩٢ - الْمَذَكَّرُ وَالْمُؤَنَّثُ .

١٠٠ - النَّحْوُ : الْمُفْرَدُ .

١٠٢ - إِعْرَابُ الْإِسْمِ الْمَقْصُورِ وَالْمَنْقُوصِ وَالْمَمْدُودِ .

١٠٦ - الْقِرَاءَةُ : الْأُسْرَةُ السَّعِيدَةُ .

## \* الدَّرْسُ التَّاسِعُ \*

١٠٨ - الصَّرْفُ : الْمُشْنَى .

١١٢ - الْجَمْعُ السَّالِمُ .

١١٥ - النَّحْوُ : إِعْرَابُ الْجَمْعِ السَّالِمِ وَالْأَسْمَاءِ السَّتَّةِ .

١١٨ - الْقِرَاءَةُ : مَدْرَسَةُ الرُّعَاةِ .

## \* الدَّرْسُ الْعَاشِرُ \*

١٢٣ - الصَّرْفُ : اسْمُ الْإِشَارَةِ وَالْمَوْصُولُ وَالضَّمِيرُ .

١٢٩ - النَّحْوُ : أَسْمَاءُ الْإِشَارَةِ وَالْمَوْصُولَاتُ وَالضَّمَائِرُ .

ص

١٣٢ - العَلَمُ .

١٣٣ - المُنْصَرِفُ وَغَيْرُ المُنْصَرِفِ :

١٣٥ - القِرَاءَةُ : أَحْبَبُوا الأوراقَ أَيضاً .

\* الدَّرْسُ الحَادِي عَشَرَ \*

١٣٩ - الصَّرْفُ : أدَوَاتُ الشَّرْطِ .

١٤١ - أدَوَاتُ الاستِفْهَامِ .

١٤٤ - النَّحْوُ : الظُّرُوفُ .

١٤٧ - القِرَاءَةُ : الاحْتِيَالُ فِي المُرَاقَعَةِ .

\* الدَّرْسُ الثَّانِي عَشَرَ \*

١٤٩ - الصَّرْفُ : المَصْدَرُ .

١٥٢ - الجَمْعُ المَكْسَرُ .

١٥٦ - النَّحْوُ : إعرابُ جَمْعِ التَّكْسِيرِ .

١٦٠ - القِرَاءَةُ : رِحْلَةُ من الدَّارِ البَيْضَاءِ إِلَى طَهْرَانَ .

\* الدَّرْسُ الثَّالِثَ عَشَرَ \*

١٦٢ - الصَّرْفُ : النِّسْبَةُ .

١٦٦ - المَصْغَرُ .

١٦٩ - النَّحْوُ : المَبْتَدَأُ وَالخَبَرُ .

١٧٥ - القِرَاءَةُ : هَذَا الشَّرْقُ الكَبِيرُ .

## \* الدرس الرابع عشر \*

ص

١٧٧ - الصَّرْفُ : اسْمَا الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ .

١٨٣ - النَّحْوُ : الْمَصْدَرُ وَالْأَفْعَالُ النَّاقِصَةُ .

١٨٨ - الْقِرَاءَةُ : وَطْنِي .

## \* الدرس الخامس عشر \*

١٩١ - الصَّرْفُ : اسْمُ الْآلَةِ ، الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ بِاسْمِ الْفَاعِلِ .

١٩٧ - النَّحْوُ : الْحُرُوفُ الْمُشَبَّهَةُ بِالْفِعْلِ .

٢٠٢ - الْقِرَاءَةُ : مِنْ قِصَصِ الْعُرَفَاءِ .

## \* الدرس السادس عشر \*

٢٠٥ - الصَّرْفُ : إِسْمُ التَّفْضِيلِ .

٢١٠ - صَبَّغَ الْمُبَالَغَةَ .

٢١٣ - النَّحْوُ : الْمَفَاعِيلُ الْخَمْسَةُ .

٢١٣ - الْمَفْعُولُ بِهِ .

٢١٦ - الْمَفْعُولُ الْمُطْلَقُ .

٢١٩ - الْمَفْعُولُ لَهُ ( لِأَجْلِهِ ) .

٢٢٢ - الْمَفْعُولُ فِيهِ .

٢٢٧ - الْمَفْعُولُ مَعَهُ .

٢٢٩ - الْقِرَاءَةُ : الْحَاجَةُ تُفْتَقُ الْحَيَاةَ .

\* الدرس السابع عشر \*

ص

٢٣٢ - النحو: التمييز .

٢٣٦ - النداء .

٢٤٠ - الحال .

٢٤٤ - الاستثناء .

٢٤٨ - القراءة: تراب أرض الوطن .

\* الدرس الثامن عشر \*

٢٥٢، ٢٦٦ - العدد .

\* الدرس التاسع عشر \*

٢٦٦، - الحروف .

\*\*\*

( تنبيهات )

الف - توابع :

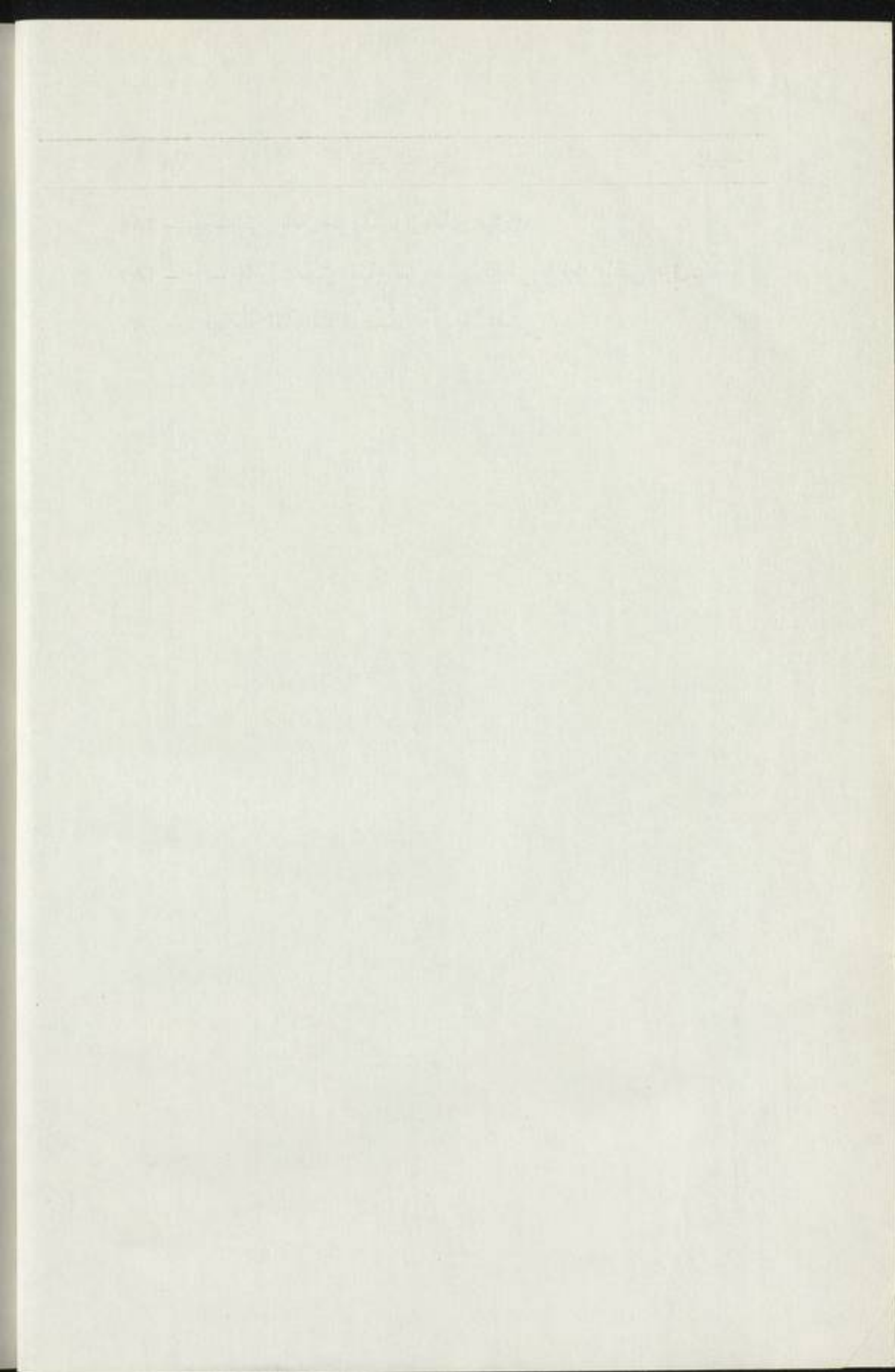
٢٨١ - نعت تأكيد .

٢٨٢ - بدل .

٢٨٣ - عطف بحروف .

٢٨٤ - تبصره (عطف بيان) .

- ۲۸۴ - ب - تغییر یافتن حروف واژه‌های عربی :
- ۲۸۵ - ج - جدول تطبیق اقسام فعل ماضی فارسی با فعل ماضی عربی.
- ۲۸۷ - ( فهرسُ اللُّغَاتِ الْمُتَسَّرَةِ فِي الْهَوَامِشِ )



## الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

### ألف - الصَّرْفُ

١ - الفِعْلُ الْمَاضِي :

- خَرَجَ عَلَيَّ مِنْ الصَّفِّ ١ ، وَخَرَجَتِ مَرْيَمُ مَعَهُ .  
- الْأَسْتَاذُ وَالطَّالِبُ خَرَجَا مِنْ قَاعَةِ الْمُحَاضَرَةِ ١ ، وَمَرْيَمُ وَزَيْنَبُ خَرَجَتَا مَعَهُمَا .  
- الْأَسْتَاذُ وَالطَّالِبُ وَمَرْيَمُ وَزَيْنَبُ خَرَجُوا مِنَ الْفَصْلِ ١ وَجَمَّسُوا فِي الْحَدِيقَةِ .  
- الطَّالِبَاتُ خَرَجْنَ بَعْدَ إِنْتِهَاءِ الدَّرْسِ مِنَ الْكُلِّيَّةِ ، وَذَهَبْنَ إِلَى بِيُوتِهِنَّ .

- أَيْنَ ذَهَبْتَ يَا خَالِدُ؟

- ذَهَبْتُ إِلَى الْجَامِعَةِ ٢ ، وَحَضَرْتُ الدَّرْسَ .

- أَيْنَ ذَهَبْتَ يَا سَعَادُ؟

- ذَهَبْتُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ ، وَبَحَثْتُ عَنِ الْكُتُبِ .

- مَتَى خَرَجْتُمَا مِنَ مَدْرَجِ الْكُلِّيَّةِ؟

- خَرَجْنَا فِي السَّاعَةِ السَّابِعَةِ وَالنِّصْفِ مَسَاءً .

- هَلْ دَرَسْتُمْ كُلَّ الْمَوَاضِعِ؟

١ - كلاس درس . ٢ - دانشگاه .

٣ - تالار و سالن پله کانی، [ درج: بفتح دال وراء پله کان. درج: بضم دال وسكون

راء كشو، نیمکت ] .

٤ - مواضع جمع موضوع و « موضوعات » نیز جمع موضوع آمده است .

- نَعَمْ، دَرَسْنَا الْمَوَاضِيعَ الْمُقَرَّرَةَ .
- أَيْنَ ذَهَبْتُمْ مَعَ الْأَسْتَاذِ بِالْأَمْسِ ، أَذَهَبْتُمْ إِلَى الْمَعْهَدِ<sup>١</sup> ؟
- ذَهَبْنَا مَعَهُ إِلَى الْمَتْحَفِ<sup>٢</sup> ، لَا إِلَى الْمَعْهَدِ .
- هَلْ ذَهَبْتُمْ مَعَ الْأَسْتَاذِ يَابَنْتَاتُ ؟
- نَعَمْ ذَهَبْنَا .
- مَاذَا شَهِدْتُمْ هُنَاكَ ؟
- شَهِدْنَا آثَارًا إِيرَانِيَّةً قَدِيمَةً .
- هَذَا الطَّيْفُ<sup>٣</sup> ، وَأَنَا ذَهَبْتُ إِلَى دَارِ الْإِذَاعَةِ<sup>٣</sup> لِمُقَابَلَةِ صَدِيقِي .

١— آموزشگاه . انستیتو ، مدرسه عالی

٢— موزه ( متحف الآثار : موزه باستان )

٣— اداره رادیو .



## ملاحظه:

۱- مصادر فعلهای ماضی ثلاثی مجرد که در جمله‌های این درس بکاررفته است عبارتند از: الخُرُوجُ، الجُلُوسُ، الذَّهَابُ، الحُضُورُ، البَحْثُ، الدَّرْسُ وَالدِّرَاسَةُ، الشُّهُودُ.

۲- در جمله‌های این درس تمام چهارده صیغه فعل ماضی از مصادر بالا بکاررفته است آنها را با موارد استعمال بیاموزید.

۳- شکل‌هایی که آخر صیغه‌های چهارده گانه فعل ماضی<sup>۱</sup> بخود گرفته‌اند عبارتند از:

الف - فتحه، و آن در چهار صیغه است مانند: خَرَجَ، خَرَجَا، خَرَجَتْ، خَرَجْتَا.

ب - ضمه، و آن در یک صیغه است، مانند: خَرَجُوا.

د - سکون، و آن در نه صیغه است، مانند: خَرَجْنَا، خَرَجْتُمْ، خَرَجْتُمَا،

خَرَجْتُمْ، خَرَجْتِ، خَرَجْتِنِ، خَرَجْتِ، خَرَجْنَا.

این علامتها در صیغه‌های بالا همیشه ثابت‌اند و از این جهت آنها را مبنی می‌نامند.

۱- راجع به صیغه‌های چهارده گانه از استاد توضیح بخواهید.

۲- این صیغه در تثنیه مذکر و مؤنث مخاطب بهمین صورت می‌باشد.

## ٢- المضارع :

يَذْهَبُ مُحَمَّدٌ إِلَى الْمَدْرَسَةِ ، وَتَذْهَبُ أُخْتُهُ إِلَى الْمَشْغَلِ ١ .  
 مُحَمَّدٌ وَأُخْتُهُ يُخْرُجَانِ مِنَ الْبَيْتِ فِي السَّاعَةِ السَّادِسَةِ صَبَاحًا .  
 الْأُخْتُ تُتْرَكَبُ الْأُتُويسَ ، وَتَقْطَعُ الْمَسَافَةَ فِي سَاعَةٍ وَنِصْفٍ ،  
 وَتُرَكَبُ مَعَهَا زَمِيلَتُهَا ٢ وَتَذْهَبَانِ مَعًا .

- هَلْ تَذْهَبُ يَا عَلِيَّ إِلَى عَمَلِكَ؟

- لا، أُخْتِي تَذْهَبُ إِلَى عَمَلِهَا، وَأَمَّا أَنَا فَأَذْهَبُ إِلَى الْجَامِعَةِ .

- هَلْ تَذْهَبِينَ إِلَى حَدِيقَةِ الْحَيَوَانِ ٣ يَا مَرْيَمُ؟

- كُلُّ الْبَنَاتِ يَذْهَبْنَ .

- وَأَنْتُمْ الرِّجَالُ هَلْ تَذْهَبُونَ أَيْضًا؟

- زَيْنَبُ وَمَرْيَمُ تَطْبُخَانِ الطَّعَامَ وَأَنْتَا تَأْكُلَانِ .

- هَلْ تَأْكُلْنَ مَعَهَا؟

- لا، نَأْكُلُ وَحَدَّنَا .

١- كارگاه (ورشة) بفتح واو وسكون راء .

٢- همكار .

٣- باغ وحش .

## ملاحظه :

- ۱- مصادر فعلهای مضارع ثلاثی مجرد که در جمله های این درس بکار رفته است عبارتند از: الرُّكُوبُ، القَطْعُ، الطَّبْخُ، الأَكْلُ<sup>۱</sup>.
- ۲- در جمله های این درس تمام چهارده صیغه فعل مضارع که از مصادر بالا بکار رفته است آنها را با موارد استعمال بیاموزید.
- ۳- حرفهائی که در اول صیغه های چهارده گانه فعل مضارع بکار می روند عبارتند از<sup>۲</sup>:
  - الف - (یا) و آن در چهار صیغه است، مانند: يَذْهَبُ، يَذْهَبَانِ، يَذْهَبُونَ، يَذْهَبِينَ.
  - ب - (تا) و آن در هشت صیغه است، مانند: تَذْهَبُ، تَذْهَبَانِ، تَذْهَبُونَ، تَذْهَبِينَ، تَذْهَبِينَ.
  - د - (همزه) و آن در یک صیغه است، مانند: اَذْهَبُ<sup>۳</sup>.
  - ج - (نون) و آن در یک صیغه است، مانند: نَذْهَبُ<sup>۴</sup>.
- ۴ - فعل مضارع در حالت عادی مرفوع است، و رفع ممکن است بحرکت باشد یا بحرف<sup>۵</sup>.

۱- مصادر افعال دیگر در درس فعل ماضی گذشت، رك. (ص ۳).

۲- حرفهائی که در آغاز فعل مضارع بکار می رود حروف مضارعه نامیده میشوند که از آنها به « آتین » تعبیر می نمایند.

۳- این صیغه در مفرد مؤنث غائب و مفرد مخاطب مذکور بهمین صورت می باشد.

۴- این صیغه نیز در تثنیة غائب مؤنث و تثنیة مخاطب مذکور و مؤنث بهمین صورت می باشد.

۵- این صیغه در مذکر و مؤنث یکسان است.

۶- این صیغه نیز در مذکر و مؤنث یکسان است.

۷- این مطلب در درس نحو گزارش می شود رك (ص ۹).

## تمرین :

الف - جای نقطه‌ها را در متن زیر با فعلهای مضارع مناسب پر کنید، ماضی فعلهای مناسب عبارتند از: ذَهَبَ، عَمِلَ، أَكَلَ، شَرِبَ، فَرَّغَ.

... الفسّاحُ إلى المزرعةِ مُبَكَّرًا<sup>١</sup> و... زوجتهُ مَعَهُ و... في الحقلِ<sup>٢</sup> حتى الظُّهرِ، ثمَّ يَجْتَمِعُ الفسّاحونَ تَحْتَ ظِلِّ الشَّجَرَةِ و... الطَّعامَ و... الماءَ والشَّايَ مَعًا، ولكنَّ النِّساءَ... إلى بيوتِهِنَّ و... الأعمالَ المنزليَّةَ، فإذا... مِنَ الطَّعامِ والرَّاحَةِ... إلى الحقلِ و... حتى المغربِ.

ب - جای نقطه‌ها را در متن زیر با فعلهای ماضی مناسب پر کنید، از این فعلها می‌توانید برای فعلهای مناسب استفاده کنید: ذَهَبَ، عَرَضَ، سَكَنَ، دَفَعَ، رَجَعَ: ... فسّاحتانِ إلى السوقِ و... حاجاتِهِنَّ للبيعِ واخذها منها رجلاًنِ... في المدينةِ و... قيمةً عاليةً و... مسرورتينِ.

ج - فعل‌های مضارع زیر را به ماضی تبدیل کنید :

أذْهَبُ إلى قَرِيبتِنَا في الصَّيْفِ، وَأَمْكُثُ هُنَاكَ، وَعِنْدَ مَا تَفْتَحُ الجامِعَةَ أبوابُهَا أَرْجِعُ إليها، وَأُخْتِي تَرْجِعُ إلى مَدْرَسَتِهَا مَعَ صَدِيقَاتِهَا، وَيَحْضُرُنَ الدَّرْسَ الأوَّلَ.

- هل تَفْهَمِينَ العَرَبِيَّةَ يا بَرَوِينُ، وَأَنْتَ يَا مُحَمَّدُ هل تَفْهَمُ العَرَبِيَّةَ؟  
- نَعَمْ، أَفْهَمُهُمَا.

د - جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید، این جمله‌ها برخلاف دستور زبان فارسی به اسلوب زبان عربی نوشته شده‌اند تا دانشجو بهنگام ترجمه دچار اشکال نگردد،

١- مُبَكَّرًا: پگاه و پیش از وقت.

٢- الحقل: مزرعه و کشتزار.

ساختمان این جمله هارا بخاطر بسپارید تا در آینده بتوانید جملات فارسی را به عربی و بالعکس برگردانید:

- رقم به دانشکده ، و داخل شدم به کلاس .  
 خارج شد مریم از خانه ، و رفت به اداره ( المصلحة ) .  
 محمد و علی رفتند به کتابخانه .  
 مریم و زینب نشستند در باغ .  
 - آیا داخل شدید به باغ وحش ؟  
 - آری ، داخل شدیم .  
 - آیا رفتید ( شما خانمها ) به موزه ؟  
 - آری ، رفتیم .  
 می نشیند محمد در کتابخانه ، و درس می خواند با دوستش ، سپس می روند با هم به کلاس .  
 می نشینم در اتوبوس ، و می روم به مدرسه .  
 - آیا همه دختران می روند به باغ وحش ؟  
 - نه ، می رود مریم فقط ، اما ما میرویم به خانه .  
 مریم و زینب سوار می شوند اتوبوس را ، آیا میروی با آنان ای فاطمه ؟

## الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

### ب : النَّحْوُ

#### المضارع المنصوب :

— أريدُ أنْ أَصْعِدَ إلى القمرِ ، وأنتَ تُريدُ ، وأنتِ تُريدِينَ ، وكلُّ إنسانٍ يُريدُ ذلكَ . وَلَنْ أَصْعِدَ ، وَلَنْ تَصْعَدَ ، وَلَنْ تَصْعَدِي ، والنَّاسُ جميعاً لَنْ يَصْعَدُوا حتى يأخذوا بالأسبابِ الحَقِيقِيَّةِ . وَلِيَكُنِّي يَنْجَحُوا في ذلكَ يَجِبُ أَنْ يَجْعَلُوا اللهُ قَصْدَهُمْ ، حتَّى يَفْتَحَ لَهُمُ الطَّرِيقَ لِيَصْعَدُوا .

— قَالَتْ هِنْدُ : أَنَا أَقْدِرُ أَنْ أَصْعِدَ إلى القمرِ ! قلتُ : لَنْ تَصْعَدِي ، وما كانَ القمرُ لِيَصْلُحَ لِيَسْكُنِي أَوْ بِأَمْرِ اللهِ .

— لِمَاذَا تُريدَانِ أَنْ تَصْعَدَا إلى القمرِ ؟

— لِنَعِيشَ هُنَاكَ ، وَنَنْفَلِحَ وَنَزْرَعَ .

— لَيْسَ هُنَاكَ هَوَاءٌ فَنَعِيشُ ، أَوْ مَاءٌ فَنَنْفَلِحَ ، وَنَزْرَعَ .

— يُريدُ مُحَمَّدٌ أَنْ يَنْدَهِبَ إلى شِيرَازَ ، وَتُريدُ أُخْتُهُ أَنْ تَنْدَهِبَ مَعَهُ ،

— فَعَمَلِيهِمَا أَنْ يَخْرُجَا مِنْ الْبَيْتِ قَبْلَ السَّادِسَةِ صَبَاحاً .

— تَامَرُ الْكَلْبِيَّةُ الطُّلَّابَ بِأَنْ يَدْخُلُوا الصَّفَّ فِي السَّاعَةِ الثَّامِنَةِ

صَبَاحاً .

— عَادَةُ هِنْدٍ أَنْ تَرْكَبَ الْأَتُوبِيَسَ مَعَ صَاحِبَتَيْهَا ، وَأَنْ تَنْدَهِبَا مَعَهَا إلى

الْكَلْبِيَّةِ .

— أَرْغَبُ فِي أَنْ أَذْهَبَ إلى الْكَلْبِيَّةِ الْيَوْمَ ؛ أترغيبينَ فِي أَنْ تَنْدَهِبِي مَعِي ؟

— على الطَّلَّابَاتِ أَنْ يَنْدَهِبْنَ ، أَنُحِبُّونَ أَنْ تَنْدَهِبُوا أَيضاً أَيُّهَا الطَّلَبَةُ ؟

— عَلَيكُنَّ أَنْ تَجْلِسِينَ بَعْدَ أَنْ يَجْلِسَ الْأُسْتَاذُ .

## ملاحظه :

۱- مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از: الصُّعُودُ، النَّجَّاحُ، الْجَمْعُ، الفَلْحُ، الصَّلَاحُ وَالصَّلَاحِيَّةُ، الأَمْرُ، الدُّخُولُ، الْجُلُوسُ.

۲- همانطور که گفته شد فعل مضارع در حالت عادی مرفوع است، اما اگر ادوات نصب (که عمده آنها عبارتند از: أَنْ، لَنْ، كَيْ، يَأْتِي، إِذَنْ) بر آن اضافه شود منصوب می‌گردد. نصب فعل مضارع یا به حرف است (در افعال خمسه که در ملاحظه شماره ۴ بآنها اشاره شده است) و یا به حرکت. اما صیغه جمع مؤنث بهیچوجه تغییر نمی‌کند، زیرا مبنی است: يَجْلِسْنَ، أَنْ يَجْلِسْنَ، تَجْلِسْنَ، ان تَجْلِسْنَ (اگر نون تأکید نیز بفعل مضارع ملحق شود آنرا مبنی می‌کند).

۳- گاهی حروف چهارگانه ناصبه مستقیماً نصب می‌دهند و گاهی «أَنْ» در پس حرفهائی از قبیل: حتی، لام، او، و او، فاء، مقدر است و فعل مضارع را نصب می‌دهد (مثالهای لازم در متن موجود است).

۴- در فعل مضارع پنج صیغه است که آخرشان در حالت رفع نون است و در حالت جزم و نصب این نون حذف می‌شود، این پنج صیغه را اصطلاحاً افعال خمسه می‌نامند و عبارتند از: يَفْعَلانِ، تَفْعَلانِ، يَفْعَلونَ، تَفْعَلونَ، تَفْعَلينَ.

۵- باین نکته توجه کنید:

مضارع منصوب در اغلب موارد با وجه التزامی در دستور زبان فارسی مطابقت

می‌کند:

أُرِيدُ أَنْ أَذْهَبَ = می‌خواهم بروم.

## تمرین :

الف - فعلهای جمله‌های زیر را تصحیح کنید :

- علی الأساتذة أن يُحسِنون تربية تلاميذِهِمْ .

- قال الطالبُ : إِنَّمَا سَنَجْتَمِدُ . قَالَ الأستاذُ : إِذَنْ تَنْجَحُونَ .

- لَنْ أَفْتَحُ الرَّادِيُوحتَى تقومونَ مِنَ النَّوْمِ لِكَيْ تَسْتريحونَ جَيِّدًا ، فَأَسْتَطِيعُ

أَنْ أَتَكَلِّمُ ، وَأَنْ تُجِيبُونَ .

- لَنْ أَكْثِرُ السُّؤَالَ فَتَغْضَبُونَ مِنِّي ، وَأَنْتَ يَا هِنْدُ أَنْ تَصْنَعِينَ الشَّايَ

وَتَحْضُرِينَه لِيَشْرَبُونَهُ هَنِيئًا .

ب - جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید :

- باید که فلاح برود به مزرعه .

- هرگز نمی‌رود فلاح به مزرعه .

- من کوشش می‌کنم - پس موفق می‌شوی .

- هند گفت درس می‌خوانم ، گفتم برای اینکه قبول شوی .

- محمد و علی هرگز سکونت نمی‌کنند در قریه ، ولی زینب و هند هرگز ترك

نمی‌کنند قریه را .

- لازم است که بخوانیم فلسفه را امسال .

- دستور داد وزارت بهداشت (وزارة الصَّحَّة) زنان فلاح را (الفِئَلَات) که

نشویند لباسهای خودشان را درنهر .

- سعی می‌نمایند (يُحاوِل) دانشمندان که کشف کنند عیلاج سرطان را .



## الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

### ج : الْقِرَاءَةُ

#### إِبْرَاهِيمُ يَحْضُدُ الْقَمَحَ

نَضَجَ الْقَمَحُ فِي مَزْرَعَةِ إِبْرَاهِيمَ ، فَذَهَبَ وَذَهَبَتْ أُسْرَتُهُ مَعَهُ لِلْحِصَادِ<sup>١</sup> ، إِلَّا أُمَّهُ ، تَرَكَوْهَا فِي الْمَنْزِلِ ، أَحَدَ كُلِّ مِثْلِ إِبْرَاهِيمَ وَآخِيهِ أَحْمَدَ مِثْلًا<sup>٢</sup> وَشَرَعَا يَحْضُدَانِ ، أَمَا هِنْدٌ وَلَيْلَى فَكَانَتَا تَضُمَانِ مَا يَحْضُدَانِ وَتَرَبِطَانِهِ بِالْحِيَالِ ، ثُمَّ تَصَعَّانِهِ عَلَى ظَهْرِ الْحِمَارِ ، وَأَمَا أَبُوهُمُ فَكَانَ يَأْخُذُ الْحِمَارَ إِلَى الْجُرْنِ<sup>٣</sup> ، وَيَتْرُكُ الْقَمَحَ هُنَاكَ ثُمَّ يَرْجِعُ وَيَأْخُذُ غَيْرَهُ .

فَلَمَّا جَاءَ وَقْتُ الظُّهْرِ وَكَانَتِ الْأُمُّ قَدْ فَرَّغَتْ مِنْ عَمَلِ الطَّعَامِ حَمَلَتْهُ وَحَضَرَتْ بِهِ إِلَى الْمَزْرَعَةِ ، وَهُنَاكَ تَحْتِ ظِلِّ الشَّجَرَةِ الْكَبِيرَةِ ، جَلَسُوا جَمِيعًا لِيَأْكُلُوا وَوَضَعَتِ الْأُمُّ الطَّعَامَ لِلْأَبْنَاءِ وَابْنِهِمْ عَلَى طَبَقٍ ، فَأَكَلُوا مَعًا ، أَمَا الْبَنَاتُ وَأُمُهُنَّ فَأَكَلْنَ مَعًا . وَلَمَّا فَرَّغُوا ، شَرَبُوا الشَّايَ ، وَأَخَذُوا رَاحَتَهُمْ قَلِيلًا مِنَ الْوَقْتِ وَشَرَعُوا فِي الْعَمَلِ مِنْ جَدِيدٍ ، حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِمُ الْمَغْرِبُ . وَعَمَلَ إِبْرَاهِيمُ وَأُسْرَتُهُ عَلَى هَذِهِ الصُّورَةِ أُسْبُوعًا حَتَّى مَرَضَ وَذَهَبُوا بِهِ إِلَى الْمَنْزِلِ .

إِبْرَاهِيمُ فِتْلَاحٌ مِنَ الطَّرَازِ الْقَدِيمِ ، لَا يَرِغُبُ فِي الْآلَاتِ الزَّرَاعِيَّةِ الْحَدِيثَةِ ، فَهُوَ مِثْلُ

١ - در رسيد ، پخت ( در سيوه و امثال آن ) و قمح بمعنی گندم است .

٢ - درو .

٣ - داس .

٤ - جائی که جو و گندم را در آن خرمن می نمایند - ( أرض البیادر ) .

٥ - سبک ، روشن ، سیستم .

أبيه يكره أن يتترك سنة آبائه وأجداده ؛ وأمه كذاك تكثره التجدد. ولكن  
أحمد يسخر منهم ، واختاه على رأيه في أنهم لن يجدوا راحة وهم يعملون  
بالطريقة القديمة ، ويقولون : يجب أن نأخذ لنا جراراً ليحرث ويحصد  
وينقل ، حتى نجد الراحة وليكن نرفع مستوى إنتاجنا .

فلما مرض إبراهيم ، وترك القمح دون أن يحصد أو يدوس ما حصده  
رجع أبوه في رأيه ، وسأل الله أن يأخذ بيد ولده حتى يجمع المحصول ، وقال  
لأولاده :

« لا تغفلوا عن القمح فتأكله الطيور ، وعند ما أذهب به إلى السوق  
لن أرجع أو أحضر الجرار معي فما كنتم لأحرمتكم نعمة التجدد  
وأنتزكتكم تمرضون » .

فضحكك الجميع وضحك إبراهيم .

## الدَّرْسُ الثَّانِي

### الف : الصَّرْفُ

#### الفِعْلُ المَهْمُوزُ :

— أمرَ اللهُ أَنْ نُحِيبَ الضُّعْفَاءَ وَأَنْ نَأْخُذَ بِأَيْدِيهِمْ إِذَا سَأَلُونَا حَتَّى نَنْجِحَ .  
— يقرأُ المَعْلَمُ وَيقرأُ التَّلَامِيذُ مَعَهُ ، وَبَعْدَ أَنْ يقرأَ التَّلَامِيذُ مَعَهُ ، وَبَعْدَ  
أَنْ يقرأُوا ، يَسْأَلُونَهُ عَمَّا يَصْعُبُ عَلَيْهِمْ .  
— تَخْرُجُ الطَّالِبَاتُ فِي الفُرْصَةِ وَيَأْكُلْنَ الشَّطَائِرَ ، أَمَا هُنَّ وَسَعَادُ فَنَأْكُلَانِ  
الْحَلَوِيَّاتِ .

— أُسِفَّتْ سَمَاءٌ لِيُغِيَابَهَا عَنِ الكَلِيَّةِ بِالْأَمْسِ . قَالَ الاسْتَاذُ : لَا يَنْبَغِي أَنْ تَأْسَفِي ،  
فَكُلْنَا يَمْرُضُ ، وَأَسْأَلُ اللهُ لِكَيْ النَّجَاحَ .  
— طَرَأَ عَلَيَّ وَالدِّي مَرَضٌ لَيْلَةَ الْأَمْسِ وَجَاءَ أَبِي بِالطَّبِيبِ ، وَأُخْتَايَ أَرِقْنَا طَوْلَ  
اللَّيْلِ فِي خِدْمَتِهَا حَتَّى بَرِّثْتُ مِنْ مَرَضِهَا ؛ فَأَنْسَنَابَهَا وَأَنْسَتْ إِلَيْنَا ؛ فَضَحِكْتُ أَبِي  
وَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ قَدْ أَنْسَتُنَّ .

۱ — شطائر : جمع شطيرة : ساندويچ . شطر : دو نیم کرد و چون نان ساندويچ معمولاً از  
میان بدو نیم میشود آنرا شطيرة گویند و از واژه های مستحدث است .

۲ — الأرق : بی خواب شدن .

## ملاحظات:

۱- مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از:  
الأخذ، السؤال، القراءة، الصعوبة، الآسف، المرض والمرض (بسكون  
راء)، الطرء والطرء، المجيء، الأرق، البرء.

۲- فعل مهموز آنست که یکی از حروف اصلی آن همزه باشد. ممکن است این  
همزه در فاء الفعل باشد مانند أمر و به آن «مهموز الفاء» می‌گویند. و یا در عین الفعل مانند  
سأل و به آن «مهموز العین» می‌گویند. و بادر لام الفعل مانند قرأ و به آن «مهموز التلام»  
می‌گویند.

هنگام نوشتن همزه به قواعد کلی زیر توجه کنید:

الف - همزه در ابتدای کلمه همیشه به صورت الف نوشته می‌شود مانند: أكرم،  
انصُر، اعلم.

ب - همزه در آخر کلمه: اگر ما قبل آن ساکن باشد عیناً همزه را می‌نویسند مانند:  
همزه شیء، و اگر قبل از آن حرف متحرک باشد، همزه را به صورت مصوت طویلی که  
با آن حرکت مناسب است می‌نویسند مانند: بدأ، جبرؤ، دَفِیء.

ج - همزه مفتوح همیشه بعد از الف به صورت اصلی خود نوشته می‌شود مانند  
تساءل، جاء.

د - همزه در وسط کلمه، همزه متحرك به صورت مصوت طویلی که با حرکت خود  
همزه مناسب دارد نوشته می‌شود مانند: سأل، رؤف، سیم.

ه - همزه ساکن در وسط کلمه به صورت حرکت ما قبل نوشته می‌شود، باین  
معنی که اگر حرکت ما قبل آن صمته باشد بصورت واو (بؤس) و اگر فتحه باشد بصورت  
الف (بأس) و اگر کسره باشد بصورت یاء (بیئر) نوشته می‌شود.

## المعتل اللام:

دعاني صديقي إلى منزله ليتناول الطعام. ثم دعوته إلى بيتي أيضاً، ونسي أن يحضر في اليوم المحدد، وأتاني مع أخيه يوم الجمعة مُعْتَذِراً. فقلت: لماذا نسيتَ وعدك؟ قال: لكثرة المشاغل. ثم عرّضتُ عليها أن يتناولوا الغداء عندي، ولكنها أبيا ذلك وشكراني، وذهبا إلى أعمالها.

— رأت أختي ظبية تعذو، فرمتها برصاصة في رجلها، فسعت الظبية إلى أن تهرب من أيدينا ولكنني مسكتُ بها، وأردت أن أذبحتها، أما أختي فحننت<sup>٢</sup> عليها، وما رضىبت بذلك.

— قلت: يا فتيات، هل ترضين بان ترمين ظبية بسهم؟

— قلن: لا، لأننا نخشى أن تكون لها صغار ترضعها.

— الطلاب يأتون في الساعة الثامنة صباحاً والطالبات يأتين في الخامسة مساءً.

— يسعي الطلاب إلى أن يتنجحوا في الامتحان، لأن الراسين يشقون

في حياتهم.

— ذهب الأطفال إلى الحديقة، ورموا العصافير بالحصى فنعتهم الأمهات،

لأنهن يخشين من أن يجرحوا أنفسهم.

١ — فشنگ. قلم الرصاص: مداد

٢ — شفقت كرد بر او.

## ملاحظه:

۱- مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از: الدَّعْوَةُ، النَّسِيَانُ، الْإِنْيَانُ، الثَّقُولُ، الْعَرَضُ، الشُّكْرُ، الرَّؤْيَةُ، الْعَدُو، الرَّمَى، السَّعَى، الشَّقَاوَةُ، الْمَنَعُ، الْجَرْحُ، الْهَرَبُ، وَالْهَرُوبُ، الْمَسْكُ، الذَّبْحُ، الْحَنُو، الرِّضَاءُ، الْخَشْيَةُ.

۲- به صیغه جمع این دو فعل توجه کنید: دَعَا - دَعَاؤًا. رَمَى - رَمَاؤًا.

اما جمع فعلی که ماقبل حرف عله آن مفتوح نیست چنین می شود: رَضِيَ - رَضُوا. در مضارع نیز حکم از همین قرار است.

۳- به صیغه مضارع مفرد مؤنث مخاطت نیز توجه کنید: تَدْعُو - تَدْعِينَ. تَرْمِي -

تَرْمِينَ.

اما در فعلی که ماقبل حرف عله آن مفتوح است چنین می شود: تَرْضَى - تَرْضِينَ.

پس این تلفظ های خاص، به حرکت حرفی که قبل از حرف عله قرار دارد بستگی

دارد یعنی اگر مفتوح باشد صورت: (أَوْ) یا (أَيُّ) ایجاد می شود و اگر مکسور یا

مضموم باشد (أُو) به دست می آید.

تمرین :

الف - جمله‌های زیر را عبرنی ترجمه کنید و هر بار یکی از فعل‌های را که ماضی آنها درزیر داده شده است یک بار به صورت ماضی و یک بار به صورت مضارع در آنها بکار برید (= امر، قرأ، أخذ، أكل، أسف).

- دستور داد استاد دانشجورا که بخواند کتاب کلیله و دمنه را .

- گرفتم قلم خود نویس را ( قلم الحبر ) از برادرم .

- می خورد برادرم ساندویچ را ، اما خواهانم نمی خورند چیزی .

- آیا تأسف می خوری ( ای مریم ) بر غائب بودن از دانشکده ؟

ب - جای نقطه‌های زیر ، افعال مناسبی که فعل ماضی آنها داده شده است بگذارید ( قرأ ، ملاً ، سأل ، شاء ) .

- بدأ الامتحان ، وحانت ساعة دخول الصف ، والطلاب الآن . . . برنامه

الامتحان .

- علی الطالب أن . . . أوراق الإجابة بخط واضح . . . المصحح .

- لا ينبغي للطالب أن . . . زميله ، وإذا . . . شيئاً فالأستاذ حاضر لأن . . .

ج - جمله‌های زیر را به عبرنی ترجمه کنید و یکی از افعال زیر را بمناسبت صرف

کرده و در آنها بگذارید : ( سعی ، قضی ، دعا ، أبتی ، مشی ، شقی ) .

- شما دو دانشجو کوشش می کنید تا قبول شوید .

- تو ( مؤنث ) می کوشی تا قبول شوی .

- دانشجویان ترسیدند که رفوزه شوند ( الرسوب ) در امتحان .

- قاضیان حکم کردند بر مجرمین به زندان .

- آیا دعوت کرد ( مؤنث ) تو را ( مؤنث ) به منزلش برای خوردن غذا ؟

- بله دعوت کرد مرا ، اما من سربازدم ( الالباء ) .

- محمد و علی راه می روند در باغ وحش .

- دانشجویان تنبل ( مؤنث ) بدبخت می شوند در زندگی .

## الدَّرْسُ الثَّانِي

### ب : النَّحْوُ

#### النَّصْبُ فِي الْمَضَارِعِ الْمَعْتَلِ التَّلَامِ :

— عَلَى الطَّالِبِ أَنْ يَسْمَعَ لِيَرْتَقِيَ إِلَى مَرَاتِبِ الْعِلْمِ الْعَالِيَةِ .

— رَأَى زَمَلَاؤُنَا أَنْ يَدْعُونَا، وَرَأَيْنَا أَنْ نَقْبَلَ الدَّعْوَةَ .

— إِذَا مَرَضْتَ يَنْبَغِي أَنْ تَدْعُوَ طَبِيبًا لِيَفْحَصَكَ .

— إِذَا أَرَادَ الْفَلَاحُونَ أَنْ يَسْقُوا الزَّرْعَ، يَجِبُ أَنْ يَرْفَعُوا السِّدَّ حَتَّى تَجْرِيَ

الْمِيَاهُ، وَتَسْقَى الزَّرْعَ .

— عَلَيْكَ أَنْ تَرْضِينَ بِمَا تَجْرِي بِهِ الْمَقَادِيرُ حَتَّى لَا تَأْتِيَ الرِّيَّاحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي

السُّفُنُ .

— إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَدْعِينَ الْأَطْفَالَ إِلَى الْوَلِيمَةِ، فَعَلَيْكُمْ أَنْ تَرْضِينَ

بِقَطْفِ أَزْهَارِ الْحَدِيقَةِ .

— قَالَ الْأَسْتَاذُ لِلتَّلَامِيذِ: أَحَبُّ أَنْ تَحْكُمُوا لِي قِصَّةَ الْأَمْسِ .

— عَلَى الْفَتَيَاتِ أَنْ يَجْتَنِبْنَ مُصَاحَبَةَ الْمُفْسِدِينَ لِيَسْتَجِينَ سَوْءَ السَّمْعَةِ<sup>١</sup> .

— رَضِعْتُ الْوَلَدَيْنِ، وَلَنْ تَبْكِيَا بَعْدَ ذَلِكَ .

— اعْتَادَ عَصْفُورَانِ أَنْ يَأْتِيَا إِلَى هَذَا الشَّجَرِ<sup>٢</sup> عَصَرَ كُلِّ يَوْمٍ لِيَقْضِيَا

بَعْضَ الْوَقْتِ فِيهِ .

١ — بدنامي .

٢ — پنجره .



– أَيْغُرُكُ أَنْ تَرَى خُضُوعِي وَوِلَائِي؟ لَقَدْ مَلَكْتُ قَلْبِي، وَلَسْنُ، تَغْزِيهِ بَعْدُ،  
 فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَلْقَيْهِ فَعَلَيْكَ أَنْ تَسْمِيَ بِنَفْسِكَ إِلَى حَيْثُ أُرِيدُكَ.  
 – أَنَا أَرْجُوكَ وَكَلْنَا رَجُوكَ أَنْ تَحْمِي نَفْسَكَ مِنْ عَدُوِّكَ، وَأَنْ تَسْعَى إِلَى  
 الصُّلْحِ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ.

## ملاحظه:

۱- مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از: الرُّقِيُّ، الْقَبُولُ، الْفَحْصُ، السَّقْيُ، الْوَجُوبُ، الرَّفْعُ، الْجَرِيُّ، الْحِكَايَةُ، النَّجَاةُ، الرَّضْعُ، الرَّضَاعَةُ، الْقَضَاءُ، الْبُكَاءُ، الْمَلَكُ، الْعَزْوُ، الْمَشِيئَةُ، الْأَسْمُو، الرَّجَاءُ، الْحَيَاةُ.

۲- ملاحظه کنید که آخر جمع های مؤنث، با اینکه أداة نصب بر آنها اضافه شده، باز هیچ تغییری نکرده اند یعنی مبنی هستند.

۳- اگر آخر فعل مضارع الف باشد، نمی توانیم علامت نصب بر آن ظاهر کنیم، از این رو اصطلاحاً می گوئیم: اعراب نصب در آن (تقدیری) است. مانند: أَنْ يَسْعَى. اما برعکس در: أَنْ يَدْعُوَ طَبِيباً. يَادِر: أَنْ تَجْرِي الْمِيَاهُ. علامت نصب ظاهر شده است.

۴- به این صیغه ها توجه کنید: رَضِيَ - يَرْضَى - أَنْ يَرْضَوْا. خَشِيَ - يَخْشَى - أَنْ يَخْشَوْا.

اما در فعل های زیر که ما قبل حرف عله آن ها مفتوح نیست چنین تلفظ کنید:  
دَعَا - يَدْعُو - أَنْ يَدْعُوا. رَمَى - يرمي - أَنْ يرمُوا.  
رجوع کنید به ملاحظات درس صرف.

## تمرین :

جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید :

الف - بر مریم است که کوشش کند تا قبول شود .

- ای کشاورزان ( مؤنث : فلاحات ) آیا می‌خواهید مزرعه را آبیاری کنید؟

- آب‌ها جاری می‌شوند که کشت را آبیاری کنند .

- ای پرویز آیا راضی می‌شوی که باقی بمانی در کلاس تا ظهر؟

- آیا میل دارید ( شما دونفر ) که بیایید به منزل ما ؟ از « اُتی »

- بلی دوست داریم که بیایم به منزل شما روز دوشنبه .

## توجه :

۱ - برخی از جمله‌های بالا به فارسی درست نوشته شده است ، شما باید بر اساس

تمرین‌های گذشته ، ساختمان جمله را عربی کنید .

مثلا : «مزرعه را آبیاری کنید» باید اینطور شود : آبیاری کنید مزرعه را .

۲ - « . . . باقی بمانی در کلاس تا ظهر » این ساختمان عربی است آنرا بخاطر بسپارید .

بعد از این قیده‌های زمان و مکان را در جای حقیقی خود خواهیم گذاشت مثلا خواهیم

نوشت : « تا ظهر در کلاس باقی بمانی » .

ب - سه جمله بسازید که در هر یک فعل مضارع ناقص مرفوعی وجود داشته

باشد ، و جمله را طوری انتخاب کنید که در مثال نخستین فعل ، ناقص یائی ، در مثال دوم ،

ناقص واوی ، و در مثال سوم حرف عله الف باشد .

- افعالی را که خودتان نوشته‌اید در جمله‌های درستی آورده و منصوب کنید .

## الدَّرْسُ الثَّانِي

### ج: الْقِرَاءَةُ

#### جِيُوشُ الطَّبِيعَةِ

كان نابليون يأمل أن ينشئَ لِنَفْسِهِ إمبراطوريةً عظيمةً في التاريخِ ، فبدأ في التوسُّعِ وذأباً على الحروبِ ، وفعلاً<sup>٢</sup> أخذَ بلاداً كثيرةً . ولما علا أمرُه ، وعلتْ كلمتهُ مَلَأَهُ الغرورُ ، وطفى عليه الهوسُ ، ونوى أن يغزو روسيا ، ففضى إليها بجيوشه الجرارة<sup>٣</sup> . وما كان لقائدٍ عظيمٍ مثله أن ينسى مقاومة الطبيعة وأثرَ تحوُّلِ الفصولِ فما أن يأزفُ الشتاءُ إلا ويحِينُ الوقتُ لتَهْوِيَ الشُّلُوجُ وتكسُو الأرضَ بجبالٍ من الجليدِ<sup>٤</sup> . فتخفَى معالمُ الطريقِ ، وتأسُّ الجيوشُ من وصولِ الأمدادِ .

وما أن يتسوسو الشتاءُ حتى تزار<sup>٥</sup> الأعاصيرُ<sup>٦</sup> ، وتضرى<sup>٧</sup> الزوابعُ الثلجيةُ<sup>٨</sup> ، وإذْكَ لا تهْدأُ للطبيعةِ نائرة<sup>٩</sup> من حولِ الجنودِ الذين لا يلقون من الهلاكِ فراراً ولن يمضوا إلا من الموتِ إلى الموتِ . ولكنَّ نابليونَ دعا رجاله إلى النَّصْرِ المستحيلِ ، وكان عليهم أن يدنووا من مسكو واذنُ يقضى على الحُكْمِ فيها<sup>١٠</sup> ، وكان

- 
- |                                  |                           |
|----------------------------------|---------------------------|
| ١- ادامہ داد وکوشید.             | ٢- عملاً .                |
| ٣- سپاہیان بسیار و راسته .       | ٤- فرا میرسد .            |
| ٥- فرو میریزد .                  | ٦- کوههای برف .           |
| ٧- میگرد .                       | ٨- جمع إعصار: گردباد .    |
| ٩- کوبندگی می کند [معنی مجازی] . | ١٠- کولا کهای برفی .      |
| ١١- هیجان و خشم .                | ١٢- حکومت را سرنگون کند . |

على الروس أن يسعوا إلى المقاومة، ولكنهم أبوا ذلك، ورأوا أن يدخلوا المدينة من كل شيء فجلتوا عنها، وتركوها للدفاع لجيوش الطبيعة. ولقي نابليون أسوأ مصير هناك.

فلو يحسب نابليون اليوم، لن يجراً على أن يخطو خطوة واحدة للحرب في الشتاء. ولكن هتلر جاء بعد ذلك بعدة قرون ليبنى نفس الإمبراطورية وأتى نفس الغلطة وما كان ليحسب عاقبة نابليون فباءً بنفس الفشل<sup>٣</sup>.

وما كان أمام القائدين إلا أن يرضياً بغنيمة الانسحاب<sup>٤</sup>، وبعد أن وهنت قواتها، وهوى نجاحها هرب نابليون ونجا بنفسه، وأمام قائد الحملة الألمانية فقد أسره الروس. وهكذا يصحح الأباطرة من أحلامهم الذهبية.

١- سرنوشت

٢- مجازاً: هما كونه شكست خورد. ٣- شكست ونافرجامي.

٤- عقب نشيني. ٥- إيتر: لقب پادشاهان يونان و روم.

## الدَّرْسُ الثَّلَاثُ

### الف : الصَّرْفُ

#### المعتلُّ الفاءُ :

- وَعَدَّ اللهُ الصَّابِرِينَ أَجْرًا عَظِيمًا .  
— وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ .  
— وَصَلَ الْقِطَارُ إِلَيَّ مَشْهُدًا بَعْدَ أَنْ وَقَفَ فِي عِشْرِينَ مَحْطَةً<sup>١</sup> ، وَوَجَدَ الرُّكَّابَ  
السَّيَّارَاتِ أَمَامَ بَابِ الْمَحْطَةِ فَوَضَعَ كُلُّ حَقَائِبِهِ فِي سَيَّارَةٍ ، وَوَقَّبَ إِلَيْهَا ، وَأَنْطَلَقَتْ بِهِ .  
— يَضَعُ الْمَرِيضُ نَفْسَهُ تَحْتَ تَصَرُّفِ الْأَطْبَاءِ يَصِفُونَ لَهُ الْأَدْوِيَةَ النَّاجِعَةَ<sup>٢</sup>  
فَتَهَبُّهُ الشِّفَاءُ بِإِذْنِ اللَّهِ . مَا أَنَا مُهْمِلٌ<sup>٣</sup> دَوَائِي فَأَقْضِي مِنَ الْعِلَّةِ .  
— فِي حَدِيثِنَا شَجَرَتَانِ وَقَفْتَنَا عَنِ النَّوْمِ فَوَضَعْنَا لِهَيْمَا سَادًا<sup>٤</sup> فَوَرَقْنَا ، وَوَرَقْنَا .  
— الطَّالِبَاتُ وَعَدْنِ الْأَسْتَاذَ بِأَدَاءِ الْوَاجِبِ ، وَيَجِبُ عَلَيْهِنَّ أَنْجَاؤُ الْوَعْدِ .  
— إِذَا يَتَّسَّرَ الْمَرِيضُ مِنَ الشِّفَاءِ يَتَّأَسُّ الطَّبِيبُ مِنْ عِلَاجِهِ .  
— الْعُلَمَاءُ يَتَّقُونَ بِتَجَارِبِهِمُ الْعِلْمِيَّةِ ، وَيَتَّبِعُونَ وَتَبَّاتِ جِبَّارَةٍ ، وَيَضَعُونَ  
الْجُهُودَ وَالْأَمْوَالَ فِي خِدْمَةِ التَّقَدُّمِ الْبَشَرِيِّ .  
— الْآبَاءُ وَضَعُوا أَمْوَالَ لِأَوْلَادِهِمْ فِي صِنَادِيقِ التَّوْفِيرِ ، وَالْأُمَّهَاتُ وَضَعْنَ

١- ايستگاه = « موقوف » .

٢- شفا دهنده ومؤثر .

٣- كودشيمائى .

٤- سبز و خرم شدن .

٥- صندوق پس انداز = « صندوق الإِدخار » .

لِبَنَاتِهِنَّ .

– هل تصالينَ الى الكليةِ في الميعادِ يا سُعادُ؟

– نعم أُصِلُّ، وتَصِلُ معي زميلتي سلمى.

– وهل تصالانِ أنتما أيضاً في الميعادِ؟

– نعم نَصِلُ.

## ملاحظه:

- ۱ - مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از: أَلْوَعِدُ، أَلْوُسْعَةُ، أَلْوُثُوبُ، أَلْوَصْفُ، أَلْهَيْبَةُ، أَلْقَضَاءُ، أَلْوُرُوفُ، أَلْوُرُقُ، أَلْيَأْسُ، أَلْوُثُوقُ.
- ۲ - چنانکه ملاحظه می‌کنید تمام افعال معتل الفاء این درس همینکه حروف مضارع (ی، ت، ا، ن - آتین) به آنها اضافه شود فاء الفعلشان حذف می‌شود.

۱ - توجه داشته باشید که فاء الفعل در افعال معتل الفاء هنگامی در صیغه مضارع حذف می‌شود که واجد شرایط زیر باشد:

- الف: مجرد. ب: مثال واوی. ج: عین الفعل مضارع مکسور باشد.
- بدیهی است با انتفاء هریک از این شرایط، فاء الفعل در مضارع حذف نمی‌گردد مانند: أَوْصَلُ، يَوْصِلُ، يَنْعَمُ، يَنْعَعُ، يَسْرَرُ، يَسْرِرُ، وَيَجْلَلُ، يَوْجَلُّ.
- این قاعده در بعضی موارد قابل تطبیق نیست مانند صیغه مضارع وضع «يَضَعُ» با اینکه عین مضارع مفتوح است فاء الفعل مضارع حذف می‌شود چون لام الفعل آن از حروف حلق می‌باشد و از همین قاعده «وَهَبُ، يَهَبُ» نیز مستثنی است.



## المعتل العينُ:

- خاضَ الجيشُ المعركةَ، وعادَ الى وطنِهِ بعدَ أن هزَمَ العدوَّ وتركَ الجرحى يصيحوْنَ مِن أَجْلِ الإسعافِ<sup>١</sup>.
- دَارَتْ مُحَرَّرَاتُ الطَّائِرَةِ<sup>١</sup> فَسَارَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِلًا ثُمَّ طَارَتْ كَالْعُقَابِ.
- الْفَرَاشَةُ تَعْبُدُ النَّارَ، وَتَحْوُمُ<sup>٢</sup> حَوْلَ الشَّمْعِ.
- يَبِيعُ الْفَلَّاحُ الْقَمْحَ<sup>٣</sup>، وَيَعُودُ إِلَى مَنزِلِهِ فَرِحًا.
- الدُولَتَانِ قَامَتَا بِتَنْشِيطِ السِّيَاحَةِ<sup>٤</sup> بَيْنَهُمَا.
- أَوْلَادَانِ قَامَا احْتِرَامًا لِلضِّيُوفِ.
- أَعْضَاءُ مَجْلِسِ الْأُمَّةِ<sup>٥</sup> نَابَوْا عَنِ الشَّعْبِ فِي الْإِدْلَاءِ بِصَوْتِهِ.
- يَهِيحُ قَلْبِي لِحَمَامَتَيْنِ تَنْوُحَانِ مِنَ الْفِرَاقِ، وَنِسْوَةٍ يَصِيحُنَ عَلَى حَبِيبِ سَافِرٍ.

- سَتَنَالِينَ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْحَيَاةِ بِالصَّبْرِ.
- قَالَ الْأَسْتَاذُ لِلطُّلَّابِ: سَتَقُوزُونَ، وَلِلطَّالِبَاتِ: سَتَقُزْنَ بِالْجَائِزَةِ الْعِلْمِيَّةِ لِكُلِّيَّتِكُمْ هَذَا الْعَامِ.
- أَرُومُ<sup>٦</sup> الْمَجْدِ وَأَقُومُ بِمَا يُرِيدُهُ مِنِّي.

١- درمان کردن [ سیَّارَةُ الإسعافِ: آمبولانس . رجالُ الإسعافِ : مأموران

إمدادی وکنکهای فوری ] .

٢- می گردد و دور میزند .

٣- گندم [ حِنِطَةٌ ] .

٤- تنشيط . . . : بفعالیت انداختن برنامه جهانگردی [ جلب سیاحان ] .

٥- پارلمان .

٦- میخواهم .

## ملاحظه :

١ - مصادر افعال ثلاثی مجرد بالا عبارتند از: الْخَوْضُ ، الْعَوْدَةُ ، الْهَزِيمَةُ ،  
التَّرْكُ ، الصِّيَاحُ ، الدَّوْرُ ، الدَّوْرَانُ ، السَّيْرُ ، الطَّيْرَانُ ، الْعِبَادَةُ ، الْحَوْمُ ، الْبَيْعُ ،  
النَّقِيَامُ ، النِّيَابَةُ ، الْهَيْجَانُ ، النُّوحُ ، النَّمِيلُ ، الْفَوْزُ ، الرَّوْمُ .

٢ - به صرف این افعال توجه کنید :

عَادَ ← يَعُودُ		بَاعَ ← يَبِيعُ		خَافَ ← يَخَافُ
قَامَ ← يَقُومُ		لَانَ ← يَلِينُ		نَامَ ← يَنَامُ

اختلافی که در مضارع این افعال می بینید مربوط به حروف علّه و کیفیت آنها

است<sup>۱</sup>.

١- در این باره از استاد توضیح بخواهید.

## تمرين :

١ - افعال عبارت های زیر را اصلاح کنید :

— يَتَسْتِ الكسلان من النَّجَاحِ .

— وَعَدَّ فاطمةُ أن تُؤدِّيَ واجِبَها .

— أَلطالِبانِ وَصَلَ إلى الكليَّةِ .

— أَلطالِباتِ وَصَفُوا صعوبةَ الدرسِ لِلاستاذِ .

— مريمُ وَهَبَ سوارَها لِأختِها .

— يا بناتُ هَلْ تَصَيَّاونَ في الميعادِ؟ - وانتمُ يا اولادُ هَلْ تَصَيَّلانِ في الميعادِ؟

٢ - فعل های زیر را صرف کرده به مناسبت معنای جمله ها، در مکانهای نقطه چین

بگذارید: وَصَلَ، وَضَعَ، وَثِقَ، وَقَفَ، وَقَعَ، وَقَدَّ، وَضَعَ، يَتَسَّ، وَثَبَ.

... نالی الغابة و... نال العنزة<sup>١</sup> في مكان مرتفع بعد أن... ناه بالهبال. ثمَّ

... كلُّ في مكانه ووضَعَ الطَّلقاتِ<sup>٢</sup> في البُنْدُقيَّةِ<sup>٣</sup> كُننا ننتظر أسداً واحداً والذي

... أن الآسادَ... من كلِّ جانبٍ و... الخطر بالنسبة لنا.

و... من النجاة. فقلت: يا الله. فاختلفت الآسادُ على الفريسة<sup>٤</sup> و... على

بعضها. فأطلقنا عليها الرصاصَ و... جميعاً على الأرض.

١- بز.

٢- ج طلقة (بفتح طاء) : فشنگ = رصاص.

٣- تفنگ.

٤- طعمه.

## الدَّرْسُ الثَّلَاثُ

### ب : النَّحْوُ

نصبُ المضارعِ المعتلِّ العينِ والمعتلِّ الفاءِ :

— استَعَدَّ الجَيْشُ لِيَسْخُوضَ المعركةَ ، وَيُحَقِّقَ النَّصْرَ ، حتَّى يَعُودَ إلى وَطَنِهِ شَريفًا .

— يَزُولُ الخَوْفُ من قلبِ المُسافرِ ، بَعْدَ أن تَدورَ محرَّكاتُ الطَّائرةِ ١ ، وتَسِيرُ ، وتَطِيرُ .

— دَأْبُ الفَرَّاشَةِ ، أن تَعْبُدَ النُّورَ ، وتَحُومَ حوله كما يَطُوفُ العابدونَ حولَ الكعبةِ .

— سَعَادَةُ القريةِ أن يَبِيعَ الفَلاحُ القَمْحَ ، وَيَعُودَ إليها مسرورًا .

— رأى الولدانُ أن يَتَقَوَّما احترامًا للضُّيوفِ .

— إنتخبَ الشَّعبُ أعضاءَ البرلمانِ ٢ لِيَسْتَبُوا عنهم هناك .

— حانَ للعاشقينِ أن يَؤُوبَا ، وللواصلِ أن يَعُودَ .

— إنتهى العزاءُ : والنِّسوةُ لَن يَصِحَّحَنَّ بَعْدَ ذلك .

— لن تَنالِي أيَّ شَيْءٍ في الحَيَاةِ إلا بالصَّبْرِ والإجتهادِ .

— قالَ العميدُ للطَّلابِ أُحِبُّ أن تَجتهدوا أبها الطَّلابُ ! حتَّى تَفوزوا ،

وأنتنَّ آيتُها الطَّالباتُ حتَّى تَفزُنَّ بالجائزةِ العِلْمِيَّةِ لِكَلِمَتِكُمْ هذا العامِ .

١— موتور هوا پيما .

٢— مُعَرَّبٌ پارلمان : مجلسُ الأمة ، مجلسُ الثَّواب ، المجلسُ النِّيابيُّ .

- لَنْ أَقُومَ مِنْ مَكَانِي أَوْ أَقُولَ الْحَقَّ .
- مَا كُنْتُ لِأَخْوَضَ غِمَارَ الْحُبِّ<sup>۱</sup> .
- عَلَى الْعَالَمِ أَنْ لَا يُكَذِّبَ نَفْسَهُ فَيَشِيقَ النَّاسَ فِيهِ .
- تَعَجَّتْهُدِ الْمَمْلَكَةُ حَتَّى تَزُولَ الْأُمِّيَّةُ ، وَيَصِلَ الشَّعْبُ إِلَى مَسْتَوَى أَرْقَى .
- قَالُوا : لِقَدْرَاجِ الْكِتَابِ وَالْمُعَلِّمِ فِي أَنْحَاءِ<sup>۲</sup> الْبِلَادِ . قُلْتُ : إِذْنُ تَقْفُوزُوا بِمَكَانِكُمُ التَّلَاقِ فِي الْمُجْتَمَعِ الْإِنْسَانِي .
- ملاحظه: مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از : الزوال ، الحینونة ، الإياب ، الرواج . و برای سایر مصادر بدرس گذشته مراجعه شود .

۱- ما كنت . . . خود را در سختیهای عشق نمی افکندم .

۲- سطح

۳- سراسر [ اقطار ، أرجاء ، ربوع (بضم الراء) ، نواحي ] .

## تمرین :

- ادوات نصب لازم را در افعال زیر وارد کرده و اعراب صحیح آنها را ظاهر سازید.
- خَيْرٌ عَمَلٍ مَّرءٍ . . . يتاجرُ في الخَيْرِ .  
 — المَرَضَى . . . يَبْرؤُونَ إِذَا أَهْمَلُوا الدَّوَاءَ .  
 — قال : أريدُ . . . أعود إلى الكُتَيْبَةِ . قلتُ : . . . تَلقَى صَدِيقَكَ هناك .  
 — باعَ التاجرانِ السِّلْعَ بِأَسعارٍ رخصِيَّةٍ<sup>۱</sup> . . . ينالانِ رِضًا النَّاسِ .  
 — سأسافرُ ، و . . . يَطولُ غيَابِي .  
 — قال : دَخَلَ الأُسْتاذُ الصَّفَّ . قلتُ : . . . يَقومُ الطلبةُ إِحتراماً له .  
 — جاءَ الخَريفُ<sup>۲</sup> ، والأزهارُ . . . تفوحُ بالعِطْرِ والبلايلُ<sup>۳</sup> . . . تَبْوحُ بالأغاني ،  
 وتَموتُ الأَرْضُ ، و . . . يعودُ الربيعُ .

## الدَّرْسُ الثَّلَاثُ

ج : القِرَاءَةُ

الشَّيْخُ فِي الرَّبِيعِ

جاءَ فصلُ الربيعِ ، وفَاحَ الوَرْدُ ، وطابَتِ الأنسامُ . فَوَلَّهَتْ<sup>١</sup> مِنْ مُشَاهَدَةِ  
الطَّبِيعَةِ الضَّاحِكَةَ ، بعدَ أَنْ وَجَمَّتْ<sup>٢</sup> ، وَوَجَمْنَا مُدَّةَ الخَرِيفِ .

فَرُحْتُ تَحْمِيلِنِي عَصَايَ ، حَتَّى وَصَلْتُ إِلَى الحَدِيقَةِ ، وَأَخَذْتُ مَكَانِي  
بَيْنَ الأشْجَارِ . فَذَا بَقَلْبِي فِي لَوْنِهَا الأَخْضَرَ الزَّاهِي<sup>٣</sup> وَقَدْ ضَمَّنَا عَلَيْهِ نُورَ الضُّحَى  
الذَّهَبِي<sup>٤</sup> . وَمِنْذُ أَنْ جِئْتُ الحَدِيقَةَ وَأَنَا فِي نِعْمَةٍ لَا يُمْكِنُ أَنْ أَصِفَهَا لَقَدْ وَسَّعَتْ  
الحَدِيقَةُ كُلَّ جَمِيلٍ فقامَ الحُبُّ فِي نَفْسِي وَبَقِظَ الشَّبَابُ فِيَّ ، وَعَانَقَتْ رُوحِي كُلَّ  
شَيْءٍ حَوْلِي وَكَأَنِّي وَرَدْتُ الجَنَّةَ . غَدْرَانُ<sup>٥</sup> سَالَتْ يَمِينَهَا اللهُ<sup>٦</sup> فَأَرْضَ مَا حَوْلَهَا  
وَأشجارُ قَامَتْ وَطالَتْ ، فَوَصَلَتْ بَيْنَ السَّمَاءِ والأَرْضِ ، وَأَغْصَانُ لَانَتْ فَبَالَتْ ،  
فَكَسَّتْ الأَرْضَ بالسُّنْدُسِ ، وَثِيَارُ طابَتِ وَطابَ جَنَّاها<sup>٧</sup> وَأزهارُ يَنْعَتُ وَحانَ

١- شيدا شدم .

٢- عبوس وگرفته شد .

٣- درخشان .

٤- ويآن نور زرین روز جلوه، خاصی بخشید .

٥- ج ، غدیر : برکه و جوی آب .

٦- مبارك و میمون گردانید .

٧- پر گیاه و سرسبز شد .

٨- هنگام چیدن میوه ها فرا رسید [ چیدن میوه ها مطلوب شد ] .

قَطَافُهَا، فَوَلَعَتْ بِهَا الْبَلَابِلُ وَصَدَحَتْ بِأَعْدَبِ الْأَلْحَانِ اَوْنَقَسَ رَحْمَانِي مَبَارَكٌ  
 يَهَبُ الْحَيَاةَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لِالتُّرَابِ فَيْشِي<sup>٢</sup> التُّرَابُ بِسِيرِ الْقُدْرَةِ الْمُبْدِعَةِ .  
 فَرَّاحَ النَّاسُ يَفِيدُونَ زَرَافَاتِ<sup>٣</sup> وَوُحْدَانًا<sup>٤</sup> عَلَى الْحَدِيقَةِ ، يَرِدُونَ مِنْ بَابِهَا  
 فَرِحِينَ لِيَتَأَلَّوْا نَصِيْبَهُمْ مِنْ التَّجَدُّدِ وَالنَّشَاطِ وَرَاحَةِ الْأَعْصَابِ . فَتَرَى الرَّجَالَ  
 قَدِ وُضِعُوا هُمُومَ الْحَيَاةِ عَنِ كَوَاهِلِهِمْ<sup>٥</sup> وَالنِّسَاءَ وَدُعْنَ<sup>٦</sup> فِي حَرِّ كَاتِبِهِنَّ كَالْحَمَامِ ،  
 وَالْأَوْلَادَ كَأَحْلَامِ الشَّبَابِ هُنَا وَهَنَّاكَ يَثْبُوبُونَ خَلْفَ الْفَرَاشَاتِ الَّتِي تَحُومُ حَوْلَ  
 الْوَرْدِ . وَلاَحَتْ فَتَاتَانِ<sup>٧</sup> مَلِيحَتَانِ يَفْعَتَانِ<sup>٨</sup> مَعَ الرَّبِيعِ تَمِيلَانِ مَعَ الصَّبَا حَيْثُ يَمِيلُ ،  
 فَرَانَتَا رَبِيعِ الْحَدِيقَةِ بِرَبِيعِ الشَّبَابِ وَزَادَتَا عَلَى الْجَمَالِ دِفْءَ الْغَرَامِ فَوَرِعَتْ الْقُلُوبُ  
 مِنْ سُلْطَانِ الْحُسْنِ الْقَاهِرِ .

وَإِذَاكَ مَالِ قَلْبِي لِأَنَّ أَقْطِيفَ وَرْدَةٍ . فَسَأَلْتُ الْبُسْتَانِي الْهَرَمَ فَصَحِيحَكَ  
 وَقَالَ: هَذَا عَمَلُ الصَّبِيَانِ وَقَدْ وَهَنَ<sup>٩</sup> الْعِظْمُ مِنْكَ . قُلْتُ: هَلْ فَتَرَّقَ الرَّبِيعُ بَيْنَ شَجَرَةٍ  
 وَهَنَتْ وَشَاخَتْ<sup>١٠</sup> وَأُخْرَى نَبَتَتْ بِالْأَمْسِ ، كَمْ شِئْتُ أَلَّا أَعُودَ أَوْ يَعُودَ  
 الصَّبَاحُ . قَالَ: إِذَنْ تَقِيدُ<sup>١١</sup> فِيكَ نَارُ الصَّبَا وَتَيْفَعُ مَرَّةً أُخْرَى أَبُيْهَا الشَّيْخُ .  
 وَرَاحَ وَعَادَ إِلَى بَبَاقَةِ<sup>١٢</sup> مِنَ الْوَرْدِ فَأَخَذْتُهَا شَاكِرًا وَحَمَلْتُ الْعَصَا وَعُدْتُ إِلَى  
 الْمَنْزِلِ بَعْدَ مَا حَمَلْتُنِي إِلَى الْحَدِيقَةِ .

- ١- بخوشترین آهنگها نغمه سرائی کرد .
- ٢- خاک از راز نیروی خلاقه پرده برداشت .
- ٣- دسته جمعی (به تشدید «فاء» نیز آمده است) .
- ٤- تک تک (انفرادی) .
- ٥- ج ، کاهل = عاتق: دوش و شانه .
- ٦- = تَبَخَّرْنَ : می خرامیدند .
- ٧- آشکار و نمایان شد .
- ٨- نوجوان و نورس شدند .
- ٩- سست و ناتوان گشت .
- ١٠- پیر و فرتوت گشت .
- ١١- شعله ور می شود ، افروخته می شود .
- ١٢- یکدسته گل [ اِکلیل الورد: تاج گل ] ،



## الدَّرْسُ الرَّابِعُ

ألف - الصَّرْفُ

أبوابُ الفعلِ الثَّلَاثِيّ الْمُجَرَّدِ :

— قَعَدَ مُحَمَّدٌ عَلَى الْكُرْسِيِّ ١ وَتَقَعَدُ عَلِيٌّ عَلَى السَّرِيرِ ٢ .

— جَلَسْتُ فِي الْحَدِيقَةِ وَطَلَبْتُ مِنْ صَاحِبِي أَنْ يَجْلِسَ مَعِي وَلَكِنَّهُ ذَهَبَ

وَطَلَبَ مِنْ أَخِيهِ أَنْ يَذْهَبَ مَعَهُ .

— شَرِبَ أَبُو نَوَاسٍ الْخَمْرَ فِي الْحَيَاةِ وَلَنْ يَشْرَبَ مِنْ رَحِيقِ الْجَنَّةِ ٣ لِأَنَّهُ

حَسِبَ الدُّنْيَا بَاقِيَةً وَكَانَ عَلَيْهِ أَنْ يَحْسِبَ حَسَابَ الْمَوْتِ .

— لَنْ يَعْظُمَ فِي عَيْنِ الْكَبِيرِ مَا عَظُمَ فِي عَيْنِ الصَّغِيرِ .

١ - صندلي

٢ - تخت خواب .

٣ - باده بهشتی .

## ملاحظه :

در فعل های این درس، شکل های ماضی و مضارع افعال گوناگونی دیده می شود. تمام افعال عربی، از نظر حرکت عین الفعل از آنچه که مثالش در بالا آمده و طرح آن در زیر ارائه می شود خارج نیست، و به این افعال ثلاثی مجرد می گویند.

(ماضی)	{	_____ ← فَعَلَّ
		_____ ← فَعِلَّ
		_____ ← فَعُلَّ

(مضارع)	{	_____ يَفْعَلُ
		_____ يَفْعِلُ
		_____ يَفْعُلُ

## الْبَلازِمُ وَالْمَتَعَدِّي:

— قَطَفَ<sup>١</sup> مُحَمَّدٌ أَلْوَدَةَ . قَطَفَتِ الْبَيْتَانَ الْأَزْهَارَ ، قَطَفَ الْوَالِدُ  
الْوَرُودَ .

— نَقَرَ<sup>٢</sup> الْعُصْفُورُ التُّفَاحَةَ .

— فَهَمَّ التَّلَامِيذَانِ السُّؤَالَ ، وَكَتَبَا الْجَوَابَ .

— أَلْبَنَاتُ حِكْنَ<sup>٣</sup> الْأَثْوَابَ لِلْفُقَرَاءِ .

١— جيد .

٢— نوك زد .

٣— بافتند .

## ملاحظه:

۱ - در جمله های این درس ، کلمه سوم را که فعل بر آنها واقع شده است مفعول به می خوانیم . افعال این جمله ها ، چون بدون واسطه ، مفعول به گرفته اند متعدی نامیده می شوند و اگر بدون واسطه مفعول به نگیرند آنها را لازم می نامند ، مانند :

— تَعْمَلُوا الْجِبَالَ فِي شِمَالِ إِيْرَانِ ، وَيَنْدُ هَبُّ النَّاسِ إِلَيْهَا لِلِاصْطِيْفِ ، وَيَعْمُدُونَ بِكَامِلِ الصَّحَّةِ وَالنَّشَاطِ .

— يَبْضَحُكَ الصَّغَارُ لِكُلِّ شَيْءٍ ، أَمَّا الْكِبَارُ فَيَضَحُكَونَ فِي الْمُنَاسِبَاتِ .  
— تَطْلُعُ الشَّمْسُ فِي الصَّبَاحِ فَيَطْوِلُ الظِّلُّ ، وَتَقِفُ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ ظُهْرًا ، فَيَقَعُ ظِلُّ الْإِنْسَانِ عَلَى نَفْسِهِ ، ثُمَّ تَغِيبُ ، فَيَنْدُ هَبُّ الظِّلِّ ، وَتَزُولُ الْأَلْوَانُ ، وَيَشِعُّ الظَّلَامُ .<sup>۲</sup>

۲ - به چند جمله زیر توجه کنید :

— وَهَبَ اللهُ الْإِنْسَانَ الْحُرِّيَّةَ الْكَامِلَةَ .

— مَنْحَتَ<sup>۳</sup> الْجَامِعَةُ الْفَائِزِينَ<sup>۴</sup> جَوَائِزَهُمْ .

— كَسَا الرَّبِيعُ الْأَرْضَ خُضْرَةً وَوَرْدًا وَحَيَاةً وَثِمَارًا وَجِبَالًا .

۳ - دقت کنید که افعال بالاغیر از فاعل دارای دو مفعول می باشند و بایک مفعول ،

مفهوم جمله کامل نمی شود .

۱ - گذراندن تابستان در بیلاق [کنار دریا رفتن] .

۲ - تاریکی گسترش مییابد .

۳ - اعطا نمود .

۴ - برندگان . کسانی که در کاری موفق شده اند .

## تمرین :

الف - جمله‌های زیر را از ماضی به مضارع برگردانید :

نَصَرَ اللهُ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ مَا فَتَحُوا الشَّامَ لِأَنَّهَمْ وَثِقُوا بِاللَّهِ ، وَكَسَرَ الرُّومَ  
وَهَزَمَهُمْ شَرًّا هَزِيمَةً ، لِأَنَّهَمْ حَسِبُوا الْغَلَبَةَ بِكَثْرَةِ الْعُدَدِ وَالْعُدَدِ<sup>۱</sup> .  
وَالَّذِي حَدَّثَ : أَنَّ الْأُمْدَادَ لَحِقَتْ بِجِيُوشِ الْمُسْلِمِينَ ، بِقِيَادَةِ<sup>۲</sup> أَبِي عُبَيْدَةَ  
ابْنِ الْجَرَّاحِ وَنَزَلَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الْقِيَادَةِ لَهُ . فَعَظُمَتِ قُوَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَقَوِيَتْ  
قِيَادَتُهُمْ فَضَرَبُوا ضَرْبَتَهُمْ بِاسْمِ اللَّهِ فَلَحِقَتْ بِالرُّومِ الْهَزِيمَةُ الْمُنْكَرَةُ<sup>۳</sup> .

ب - از فعل‌های زیر جمله‌های صحیحی بسازید :

— جَاءَ ، قَرَأْتُ ، رَأَيْتُ ، بِشَكَرَانَ ، يَفْتَحُونَ ، سَدَّ ، تَعَلَّمِينَ ،  
دَخَلُوا ، قَامَتَا ، حَسُنْتَ ، خَافَ .

۱- جمع، عده ( بضم العين وتشديد الدال) : آباد گئی [ ساز و برگ جنگی].

۲- رهبری و فرماندهی.

۳- زشت.

## الدَّرْسُ الرَّابِعُ

ب : النّحوُ

جَزَمُ الفِعْلِ المِضَارِعِ السَّالِمِ والمِهموزِ :

— لَمْ يَنْجَحْ كَسَلَانٌ أَبَدًا ، وَلَمْ يَظْفِرْ بِأَمَلٍ فِي الحَيَاةِ .

— الطَّالِبَاتُ لَمْ يَدْخُلْنَ الصَّفَّ ، لِأَنَّ الطَّلَابَ لَمْ يَخْرُجُوا .

— قَالَ : لَمْ أَقْرَأِ الدَّرْسَ ؟ أَلَمْ تَقْرَأِيهِ أَنْتِ ؟

قَالَتْ : كُلُّ الطَّالِبَاتِ يَقْرَأْنَ .

قال : أصحیح " أن هِنْدًا وسَعَادٌ لَمْ تَقْرَأَاهُ ، أو أن مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا لَمْ يَقْرَأَاهُ ؟

قالت : كلُّ الطَّلَبَةِ يَقْرَأُونَهُ . أمَّا هِنْدٌ وسَعَادٌ ، فَمِنْ مِثَالِكُكَ ، لَمْ تَقْرَأَاهُ

ولكن تقولان ذلك .

قال : قَوْلِي لِطَلَبَةِ والطَّالِبَاتِ : سَيَعْظِبُ الاسْتَاذُ إِنْ لَمْ يَقْرَأُوا ، وَإِنْ

لَمْ يَقْرَأْنَهُ .

— قال : سَأَدْرُسُ الإِنجِلِيزِيَّةَ . قلتُ : لَسْتَ دَرِّسُ مَا تَشَاءُ . وَلَكِنْ لَأَنْتَرُكُ

لُغَتَكَ الأَصْلِيَّةَ فَقَدْ دَرَسْتَهَا كَثِيرًا ، وَلَمَّا تَمَلِكُكَ ناصِيَتِهَا .

## ملاحظه :

همانطور که ملاحظه می‌شود، چهار حرف (= لم - لما - ل - لام امر مکسور) لا « لاء نهی » در آغاز فعل مضارع در آمده و آخر آن را تغییر داده است. این گونه تغییر را جزم می‌نامیم. و جزم، مانند مضارع منصوب به سه صورت ظاهری شود: در افعال پنحگانه‌ای که آنها را افعال خمسه نامیدیم، علامت جزم (یا نصب) حذف نون است. در جمع‌های مؤنث به علت مبنی بودن این صیغه‌ها - جزم ظاهری می‌شود از این روی گوئیم: محلاً مجزوم است، یا: در محل جزم قرار گرفته است. اما در بقیه صیغه‌ها، علامت جزم، سکونی است که روی آخرین حرف فعل مضارع که معتلّ اللام نباشد آشکاری گردد.

## جَزْمُ الْفِعْلِ الْمُعْتَلِّ :

قال إخواني: لَيْتَاتِ مَعَنَا إِلَى الْمَتْحَفِ . قُلْتُ : لَمْ يَحِينِ الْوَقْتُ وَلَمْ يَصِفْ الْجَوُّ بَعْدُ لِيَتَبَقُوا حَتَّى قُرْبِ الْمَغْرَبِ . قَالُوا : لَا تَقْلُ . هَذَا وَلَا تُضِعْ الْوَقْتَ مِنَّا . قُلْتُ : فَلَتَمَضُوا وَحَدِّكُمْ وَلْتَصِفُوا لِي مَا حَدَّثَ . قَالُوا : أَلَمْ تَرَهُ مِنْ قَبْلُ ؟ قُلْتُ : لَمَّا أَعَدُّ مِنْ هُنَاكَ بَعْدُ . قَالُوا : فَلَتَبَقْ حَيْثُ أَنْتَ ، وَسَلِّقَاكَ هُنَاكَ . وَلَمْ أَمْضِ مَعَهُمْ ، وَلَمْ أَخْفِ عَلَيْهِمْ فَقَدْ كَانَ أَبِي يُرَافِقُهُمْ<sup>١</sup> .

\* \* \*

لَمْ تَرُعْنِي<sup>٢</sup> الْأَمْوَاجُ الْهَادِرَةُ<sup>٣</sup> لَمْ أُسِرْ كَثِيرًا عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ وَأَنَا أَبْحَثُ عَنْ مَكَانٍ هَادِيٍّ لِلصَّيْدِ . وَلَمْ يَأْتِ بِفِكْرِي أَنْتِي سَأَجِدُ مِثْلَ هَذَا الْمَكَانِ بَيْنَ الْجِبَلَيْنِ حَيْثُ نَامَتِ الْمِيَاهُ كَأَنْ لَمْ تَقْمُ أَبَدًا . عَلَى حِينٍ قَامَتْ فِي غَيْرِهِ كَأَنْ لَمْ تَنْمُ أَبَدًا . فَقُلْتُ لِنَفْسِي : لِيَتْرَمِ الشَّبَكَةُ<sup>٤</sup> ، وَلِيَتْرَمَ مَا رَزَقَكَ اللَّهُ بِهِ . فَأَلْقَيْتُهَا وَلَكِنِّي لَمْ أَقْوُ عَلَى جَرِّهَا ، فَتَمَنَيْتُ أَنْ يُسَاعِدَنِي الْمَوْجُ ، وَيَدْفَعَهَا إِلَى الشَّاطِئِ ، فَهَذَا مَكَانٌ لَمْ يَمْسُ فِيهِ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِ لِيُعِينَنِي . فَقُلْتُ : لَا تَنْسَنِي أَيُّهَا الْمَوْجُ ، فَزَحَفَ<sup>٥</sup> إِلَى<sup>٦</sup> وَلَمَّا أَعِيدَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ، وَلَمْ تَمْضِ ثَوَانٍ حَتَّى طَرَحَهَا عَلَى الشَّاطِئِ ، وَلَمْ يَكُنْ إِلَّا أَنْ أَحْمَدَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ .

١- پدرم همراه آنان بود [ باتفاق پدرم رفتند ] .

٢- مرا بیمناک نساخت .

٣- خروشان .

٤- تور ماهیگیری .

٥- یورش آورد .

٦- ساحل .



## ملاحظه :

برای تلفظ صحیح و فهم تغییراتی که در افعال بالا رخ داده است به موضوع زیر توجه کنید : کلمه عربی « کتاب » را به خط لاتینی چنین آوانویس می کنند : Kitāb . اگر بخواهند همین کلمه را در زبان فارسی بهمان خط لاتینی آوانویس کنند چنین می شود Ketāb . منظور اینکه میان تلفظ فارسی و عربی « کتاب » اختلافی موجود است ، یعنی در زبان عربی ، کسره در حقیقت یائی است که کوتاه تلفظ می شود و اگر همان کسره را طولانی تر بیان کنیم « یاء » می شود . همینطور است فتحه — یا صمه — که اگر طولانی تر تلفظ شوند اولی « آ » و دومی « او » می شود . عکس این موضوع نیز صحیح است . یعنی اگر مثلاً « او » را کوتاه تلفظ کنیم صمه بیان می شود ، و این موضوعی است که در افعال معتل بالا رخ داده است . مثلاً اگر بخوایم یَدْعُو را مجزوم کنیم ، در حقیقت مصوت طویل آنرا که « او » باشد کوتاه می کنیم ، می شود : یَدْعُ .

یا ، یَرْمِ ← لم یَرْمِ . یا ، یَرْضِ ← لم یَرْضِ .

در افعال معتل العین هم تقریباً همین حالت پیش می آید . مثلاً « یَقُولُ » را می خواهیم مجزوم کنیم ، اگر بگوئیم : « لَمْ یَقُولْ » به جزم لام ، شکلی می یابیم که اصولاً در زبان عربی کلاسیک موجود نیست ، یعنی در آخر افعال ، هیچ ساکنی نمی یابیم که قبل از آن یک جای طویل باشد . برای اینکه بتوانیم کلمه را تلفظ کنیم آن مصوت طویل را کوتاه می کنیم :

یَقُولُ ← لم یَقُولْ یَخَافُ ← لم یَخَافْ یَبِيعُ ← لم یَبِيعْ .

## تمرین :

الف - فعل های زیر را مجزوم کنید:

- يَخُوْضُ الْجَيْشُ الْمَعْرَكَةَ بِيَسَالَةٍ<sup>١</sup> وَيُحَقِّقُ النَّصْرَ وَيَعُوْدُ بِشَرَفٍ .
- تَدُوْرُ مَحْرَكَاتُ الطَّائِرَةِ وَتَرْقَى إِلَى السَّمَاءِ وَيَزُوْلُ الْخَوْفُ مِنْ قَلْبِ الرَّاْكِبِ .
- تَحُوْمُ الْفَرَاشَةُ حَوْلَ الْمِصْبَاحِ وَتُلْقِيْ نَفْسَهَا فِي النَّارِ بِشَجَاعَةٍ الْعِشْقِ .
- تَعُوْدُ الْحَامَتَانِ إِلَى وَكْرَهِيَا<sup>٢</sup> مَعَ الْمَغْرَبِ .

ب - از فعل های ماضی زیر مضارع مجزوم بسازید :

- باعَ الْفَلَاحُ الْقَمْحَ وَعَادَ إِلَى الْقَرْيَةِ مَسْرُوْرًا .
- الْوَلَدَانِ قَامَا احْتِرَامًا لِلضُّيُوفِ .
- نَالَتْ سَعَادٌ أَمَلَهَا بِالصَّبْرِ فَمَقَطَ .
- قُمْتُ مِنْ مَقَامِي وَقَلْتُ مَا أُرِيدُ .

ج - جمله های زیر را از فارسی به عربی برگردانید .

- گفت: می ترسم در امتحان قبول نشوم. گفتم: نترس و از رحمت خدا مأیوس مشو.
- هرگز خدا را فراموش مکن.
- قبل از امتحان بخواب.
- ای سعادت، خواهرت را در آنچه کرده است ملامت مکن.

١- دلیری.

٢- آشیانه = عَشَّ وَجَمَعَ آندُو «أوكار» و «أعشاش» است.

## الدَّرْسُ الرَّابِعُ

### ج: الْقِرَاءَةُ

أريدُ أن أرى اللهَ .

لَمْ يَسْأَلِ الْإِنْسَانُ سُؤَالَ وَعَجَزَ عَنِ الْإِجَابَةِ بِمَا يُرْضِي الْعَقْلَ وَالنَّفْسَ إِلَّا قَوْلَهُ: أَيَّنَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ .

فَهَذَا السُّؤَالُ لَمْ يَزَلْ يَجْرِي عَلَى كُلِّ لِسَانٍ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَمَكَانٍ وَلَمَّا يَحْظُ ١ بِالْجَوَابِ الْمُقْنِعِ . وَمَهْمَا يَكُنْ ، فَإِنَّ أَحْسَنَ الْأَجْوِبَةِ ، لَا يَخْرُجُ عَنْ كَوْنِهِ مِثْلَ النَّقْطَةِ تَضَعُهَا فَوْقَ مَحِيطِ الدَّائِرَةِ . فَلَا تَحْسِبْ أَنَّهَا مِنَ الدَّائِرَةِ فِي شَيْءٍ فَهِيَ لَمْ تَعْبُرْ الْخَطَّ الْخَارِجِيَّ وَلَمْ تَنْقُذْ إِلَى الدَّاخِلِ . وَالْحَقِيقَةُ أَنَّ الْعَقْلَ لَمْ يَصِلْ بَعْدُ إِلَى الْجَوَابِ الْكَامِلِ ، وَلَمْ يَرْضَ حَتَّى الْيَوْمِ عَمَّا تَعْرِضُهُ الْأَجْوِبَةُ الْجَزَائِيَّةُ .

وَالْأَبْنَاءُ يُسْأَلُونَ الْآبَاءَ ، وَالْآبَاءُ يُسْأَلُونَ الْعُلَمَاءَ عَنْهُ سُبْحَانَهُ تَعَالَى ؛ وَلَا أَحَدٌ يَقْدِرُ حَتَّى عَلَى الْجَوَابِ الْجَزْئِيِّ مَا لَمْ يَفْتَحِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ فَضْلِهِ ، وَيَهْدِيَهُمْ إِلَى لَمْحَةٍ مِنْ حَقِيقَتِهِ وَمِنْ ذَلِكَ مَا تَرَوِيهِ لَنَا الْقِصَّةُ التَّالِيَةُ :

كَانَ بَعْضُ الْأَطْفَالِ عِنْدَمَا يَسْمَعُونَ الْأَذَانَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَيَلْعَبُونَ فِي فِنَائِهِ ٢ عَلَى عَادَتِهِمْ حَتَّى يَفْرَغَ الْمُصَلِّتُونَ مِنْ صَلَاتِهِمْ يَعُودُونَ مَعَهُمْ . وَفِي ذَاتِ يَوْمٍ رَأَى أَحَدُ الْأَطْفَالِ شَيْخًا يَخْرُجُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَالنُّورُ يُشْرِقُ مِنْ وَجْهِهِ وَالنَّهْيَبَةُ تَسْطَعُ ٣ مِنْ لِحْيَتِهِ . فَذَنَّا مِنْهُ وَقَالَ لَهُ: أَيَّنَ اللَّهُ يَا وَالِدِي؟ .

١ — هنوز فرسيده ونائل نگرديده است .

٢ — حياط وفضا و محوطه .

٣ — ميدرخشيد .

قال الشيخ: سُبْحَانَهُ فِي كُلِّ مَكَانٍ !!

— أُرِيدُ أَنْ أَرَاهُ لِأَنِّي لَمْ أَرَهُ إِلَى الْآنَ .

فَلَمْ يُجِِبْ الشَّيْخُ وَأَخَذَهُ مِنْ يَدِهِ وَلَمْ يَلْبِثَا طَوِيلًا حَتَّى وَصَلَا إِلَى الْمَنْزِلِ  
وَقَالَ لَهُ: إِنْ تُرِدُ أَنْ تَرَى اللَّهَ فَلتَنْظُرْ إِلَىَّ ، وَأْتِنِي بِكُؤُبٍ<sup>٢</sup> فِيهِ مَاءٌ وَقِطْعَةٌ مِنْ

السُّكَّرِ<sup>٣</sup> وَمِلْعَقَةٌ<sup>٤</sup> وَوَضِعَ السُّكَّرَ فِي الْمَاءِ ثُمَّ قَالَ لَهُ :

— أَيْنَ قِطْعَةُ السُّكَّرِ؟

— فِي الْمَاءِ .

— هَلْ تَرَاهَا؟

— نَعَمْ أَرَاهَا .

فَجَعَلَ الشَّيْخُ يُحَرِّكُ قِطْعَةَ السُّكَّرِ بِالْمِلْعَقَةِ ، فَتَدُوبُ شَيْئًا فَشَيْئًا حَتَّى

غَابَ عَنِ الْعَيْنِ . ثُمَّ قَالَ :

— أَيْنَ قِطْعَةُ السُّكَّرِ؟

— فِي الْمَاءِ .

— هَلْ تَرَاهَا؟

— لَمْ أَعُدْ أَرَاهَا .

— أَيْنَ هِيَ؟

— فِي الْمَاءِ .

— كَيْفَ أَعْرِفُ ذَلِكَ؟

— إِنْ لَمْ تَشِقْ فَلتَشِقْ الْهَاءَ .

— لَمْ تَقُلْ إِلَّا الصَّوَابَ ، وَهَكَذَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ ؛ فَهُوَ موجودٌ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَكُلِّ

مَكَانٍ ، وَلَكِنْ لَا تَرَاهُ الْعَيُونَ كَالسُّكَّرِ فِي الْهَاءِ .

٢- جمع أكواب : فنجان .

٤- قاشق .

١- درنك نكر دند .

٣- قند .

٥- ديگر آنرا نمی بینم .

## الدَّرْسُ الْخَامِسُ

### الف: الصَّرْفُ

#### أبوابُ الفعلِ الثَّلَاثِيّ الْمَزِيدِ :

كان بَشَّارُ بْنُ بُرْدٍ من شعراءِ الخليفةِ المهديِّ، يَحْضُرُ مَجْلِسَهُ وَيُنْشِدُهُ قصائدهَ<sup>١</sup>. وكان المهديُّ يَدُنِيهِ وَيُجْزِلُ<sup>٢</sup> له في العَطَايَا. ولِبَشَّارٍ مع هذا الخليفةِ أخبارٌ، أوردَ بعضُها صاحبُ الأغانِي، منها: قال أبو الفرج الإصْفَهَانِيُّ: أَخْبَرَنِي أَبُو جَعْفَرٍ أَنَّ الْمَهْدِيَّ دَخَلَ يَوْمًا عَلَى جَوَارِيهِ فَقُلْنَ لَهُ: لَوْ أَذْنُتَ لِبَشَّارٍ فِي الدُّخُولِ عَلَيْنَا لِنَسَامِرَهُ<sup>٣</sup> وَنُحَادِثَهُ. فَأَمَرَ بِهِ فَأَحْضَرُوهُ، وَقَدَّمَ مَوْهَ فَأَجْتَمَعْنَ عَلَيْهِ فَحَدَّثَتْهُنَّ وَجَعَلَ يُنْشِدُهُنَّ شِعْرًا أَعْجَبَهُنَّ كَثِيرًا فَرَدَدْنَهُ<sup>٤</sup> وَغَنَيْنَهُ بِصَوْتٍ حَسَنٍ، وَقُلْنَ لَهُ: يَا بَشَّارُ لَيْتَكَ أَبُوْنَا، فَلَا نُفَارِقُكَ أَبَدًا.

\* \* \*

— خَرَجَ مُحَمَّدٌ مِنَ الْبَيْتِ وَأَخْرَجَ سَيَّارَتَهُ<sup>٥</sup> مِنَ الْجَرَاجِ<sup>٦</sup>.

— يُهْدَبُ الْوَالِدُ أَوْلَادَهُ، وَتُهْدَبُ الْوَالِدَةُ بَنَاتِهَا.

١— می خواند برای او قصائدش را.

٢— فراوان می بخشید.

٣— با هم داستانسرایی نمائیم.

٤— بر می گرداندند (با هم دم گرفتند).

٥— اتوبییل.

٦— معرفت گاراژ.

- غَضِبَ مُحَمَّدٌ وَمَزَّقَ كُرَّاسَتَهُ<sup>١</sup> وَأَلْقَاهَا فِي سَلَّةِ الْمُهْمَلَاتِ<sup>٢</sup> .  
 — فَتَرَّقَ اللَّهُ كَلِمَةَ الْكَافِرِينَ وَبَدَّدَ<sup>٣</sup> شَمْلَهُمْ .  
 — عَلِمْتُ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ .  
 — الْمُثَمِّلُونَ<sup>٤</sup> هَيَّاؤُوا أَنْفُسَهُمْ لِعَرْضِ الْمَسْرُحِيَّةِ<sup>٥</sup> .  
 — خَيَّمَتِ الْكَشَّافَةُ<sup>٦</sup> عَلَى سَفْحِ جَبَلِ دَمَاوند .  
 — كَاتِبْتُ الْأَسْتَاذَ قَبْلَ أَنْ يُسَافِرَ إِلَى أَوْرَبَا .  
 — تُحَاوِلُ الطَّائِرَةُ الْهَبُوطَ عَلَى مَدْرَجِ<sup>٨</sup> الْمَطَارِ بِسَلَامٍ ؟

١— دفتر، جزوه [كراس].

٢— سيد كاغذهای باطله.

٣— پراکنده ساخت.

٤— هنر پیشه گان.

٥— نمایشنامه [تمثيلية].

٦— پیش آهنگ.

٧— دامنه کوه.

٨— باند فرودگاه [شَرِيطُ الْمَطَارِ].

## ملاحظه :

تا بحال اغلب افعالی که در درسهای گذشته آمده‌اند از سه حرف تشکیل می‌یافتند که در مقابل قالب کلاسیک (ف - ع - ل) « فعل » قرار داشتند ، و در زبان عربی با اضافه کردن یک یا چند حرف در ابتداء یا وسط یا آخر این افعال می‌توان معانی جدیدی بآنها بخشید ، و چون این حروف بر حروف اصلی افعال اضافه می‌شود به آنها افعال مزید می‌گویند .

در مثالهای این درس ، سه دسته از این افعال را مشاهده می‌کنید که از جهت اضافه شدن یک حرف بر آنها با یکدیگر شریک‌اند :

أَفْعَلَّ (أ) همزه قبل از فاء الفعل .

فَعَّلَ : (ع) تکرار عین الفعل .

فَاعَلَّ (ا) الف بعد از فاء الفعل .

عمده‌ترین معانی جدیدی که این شکلها بخود می‌گیرند از این قرار است :

❖ در، أَفْعَلَّ ، يُفْعِلُّ ، إِفْعَالًا (فعل امرآن، أَفْعِلُّ) :

۱- متعدی کردن فعل لازم :

أَبْعَدْتُ الْحُكُومَةَ الْأَشْرَارَ عَنِ الْمَدِينَةِ فَبَعَدَ الشَّرُّ عَنْهَا .

۲- بمعنای فعل لازم .

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا .

❖ در، فَعَّلَ ، يُفْعِلُّ ، تَفْعِيلًا (فعل امرآن، فَعَّلَ) :

۱- متعدی کردن فعل لازم :

خَرَجَ مُحَمَّدٌ مِنَ الْكَلْبِيَّةِ - خَرَجَتِ الْكَلْبِيَّةُ عِشْرِينَ دَكْتُورًا .

۲- ساختن فعل از اسم :

خَبَيْمَتُ الْكَشَافَةِ عَلَى سَفْحِ الْجَبَلِ . . . (از خیمه ، خَيْمٌ ساخته شده است) .

كُلُّ مُؤَلَّودٍ يُؤَلَّدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يُهُودَانِهِ وَيُنْصَرَانِهِ .

۳- برای مبالغه :

هَدَمَ الْبِنَاءَ الْجِدَارَ - هَدَمَ الْجَيْشُ الْحَصْنَ<sup>۱</sup> .  
 هـ درفَاعِلٌ ، يُفَاعِلُ ، مِفَاعِلَةٌ ( امرآن ، فاعِلٌ ) .

۱- برای متعدی کردن فعل لازم و مشارکت :

نَافَسَ<sup>۲</sup> مَحَمَّدٌ سَعِيداً فِي مَبَارَاةِ<sup>۳</sup> كُرَةِ الْقَدَمِ<sup>۴</sup> .

۲- بمعنی فعل لازم ( ثلاثی مجرد ) :

سَافَرَ الْاِسْتَاذُ إِلَى اُورْبَا .

۱- دژ، قلعه .

۲- رقابت کرد .

۳- مسابقه .

۴- فوتبال .



## تمرین :

الف - قابلتُ سعاداً، وشاورتُها في أنْ نَدْهَبَ معاً إلى مَعهَدِ المُوسِيقَى! .  
فَرافَقْتَنِي، وأَخَذَتْ في الطَّرِيقِ تُحَادِثُنِي عَنَ المُوسِيقَى: أَحلالٌ هِيَ أَمْ حَرَامٌ؟  
فَأَكَدَّتْ لَهَا أَنَّ المُوسِيقَى كالماءِ مالٌ مُمْخَالِطُهُ القَدَارَةُ فَهو طاهرٌ. فَرَدَّدَتْ خَوفَها  
مِنَ اللّهِ. قَلْتُ لَهَا :

فَلنَعْمِمْ المُوسِيقَى عَلى أَنَّها تُوصِلُنَا إلى اللّهِ، وَهنا تُفَتِّحُ لَنَا أَبوابَ الصَّفَاءِ  
وَالوَصُولِ وَتُشَبِّعُ قُلُوبَنَا بِالإدْرَاكِ المَعْنَوِيِّ، وَمَعَ هَذَا لَمْ تُوافِقْ أَنَّ تُصاحِبَنِي  
إلى المَعهَدِ، وَأوصَلْتَنِي حَتَّى البابِ وَعادتْ .

- ١- افعال مزید قطعه بالا ونوع زیادت را در آن‌ها بیان کنید.
  - ٢- جمله‌های بالا را به فارسی روان ترجمه کنید و ثلاثی افعال مزید آن‌ها را معلوم نمایید.
- ب - افعال مضارع زیر را ماضی کرده از آنها جمله‌های کوتاهی بسازید :
- تُرافِقُنِي، تُحَادِثُنِي، تُمخَالِطُهُ، تُوصِلُنَا، تُفَتِّحُ، تُشَبِّعُ .

## الدَّرْسُ الْخَامِسُ

### ب : النَّحْوُ

#### الأمرُ :

- قُلْنَا : أَفْتَحِ الْبَابَ . قَالَ : أَرْجِعُوا ، وَادْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الْجَانِبِيِّ .
- مَرَى الْخَادِمَ أَنْ يُحْضِرَ السَّلَّةَ ، وَخَذَ بِهَا مَعَكَ إِلَى السُّوقِ ، وَبَعْدَ أَنْ تَشْتَرِيَ حَاجَاتِ الْمَنْزِلِ ، إِذْ ذُنِبِي لَهُ بِالْعَوْدَةِ .
- إِرَافًا بِالضُّعْفَاءِ ، وَأَسْأَلًا عَنْ حَالِهِمْ ؛ يَرَأْفُ اللَّهُ بِكَمَا ، وَيَسْأَلُ عَنْكُمْ .
- إِبْدَؤُا أَعْمَالَكُمْ مُبَكَّرِينَ ، وَأَهْنَأُوا بِإِنجَازِهَا قَبْلَ الْوَقْتِ .
- أَكْمِلْنَ دِرَاسَتِكُنَّ آيَتِهَا الطَّالِبَاتُ ، وَأَسْسِنِ حَيَاتِكُنَّ عَلَى الْفَضِيلَةِ ، وَأَنْشِئْنَ حَيَاةً زَوْجِيَّةً<sup>٣</sup> سَعِيدَةً ، وَعَاشِرْنَ النَّاسَ مَعَاشِرَةً حَسَنَةً .
- وَصَفَ الطَّيِّبُ لَكَ الدَّوَاءَ ، فَصِفْ لِي كَيْفِيَّةَ اسْتِعْمَالِهِ .
- وَهَبَكَ اللَّهُ عِلْمًا وَمَالًا ، فَهَبِ النَّاسَ مِمَّا أَعْطَاكَ اللَّهُ .
- إِنْ لَمْ تَصِلُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ ، فَصِلُوهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ .
- يُقَيِّظُ مَعَ الطِّفْلِ إِذَا يَقِيظَ .
- يُبَيِّنُ مَعَ الرَّبِيعِ إِذَا يُبَيِّنُ .
- إِذَا زَارَكَ صَدِيقٌ زُرَّهُ .
- خَفَّ اللَّهُ ، وَخَافِي اللَّهِ ، فَمَنْ خَافَ سَلِمَ .

١- شادمان شويد .

٢- انجام دادن .

٣- زناشویی .

- إذا باع النَّاسُ كلاماً ، بَعَّ سَكُوتاً تَرَبَّحَ .  
 — إذا دَعَوْتُمْ اللهَ ، فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ .  
 — إِرْمِ بِسَهْمِكَ فِي الحَيَاةِ كَمَا رَمَى غَيْرُكَ ، وَارْضَ بِمَا رَضِيَ اللهُ لَكَ .  
 — صَحَّحْ نَظْرَتَكَ إِلَى المُجْتَمَعِ ، وَقَوْمَ نَفْسِكَ وَفِكْرَكَ ، وَعَامِلِ  
 النَّاسِ مَعَامِلَةً حَسَنَةً ، وَشَارِكُهُمْ آمَالَهُمْ وَآلَامَهُمْ .

## ملاحظه :

۱- صیغه امر در افعال گوناگون بشرح زیر است :

عَلِمْتَ ، تَعَلَّمْتُ ← اِعْلَمْ (بدان) - اِعْلَمِي (بدان، مؤنث) - اِعْلَمَا (بدانید - تنیّه) - اِعْلَمُوا (بدانید، جمع مذکر) - اِعْلَمْنَ (جمع مؤنث).

دَخَلْتَ ، تَدَخَّلْتُ ← اُدْخُلْ ، اُدْخُلِي ، اُدْخُلَا ، اُدْخُلْنَ .

ضَرَبْتَ ، تَضْرِبُ ← اِضْرِبْ ، اِضْرِبِي ، اِضْرِبَا ، اِضْرِبْنَ .

در این شکل ها که همه از افعال ثلاثی مجرداند دو مسأله را باید در نظر داشت .

۱- حرکت عین الفعلِ امر ( یعنی دومین حرف از فعل ماضی ) با حرکت عین الفعلِ مضارع یکی است ( سه مثال بالا ) .

۲- در ابتدای این افعال همزه ای اضافه شده که به آن همزه وصل می گویند، زیرا این همزه، اگر چه در همه حال نوشته می شود، ولی اگر کلمه ای قبل از آن بیاید و به آن متصل شود، تلفظ نمی گردد مثلاً در جمله: « قال أرجعوا » هنگام انتقال نطق از لام، قال، به « راء » « ارجعوا » دیگر همزه تلفظ نمی شود و باید پس از حرکت لام بلافاصله « راء » را تلفظ کرد، یعنی چنین تلفظ می شود « قالَ ارجعوا » و برای اینکه کیفیت خاص این همزه معلوم شود هنگام نوشتن علامتی شبیه به « َ » کوچک روی آن می گذارند ( همزه در افعال ثلاثی مزید پنج حرفی یا شش حرفی نیز بهمین حال است ) .

۳- برای بدست آوردن صیغه امر حاضر، از طریقه زیر می توان استفاده کرد :

صیغه مخاطب فعل مضارع را گرفته ابتدا، حرف مضارع را حذف می کنیم؛ اگر حرف بعد از آن متحرک بود بر اساس همان حرکت، امر، می سازیم مانند: وَعَدْتُ، تَعِدُ ← عِدْ . و مانند: تَعَالَيْتَ، تَعَالَيْجُ ← عَالِجْ . عَلِمْتَ، تَعَلَّمْتُ، عَلِمْتُ، عَلِمْتُ . اَمَرْتُ، تَأْمُرُ ← [ مَرُ، مَرِي ] اُحَدِّثُ، تَأْخُذُ ← [ خُذْ، خُذِي ] .

اما اگر این حرف ساکن باشد برای امکان تلفظ آن، همزه ای بر سرفعل درمی آوریم

حرکت این همزه تابع حرکت عین الفعل مضارع است . باین معنی که اگر عین الفعل

مضارع مفتوح یا مکسور باشد، همزه امر مکسور است مانند: جَلَسْتَ، تَجَلَّسْتُ ←  
إِجْلَسْ. یا: مَنَعْتُ، تَمَنَعْتُ ← إِمْنَعْ. اما اگر عین الفعل مضارع مضموم باشد،  
این همزه نیز مضموم می شود مانند: كَتَبْتُ، تَكْتُبُ ← اُكْتُبُ.

۴- اما باب «إفعال» از این قاعده، مستثنی است و همزه آن همیشه مفتوح است:  
أَخْرَجْتُ، تُخْرِجُ ← أَخْرِجْ، أَخْرِجِي، أَخْرِجَا، أَخْرِجُوا، أَخْرِجْنَ.

(همزه «أَخْرِجْ» را همین همزه تشکیل می دهد، و در اصطلاح به این همزه، همزه  
شکل «أفعل» را همین همزه تشکیل می دهد، و در اصطلاح به این همزه، همزه  
قطع می گویند. پس بطور کلی همزه زائد در فعل چهار حرفی، قطع، و در غیر آن وصل  
می باشد، اما همزه اصلی (مانند همزه أَمَرَ و أَخَذَ و أَكَلَ و امثال آنها) همیشه قطع است.  
۵- تغییری که در افعال درس گذشته دیدید همه در دائره مباحث اعلال مورد  
مطالعه قرار می گیرد. علمای صرف و نحو قواعد اعلال را به تفصیل بیان کرده اند. امروز  
نیز دانشمندان شرق و غرب، با وسائل و روش های جدیدتر، به بحث در این مسائل  
پرداخته اند که در موقع مناسب بآنها اشاره خواهد شد. و در اینجا به آموختن شکل هائی که  
فعل های معتل در حال امر بخود می گیرند اکتفا می کنیم. اما خوب است موضوع مصوت های  
بلند و کوتاه را که در درس قبل دیدید بخاطر بیابورید، زیرا در این شکل ها، اغلب یک  
مصوت بلند تحت تأثیر حرکت یا سکون ماقبل یا مابعد خود، جای خود را به یک مصوت  
کوتاه می دهد.

صنن آموختن شکل های زیر، همیشه حرکت عین الفعل را در مضارع و امر در نظر  
داشته باشید:

وَدَعَتْ - تَدَعُ ← دَعَّ - دَعَى - دَعَا - دَعُوا - دَعَنْ.

وَصَفَّتْ - تَصِفُ ← صَفَّ - إِخ.

قال، قُلْتُ، تَقُولُ: قُلْ، قُولِي، قُولَا. إِخ } بینید، همینکه یک مصوت طویل  
خاف، خِفْتُ، تَخَافُ: خَفَّ، خَافِي، خَافَا. إِخ } به آخر حرف ساکن اضافه شود،  
باع، بَعْتُ، تَبِيعُ: بَعَّ، بَيْعِي، بَيْعَا. إِخ } مصوت عین الفعل نیز به حالت اول

برگشته به مصوت بلند تبدیل می‌شود.

دَعَا، دَعَوْتَ، تَدْعُو: أَدْعِي، أَدْعُوا، أَدْعُونَ.

رَمَى، رَمَيْتَ، تَرْمِي: إِرْمِ، إِرْمِي، إِرْمِيَا، إِرْمُوا، إِرْمِين.

رَضِيَ - رَضَيْتَ - تَرْضَى: إِرْضِ، إِرْضِي، إِرْضِيَا، إِرْضُوا، إِرْضِين.

## تمرین:

الف - دوبیت زیر را به فارسی روان ترجمه کنید، و فعل های امر آن را یافته و در جمله های کوتاهی بکار برید :

إِذَا نَامَتْ عَيُونُ اللَّهِ نَامِي وَإِنْ سَهَرَتْ عَلَيْكَ فَلَا تَنَامِي  
وَقُولِي كَيْفَ تَغْفُلُ عَنْكَ عَيْنٌ وَأَنْتَ النَّورُ فِي حَلَاكِكِ الظَّلَامِ

ب - از فعل های زیر، فعل امر بسازید، و در همان جمله ها بکار برید:

- يَكْتُبُ الدَّرْسَ، وَيَأْخُذُ الْكِتَابَ .

- وَقَفَ فِي فِنَاءِ الْجَامِعَةِ .

- غَابَ عَنَّا خَالِدٌ .

- يَمْشِي عَلَى عُلَى الرَّصِيفِ دَائِمًا .

- أَقَامَ مُحَمَّدٌ الصَّلَاةَ .

- أَذَبَ الْوَالِدُ الطِّفْلَ .

- بَارَكَ الْأَصْدِقَاءُ لِلطَّالِبِ نَجَاحَهُ .

۱- سیاهی .

۲- پیاده رو .

۳- تبریک گفت .

## الدَّرْسُ الْخَامِسُ

### ج: القراءة

#### العميد<sup>١</sup> في مكتبته<sup>٢</sup>

حَضَرَ عَمِيدُ الْكُلِّيَّةِ صَبَاحاً كَالْمُعْتَادِ، وَأَخَذَ مَكَانَهُ فِي مَكْتَبَتِهِ<sup>٢</sup>. فَتَأَبَّطَ<sup>٣</sup> السُّكْرَتِيرُ الْبَرِيدَ<sup>٤</sup>، وَدَخَلَ الْغُرْفَةَ وَقَدَّمَهُ إِلَيْهِ بَعْدَ أَنْ حَيَّاهُ بِتَحِيَّةِ الصَّبَاحِ، ثُمَّ قَالَ: هُنَاكَ بَعْضُ الزَّائِرِينَ يَرِغَبُونَ فِي أَنْ يُقَابِلُواكُمْ. فَلَمْ يُمَانِعْ<sup>٥</sup>، وَقَالَ: أَتَذُنُّ لَهُمْ بِالْحُضُورِ؛ وَغَادَرَ السُّكْرَتِيرُ الْغُرْفَةَ.

كَانَ الزَّائِرُونَ سَيِّدَتَيْنِ وَسَيِّدَيْنِ قَدِمُوا مِنَ الْخَارِجِ بِقَصْدِ التَّنَوُّرِ فِي حَقِيقَةِ الْإِسْلَامِ. فَدَخَلُوا وَسَلَّمُوا عَلَى الْعَمِيدِ؛ فَأَمَّا السَيِّدَانِ فَقَدْ صَافَحَاهُ<sup>٦</sup>، وَأَمَّا السَيِّدَتَانِ فَحَيَّيَاهُ ثُمَّ جَلَسُوا جَمِيعاً.

وَأَقْبَلَ الْفَرَّاشُ<sup>٧</sup> بِالشَّيْءِ. فَشَرَعُوا يَتَنَاوَلُونَهُ بَيْنَمَا حَاوَلَ الْعَمِيدُ أَنْ يُنْهِيَ مُرَاجَعَةَ الْبَرِيدِ. فَكَانَ يَتَقَلَّبُ الْأُورَاقَ، وَيُؤَشِّرُ<sup>٨</sup> عَلَيْهَا بِالْقَلَمِ الْأَخْمَرِ حَتَّى أَكْمَلَ الْمُهَيِّمَةَ، ضَغَطَ عَلَى الْجَرَسِ، فَتَقَدَّمَ الْفَرَّاشُ إِلَيْهِ. فَتَنَاوَلَهُ الْبَرِيدَ وَقَالَ: خُذْ هَذَا الْمِلْفَ<sup>٩</sup>، أَعِدْهُ إِلَى السُّكْرَتِيرِ وَسَلِّمَهُ إِلَيْهِ. ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الزَّائِرِينَ

١- رئيس و بزرگ قوم [ رئیس دانشکده ، سر تپ ] .

٢- اطاق و دفتر کار و میز .

٣- زیر بغل گرفت .

٤- پست [ پوشه کار روزانه و نامه ] .

٥- ترك گفت .

٦- امضاء و پاراف می کرد .

٧- پوشه و پرونده .



وَتَبَسَّمَ لِيُجِدَّ دَ التَّحِيَّةَ .

قال أحدُ الزائرين: كُلَّمَا تَقَدَّمَ الزَّمانُ وَرَفَرَفَتِ<sup>١</sup> أنوارُ الشَّرْقِ وَفاحَ عِبَقُهُ<sup>٢</sup> على الغَرَبِ أَشعَرَنَّا بِأَنَّنا قَصَرْنَا في أمرِ البَحْثِ عن الحَقِيقَةِ، وَلِهذا سَأَرَعْنَا إِيكُم لِنُوفِّيَ المُسأَلَةَ حَقَّها من البَحْثِ .

وقال الآخرُ: « وَمَنْ قَصَدَ البَحْرَ اسْتَقْبَلَ<sup>٣</sup> السَّوَابِيا » وَكَمْ يُسَعِدُنَا أَنْ نُصْرَحَ لَكُم بِأَنَّ هذا المَركَزَ العِلْمِيَّ لَمْ يُؤَدِّ وَاجِبَهُ نَحْوَ الوَطَنِ الاِسْلامِيِّ فَقطَ، وَأَنَّمَا أُرْسِلَ أَشِعَّتَهُ إلى جَمِيعِ أنْحاءِ الدُّنيا وَعمَمَها في كُلِّ مَكانٍ .

قال العميدُ: شَأْنُ الاِسْلامِ أَنْ يَسْعَى إلى النَّاسِ، فَقَدْ أَنْزَلَهُ اللهُ مِنَ السَّماءِ على الرِّسولِ لِيُبَلِّغَهُ إلى النَّاسِ كَافَّةً، وَإِذا لَمْ يَكُنْ قَدْ وَصَلَ إِيكُم كَمَا يَجِبُ، وَحَرَّكَتِكُم قلوبِكُم إِيهِ، فَقَدْ أَلْهَمْتِكُم قلوبِكُم إلى طَريقِ الهُدَى .

ثم أَمْسَكَتِ التِّلْفونَ<sup>٥</sup> وَحَادَثَ بَعْضَ الأَساتِذَةِ، وَناشَدَهُمُ<sup>٦</sup> الحُضُورَ حَتَّى يُعَرِّفَهُمُ على ضِيوفِهِمِ، وَيُوسِّعَ مَجالَ البَحْثِ وَالتَّنقِاشِ .

قالت سيدةٌ: هَلْ تُشارِكُ المَرأَةُ المُسْلِمةُ في النَّشاطِ العِلْمِيِّ؟

أجابها قائلاً: نَعَمْ، إِنَّ الاِسْلامَ فَرَضَ التَّعَلَّمَ على الرَّجُلِ وَالمَرأَةِ على السَّواءِ .

وقالت: الأُخْرى، وَلِهذا نُشاهِدُ أَنَّ الشَّهيراتِ في العالَمِ الاِسْلامِيِّ أَكثَرُ مِنْهُنَّ في العالَمِ الأَخْرى .

فَتَبَسَّمَ العميدُ، وَقَبَلَ أَنْ يُجاوِبَها، دُقَّ جَرَسُ التِّلْفونِ، فَقال: أَسْمَحُوا لِي لِحَظَّةٍ<sup>٧</sup> .

١- بال خود را گسترد [ انوار شرق همه جا پرتو افکن شد ] .

٢- بوی خوشش منتشر شد .

٣- کم می شمارد .

٤- جمع ساقیه : جویبارها .

٥- = هاتف .

٦- از آنها خواست و تقاضا کرد .

٧- لطفاً لحظه ای اجازه بفرمائید .

وَأَمْسَكَكَ السَّمَاعَةَ<sup>١</sup> وَأَصْغَى قَلِيلاً ثُمَّ قَالَ : لَا تُرْسِلْهَا بِالْبَرِيدِ وَلَكِنْ  
إِصْحَبْ أَخَاكَ وَأَذْهَبْ مَعًا إِلَى إِدَارَةِ الْجَامِعَةِ ، وَقَدْ مَا الْأُورَاقَ وَأَسْأَلًا .  
فَإِنْ كَانَتْ نَاقِصَةً ، عِيدًا بِتَقْدِيمِ مَا يَلْزَمُ فِي أَقْرَبِ مُدَّةٍ ، وَعُودًا إِلَى بَعْدِ  
ذَلِكَ .

ثُمَّ وَضَعَ السَّمَاعَةَ ، وَقَبْلَ أَنْ تَلْتَقِيَ عَيْنَاهُ بِعَيْنِي السَّيِّدَةِ ، دَخَلَ وَكَيْلُ  
الْكَلِيَّةِ<sup>٢</sup> وَمَعَهُ آخِرُ عَرَفِ الْعَمِيدِ عَلَيْهِ ، قَالَ :  
الْمُهَنْدِسُ جَمَشِيدُ الذِّي كَلَّفَتْهُ<sup>٣</sup> إِدَارَةَ الْجَامِعَةِ بِأَنْ يُجْرِيَ التَّوَسِيَعَاتِ  
الَّتَالِزَةَ لِلْكَلِيَّةِ .

فَحَيَّاهُ الْعَمِيدُ ، وَرَحَّبَ بِهِ لِلْغَايَةِ<sup>٤</sup> وَأَشَارَ إِلَيْهَا بِيَدِهِ قَائِلًا : تَفَضَّلَا  
وَأَجْلِسَا . فَجَلَسَا . ثُمَّ قَالَ لِلْمُهَنْدِسِ جَمَشِيدٍ : سَامِحْنَا فِي أَنْ نُرْهِقَكَ مَعَنَا ،  
فَنَحْنُ فِي حَاجَةٍ شَدِيدَةٍ لِأَنْ نُوسِّعَ الْكَلِيَّةَ ، فَقَدْ أَقْبَلَ الطُّلَّابُ عَلَيْنَا بِشَكْلِ لَمْ  
نَتَّصَوَّرُهُ ، فَتَرْتَّبْ أَمْرَكَ عَلَى أَنْ تُسَلِّمَ الْمَأْمُورِيَّةَ قَبْلَ أَنْ تُبَاشِرَ الدِّرَاسَةَ<sup>٥</sup> فِي  
الْعَامِ الْجَدِيدِ .

قَالَ : إِذَنْ أَعْطِنِي أَوْصَافَ مَا تُرِيدُ بِأَسْرَعٍ مَا يُمَكِّنُ ، وَلَا تُضِيعْ  
لَحْظَةً وَاحِدَةً ، فَالْوَقْتُ فِي غَايَةِ الضِّيْقِ .

قَالَ : أَبْنِ لِنَاسِئَةِ فِصُولِ كَبِيرَةٍ فِي الْفَنَاءِ الْخِتْلَفِيِّ ، وَأَزِلْ قَاعَةَ الْمَحَاضِرَاتِ<sup>٦</sup>  
الْقَدِيمَةَ ، ثُمَّ أَقِمَّهَا مِنْ جَدِيدٍ عَلَى ضِعْفِ الْمَسَاحَةِ ، وَجَهِّزْهَا بِمَسْرَحٍ<sup>٧</sup> وَمُلْحَقَاتِهِ

١- گوشى تلفن .

٢- معاون دانشکده .

٣- موظف نمود اورا - باو دستور داد .

٤- بی اندازه .

٥- بیخشید شما را بزحمت بیاندازیم .

٦- درس را آغاز نمائیم .

٧- سالن کنفرانس .

٨- سن تأثر .

وشاشة<sup>١</sup> للسبينا وعُرْفَة للمَكِنَّة<sup>٢</sup>، وأفرد<sup>٣</sup> لِمَنْصَّة الخطابة<sup>٣</sup> مكاناً خاصاً فقد  
نَجْمَعُ بَيْنَ العَرَضِ<sup>٤</sup> المَسْرَحِيِّ والسَّبِينَانِيَّ والمَحَاضِرَةِ؛ وَرَاعِ أَنْ يَكُونَ  
وَضَعُ الكِرَاسِيَّ مَرِيحاً، وَالتَّهْوِيَّةَ وَالتَّدْفِئَةَ<sup>٥</sup> عَلَى خَيْرِ مَا يُرَامُ. هذا. وَأَنْشِئْ  
فِي وَسَطِ الفِنَاءِ الأَمَامِيِّ نَافُورَةً<sup>٦</sup> وَحَوْضاً كَبِيراً، وَأَزْرِعْ فِي هَذَا الفِنَاءِ حَدِيقَةً لِيَتُنَقَّى  
الهَوَاءُ.

قال المهندس : من حُسْنِ الحِطِّ<sup>٧</sup> أَنْ مَسَاحَةَ الأَرْضِ تُسَاعِدُ عَلَى ذَلِكَ  
وَسَأْ قَدِّمُ النَّمْشِرُوعَ<sup>٨</sup> إِلَى إِدَارَةِ الجَامِعَةِ لِتَوَافِقَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَنْجِزِ العَمَلَ فُوراً.  
قال العميدُ مُتَبَسِّمًا : عِيدُنِي ، مَتَى تَبْدَأُ ؟  
قال : سَأُحَاوِلُ البَدَأَ بَعْدَ أُسْبُوعَيْنِ .  
قال : أَسْعَ أَنْ يَكُونَ قَبْلَ ذَلِكَ .

ثم نَهَضَ المهندسُ وَالمَعَاوَنُ لِيَبْخُرُجَا وَقَامَ العَمِيدُ لِيُودِعَهُمَا . ثُمَّ عَادَ  
إِلَى مَكَانِهِ لِيَتَحَدَّثَ مَعَ الزَّائِرِينَ .  
وهنا ، حَضَرَ الأَسَاتِذَةُ العُلَمَاءُ ، وَقَدَّمَ لَهُمُ العَمِيدُ إِلَى الزَّائِرِينَ ، ثُمَّ أَصْدَرَ  
أَمْرًا بِنَأْجِيلِ المَقَابَلَاتِ إِلَى الغَدِ ، فَقَدِ اشْتَغَلَ بِالبَحْثِ مَعَهُمْ ، وَفِعْلًا بَدَأُوا  
يَتَجَاذَبُونَ النِّقَاشَ فِي مَوْضُوعِ البَحْثِ .

- ١- پرده سینما .
- ٢- موتورخانه [ اطاق آهارات ] .
- ٣- تریبون سخنرانی .
- ٤- نمایش .
- ٥- گرم کردن .
- ٦- فواره .
- ٧- خوشبختانه .
- ٨- طرح و پروژه .
- ٩- تأجيل ... : موکول کردن ملاقاتها به فردا .

## الدَّرْسُ السَّادِسُ

### الف : الصَّرْفُ

#### الأفعالُ المَزِيدَةُ: (٢)

#### الفنُّ الخالِدُ

دَخَلْتُ وَصَدِيقَتِي الْمَعْبَدَ ، وَكَانَ اللَّيْلُ قَدْ أَنْتَصَفَ ، وَأَنْسَدَلِ ١ سِتَارُ الظَّلَامِ ، وَاكْتَفَهَرَ اللَّيْلُ وَأَسْوَدَّتْ الْأَلْوَانُ جَمِيعاً ، وَاقْتَرَبَ النَّعَاسُ ٢ وَبَعْدَ قَلِيلٍ لَا مَسَتْ أَشِعَّةُ الْقَمَرِ الْأَرْضَ ، وَأَنْبَسَطَ سُلْطَانُهُ ، وَأَتَسَّعَتْ دَوَائِرُ الرَّؤْيَا أَمَامَ النَّاظِرِينَ ، وَمَا إِنْ دَخَلْنَا قَاعَ الْمَعْبَدِ حَتَّى تَمَثَّلَتْ أَمَامَ أَعْيُنِنَا حِكْمَةُ الْفَنِّ الْخَالِدِ الَّذِي أَبْدَعَهُ يَدُ الْفَنَّانِ ، وَأَسْتَخْلَصَهُ مِنْ تَفَاعُلِ عِبْقَرِيَّتِهِ ٣ مَعَ الْحَيَاةِ ؛ فَرَاعَتْهَا ، وَنَسِيَتْ ذَاتَهَا الْمَادِّيَّةَ ، وَالتَّقَمَّتْ بِذَاتِهَا الْحَقِيقِيَّةَ ، وَقَالَتْ : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْفَرِدَ بِنَفْسِي ، لِكَيْ أَرَى رَمَزَ الْخُلُودِ الَّذِي تَجَلَّتْ فِي هَذِهِ الْهِيَائِ كُلِّ عِبْرَةٍ الْقُرُونِ وَالْأَجْيَالِ ، دُونَ أَنْ يَتَطَاوَلَ عَلَيْهِ الزَّمَنُ ؛ أُرِيدُ أَنْ أَتَأَمَّلَ كَيْ يَتَبَدَّلَ نِعَاسِي بِقِظَةٍ رُوحِيَّةٍ أَبَدِيَّةٍ ، وَلِيَتَضَيَّحَ لِي مَعَالِمُ هَذَا الْفَنِّ الْخَالِدِ .

فَأَخَذْتُ تَتَجَوَّلُ ٤ فِي الْقَاعَةِ ، وَتَتَأَمَّلُ مِنْ أَعْمَاقِ رُوحِيهَا وَوَجْدَانِهَا ،

١- فروانناد .

٢- بينكى وچرت [خوابیدن] .

٣- نبوغ .

٤- درطى و بمرور .

٥- نسلها .

٦- جولان مى كرد [قدم ميزد] .

والأفكارُ تتجاذبُ بها من قريبٍ ومن بعيدٍ، ولم تمضِ دقائقُ من هذا التأملِ الروحي حتى فتحت عينيها، والتفتت إلى<sup>٦</sup>، فالتفت عيناها بعيني؛ ثم تراجعت واقتربت من أحد الهياكل، وحدقت<sup>٧</sup> إليه، وأنحنت عليه، فأخذت تُقبله، وشفتها ترتجفان<sup>٨</sup> كزهرة ذابلة أمام نسيم الفجر، وأستيقظت وتمشينا خطوات إلى فناء المعبد، واتخذنا أماكننا على حجارة هناك، وتجاذبنا أطراف الحديث<sup>٩</sup>، وقلت لها: ماذا رأيت؟ قالت: وكان الحجر يُخاطبني من وراء القرون. فقلت: هذا هو الخلود الذي يتضمَّنه الفن<sup>١٠</sup>، ذلك الفن الذي يُترجم عن كيان الفنانِ وعبقريته.

١- چشم دوخت.

٢- میلرزیدند.

٣- وتجاذبنا... : بگفتگو برخاستیم [ از هر دوی سخن گفتیم ].

## ملاحظه :

در درس پنجم ، سه دسته از افعالی را که مزید نامیدیم ، آموختید ، این سه دسته فعل در یک مورد با هم شریک بودند : هر سه گروه فقط یک حرف زائد داشتند . در درس ششم ، مشهورترین افعال مزید را که دو حرف یا بیشتر اضافه دارند ذکر کردیم . لازم ندیدیم که افعال را به همه صیغه ها صرف کنیم ، زیرا وقتی صرف یک فعل ساده را بیاموزید فعل های مزید را هم می توانید بهمان روش صرف کنید . مثلاً :

خَرَجَ ← خَرَجَا ، خَرَجُوا ، خَرَجَتْ ، خَرَجَتْ ، خَرَجْنَ ...

اسْتَخْرَجَ ← اسْتَخْرَجَا ، اسْتَخْرَجُوا ، اسْتَخْرَجَتْ ، اسْتَخْرَجَتْ ، اسْتَخْرَجْنَ ...

اسْتَخْرَجْنَ ...

تَخَرَّجَ ← تَخَرَّجَا ، تَخَرَّجُوا ، تَخَرَّجَتْ ، تَخَرَّجَتْ ، تَخَرَّجْنَ ...

اما همانطور که گفتیم وقتی یک فعل ساده به این شکل های گوناگون درمی آید معنای آن نیز عوض می شود ، در زیر به عمده ترین این معانی اشاره می کنیم :

تَفَعَّلَ ، يَتَفَعَّلُ ، تَفَعَّلًا ( امر : تَفَعَّلْ ) .

كَسَّرَ مُحَمَّدٌ الْقَلَمَ فَتَكَسَّرَ . در جمله « كَسَّرَ الْقَلَمَ » ، قلم مفعول است و محمد ، عمل شکستن را بر روی آن انجام داده است . در جمله « تَكَسَّرَ » ، فاعل خود قلم است ، یعنی قلم ، عمل شکستن را برای خود می پذیرد . به این سبب می گویند : باب تَفَعَّلَ ، مطاوع (= اثر پذیر) ، فَعَّلَ است . در متن درس ششم ، فعل « تَمَثَّلْتُ ... وَتَسَبَّدْتُ ... وَتَسَجَّوَلْتُ ... » بهترین مثال برای این موضوع است . و ناگفته نماند ، فعلی که بمعنی مطاوعه است همواره لازم می باشد .

\* تَفَاعَلَ ، يَتَفَاعَلُ ، تَفَاعُلًا ( امر : تَفَاعَلْ )

مشهورترین معانی این باب عبارتند از :

۱- مشارکت و نفع یا بیشتر در کاری بطور تساوی و این معنی عمده ترین معانی این

باب است :

تَضَارَبَ مُحَمَّدٌ وَسَعِيدٌ ( محمد و سعید زد و خورد کردند ) .

٢- تظاهر به کاری :

تَهَارَصَ عَلِيٌّ (علی به بیماری تظاهر کرد).

در متن درس ششم فعل تَهَارَصَ... بهترین مثال برای معنای اول است.

﴿ اِنْفَعَلَ ، يَنْفَعِلُ ، اِنْفِعَالًا ﴾ (امر: اِنْفَعِلْ).

این وزن اغلب مطاوع فَعَلَ است: كَسَرَتُ الْقَلَمَ فَانْكَسَرَ.

در متن درس ششم فعل اِنْبَسَطَ سلطانه ... مثال این معنی است.

﴿ اِفْتَعَلَ ، يَفْتَعِلُ ، اِفْتِعَالًا ﴾ (امر: اِفْتَعِلْ)

این باب اغلب مطاوع فَعَلَ است: جَمَعْتُهُ فَاجْتَمَعَ. در متن درس ششم،

فعل اِنْتَصَفَ مثالی برای این معنی است. در این باب گاهی با مسائلی روبرو می شویم که

اغلب در مبحث ابدال<sup>۱</sup> مطالعه می شوند. در اینجا ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم: در

این وزن دو حرف اضافی داریم: «همزه و تاء» «اجتمع» «ج، ت، م، ع» حرف «تاء»

زائد را یک بار تلفظ کنید و ببینید از کجای دهان ادا می شود، یعنی مخرج آن کجاست:

از سر زبان و پشت دندانهای پیشین. ضمناً فراموش نکنید که در «افتعل» فاء الفعل که پیش

از این «تاء» قرار دارد ساکن است. اکنون اگر بخواید یک فعل را که فاء الفعل آن نیز

«تاء» باشد به باب افتعال ببرید: تبع ← اتبع. تلفظ تاء ساکن، و بلافاصله بعد از

آن، تاء دوم، دشوار است. ازین رو آن دورا درهم ادغام کرده با تشدید بیان می کنیم:

اِتَّبِعْ. و اگر فاء الفعل حرف دیگری باشد که مخرج آن به مخرج «تاء» نزدیک باشد باز

تلفظ دشواری شود، مثلاً: ثبت ← اِثْبَتَ. در اینجا نیز برای آسانی تلفظ یکی از دو

حرف را بدیگری تبدیل و در آن ادغام می کنیم: اِثْبَتَ، یا، اِثْبَتَ که این اخیر البسته

را شج تر است.

اگر فاء الفعل باب افتعال «دال» باشد «تاء» باب افتعال را به «دال» تبدیل نموده و

«دال» را در «دال» ادغام می کنیم: دَرَكَ ← اِدْرَكَ.

اگر فاء الفعل «ذال» باشد «تاء» را به «ذال» تبدیل نموده و در آن ادغام می نمائیم:

١- ابدال، عبارت از قراردادن حرفی بجای حرف دیگر است.

ذَكَرَ ← إِذْكَرَ. حتّی ممکن است «ذال، و، تاء» را به «دال» مشدّد، تبدیل و تلفظ کرد: ذَكَرَ ← إِذْكَرَ. و یا مانند: ذَخِرَ ← إِذْخَرَ ← إِذْخَرَ.

اگر فاء الفعل «زاء» باشد «تاء» به «دال» تبدیل می‌شود: زَوَّجَ ← إِزْدَوَّجَ. اگر فاء الفعل «طاء» (یعنی تاء مفخّم) یا «ظاء» باشد، باز «تاء» به همان حرف مبدّل شده و در آن ادغام می‌گردد: طَرَدَ ← إِطَرَدَ. ظَلَمَ ← إِظَلَمَ. اگر فاء الفعل «صاد یا ضاد» (یعنی یکی از این دو حرف مفخّم) باشد «تاء» را به پیروی از تفخیم فاء الفعل، مفخّم می‌نمائیم: صَلَّحَ ← إِصْطَلَحَ. ضَرَبَ ← إِضْطَرَبَ.

﴿ اِفْعَلَّ ، يَفْعَلُّ ، اِفْعِلَالًا ﴾ (أمر: اِفْعَلَّ - اِفْعَلِّ)

غالباً افعال این باب بر رنگ یا عیب و نقص بدنی دلالت دارند و از اصل صفت گرفته شده‌اند: إِحْمَرَّ ، إِعْوَجَّ.

در متن درس ششم، جمله «إِسْوَدَّتْ الْأَلْوَانُ» مثالی برای این معنی است. در درس قرائت نیز مثالهایی در این مورد دیده می‌شود.

﴿ اِسْتَفْعَلَّ ، يَسْتَفْعِلُّ ، اِسْتَفْعِلَالًا ﴾ (أمر: اِسْتَفْعِلَّ)

معنی عمده این باب، طلب و باز یافتن چیزی است در متن درس صرف، فعل «اِسْتَفْعَلَّ» مثالی برای این معنی است.

چند باب دیگری وجود دارد که کمتر استعمال می‌شوند و درباره آنها از استاد توضیح بخواهید، و مثالی چند از آنها نیز در متن درس صرف آمده است.

فعل رباعی مجرد:

﴿ فَعْلَلَّ ، يُفَعْلِلُّ ، فَعْلَلَّةً وَفِعْلَالًا ﴾ (أمر: فَعْلَلَّ)

و آن فعلی است که چهار حرف، حروف اصلی آنرا تشکیل داده و حرف زائد نداشته باشد و این باب در قالب کلاسیک «فَعْلَلَّ» (ف، ع، ل، ا، ل، ۲) قرار دارد، و لام

دوم را اصطلاحاً «لام الفعل» دوم می‌نامند: تَرَجَّمَ.



## فعل رباعی مزید :

تَفَعَّلَ ، يَتَفَعَّلُ ، تَفَعَّلًا ( امر : تَفَعَّلْ )

إِفْعَنْلِلْ ، يَفْعَنْلِلْ ، إِفْعَنْلِلًا ( امر : إِفْعَنْلِلْ )

إِفْعَلِّلْ ، يَفْعَلِّلْ ، إِفْعَلِّلًا ( امر : إِفْعَلِّلْ )

چنانکه در ابواب بالا دیده می‌شود گاهی رباعی مزید دارای یک حرف زائد و گاهی دارای دو حرف زائد است که مثالهای آن به ترتیب عبارتند از :

تَبَخَّرَ ، إِحْرَنْجَمَ<sup>۱</sup> ، إِكْفَهَرَ<sup>۲</sup> .

۱- اجتماع و ازدحام کرد.

۲- تیره شد.

## تمرین :

برای اینکه وزن‌های گوناگون افعال ثلاثی و رباعی ، وصیغه‌های مختلف آنها در ذهنتان بماند ، باید مطالعه و دقت بیشتری نمایید .  
در متن درس صرف « الفنُّ الخالِدُ » ، جمله‌هایی را که شامل فعل‌های مورد نظر هستند ، با صدای بلند ، چندین بار تکرار کنید ، وصیغه‌های گوناگونی از آن افعال را در جمله‌های کوتاهی بنویسید . در درس نحو و قرائت نیز افعال فراوانی در همین مورد آمده است ، آنها را نیز با صدای بلند بخوانید و تکرار کنید .

## الدَّرْسُ السَّادِسُ

### ب : النَّحْوُ

#### مناجاةُ الرُّوحِ

إِسْتَقِظِي بِاحْتِيَابِي ؛ إِسْتَقِظِي لِأَنَّ رُوحِي تُنَادِيكَ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ ؛ إِسْتَقِظِي ؛  
لَقَدْ سَكَتَتِ الْحَرَكَةُ ، وَأَوْقَفَ الْهُدُوءُ ضَجَّةَ سَنَابِكِكَ الْخَيْبِلِ وَوَقَعَ أَقْدَامِ  
الْعَابِرِينَ ، وَعَانَقَ النَّوْمُ أَرْوَاحَ الْبَشَرِ ؛ فَبَقِيْتُ وَحْدِي مُسْتَقِظًا ، لِأَنَّ الشَّوْقَ  
يَنْتَشِلُنِي كَلِمًا أَغْرَقَنِي النَّعَاسُ ، وَالْمَحَبَّةُ تُدْنِينِي إِلَيْكَ عِنْدَمَا تُقْصِبُنِي الْهَوَاجِسُ<sup>٣</sup> .  
لَقَدْ تَرَكْتُ مَضْجَعِي وَرَمَيْتُ بِالْكِتَابِ . إِسْتَقِظِي ، وَأَسْمَعِي .

— هَا أَنَا يَا حَبِيبِي ، قَدْ سَمِعْتُ نِدَاءَكَ مِنْ بَعِيدٍ ، فَأَنْتَبَهْتُ ، وَتَرَكْتُ فِرَاشِي ،  
وَسِرْتُ عَلَى الْأَعْشَابِ ؛ فَتَبَلَّلْتُ قَدَمَيَّ وَأَطْرَافَ ثَوْبِي مِنْ نَدَى اللَّيْلِ .

— تَكَلَّمِي يَا حَبِيبِي ، فَلَيْسَ هُنَاكَ مِنْ يُضْغِي إِلَيْكَ غَيْرِي ، لِأَنَّ الظُّلْمَةَ  
وَالنَّعَاسَ قَدْ أَسْكَرَا سُكَّانَ الْمَدِينَةِ ، وَلَنْ يَضْطَرِبَ الْهُدُوءُ طَوْلَ اللَّيْلِ .

— وَهَنَا قَدْ آلَتْ جَأَا سُكَّانُ الْقُرَى إِلَى أَكْوَاحِهِمُ الْقَائِمَةَ بَيْنَ أَشْجَارِ الْجُوزِ  
وَالصَّفْصَافِ<sup>٦</sup> وَتَسَابَقَتْ نَفُوسُهُمْ نَحْوَمَا سَارِحَ الْأَحْلَامُ<sup>٧</sup> . فَأَرْتَمُوا أَعْلَى الْقُرُوشِ ،

١ — جمع ، سنبك ، سم .

٢ — يبرون می کشد مرا .

٣ — خاطره ها .

٤ — تر و خیس شد .

٥ — شبنم .

٦ — بید .

٧ — افتادند [ آر می دند ] .

وأشباحُ الخوفِ والقنوطِ تُعَدِّبُ قلوبَهُم يا حبيبي !! .

— قد تبايَلتُ الأغصانُ يا حبيبتى وتمآزجَ حَفيفُها<sup>١</sup> مع خَريرِ<sup>٢</sup> الغديرِ .

تصايحتُ الحديقةُ: أين أنت؟

— ها قد جاءَ الصُّباحُ يا حبيبي، وفاحتْ روائحُ النرجسِ والزَّنْبِقِ وعانقتْ

عِطرَ الياسمينِ والبِلسانِ<sup>٣</sup>؛ ثم تمازجتْ بأنفاسِ الأرضِ الطيِّبةِ فداعبتْ<sup>٤</sup> أصابعُ

اليقظةِ أجفانَ النَّيامِ، وفاضتْ الأشعةُ البنفسجيةُ من وراءِ اللَّيلِ وأزالتْ غِشاءَ

اللَّيلِ عَن عِزَمِ الحِياةِ ومجدها. فاستفاقتْ القُرَى المتكئةُ بهُدوءٍ وسكينةٍ

على كتفَيْ الوادِي، وترنمتْ أجراسُ الكنائسِ، فرجعتْ الكهوفُ رنينها .

قد غادرتْ العجولُ مرائبها<sup>٥</sup> وتركتْ قِطعان<sup>٦</sup> الغنمِ والماعِزِ حظائرها<sup>٧</sup> وانشنت<sup>٨</sup>

نحو الحُقُولِ تترتعي رؤسَ الأعشابِ المتألثةِ بقطرِ الندى .

— وجاءَ الصُّباحُ يا حبيبتى، وأنبسطَ النَّهارُ فوقَ المنازلِ مؤذناً بالعملِ

والكدِّ، وارتفعتْ السَّائِرُ عَن النَّوافِدِ، وانشطتْ مصاريعُ الأبوابِ

وأتجهَّ العمالُ إلى مشاغليهم، وأمتلأ النَّفضاءُ بالدُّخانِ وصياحِ الآلاتِ والمعاملِ .

لقد أنتقلَ الصُّباحُ من عِندِكَ إلى هُنَا، ولا تزالُ في شفتي كلمةٌ لم أبحْ<sup>٩</sup> بِهَا

بعُدُ، ولا أتمالكُ نَفْسِي إِلَّا أن أقولَ: تأجَّجِي<sup>١٠</sup> أيتها الكلمةُ وأستبدي<sup>١١</sup>

١— صدای برخورد برگها .

٢— صدای آب .

٣— بلسان و خنجیده .

٤— بازی کرد و مزاح نمود .

٥— جمع ، سریش : طویله .

٦— گله ها .

٧— جمع ، حظیره : آغل .

٨— روی آورد .

٩— اظهار نمی کنم [ زبان نمی گشایم ] .

١٠— شعله ور شو ، آفر وخته شو .

١١— چیره وغالب شو .

بِشَفْتِيَّ إِنَّمَا لَمْ نَتَلَقِ بِالنَّحْبِيَّةِ ، وَلَمْ تُؤَافِنَا الْعَوْدَةَ إِلَى الْأَوْطَانِ .  
 - إطمئن يا حبيبي ، فقد عانقت كلمتك روعي وأحسوى شوقك  
 فؤادي ، وإنني لأرى البعد يتباعد عنا ، والحيرمان يتكشَّفُ عن لقاء قريب  
 لم يتبادر إلى أحلامنا من قبيل . أوالك يا حبيبي .

## ملاحظه :

این درس درحقیقت دنبالهٔ درس صرف و مکمل آن است، و افعال مزید را به صورتهای گوناگون در آن آورید تا معنای حقیقی و صرف آنها را بیاموزید. خوب است کاملاً متوجه اهمیت درس ششم باشید. اگر آنرا خوب فراگیرید، برای همیشه از ابهامی که این افعال برای دانشجویان ایجاد می‌کند رهائی خواهید یافت. البته باز در کلاسهای بالاتر معانی مفصل این ابواب را خواهید دید.

تمرین :

الف - فعل های زیر را به باب تفعُّل بپرید، آنگاه جمله را برحسب معنی

تغییر دهید :

- وَسَعَتْ الْبَلَدِيَّةُ مَبَادِينَ الْعَاصِمَةِ .

- غَيَّرَتْ أَلْدُنْيَا أَحْوَالَ النَّا .

- وَقَفَّ السَّائِقُ<sup>۱</sup> الْقَطَارَ .

- أَذَبَ أَرْسَطُوا الْإِسْكَندَرَ ؛ وَمَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ الْوَالِدَاهُ تُؤَدِّبُهُ النَّبِيَّ .

- نَقَلَتِ الدَّوْلَةُ الْمُؤَوِّظِينَ<sup>۲</sup> إِلَى دَرَجَاتِهِمْ الْجَدِيدَةِ .

ب - فعل های زیر را به باب افعال بپرید، آنگاه جمله ها را برحسب معنی

تغییر دهید .

- وَسَعَّ خَالِدٌ دَارَهُ .

- وَحَدَّ الشَّعْبُ<sup>۳</sup> كَلِمَتَهُ .

- جَمَعَ الْأُسْتَاذُ الطُّلَابَ .

- صَلَّحَ الْأَمْرَ بَيْنَهُمْ .

- اسْتَتَبَعْتُ الْقَوْمَ .

ج - فعل های زیر را به باب إنفعال بپرید آنگاه جمله ها را برحسب معنی

تغییر دهید .

- كَشَفَ الْخَرِيفُ الشَّجْرَةَ .

- فَتَحَتْ النَّافِذَةُ .

- هَزَمَ جَمَشِيدُ الشَّيَاطِينِ .

د - فعل های زیر را به باب إستفعال بپرید آنگاه جمله ها را برحسب معنی

۱ - راننده .

۲ - کارمندان .

۳ - ملت .

تغير دھید .

- خَدَمَ السَّيِّدُ عَبْدَ الْحَمِيدِ وَزَارَةَ التَّرْبِيَّةِ وَالتَّعْلِيمِ عِشْرِينَ سَنَةً .
- غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَ التَّائِبِينَ .
- كَثُرَتِ الْفَاكِهَةُ<sup>٢</sup> فِي الصَّيْفِ .

١ — وزارت آموزش و پرورش .

٢ — میوه .



## الدَّرْسُ السَّادِسُ

### ج: القِرَاءَةُ

#### اللُّؤْلُؤُ

اللُّؤْلُؤُ حَيَوَانٌ يَعِيشُ فِي الْبَحْرِ ، وَيَتَوَاجَدُ بِالْقَرَبِ مِنْ بَعْضِ الشَّوْاطِئِ ،  
حَيْثُ يَتَوَالِدُ وَيَتَكَاثِرُ عَلَى الْقَاعِ ١ . وَقَدْ هَنَدَسَ ٢ هَذَا الْحَيَوَانُ الضَّيْلُ ٣  
مَسْكَنَهُ بِطَرِيقَةٍ تَتَرَجِّمُ عَنْ ذَكَاءٍ خَارِقٍ يَسْتَثِيرُ الْأَعْجَابَ وَالِدَهْشَةَ ٤ . فَنَزَلَهُ  
يَتَكُونُ مِنْ مَحَارَةٍ ٥ تَنْفَتِحُ وَتَسْغَلِقُ حَسَبَ إِرَادَتِهِ ؛ فَهُوَ يَفْتَحُهَا إِذَا أَطْمَأَنَّ ،  
وَصَفَا النُّجُومَ ، وَشَفَّ ٦ الْمَاءَ ، وَتَطَأَمَنَ ٧ الْقَاعَ ؛ وَيُغْلِقُهَا إِذَا أَكْفَهَرَ النُّجُومَ ،  
وَأَغْبَرَ الْمَاءَ ، وَاهْتَجَّ ٨ الْقَاعَ . أَمَّا دَاخِلُ الْمَحَارَةِ ، فَعِبَارَةٌ عَنْ حُجْرَةٍ مِنَ الصَّدْفِ  
الْمَصْقُولِ ، تَتَسَلَّلُ ٩ إِذَا تَعَرَّضَتْ لِضَوْءِ الشَّمْسِ . وَفِي هَذِهِ الْحُجْرَةِ ثَقَبٌ  
صَغِيرٌ يَتَخَلَّلُهُ الْمَاءُ مِنَ الْخَارِجِ إِلَى الدَّاخِلِ وَالْعَكْسُ بِالْعَكْسِ ؛ فَيَسْتَخْلِصُ  
اللُّؤْلُؤُ الْهَوَاءَ الَّذِي يَسْتَنْشِقُهُ ١٠ مِنْ هَذَا الْمَاءِ .

وقد يحدثُ عندما يتكادَرُ الماءُ ، أنْ تَتَسَرَّبَ ١١ ذَرَّةٌ أَوْ ذَرَاتٌ مِنَ الرَّمَالِ

١ - قعر، و ته .

٢ - طرح ریزی کرد .

٣ - ضعیف .

٤ - تحیر .

٥ - صدف، آنچه که در آن آب جمع می شود .

٦ - خشک شد .

٧ - استنشاق می کند .

٨ - رخنه می کند (راه می یابد) .

من الثَّقْبِ إِلَى دَاخِلِ الصَّدْفَةِ . فَيَضْطَرِبُ الْحَيَوَانَ وَيَنْزَعِجُ<sup>١</sup> وَيَسْتَنْكِفُ<sup>٢</sup> مِنْ  
 وَجُودِ هَذَا الْكَائِنِ الْغَرِيبِ ، الَّذِي تَسْلَلُ<sup>٣</sup> إِلَى مَنْزِلِهِ الْجَمِيلِ ، وَشَوْشَ<sup>٤</sup>  
 عَلَيْهِ هُدُوءَهُ وَحَيَاتِهِ النَّاعِمَةَ<sup>٥</sup> . وَكَأَنَّ تَتَأَلَّمُ عَيْنُ الْإِنْسَانِ إِذَا تَقَحَّمَتْهَا ذَرَّةٌ  
 مِنَ الْغُبَارِ ؛ فَتَحْتَمِلُ عَلَى تَدَارُكِ الْأَمْرِ ، وَتَسْهَلُ<sup>٦</sup> بِالذُّمُوعِ<sup>٧</sup> الَّتِي تَسْتَحْوِذُ عَلَى  
 ذَرَّةِ الْغُبَارِ وَتَتَهَاوَى<sup>٨</sup> بِهَا ، يَنْسَابُ<sup>٩</sup> مِنْ فَمِ هَذَا الْحَيَوَانَ سَائِلٌ خَاصٌّ يُحِيطُ  
 ذَرَّةَ الرَّمَالِ فَتَتَكَوَّرُ<sup>١٠</sup> وَتُصْبِحُ فِي شَكْلِ كُرَّةٍ ، ثُمَّ يَجِيفُ السَّائِلُ ، وَيَتَحَوَّلُ  
 إِلَى مَادَّةٍ صَلْبَةٍ بَرَّاقَةٍ مَصْقُولَةٍ ، تَتَدَحْرَجُ<sup>١١</sup> عَلَى صَدَفِ الْغُرْفَةِ ؛ كَمَا تَدَحْرَجُ  
 كُرَّةُ الْبَلُورِ عَلَى لَوْحِ الرُّجَاجِ ، فَلَا يَتَّخِذُ شَيْئًا<sup>١٢</sup> وَلَا يَتَّهَشِمُ<sup>١٣</sup> .

هذه الذرة الرملية المغطاة بالكيسوة الجديدة هي حبة اللؤلؤ العظيمة  
 التي تحتل<sup>١٤</sup> مكانها من جيد السيدات و معاصمهن<sup>١٥</sup> و أناملهن<sup>١٦</sup> ؛ بل إن  
 بعضهن يتباهين ويتفاخرن بتطريز<sup>١٧</sup> ثيابهن بجمبات اللؤلؤ. هذه اللؤلؤة  
 التي أشرأبت<sup>١٨</sup> من قاع المحيط واحتلت<sup>١٩</sup> مكانها بين جواهر التيجان العظيمة ،

١- مضطرب می شود .

٢- رخنه کرد .

٣- پریشان کرد .

٤- وارد شودد رآن .

٥- خوش و با کیزه .

٦- اشک میریزد .

٧- پیا ئین میاندازد .

٨- جاری می شود .

٩- کروی می گردد .

١٠- خراش بر نمی دارد .

١١- خورد نمی شود .

١٢- جا میگیرد .

١٣- جمع معصم ( بکسر میم ) : میج دست .

١٤- زردوزی ، گلدوزی .

١٥- گردن کشید و سر برآورد .

هي معجزة الصفاء ورهافة الإحساس<sup>١</sup> في قاع البحر.  
 اللؤلؤ الحقيقي من أغلى الجواهر الكريمة . ولا يُعرف متى اكتشفه  
 الإنسان أو كيف تعرّف عليه وإن كان قد استعمله من أقدم الأزمنة .  
 وهو يتفاوت في أحجامه وتسمى الكبار منه بالدراري ، والواحدة درّة .  
 وتتوقف على أحجامه وألوانه التي تتغير من مكان إلى مكان ، فهو يبيض  
 ويخضر في الخليج الفارسي ، ويسود في خليج المكسيك ، ويحمر في جهات  
 أخرى . وأبيضه أغلاه قيمة وأكثره جمالاً .

أما كيف يستخرج اللؤلؤ ، فذلك مغامرة<sup>٢</sup> إحلوت<sup>٣</sup> لكثيرين ممن  
 يرتادون مجاهل الكون ، يتجسسون على كنوز الطبيعة التي لا تنتهي ، فيهم  
 من يرتد ون من مغامراتهم بالثروات الطائلة ، ومنهم من يضحون بأنفسهم  
 على مدبح الأحلام ، ويشاركون في الذّهاب ، دون أن يرقده منهم سوى أخبار  
 الضياع ، فقد ابتلعهم البحر . وهناك توقف السفينة على سطح الماء ويتحزم<sup>٤</sup>  
 صياد اللؤلؤ بطرف جبل طويل رباط طرفه الآخر بالسفينة . ثم يتدلى<sup>٥</sup>  
 إلى القاع ، ويتواصل به عمليات البحث والتنقيب<sup>٦</sup> حتى يتوصل إلى مساكين  
 المحار يجمع منه ما يشاء ، ثم يحرك الحبل ، فيجذبونه إلى السطح . وقد  
 يحدث أن تتهاجم عليه الوحوش البحرية وتتفاسمه بينها قبل أن  
 يتداركه إخوانه . وكثيراً ما يحدث أن يصعد إلى السفينة وتكشف له الحقيقة

١- رقت احساس .

٢- ماجراجوبي .

٣- شيرين شد ، بسنده آمد .

٤- پنهانها .

٥- فداكاري وجانبازي مي كنفند .

٦- كمر خودرا مي بندد .

٧- آويزان مي شود .

٨- كاوش كردن و نقب زدن .

بأنَّ ما جَمَعَ مِنَ المَحَارِ، كان خالياً مِنَ اللُّؤْلُؤِ فيَضْحَكُ من قِسمَتِهِ ونَصيبِهِ،  
 ويقولُ زَمَلَاؤُهُ: لِمَ تُبَسِّمُ<sup>١</sup> عِنْدَما نَزَلْتَ، وَيُحَوِّقِلُونُ<sup>٢</sup> لِفِشَلِهِ، فَيَتَّحِدَ أَهْمُ<sup>٣</sup>  
 وَيَنْدَفِعُ إِلَى القَاعِ مَرَّةً أُخْرَى حَتَّى يُحَقِّقَ أَحلامَهُ اللُّؤْلُؤِيَّةَ، وَلَكِنْ بَعْدَ أَنْ  
 يَصِيحُ عالياً: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » .

١- « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » كَفْتَن .

٢- « لِأَحْوَالِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ » كَفْتَن .

٣- أَنها را بمبارزه می طلبید .

## الدَّرْسُ السَّابِعُ

### الف: الصَّرْفُ

#### الفِعْلُ المَجْهُولُ :

- أَخْبِرُ فِي النَّاسِ مَصْنُوعٌ إِذَا جُبِرُوا \* وَالشَّرُّ فِي النَّاسِ لَا يَفْنَى، وَلَوْ قُبِرُوا .  
— عِنْدَ الامْتِحَانِ يُكْرَمُ الْمَرْءُ، أَوْ يُهَانُ .  
— قَوْتِلَ فِي الْحَرْبِ الْعَالِمِيَّةِ الثَّانِيَةِ مُقَاتَلَةً عَنِيفَةً .  
— الشَّاعِرُ حَرٌّ لَا يُؤْخَذُ عَلَيْهِ .  
— أُعْطِيَ الْفَقِيرُ دَرَاهِمًا .  
— إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ .  
— حَكِيَ أَنَّهُ تَلَدِيَتْ أَمَامَ الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ الْآيَةَ : « وَقِيلَ يَا أَرْضُ أَبْلَعِي مَاءَكَ يَا سَمَاءُ أَقْلَعِي، وَغِيضِ الْمَاءُ، وَقَضِي الْأَمْرُ، وَأَسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ، وَقِيلَ بَعْدَ لِقَومِ الظَّالِمِينَ »<sup>١</sup>. فَأَعْجِبَ بِهَا، وَمَنَحَ الْقَاتِلَ عَطَاءً سُرَّ بِهِ، وَأُسْتَاذِنَ، وَأَمِرَ لَهُ بِالْإِنْصِرَافِ .  
— يُسْتَخْرَجُ الْمَاسُ مِنْ مَنَاجِمِ<sup>٢</sup> النَّفْحِ الْحَجَرِيِّ<sup>٣</sup>، وَيُخْتَارُ لِلْعَمَلِ فِي هَذِهِ الْمَنَاجِمِ عُمَالٌ عُرِفُوا بِالْأَمَانَةِ، وَأَشْتَهَرُوا بِالْعِفَّةِ. وَعَلَى الرَّغْمِ مِنْ

١— أَى زَمِينِ آهْتِ رَا فَرُو بَرِ وَاى آسْمَانِ [ اَز بَارَش ] بَا زَايَسْتِ، آبِ فَرُو كَش كَرْدِ، وَفَرْمَانِ كَزَارْدِه شُد. وَ [ كَشْتِي ] بَر كُوِه جُوْدِي نَشَسْتِ [ آنگاه ] كَفْتِه شُد: كِه دُورِي وَ مَرَكِ بَادِ مَر مَتَمَكَّارَانِ رَا. (سُورَةُ هُوْدِ آيَةُ ٤٦) .

٢— جَمْعُ، مَنَجِمٍ: مَعْدِنٌ.

٣— الْفَحْمُ ...: ذَغَالُ مَنَكِّكَ.

ذَلِكَ فَلَا يُطْمَآنُ إِلَيْهِمْ، وَلَا يُؤْمَنُ بِجَانِبِهِمْ. وَيُعْمَدُ إِلَى أَنْ تُسْتَعْتَدَّ مَآجِرُ أَجْرَاسٍ  
 كَهَرَبَائِيَّةٍ زُوْدَاتٍ بِمَكْبَرَاتٍ صَوْتِيَّةٍ<sup>١</sup> وَجَهِيَّاتٍ بِمَوْشَرَاتٍ<sup>٢</sup> دَقِيقَةٍ تُثَبَّتُ عَلَى  
 أَبْوَابِ الْمَنَاجِمِ بِحَيْثُ يُطْلَقُ مِنْهَا الرَّنِّينُ<sup>٣</sup> عَالِيًا عِنْدَ مَا يَمْرُؤُ أَمَامَهَا شَخْصٌ، وَقَدْ  
 خُبِئَتْ<sup>٤</sup> فِي جَيْبِهِ قِطْعَةٌ مِنَ الْمَاسِ، وَيُفَاجِئُ السَّارِقُ وَتُضْهِبُ الْمَاسَةَ الْمَسْرُوقَةَ،  
 وَيُحَالُ إِلَى الْمُحَاكِمَةِ، وَيُسْتَوْدَعُ السَّجْنَ حَتَّى يُبَيَّنَ<sup>٥</sup> فِي أَمْرِهِ، وَلِهَذَا يُضْطَرُّ  
 الْعُمَّالُ إِلَى التَّمَسُّكِ بِشَرْفِهِمْ حَتَّى لَا يُسْتَعْدَّ لَوْ الْيَهُوَى النَّفْسَ وَطَمَعَهَا.

١- مكبرات... : بلندگوها .

٢- عقربه ها .

٣- صدا ( ارتعاش صوت فلزات ) .

٤- مخفی گردیده .

٥- تصمیم گرفته شود .

## ملاحظه :

فعل هائی که تا بحال دیدید همه فعل های معلوم بودند ، و فاعلی داشتند و أحياناً مفعولی . اما اغلب فعل هائی که در درس هفتم آمده است فعل مجهول می باشند . فعل مجهول را در فارسی به دو صورت می توان ترجمه کرد :

قتل الحارث اللّصّ ← قُتِلَ اللّصُّ } دزد کشته شد  
 دزد را کشتند.

## ساختن فعل مجهول

❖ در ماضی : حرف ما قبل آخر مکسور و همه حروف متحرك پیش از آن مضموم می شوند: نُصِرَ، أُكْتُبَ، أُسْتُخْرَجَ ...

❖ در مضارع : حرف نخستین مضموم و حرف ما قبل آخر مفتوح می شود: يُنصَرُ، يُكْتَبُ، يُسْتَخْرَجُ ...

در ماضی افعالی که برون فاعل یا تفاعل هستند ، برای اینکه بتوانیم صمه مورد نظر را ظاهر کنیم ، ناچار مصوت طویل ، یعنی الف را به مصوت طویل دیگری که با صمه مناسبت دارد - یعنی واو- تبدیل می کنیم: قاتل (معلوم) قُوتِلَ (مجهول) تقاتلَ (معلوم) تُقُوتِلَ (مجهول) .

## ساختن مجهول افعال معتل

— ماضی معتل الفاء و معتل العین مشکل نیست: وَعَدَ ← وَعِدَ . رَضِيَ ← رَضِيَ .  
 رُمِيَ ← رُمِيَ . دَعَا ← دُعِيَ .

— مضارع معتل التّلام نیز ساده است: يَرْضَى ← يَرْضَى . يَرْمِي ← يَرْمِي .  
 يَدْعُو ← يَدْعُو .

— در مضارع مجهول معتل الفاء (مثال واوی) ؛ واوی که در حالت معلوم حذف شده بود دوباره ظاهر می شود: وَصَفَ ← يَصِفُ (معلوم) ← يُوصَفُ (مجهول) .

— در مورد معتل العین به این مثال توجه کنید: قَالَ تبدیل می شود به ← قِيلَ .  
 و تا وقتیکه لام متحرك است بهمین صورت تلفظ می شود: قِيلَ قَيْلًا- قِيلَتْ . . . اما

اگر لام ساکن شود، مانند: قِيلْتُ، در این حال یک مصوت طویل (= ی) قبل از یک ساکن آمده است و در درس های پیش گفتیم که چنین تلفظی در عربی وجود ندارد. در نتیجه مصوت طویل را به مصوت کوتاه تبدیل می کنیم: قِي ← قِ = قِيلْتُ ← قِلْتُ، قِيلْتُمْ ← قِلْنِ... (البته برخی از این صیغه ها در زبان عربی کمتر استعمال می شود). در فعل های معتل العینی که عین الفعل مضارع معلوم آنها دارای کسره است به ناچار در برخی از فعلها کسره را به صمه تبدیل می کنیم: بَيْعَ، بَيْعْتُ... اما دیگر نمی گوئیم، بَيْعْنِ... زیرا با شکل معلوم آن اشتباه می شود. پس: بَيْعْنِ... بَيْعْتُ... بَيْعْنَا... صحیح است. وضع مضارع این گونه افعال نیز مانند بالا است: قِيلَ ← يُقَالُ، يُقَالَانِ... اما اگر لام ساکن شود باز مصوت طویل (= الف) را کوتاه می کنیم: يُقَالُنِ ← يُقَالْنِ يَا: يُبَاعُ = يُبَاعُنِ ← يُبَعْنِ...

— اصطلاح فعل معلوم و مجهول خالی از تکلف نیست زیرا فاعل است که گاه معلوم و گاه مجهول است. ولذا در اصطلاح به فعل معلوم «المبني للمعلوم» و به فعل مجهول «المبني للمجهول» گفته می شود.



تمرین :

الف - فعلهای جمله های زیر را مجهول کنید :

- سقى الفلاحُ الزَّرْعَ .

- قرأ الطالبُ الكتابَ .

- رعى القطيعُ المَرَجَ .

- إلتزم الطالبُ حدودَ الأدبِ .

- استسقى سُكَّانُ الصَّحراءِ السَّحابَ .

- إمتحنَ الأُسَاطِيزُ الطالبَ .

- استوعبَ الطَّلِيبَةُ الدَّرْسَ .

- تأملتُ عاقبةَ الأمرِ وتبصَّرتُ فيها فوجدتها خيراً .

- ترجمَ ابنُ المقفعِ كتابَ كَلِيلَةِ دَمْنَةَ مِنَ الفُهْلَوِيَّةِ إِلَى العَرَبِيَّةِ .

- استخدمَ أميرِكا القُنْبُلَةَ الذَّرِيَّةَ<sup>۱</sup> فى الحربِ العالِميَّةِ الثَّانِيَةِ ، لأوَّلَمرَّةٍ وألقتُها على هيروشِما ، فدمَّرتُ<sup>۲</sup> مَسَاحَةً واسِعَةً وقتلتُ نفوساً قدَّروها

بالملايين .

ب - این جمله هارا بعربی ترجمه کنید :

- پیامبر (ص) برای ارشاد مردمان فرستاده شد و رسالت آسمان به زمین ابلاغ شد

و مردم به ایمان به حق دعوت شدند .

- در ایران به نشر فرهنگ اهتمام می ورزند و دانشگاه های متعددی در انحاء مملکت

بنا می شود و به بهترین وسائل مجهز می شوند .

۱- بمب اتمی .

۲- ویران کرد .

## الدَّرْسُ السَّابِعُ

### ب : النَّحْوُ

#### الفَاعِلُ وَنَائِبُ الفَاعِلِ :

— قرأتُ في بعضِ النُّكُوبِ أَنَّ السَّيِّدَةَ سَكِينَةَ (ع) كانتْ تَجْلِسُ لِشُعْرَاءٍ وَتَتَقَدُّ أَشْعَارَهُمْ نَقْدَ البَصِيرَةِ بِصَنَاعَةِ الكَلَامِ ، وَكَانَتْ سَكِينَةَ (ع) إِذَا رَأَتْ رَأْيًا ، خَضَعَ رِجَالُ الشُّعْرِ لِمَاتَرِي ، وَقَدْ رَاجَتْ سُوْقُ الأَدَبِ فِي ذَلِكِ العَصْرِ وَأَزْدَهَرَتْ<sup>١</sup> ، وَنَشَرُ الأُمْرَاءِ الأَمْوَالَ مِنْ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ يُشَجِّعُونَ بِهَا الشُّعْرَاءَ ، فَتَسَابِقَ المُجِيدُونَ ، وَأَزْدَادَ السَّامِعُونَ وَالسَّامِعَاتُ ، وَأَنْتَشَرَتْ الفِصَائِلُ الجَيِّدَةُ فِي كُلِّ مَكَانٍ ، وَبِهَذَا ضَرَبَتْ السَّيِّدَةُ سَكِينَةَ (ع) مَثَلًا عَلَيَّ سُمُوَّ مَكَانِ المَرْأَةِ فِي المُجْتَمَعِ الإِسْلَامِيِّ وَتَقْدِيرِ الرِّجَالِ لَهَا .

\* \* \*

— إِنَّ أبْتِئاسِيَّتَ بِصُحْبَةِ وَالٍ لَا يُرِيدُ صَلاَحَ رَعِيَّتِيهِ ، فَأَعْلَمَ إِنَّكَ قَدْ خَيَّرْتَ بَيْنَ خُلَائِطَيْنِ لَيْسَ مِنْهَا خِيَارٌ (إِبْنُ المُقَفَّعِ) .  
— كَثِيرًا مَا نُشِيرُ فِي الصُّحُفِ<sup>٢</sup> عَنِ أَضْرَارِ المُوَادِّ المَخْدَرَةِ ، وَلَكِنْ يَبْدُو أَنَّ أَخْبَارَ الصُّحُفِ لَا يَبَالِي بِهَا ، وَلَا يُؤْبَهُ لَهَا ، وَلَا تُسَبِّعُ نَصَائِحُ الكُتَّابِ وَالأَطْبَاءِ ، وَلَا يُتَعَطَّ بِسوءِ حَالِ المُدْمِنِينَ<sup>٣</sup> ، فَلَا يُرَى إِلَّا أَنَّ الإِقْبَالَ عَلَى المَخْدَرَاتِ يَزْدَادُ

١ — درخشيد و رونق يافت .

٢ — جمع صحيفه : روزنامه = جريده .

٣ — بدان توجه واءتنا نمی شود .

٤ — معتادان .

وَيُرَوِّجُ يوماً فيوماً ، حَتَّى فَقَدَ حُصِرَتِ النَّفَقَاتُ فِي هَذَا الْبَابِ ، فَوُجِدَ أَنَّهُ يُنْفِقُ مِنْ جَانِبِ الْمُدْمِينِ عَلَى الْمَخْدَرَاتِ أَكْثَرَ مِمَّا يُنْفِقُ عَلَى غِذَائِهِمْ ، وَأَنَّهِمْ جَمِيعاً قَدْ أُصِيبُوا بِأَفْنَدِحِ الْأَمْرَاضِ ، وَغُلِبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ ، وَأُسْقِطُوا فِي مَخَالِبِ ٢ هَذِهِ الْعَادَةِ الْفُتَّاكَةِ ٣ ، وَرَأَتْ الدَّوْلَةُ ٤ - حَتَّى يُحَالَ بِبَيْنَتِهِمْ وَبَيْنَ الْهَلَاكِ - أَنْ تُكَافِحَ ٥ الْمَخْدَرَاتُ ، وَأَنْ تُشَدِّدَ الرِّقَابَةَ عَلَى مَنْعِ زَرَاعَتِهَا ، وَأَنْ تُصَادَرَ تِجَارَتُهَا ، وَأَنْ تُحَرِّقَ الْكَمِّيَّاتُ الَّتِي تُضَبِّطُ .

فَضُوعِفَتِ الْعُقُوبَةُ وَفَرِضَتِ أَشَدُّ الْغَرَامَاتِ عَلَى آسْتِعْمَالِهَا وَتِجَارَتِهَا ، وَرُوقِبَتِ الْحُدُودُ بِدِقَّةٍ فَائِضَةٍ ، حَتَّى لَا تُنْهَيَا الْفُرْصَةَ لِلْمُهَرِّبِينَ ٦ ، فَتُهَرَّبَ مِنْ الْخَارِجِ إِلَى الْبِلَادِ . وَأُمِرَ النُّمُدُّ مَنُونٌ بِالْإِلْتِجَاءِ إِلَى الْمُسْتَشْفِيَّاتِ لِیُفْحَصُوا ٧ وَيُعَالَجُوا وَتُرَدَّ إِلَيْهِمْ صِحَّتُهُمْ كَامِلَةً .

١ - شديدترین .

٢ - جمع مخلب : چنگال و پنجه .

٣ - كشنده و درنده .

٤ - مبارزه شود .

٥ - قاچاقچیان .

٦ - جمع مُسْتَشْفَى : بیمارستان .

٧ - تا معاینه شوند .

## ملاحظه:

۱- فاعل همیشه مرفوع است.

۲- لازم نیست که فاعل همیشه به صورت اسم در جمله ظاهر شود، بلکه ممکن است ضمیری جانشین آن گردد: «ذهبْتُ» در این جمله ضمیر متصل «تُ» جانشین فاعل است.

۳- در متن این درس می بینید که چه بسا برای گروهی: چند نفر = تثنیه و جمع، فعل مفرد بکار برده شده است، یا برای یک اسم مؤنث، فعل مذکر آورده ایم. و این مطلب را با گزارش زیری توان بیان کرد:

الف - هرگاه فاعل، اسم ظاهر مفرد یا مثنی یا جمع باشد فعل را بصورت مفرد

می آوریم:

جاءَ الرَّجُلُ      جاءَ الرَّجُلَانِ      جاءَ الرَّجَالُ  
جاءَتِ الطَّالِبَةُ      جاءَتِ الطَّالِبَاتُ      جاءَتِ الطَّالِبَاتُ

ب - اگر فاعل ضمیر باشد، فعل با آن از لحاظ تأنیث و تذکیر و افراد و تثنیه و جمع

مطابقت می کند:

محمدٌ جاءَ - هُمَا قَامَا - أَنْتُمْ قُمْتُمْ  
فاطمةٌ جاءَتِ - هُمَا قَامَتَا - أَنْتُنَّ قُمْتُنَّ

ج - اگر فاعل، جمع مکسر و یا مؤنث مجازی باشد، فعل را هم مؤنث می توان

آورد و هم مذکر:

جاءَ الرَّجَالُ ← جاءَتِ الرَّجَالُ  
أثمرت الأشجارُ ← أثمرت الأشجارُ  
إنتهى الحربُ ← إنتهت الحربُ.

د - اگر فاعل بر فعل مقدم شود، خواه مؤنث مجازی باشد و خواه مؤنث حقیقی،

فعل با آن مطابقت می کند: فاطمةٌ جاءَتِ، الحربُ إنتهت.

ه - نائب فاعل در حقیقت همان مفعول به است، یعنی فعل بر آن واقع می شود: قَتَلَ

اللَّصَّ، یعنی عمل کشته شدن بر دزد واقع شده است. اما از نظر اعراب کاملاً مثل فاعل

است، یعنی مرفوع است و تقریباً بهمان صورت با فعل مطابقت می‌کند:

د - به این نکته توجه کنید:

رَزَقَ اللهُ الْفَقِيرَ مَالاً ← رُزِقَ الْفَقِيرُ مَالاً. بنابراین افعالی که دو مفعول دارند مفعول اول در حالت مجهول نایب فاعل می‌شود مفعول دوم بهمان صورت نخستین و منصوب باقی می‌ماند.

## تمرین :

الف - برای فاعل های زیر صیغه های مناسبی از این افعال بیاورید : اجتمع ،  
انتشر ، أورد ، أثمر ، أشرف .

... الطَّلَابُ فِي فِنَاءِ الْكَلْبِيَّةِ .

... خَبْرُ وَصُولِ الصَّارُوخِ إِلَى الْقَمَرِ بِسُرْعَةِ الْبَرْقِ .

... الْأَشْجَارُ فِي فَصْلِ الرَّبِيعِ وَ... فِي الصَّيْفِ .

رَأَيْتُ شَجَرَتَيْنِ بِاسْمَتَيْنِ ٢ ... عَلَى سُورِ الْمَدِينَةِ .

ب - فعل های معلوم زیر را مجهول کنید و نائب فاعل آنها را نشان دهید :

بَنَى الْهَيْخَامَنَشِيُّونَ ٣ آثَاراً خَالِدةً نَفْتَخِرُهَا حَتَّى الْيَوْمِ .

عَرَفَ الْإِنْسَانُ السُّوقَ الْمَشْتَرَكَةَ عِنْدَمَا، وَحَدَّ كُورْشُ الْكَبِيرُ الْأُمَمَ

تَحْتَ حُكْمِهِ .

اِكْتَشَفَتِ الْعُلَمَاءُ آثَاراً قِيَمَةً ٤ فِي « تُورْفَانَ » وَأَضَافُوا إِلَى الْعِلْمِ مَعْلُومَاتٍ

عَظِيمَةً .

- تَعَتَزْتُ إِيرانَ بِمَتَاحِفِهَا الْأَثَرِيَّةِ ، وَتَعَرَّضْتُ فِيهَا لِآثَارِ الْأَدْوَارِ التَّارِيخِيَّةِ

مِنَ التِّيْجَانِ وَالْأَسْلِحَةِ وَالنَّفَائِسِ ، وَلِهَذَا أُسِّسَتِ الْحُكُومَةُ مَصْلِحَةً ٥ لِصِيَانَتِهَا .

- قَالُوا: عِنْدَمَا بَنَى كُورْشُ سُوشَ ، اسْتَحْضَرَ الصَّنَاعَ وَالْأَحْجَارَ وَالْأَخْشَابَ

مِنَ جَمِيعِ أَمْجَاءِ الْإِمْبَرَاطُورِيَّةِ وَشَيَّدَ قَصْرًا فَخْمًا زَيْنَهُ بِالْأَحْجَارِ الْكَرِيمَةِ .

۱- موشک .

۲- بلند .

۳- « الْإِخْمِينِيُونُ » نيز نامند .

۴- متاحف ... : موزه های آثار باستانی .

۵- اداره ، مؤسسه ، سازمان .

## الدَّرْسُ السَّابِعُ

### ج : القِرَاءَةُ

#### إِذَا دُقَّ الْبَابُ

عند ما عُدْتُ إلى منزلي اليومَ ، أُخْبِرْتُ أَنْ ضَيْفًا سَأَلَ عَنِّي .  
— ما أَسْمُهُ ؟

— لَوْ عُرِفَ أَسْمُهُ لَدِدَّكَ لَكَتَ .

— ما هَذَا الَّذِي يُقَالُ؟ وَكَيْفَ يُجْهَلُ أَسْمُ الضَّيْفِ؟ إِنَّ هَذَا شَيْءٌ يُؤَسَفُ  
لَهُ ، أَيَطْرُقُ بَابَ مَنْزِلِي وَلَا يُعْرَفُ مَنْ الطَّارِقُ ، وَمَاذَا طَرِيقٌ ؟

— هُوَ عَلَى نَفْسِكَ ، فَالْمُحْتَاجُونَ يَعُودُونَ ، وَلَا يَبْأَسُونَ مَنْ قَرَعَ الْأَبْوَابَ .  
— نَحْنُ الَّذِينَ نَحْتَاجُ إِلَى الضَّيْفِ .

وَشَعَرْتُ كَأَنِّي الْقَيْتُ فِي بَحْرِ مِنَ الْخَجَلِ ، وَوَدَدْتُ لَوْ تَوَاتَحَّ إِلَيَّ  
النَّمْرُصَةُ فَأُخْرِجَ إِلَى الطَّرِيقِ لِأَبْحَثَ عَنْ هَذَا الضَّيْفِ الَّذِي رُدَّ عَنِّي بَابَ بَيْتِي  
دُونَ أَنْ نَقْضِي حَاجَتَهُ .

كَانَ الْوَقْتُ ظَهْرًا ، وَقَدْ أُعِدَّتِ الْمَائِدَةُ وَهِيَ الطَّعَامُ فَوَضِعَ عَلَيْهَا  
مَا لَذَّ وَطَابَ مِنْ كُلِّ مَا يُشْتَهَى وَيُسَمَّى مِنَ لَحْمِ شُؤْيٍ<sup>٢</sup> وَدُجَاجِ حُمُرٍ ، وَسَمَكِ  
قُلِيِّ<sup>٣</sup> ، وَأَرْزِي<sup>٤</sup> ، وَطَبَقِ<sup>٥</sup> ، وَخُضْرَوَاتٍ حُشِيَّتِ<sup>٦</sup> ، وَأُخْرَى طُهِيَّتِ<sup>٧</sup> ، وَعَبِيَّ<sup>٨</sup>

١ - داده شود . ٢ - مرغ کرده شد .

٣ - بریان شد . ٤ - برنج .

٥ - ته چین شد . ٦ - دلمه شد .

٧ - پخته شد . ٨ - آکنده شد .

الْجَوُّ بِفَوْحَةِ ١ الطَّعَامِ وَنَكْهَةِ ٢ الْمُخْلَلَاتِ ٣ وَالْفَاكِهِةِ شَيْءٌ يَدْعُو وَلَا تُخَيَّبُ لَهُ دَعْوَةٌ ، بَلْ إِنَّ الْفُرْصَةَ لَتُعْتَسِمُ ، وَالْمَائِدَةَ لَتُلْتَمِهُمُ ، فَكُلْ مَا فِيهَا يُتَذَوَّقُ وَيُسْتَحْلَسُ ، وَلَكِنْ عَيْنَايَ كَانَتَا كَأَنَّهَا أُغْمِضَتَا وَكُفَّتَا وَنَفْسِي كَأَنَّهَا صُرِفَتْ عَنْ هَذَا الطَّعَامِ وَالنَّظَرَ إِلَيْهِ .

فَالطَّعَامُ لَا يُتَنَاوَلُ وَالْقَلْبُ مُهْمُومٌ وَلَا يُؤْكَلُ وَالْفِكْرُ مُتِشَتٌّ . فَأَخَذْتُ مَكَانِي فِي غُرْفَةِ أُخْرَى وَجَلَسَ أَهْلُ مَنْزِلِي حَوْلِي لِيُؤَا نِسُونِي ، حَتَّى يُرْفَعَ الْغَمُّ عَنِّي . فَنَادَيْتُ الْخَادِمَ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ :  
- قُصِّ لِي مَا حَدَّثَ .

- كُنْتُ أَسْقِي أَحْوَاضَ النُّورِ ، فَقَدْ أَهْمَلْتُ وَتُرِكْتُ مَدَّةً طَوِيلَةً دُونَ أَنْ تُسْقَى حَتَّى ذَبُلَتْ وَقَارَبَتْ الْجَفَافَ ، وَإِذَا بَجَرَسَ الْبَابُ يُدْقُ . قُلْتُ : مَنْ ؟ قِيلَ : هَلِ الْأَسْتَاذُ مَوْجُودٌ ؟ قُلْتُ : كَلَّا ، وَالْوَاقِعُ أَنِّي كُنْتُ مَشْغُولًا ، فَتَأَخَّرْتُ قَلِيلًا حَتَّى تَرَكْتُ مَا بِيَدِي ، وَذَهَبْتُ نَحْوَ الْبَابِ ؛ وَإِذَا بِصَوْتِ مُحَرِّكِ السَّيَّارَةِ يَدُورُ ، وَتُسْمَعُ وَهِيَ تَبْتَعِدُ . فَلَمَّا فَتَحْتُ الْبَابَ ، كَانَتْ قَدْ أَبْتَعَدَتْ وَلَمْ تَعُدْ تُرَى .

- مَا لَوْنُهَا ؟

- إِنَّهَا بِيضَاءُ .

- يُكْتَفَى بِهَذَا .

وَقَمْتُ مِنْ فَوْرِي وَأَنْصَلْتُ تَلِفُونِيًّا إِلَى صَدِيقِ خَيْبَلٍ إِلَى أَنَّهُ هُوَ . فِإِذَا بِهِ . فَدَعَوْتُهُ عَلَى الْغِذَاءِ فَتَقَبَّلَتْ دَعْوَتِي وَرُحِّبَ بِهَا ثُمَّ عُدْتُ حَتَّى أُتِيَ الْحَدِيثَ مَعَ الْخَادِمِ .

- مَاذَا تَظُنُّ أَنَّيَ فَاعِلٌ بِكَ ؟

- كُلُّ مَا يَسْتَحْسِنُهُ سَيَلِدِي مُسْتَحْسَنٌ عِنْدِي .

- لَنْ تُعَاقِبَ وَإِنَّا سَتُكَافَأُ وَسَيُضَاعَفُ رَاتِبُكَ عَلَى أَنْ تَفْهَمَ مَا

١- بوي .

٢- بوي خوش .

٣- ترشي ها .

٤- بلعيده مي شود .

٥- حقوق .



أقولُ وتعمَل به .

في مثل هذه الحالة ، يُسرَّع إلى الباب فوراً ، فيُفتَحُ ويُحيى القادمُ ويُسلِّمُ عليه ، ثُمَّ يُطلِّبُ إليه أنْ يتفَضَّلَ بالدُّخولِ . فإن سألَ عنِّي وكنتُ موجوداً ، فيُقالُ له : تفَضَّلْ . ويرشِّدُ إلى عُرْفَةِ الاستقبالِ لِيَسْتَقِرَّ في مكانه حتى أحضِرَ وإن لم أكن في البيتِ ، يُقالُ له إنني خارجٌ وسأحضِرُ عن قريبٍ ويُعادُ عليه طلبُ الدُّخولِ . فإن قبيلَ الطَّلَبِ ، فالتَّؤدَّةُ له تحيَّةُ الضيفِ ويُقدِّمُ له ما يُقدِّمُ للضيوفِ من شرابٍ وطعامٍ لوقتِ حضوره وليؤانَسَ بين الحين والحين حتى أحضِرَ شخصياً وإن رَفِضَ فليُلمِّسَ منه أسمه وعنوانه والغرضُ من الزيارة ، ثم يودِّعُ بكلِّ احتِرامٍ ويُحفظُ الكارتُ حتى أجيىء .

— سَمِعاً وطاعةً ولكم الشُّكرُ على ما أنعمتَ به .

وهنا دُقَّ الجرسُ وأقبلَ صديقي النَّدَى استقبيلَ بجمرةِ هذهِ المرَّةِ ، وكان أجوعَ مِنَّا . فجلَّسنا إلى المائدةِ وقد حلَّتْ المُشكلةُ ولُوحيظتْ علائمُ الإرتياحِ على وجوهِ الجميعِ فهم يحزنون لحزني ويفرحون لفرحي .

## الدَّرْسُ الثَّامِنُ

### الف: الصَّرْفُ

#### ١- التَّكْرِيرُ وَالْمَعْرِفَةُ:

مرصبي في الطريق ، ووجد شجرة تطل<sup>١</sup> من فوق سور حديقة ،  
ووجد في غصن تفاحة وأراد أن يقطفها .

ففكر الصبي في أن يصعد على السور ، وأن يأخذ الغصن بيده ثم  
يقطف التفاحة . ولكن صاحب الحديقة فاجأه ، وعرف القصة ، فربت<sup>٢</sup>  
على كتفيه ، ومد يده إلى التفاحة ، فقطفها ، وأعطاه إياها .

\* \* \*

تلطف زميلي خالد ، وقص على القصة التالية :

دخل مفتش إحدى المدارس ، وسأل التلاميذ : من هو الحاج ؟ وبعد  
فترة من التفكير ، قال أحدهم : الحاج يا سيدي ، رجل .

فقال المفتش : هذا لا يكفي ، قل لي شيئاً آخر عنه . فأرتبك<sup>٣</sup> التلاميذ ،

فقال : أنا رجل ، فهل أنا حاج ؟ !

فأجاب أحد التلاميذ بسرعة : لا يا سيدي ، الحاج هو الرجل الطيب .

١- مشرف بود .

٢- دست بشانه اش زد و نوازشش داد .

٣- مضطرب شد .

## ملاحظه :

دقت کنید که جمله زیر را چگونه ترجمه می‌کنیم: جاء رجلٌ: مردی آمد، یعنی مردی که نمی‌شناسیم؛ در این صورت کلمه «رجل = مردی» اسمی است نکره. در فارسی برای نکره از «یای وحدت» یا کلماتی مانند «یک» استفاده می‌کنیم، و حال آنکه در عربی، کلمه از هرگونه أداة تنکیر خالی است و تنوین می‌گیرد.

اکنون به ترجمه این جمله توجه کنید: جاء الرجلُ: مرد آمد؛ یعنی مردیکه می‌شناسیم یا از او صحبت کرده‌ایم. در زبان فارسی کلمه کاملاً عربیان است ولی به عکس در عربی «ال» بر آن اضافه شده است و تنوین نیز از میان رفته است. در این صورت آن اسم را «معرفة» می‌نامیم.

در متن چنین ترکیبی داریم: صاحبُ الحديقةِ. کلمه «صاحب» الف و لام ندارد، اما همانطور که می‌بینید تنها نیامده است و به کلمه «معرفة» اضافه شده است. در این صورت، باز معرفة است.

البته متوجه هستید که اسمهای خاص (اعلام) همگی معرفة‌اند.

معارف شش بود «مضمّر»، «إضافة»

«عَلَم»، «مَوْصُول» و «ذَوَاللَّام» و «إِشَارَة»<sup>۱</sup>

۱ - راجع به اقسام معرفة از استاد توضیح بخوانید.

## ٢- الاسمُ المقصورُ والمنقوصُ والممدودُ .

قال: «ماتِلِكْ بيمينِكْ يا موسى؟ قال: هي عَصَايَ أَتَوَكَّنَّا عَلَيْهَا<sup>١</sup> وَأَهْشُّ<sup>٢</sup> بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَّ فِيهَا مَأْرَبٌ<sup>٣</sup> أُخْرَى .»

— وقع المجنونُ في هوى ليليّ، وبلغَ به أذى العِشْقِ أَقْصَى مَبْلَغٍ، وَأَنْطَقَهُ بِأَعْذَبِ شَكْوَى . . . وقالَ في الشُّوقِ:

أَسِرْبُ الْقَطَا، هَلْ مَنْ يُعِيرُ جَنَاحَهُ؟  
لَعَلِّي إِلَيَّ مَنْ قَدْ هَوِيَتْ أُطِيرُ  
وقال في الهَيْبَامِ:

أَرَانِي إِذَا صَلَّيْتُ يَمَمْتُ<sup>٤</sup> نَحْوَهَا بِوَجْهِهِ وَإِنْ كَانَ الْمُصَلِّيَ<sup>٥</sup> وَرَأْيَا  
— مِنْ أَيَّامِ الْعَرَبِ الْمَعْرُوفَةِ حَرْبُ دَاخِسٍ وَالْغَبْرَاءِ حَيْثُ حُلَّ وَبَاءَ الْحَرْبِ  
بَيْنَ الْقَبَائِلِ وَهَاجَتِ الْعَصَبِيَّةُ الْعَمِيَاءُ الَّتِي لَا تَجِدُ لَهَا بَيْنَ الْجُهَلَاءِ مِنْ دَوَاءٍ  
فَأَمَلَتِ الشَّرَّ حِكْمَهُ<sup>٦</sup> عَلَيْهِمْ إِصْلَاءً فَكَسَّتْ الدَّمَاءُ الصَّحْرَاءَ وَحَجَبَ النُّبُكَاءُ<sup>٧</sup>  
نُورَ السَّمَاءِ وَلَمَّا رَجَعَ الْإِنْسَانُ إِلَى نَفْسِهِ وَجَدَهَا تَتَحَكَّمُ<sup>٨</sup> عَلَيْهَا الْعَصَبِيَّةُ  
الْحَمَقَاءُ مِمَّا بَكَتْ لِمِثْلِهَا طُولَ عُمْرِهَا الْخُنُسَاءُ صَاحِبَةُ الْقَدْرِ الرَّفِيعِ فِي  
الرَّثَاءِ .

١- تكيه می کنم .

٢- برگ می ریزم .

٣- جمع مأرب: نیاز و حاجت .

٤- گروه و دسته .

٥- عشق .

٦- میل می کنم و توجه می نمایم .

٧- نماز گاه [قبله] .

٨- فأملى : . . . . : شر، دستور خود را صادر کرد .

٩- تحکم و زور گوئی می کرد .

## ملاحظه:

الف - الفَتَى ، العَصَا . آخر این دو کلمه ، أَلْفی واقع است که در نخستین ، به صورت « یاء » نوشته می‌شود و الف تلفظ می‌گردد و در دومی به صورت « الف » طویل ، تلفظ و نوشته می‌شود و به اینگونه اسمها مقصور می‌گویند .

ب - السَّمَاء - الحَسَنَاء : آخر این کلمات ، « الف » و پس از آن ، همزه‌ای آمده است ، و به آنها ممدود می‌گوئیم .

ج - النُّقَاضِي - الوَافِي - الرَّامِي : در آخر این کلمات ، « یائی » ما قبل مکسور به صورت مصوَّت طویل اضافه شده است ، و به آنها منقوص می‌گوئیم .

## المذكر والمؤنث :

- هل تَسْتَطِيعُ أن تُفَرِّقَ بينَ أَخْتِكَ هِنْدٍ وَأُخِيكَ عَلِيٍّ؟ إنْ  
 اسْتَطَعْتَ، فَقَدْ وَضَحَ الْمَذْكَرُ وَالْمُؤنثُ أَمَامَكَ وَضُوحَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ .  
 — كَانَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ (ع) آيَةً كُبْرَى لِأَكْبَرِ مَجْتَمَعِ مُؤْمِنِي .  
 — أُسِّسَ مَعَاوِيَةُ دَوْلَةَ بَنِي أُمَيَّةَ، وَكَانَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ يَطْمَعَانِ فِي الْحُكْمِ .  
 — كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعَلْمِيَا، فَثِقُ بِالْمَشِيئَةِ الْإِلَهِيَّةِ .  
 — كَانَتْ كَرْبَلَاءُ مَعْرَكَةَ الْعَطَشِ، فَقُتِلَ الرَّضِيعُ<sup>١</sup> وَهُوَ عَطْشَانٌ،  
 وَاسْتُشْهِدَ الْحَسِينُ (ع) وَهُوَ عَطْشَانٌ وَبَقِيَتْ زَيْنَبُ (ع) وَهِيَ عَطْشَى .

ملاحظه :

## ١ - اقسام مؤنث

١- مؤنث حقیقی ، و آن مؤنثی است که در برابر آن ، مذکری یعنی جنس مخالفی از خود داشته باشد .

مؤنث حقیقی بر دو قسم است :

الف - مؤنث حقیقی لفظی ، مانند : فاطمة و سَكِينَة .

ب - مؤنث حقیقی معنوی ، مانند : زینب و مریم .

٢- مؤنث مجازی ، و آن ، مؤنثی است که از خود ، جنس مخالفی نداشته باشد .

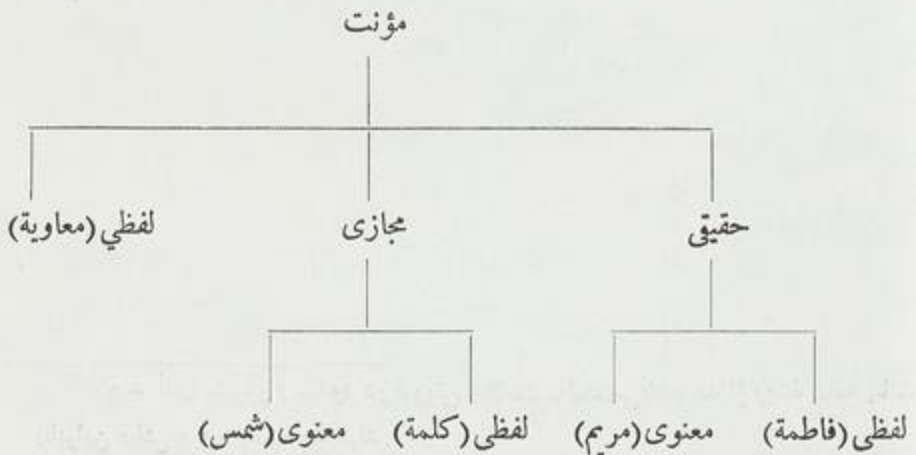
مؤنث مجازی نیز بر دو قسم است :

الف - مؤنث مجازی لفظی ، مانند : لقمة ، کلمة ، مشینة ، علیا ، کربلاء .

ب - مؤنث مجازی معنوی ، مانند : شَمْس ، دَار .

٣- مؤنث لفظی ، و آن مؤنثی است که در معنی مذکر و در ظاهر دارای علامت

تأنیث می باشد مانند اُمیَّة ، طلحة ، حمزة .



## ٢ - علامات تأنيث :

مؤنث	مذكر	مؤنث
الف - تاي مربوطه : كاتب ← كاتبة . طالب إيراني ← طالبة إيرانية .		
ب - الف مقصوره <sup>١</sup> : أكبر ← كبرى . طالب أفضل ← طالبة فضلى .		
ج - الف ممدوده <sup>١</sup> : ازهر ← زهراء . ورد أحمر ← ورده حمراء .		

١ - ألف مقصور و ممدود در صورتی علامت تأنيث می باشد که از ریشه کلمه بنا شد بنا بر این « فتی » و « بناء » مذکرند .



## تمرین :

چگونگی اسمای زیر را از نظر مذکور و مؤنث، معرفه و نکره، مقصور و منقوص و ممدود بودن بیان کنید و تا آنجا که ممکن است جای فعلها را با فاعلهای واقعی عوض کرده جمله را مجدداً بنویسید :

— ظَهَرَتْ الْحُمَى الصَّفْرَاءُ<sup>۱</sup> فِي أَنْحَاءِ الْبِلَادِ وَلَمَّا أَشْتَدَّ الْبَلَاءُ، أَعْلَنْتْ<sup>۲</sup> وَزَارَةُ الصِّحَّةِ حَالَةَ الطَّوَارِيءِ<sup>۳</sup> وَبَدَلَتْ<sup>۴</sup> أَقْصَى جُهُودِهَا فِي مُحَاصِرَةِ الْوَبَاءِ وَالْقَضَاءِ عَلَيْهَا. وَقَامَ الْأَطْبَاءُ<sup>۵</sup> وَالْمَرْضُؤْنَ<sup>۶</sup> وَالْمَرْضَاتُ<sup>۷</sup> بِوَاجِبِهِمْ حَسَبَ إِمْلَائِ الضَّمِيرِ وَكَانَ مَرْمَاهُمُ الْوَحِيدُ أَنْ يُهَشِّمُوا<sup>۸</sup> رَأْسَ الْأَفْعَى قَبْلَ أَنْ يَسْتَطِيبَ<sup>۹</sup> الْهَوَاءَ وَالغِذَاءَ وَيَسْتَفْحِلَ<sup>۱۰</sup> الْأَمْرُ.

وَحَدَّثَ أَنْ أَنْكَسَرَتْ حِدَّةُ الشَّمْسِ فِي السَّمَاءِ فَهَبَبَتْ حَرَارَةُ الْغَبْرَاءِ<sup>۱۱</sup> وَكَانَ لُطْفُ الْجَوِّ أَكْبَرَ مَسَاعِدِ عَلَى الْقَضَاءِ عَلَى حِدَّةِ الْمَرَضِ وَكَانَتِ الْبَعَثَاتُ<sup>۱۲</sup> الطَّبِيبِيَّةُ الْعَالَمِيَّةُ مَسَاعِدَاتٍ عَظْمَى أُضِيْفَتْ إِلَى جُهُودِهِمْ فَتَمَّتْ إِبَادَةُ<sup>۱۳</sup> الْوَبَاءِ فِي أَسْرَعِ مَدَّةٍ.

وَبَعْدَ أَنْ تَحَقَّقَ الرَّجَاءُ وَاسْتَحَقَّ الثَّنَاءَ مِنْ يَسْتَحِقُّ الثَّنَاءَ وَاسْتَوْجِبَ الْعَطَاءَ أَهْلُ الْعَطَاءِ اجْتَمَعَ الْقَاصِي وَالذَّانِي<sup>۱۴</sup> مِنَ الْكِبْرَاءِ وَهَنَأُوا النَّاسَ بِيَوْمِ الشِّفَاءِ.

۱- تب زرد.

۲- حالت فوق العاده و غیر عادی.

۳- پرستاران.

۴- خورد کنند و بکوبند.

۵- خوش بیا بد.

۶- ریشه دواند و علاج ناپذیر شود.

۷- زمین.

۸- آکبها، هیئتها.

۹- از میان بردن.

۱۰- دور و نزدیک.

## الدَّرْسُ الثَّامِنُ

### ب: النَّحْوُ

#### المُفْرَد:

- دَخَلَ النَّبِيُّ (ص) الْكَعْبَةَ وَكَسَّرَ الْأَصْنَامَ فِي عَامِ الْفَتْحِ .  
— سَمِعْتُ أَنَّ الْعَمِيدَ هُنَا طَالِبًا عَلَى نَجَاحِهِ وَقَدَّمَ لِطَالِبَةٍ جَائِزَةً لِتَفَوُّقِهَا<sup>١</sup> .  
— تَرَسَّمُ الرَّسَّامَةُ<sup>٢</sup> صُورَةً ، فَإِنَّ أَعْجَبَتْهَا<sup>٣</sup> الصُّورَةَ حَفِظَتْهَا وَإِنْ لَمْ تُعْجِبْهَا بَاعَتْهَا .  
— يَتَرَدَّدُ عَلَى<sup>٤</sup> مَكْتَبَةِ ثَمِينَةَ<sup>٤</sup> تَزْخُرُ<sup>٤</sup> بِالْكَتَبِ الْخَطِيَّةِ :  
— إِعْتَادَتْ حَمَامَةً<sup>٥</sup> أَنْ تَقِفَ عَلَى الشُّبَّانِكِ كُلِّ صَبَاحٍ وَتُغْنِيَ<sup>٦</sup> أَعْنِيَةَ<sup>٦</sup> لَطِيفَةً .

---

١- برتری [سمتاز بودن].

٢- نقاش .

٣- فان... : اگر آن تابلو او را بشکفت آورد [ اگر تابلو را پسندید ] .

٤- گرانبها .

٥- پروا کننده است .

٦- نغمه سرائی کند .

## ملاحظه :

تا بحال اغلب اسم‌هایی که دیدید کیفیتی داشتند که می‌توانستیم باسانی اعراب لازم را در آخر آنها تلفظ کنیم. این بخش نیز شامل همین موضوع است: تَرَسُمُ الرَّسَامَةُ. «الرَّسَامَةُ» مرفوع است و علامت رفع صمه‌ای است که در آخر آن ظاهر شده است. اگر نکره بود، رسامة می‌شد (با تنوین) یا، دَخَلَ النَّبِيُّ الْكَعْبَةَ، «الْكَعْبَةُ» منصوب است، و علامت نصب آن فتحه ظاهر بر روی «ة» است. تاکنون چه بسا دیده‌اید که اسم بوسیله عاملی مجرور شده است و علامت جر کسره است که در آخر آن ظاهر می‌گردد. این عاملها که حروف جارّه نامیده می‌شوند معانی مختلفی دارند و گاهی با حروف اضافه فارسی مطابق‌اند. و عبارتند از:

باء، تاء، کاف، لام، واو، مند، مذ، خلا

رَبَّ، حَاشَا، مِین، عَدَا، فِی، عَن، عَلِی، حَتَّى، إِلَى.

اسم در حالت دیگری نیز مجرور می‌شود و آن عبارت از مضاف الیه بودن است مانند: عام الفتح. کلمه «عام» به «الفتح» اضافه شده، اولی مضاف، و دومی مضاف الیه و مجرور است.

## إعراب الاسم المقصور والمنقوص والممدود:

— ذَهَبْتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ، فَرَأَيْتُ فَتًى يَلْقَى بِنَفْسِهِ فِي الْمَاءِ، فَخَشِيتُ عَلَيْهِ مِنَ الْغَرَقِ، فَقَدَّ غَامَرْتُ بِالْأَمْسِ بِنَفْسِهِ فَلَمْ يَعُدْ، وَقَبْلَ ذَلِكَ عَشْرَ السَّابِحُونَ عَلَى فَتًى مَلَقَى فِي الْمَاءِ طَرِحَ عَلَى رِمَالِ الشَّاطِئِ، وَهُوَ يَلْفِظُ أَنْفَاسَهُ الْأَخِيرَةَ.

— قَالَ قَاضٍ لِفَتًى جَانٍ: إِنَّكَ فَتًى قَلِيلُ الْحَيَاءِ لِأَنَّيَ مَا رَأَيْتُ فَتًى مِثْلَكَ يُجَلِّبُ إِلَى الْمُحْكَمَةِ كُلَّ أُسْبُوعٍ.

أَجَابَ الْفَتَى: عَفْوًا يَا سَيِّدِي، إِنِّي أُرَاكَ أَيْضًا قَاضِيًا قَلِيلَ الْحَيَاءِ لِأَنَّكَ تَتَرَدَّدُ عَلَى الْمُحْكَمَةِ كُلَّ يَوْمٍ بَيْنَا أَحْضَرُ إِلَيْهَا مَرَّةً كُلَّ أُسْبُوعٍ فَإِنِّي لَمْ أَلْتَقِ بِقَاضٍ مِثْلَكَ يَتَسَرَّعُ فِي إِصْدَارِ الْأَحْكَامِ.

— بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى نَبِيًّا إِلَى قَوْمِهِ، فَدَعَا مُوسَى قَوْمَهُ إِلَى الْهُدَى وَسَبِيلِ الرَّشَادِ، وَلَكِنَّهُمْ اتَّبَعُوا الْهَوَى، وَأَعْرَضُوا عَنِ دَعْوَةِ مُوسَى، وَأَشْرَكُوا بِاللَّهِ. — نَقَى<sup>٢</sup> الْمُسْتَعْمِرُونَ الشَّاعِرَ الْمِصْرِيَّ مُؤَسِّسَ الْمَدْرَسَةِ الْحَدِيثَةِ مُحَمَّدَ سَامِي الْبَارُودِيَّ، وَكُفَّ<sup>٣</sup> بَصْرَهُ فِي الْمَسْنَفِيِّ<sup>٤</sup>.

— قَابَلْتُ يَوْمَ أَمْسٍ صَدِيقِي الْهَادِي فِي نَادِي الْجَامِعَةِ<sup>٥</sup>، وَأَتَانِي بِبِشْرَى نَجَاحِهِ فِي أَمْتِحَانَاتِ كُلِّيَّةِ الْحُقُوقِ. فَسَأَلْتُهُ: مَا هِيَ الْمِهْنَةُ<sup>٦</sup> الَّتِي تُرِيدُهَا لِمُسْتَقْبَلِكَ، فَإِنَّ سَعَادَةَ الْفَتَى تَتَوَقَّفُ عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي يُبَاشِرُهُ فِي الْمُسْتَقْبَلِ. وَبَعْدَ أَنْ أَتَمَمْتُ كَلَامِي، أَجَابَ الْهَادِي: أَحِبُّ مِهْنَةَ الْقَضَاءِ فَإِنَّ الْقَاضِيَ

١- بيخشيد آقا.

٢- تبعيد كرد.

٣- كور شد، ناينا شد [ضير، كيف، أعمى].

٤- تبعيد گاه.

٥- باشگاه دانشگاه.

٦- شغل و پیشه.

يَحْتَلُّ مَكَاناً مَرْمُوقاً فِي الْمَجْتَمَعِ<sup>١</sup> .  
 - أَنَا أَحِبُّ وَطَنِي ، وَأُؤَدِّي وَاجِبِي ، وَأَمَانَتِي نَحْوَهُ وَأَسْمُوهُ بِأَخْلَاقِي ،  
 وَآدَابِي مِنْ أَجْلِ إِعْلَائِ كَلِمَتِهِ ؛ فَلَسْتُ جَعَلًا يَا مِوَاتِنِي<sup>٢</sup> ، الْوَفِيِّينَ ، طَرِيقِي  
 وَهَوَايَ لِلْوَطَنِ قُدْوَةً<sup>٣</sup> لَكُمْ .

١- يحتل . . . : احراز می نماید مکانت ارجمندی را در جامعه .

٢- هم بیعتان با وفا .

٣- سرمشق .

## ملاحظه :

گاهی آخر اسم چنان است که اعراب بر آن ظاهر نمی شود . در این درس اسما گوناگونی از این نوع آورده ایم که می توان احکام آنها را از نظر اعراب بشرح زیر خلاصه کرد :

۱- اسمهاییکه به « الف مقصوره » ختم می شوند مانند : الفَتَى ، العَصَا ؛ اعراب در هیچیک از سه حالت ( رفع و نصب و جرّ ) بر آنها ظاهر نمی شود ، و در صورت نکره بودن نیز در هر سه حالت ، فتیّ و عصاً تلفظ میشود .

۲- اسمهاییکه به « یاء » ختم می شوند ( = منقوص ) مانند : القاضی ، فقط در حالت نصب ، اعراب بر آنها ظاهر می شود ( رأیت القاضی ) و در صورت نکره بودن ، نیز تنها در حالت نصبی اعراب ظاهر می گردد ( رأیت قاضیاً ) و در حالت رفعی و جرّی « قاضی ، با تنوین » تلفظ می گردد<sup>۱</sup> .

۳- اگر « یاء متکلم » ( بمعنی از آن من ) بآخر اسمی در آید مانند ( مواطینی ) در هیچیک از سه حالت اعراب بر آن ظاهر نمی شود و در هر سه مورد فوق اعراب را ( تقدیری ) می نامند .

و هرگاه تنبیه یا جمع به « یاء متکلم » اضافه شود ( مواطینین ← یا مواطینیّ ) مواطنان ← هم مواطنای . مواطنون ، مواطینین ← مواطینیّ . یاء متکلم ، مفتوح تلفظ می گردد .

۱- تنوین فتیّ و عصاً تنوین اعراب نیست چون این تنوین روی « تاء » در فتیّ و روی « صاد » در عصاً آمده و « تا » و « صاد » آخر کلمه نیستند بلکه تنوین عوض از الفی است که لفظاً محذوف است و در کتابت می آید .

۲- بطور کلی تنوین اسم منقوص نکره در حالت رفعی و جرّی بما قبل « لام الفعل » محذوف داده میشود ، از استاد در این باره توضیح بخواهید .

## تمرین :

در جمله های زیر اسمهای را که دارای اعراب تقدیری هستند نشان دهید و نیز اسمهای منقوص را یافته آنها را نکره کنید :

- يَحْكُمُ الْقَاضِي عَلَى الْجَانِي بِالسَّجْنِ .
- يَكْرَهُ النَّاسُ الْبَاغِيَّ .
- اشْتَرَكْتُ فِي الْحَفْلَةِ الَّتِي أُقِيمَتْ فِي النَّادِي .
- لَا يَرْسَبُ فِي الْأَمْتِحَانِ الْفَتَى السَّاعِي إِلَى الدَّرْسِ .
- اِنْتَشَرَ النَّدَى عَلَى أَوْراقِ الْوَرْدِ ، وَفَاحَ مِنْهَا الشَّدَا .
- اِشْتَرَيْتُ الْبِنَاءَ الْفَخْمَ الَّذِي يَقَعُ عَلَيَّ شَاطِئُ الْبَحْرِ .
- رَأَيْتُ الْفَتَى الْمَرِيضَ يَدْخُلُ الْمُسْتَشْفَى ، فَدَعَوْتُ لَهُ بِالشِّفَاءِ وَالْمَنَاءِ .

## الدَّرْسُ الثَّامِنُ

### ج: القِرَاءَةُ

#### الأُسْرَةُ السَّعِيدَةُ

الأُسْتَاذُ عَبْدُ الْمَعْبُودِ مَدْرَسٌ فِي مَدْرَسَةِ ابْتِدَائِيَّةٍ، وَهُوَ رَجُلٌ طَيِّبُ الْقَلْبِ، سَلِيمُ الضَّمِيرِ، لَا تَرَاهُ إِلَّا وَالْمِسْبَحَةَ فِي يَدِهِ، وَشَفَتَاهُ تَتَحَرَّكَانِ بِذِكْرِ اللَّهِ. فَإِذَا مَرَّ عَلَى جَمَاعَةِ أَلْقَى السَّلَامَ عَلَيْهِمْ، وَإِنْ رَأَى مُشْكِلَةً بِذَلِكَ أَقْصَى جُهُودَهُ حَتَّى يَحُلَّهَا، أَوْ سَعَى إِلَيْهِ سَاعٍ لَا يَرُدُّهُ خَائِبًا، أَوْ دَعَاهُ دَاعٍ لِأَمْرٍ، لَا يُخَيِّبُ لَهُ رَجَاءً<sup>١</sup>. وَلِهَذَا فَهُوَ مَحْبُوبٌ مِنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، لَا يَتَذَكَّرُهُ النَّاسُ إِلَّا بِالثَّنَاءِ وَالِدُعَاةِ وَلَا تَذَكَّرُهُ السَّمَاءُ إِلَّا بِالْأَسْتِجَابَةِ وَالْقَبُولِ.

وَلِعَبْدِ الْمَعْبُودِ وَلَدَانِ، هُمَا عَبْدُ الْحَلِيمِ وَمُحَمَّدٌ. وَبَيْنْتَانِ هُمَا لَيْلَى وَحَوْرَاءُ. وَهُمُ بَجَمِيعًا كَأَبْيِهِمْ مِنْ كَرَمِ الْأَخْلَاقِ وَالْأَدَبِ وَحُسْنِ مَعَامَلَةِ النَّاسِ، وَهُمْ فِي الْمَدْرَسَةِ مِنْ ذَلِكَ النُّوعِ مِنَ الطَّلَبَةِ الْمُخْلِصِينَ لِلْعِلْمِ، وَالَّذِينَ يُصَادِقُونَ الْكِتَابَ وَيُحِبُّونَ الْأُسْتَاذَ.

أَمَّا زَوْجَتُهُ السَّيِّدَةُ تَهَانِي، فَعَلَاوَةٌ عَلَى كَوْنِهَا زَوْجَةً مَثَالِيَّةً، فَقَدْ اشْتَهَرَتْ فِي الْحَيَاةِ<sup>٢</sup> بِإِلْقَابِ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ. لِأَنَّ يَدَهَا مَفْتُوحَةٌ بِالْعَطَاءِ مِنَ الْكِسَاءِ وَالرِّدَائِ وَالْعَدَائِ وَالنَّهْلِ وَالْمَأْوَى، إِلَى مَشَارِكَةِ الْمَسْرَاتِ وَمَشَاظِرَةِ<sup>٣</sup> السَّلْوَى<sup>٤</sup> وَالْعَزَائِ.

١- لا يخيب... نااميدش نمی سازد.

٢- كوی و محله (قبيله).

٣- همدردی.

٤- تسلیت.



ويكثر سخاؤها خاصة في الأعياد الدينية والمواسم المشهورة المباركة كعيد الفطر وعيد الأضحى وشهر رمضان، والأعياد الوطنية<sup>٢</sup>. وكان والدها قاضياً شرعياً، ابن قاض شرعي اشتهر بين المال بالعدل والنورع والتقى. وكان والد زوجها من كبار العارفين بالله، اعترف الناس جميعاً من قاص ودان بكرامته وشهدوا بفضله، فلا عجب أن يكونا خير الآباء لخير الأبناء. وكنت قد قصرت في تهنئة صديقي عبدالمعبود بمناسبة عودة ولدته من الخارج بعد أن حصلنا على درجة الدكتوراة في الآداب.

فذهبت بالأمس إلى منزله لأبارك تلك الأسرة السعيدة بهذه المناسبة وأزف<sup>٣</sup> إلى صديقي بشري نجاح كريمته، فقد نجحتنا بتفوق ووقع الاختيار على الكبرى لبعثة علمية<sup>٤</sup> إلى أمريكا وعلى الصغرى إلى ألمانيا وفي هذا غاية المنى. فاستقبلتني هؤلاء القوم بالحفاوة البالغة وأنزلوني منزلة واحد منهم حتى لم أعد أتمنى أن أتركهم طول حياتي. وأثناء الحديث، سألت عبدالمعبود عن السر في سعادته مع أن راتبه<sup>٥</sup> أقل بكثير من رواتب أولئك الأشقياء الذين يتكالبون<sup>٦</sup> على الدرجات والمناصب ويحتالون للغنى والثراء. فقال: التوفيق في رضى الوالدين والسعادة في الرضى بما قسم لك<sup>٧</sup> «وأما بنعمة ربك فحدث».

١- جمع موسم.

٢- جشنهای ملی.

٣- به برم.

٤- هیأت اعزامی [ بورس تحصیلی ].

٥- احترام وتجلیل.

٦- راتب: حقوق، مستمری.

٧- حرص می ورزند.

## الدَّرْسُ التَّاسِعُ

### الف : الصَّرْفُ

#### المُشْتَبَى :

— يَصْنَدُرُ الصَّحِيفَتَانِ الرَّسْمِيَّتَانِ : « كِبَاهُنُ » و « إِطْلَاعَاتُ » فِي طَهْرَانِ  
يَوْمِيًّا ، وَهُمَا جَرِيدَتَانِ مَسَائِيَّتَانِ .  
— أَرْسَلَتْ وَزَارَةَ التَّرْبِيَةِ وَالتَّعْلِيمِ الْبَيْتَيْنِ الْفَائِزَتَيْنِ ، وَالْوَالِدَيْنِ  
الْمُتَّفَوِّقَيْنِ فِي بَعْثَةِ عِلْمِيَّةٍ إِلَى أَوْرَبَا .  
— فِي مَحَلَّتِنَا أُخْتَانِ حَسَنَاتَانِ خَطَبَا ١ خَالِدًا إِحْدَاهُمَا وَخَطَبَا عَلِيَّ  
الْأُخْرَى ، وَكَانَ فَرِيدٌ يُوَدُّ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِوَاحِدَةٍ مِنَ الْأُخْتَيْنِ ، وَقَدَّمَ لَهَا هَدِيَّتَيْنِ .  
— لَا تَرْفَعَا عَصْوِيكُمَا عَنْ أَهْلِكُمَا ، فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمَا مِنْ فَوْضِيَيْنِ ٢ :  
فَوْضَى الْعِصْيَانِ ، وَفَوْضَى التَّطَاوُلِ ٣ عَلَى الْجِيرَانِ ، وَأَنْتَا رَاعِيَانِ مَسْؤُولَانِ  
عَنْهُمَا .

— النَّاجِيَانِ فِي الدُّنْيَا ، فَاعِلُ الْخَيْرِ ، وَقَائِلُ الْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ ، وَلَمْ أَرْبَاغِيَيْنِ ٤  
مِثْلَ آكْلِ حَقِّ الْيَتِيمِ وَقَاطِعِ الْأَرْزَاقِ . أَلَا وَإِنَّ عَلَيَّ الْبَاغِيَيْنِ تَدْوِيرُ الدَّوَائِرِ .  
— فِي مِصْرَ صَحْرَاوَانِ عَظِيمَتَانِ هُمَا : الصَّحْرَاءُ الشَّرْقِيَّةُ ، وَالصَّحْرَاءُ

١- خواستگاری و ناسزدی کرد . خطیب = نامزد (مذکر) خطیبه = ناسزد (مؤنث) .

٢- تشبیه فوضی : هرج و مرج .

٣- دستبرد .

٤- تشبیه باغی : متعرد و تجاوزکار .

٥- تدویر ... : گرفتاریها برا و می چرخد [ از هرسو گرفتاریها بدو روی آورد ] .

الكُبْرَى، وفي هَاتَيْنِ الصَّحْرَاوَيْنِ واحاتٌ يَسْكُنُهَا البَدْوُ، وَيُوجَدُ فِي الوَاحَةِ  
الداخِلَةِ بِنَاءِ اَنْ فِرْعَوْنِيَّانِ كَبِيرَانِ، وَلَا زَالَتْ عَظْمَةُ الفِرَاعِنَةِ تَتَجَلَّى فِي  
هَدْيَيْنِ البِنَاءِ يَنْ.

— شَكْوَتُ الأَذْيَيْنِ: أذى الأهلِ، وأذى الزَّمانِ إلى اللهِ سُبْحَانَهُ، فارتَفَعَ  
الأَذْيَانِ عَنِّي، وبتَلَّتْنِي شِقَاءَ الأَذْيَيْنِ بالرِّضَا.

## ملاحظه :

## ❖ (احکام تثنيه) ❖

۱- همانطور که در بحث فعل بیان شده است، در زبان عربی غیر از مفرد و جمع، صیغه دیگری برای تثنيه (= دوتا) وجود دارد که نشانه آن در حالت رفع « الف و نون » (ان) و در حالت نصب و جرّ « یا و نون » (ین) ما قبل مفتوح می باشد: جریدتان مسائتان = در حالت رفع: (دو روزنامه عصر) ... أرسَلتُ ... البِئْسَتَيْنِ الفَائِزَتَيْنِ = در حالت نصب: (فرستاد ... دو دختر برنده را) ... بِوَأَحَدَةٍ مِنَ الْأُخْتَيْنِ = در حالت جرّ: (به یکی از دو خواهر).

۲- نون تثنيه همواره مکسور است، و در صورتی که تثنيه به کلمه ای اضافه شود، این نون، حذف می گردد: أختای: دو خواهر من.

۳- حکم تثنيه مقصور و ممدود و منقوص بشرح زیر است:

الف - اسمهاییکه به « الف مقصوره » ختم می شوند در صورتیکه الف مقصوره حرف سوم باشد، در حالت تثنيه به اصل خود باز می گردد « یاء - واو »: عَصَا - عَصَوَا - عَصَوَانٍ وَعَصَوَيْنِ. فَتَى - فَتَى - فَتَيَانٍ فَتَيَيْنِ. و اگر الف مقصوره حرف چهارم یا پنجم و یا بالاتر باشد، در حالت تثنيه به « یاء » مبدل می شود: فَوْضَى - فَوْضِيَانٍ وَفَوْضِيَيْنِ. مُصْطَفَى - مُصْطَفِيَانٍ مُصْطَفِيَيْنِ.

ب - اسمهاییکه به « الف ممدوده » ختم می شوند اگر الف ممدوده جزو ریشه کلمه باشد، در حالت تثنيه بهیچوجه تغییر نمی کند: بِنَاء (فِعَال) - بِنَاءَانٍ وَبِنَاءَيْنِ. و در صورتیکه الف ممدوده برای تأنیث باشد، در حالت تثنيه همزه آن به واو مبدل می شود: أَحْمَرٌ - حَمْرَاءُ (فِعْلَاء) - حَمْرَاوَانٍ وَحَمْرَاوَيْنِ. و اگر همزه بجای « واو » یا « یاء » در اصل کلمه باشد هم می توان با همان همزه صیغه تثنيه ساخت و هم می توان آنرا به « واو » قلب نمود: دَعَا - يَدْعُو - دُعَاءٌ - دُعَاءَانِ، دُعَاوَانٍ. حَى - يَحْيَى - حَيَاءٌ - حَيَاءَانٍ، حَيَاوَانٍ.

ج - اسمهاییکه به « یاء منقوص » ختم می شوند اگر آن « یاء » محذوف باشد بهنگام تثنیه ساختن، بازمی گردد: هادِ (هادِی) ← هادِیانِ و هادِیینِ. مُهتَدِ (مُهتَدِی) ← مُهتَدِیانِ و مُهتَدِیینِ و اگر « یاء » منقوص محذوف نباشد طبق قاعده کلی از آن، تثنیه ساخته می شود: الهَادِی والمُهتَدِی ← الهَادِیانِ، المُهتَدِیانِ.

## الجمع السالم:

- اشتهر في القرن الثالث الهجري متصوفون كبار<sup>١</sup> هدا واصلين كثيرين ،  
فصاروا مؤمنين ، وأصبحوا من عارفي الحقيقة .
- عرفتُ المصطفين بأفعالهم ، فهم المنادون ربهم بالليل تنصرعاً<sup>٢</sup>  
وخفية ، الحافظون لحدود الله ، والنَاهُونَ عن محارمهم ، وليسوا من الباعين  
اللاهين<sup>٣</sup> ، المحرّومين من رحمة السماوات .
- الطالبات حَمَلْنَ باقات من الورد ، وقَدَمْنَهَا إلى المعلّمت ،  
فَشَكَرْتُهُنَّ المعلّمت .
- جاءَ وفدٌ من طالباتِ جامعةِ بغدادَ للإستماعِ إلى مُحاضراتٍ في جامعةِ  
طهران .

١- جمع كبير.

٢- خشوع كردن و خاكساری نمودن.

٣- کسانی که وقت خود را به یهوده گذرانند.

٤- هیأت و گروه.

ملاحظه :

## ﴿ احكام جمع سالم ﴾

۱- بسیاری از واژه‌های عربی را با اضافه کردن « واو - و - نون » (ون) در حالت رفع . و « یاء - و - نون » (ین) <sup>۱</sup> برای مذکر، و « الف - و - تاء » (ات) برای مؤنث، جمع بست : متصوف ← متصوفون ، مؤمن ← مؤمنین ، طالبة ← طالبات .  
و چون در اینگونه جمع ، در ساختمان مفرد تغییری رخ نداده است ، به آن جمع سالم می گویند :

۲- نون جمع همواره مفتوح است و در صورتیکه اضافه شود ، این نون ، حذف می گردد : ... عَارِفِي الحقیقة (عارفین) : حقیقت شناسان .

۳- حکم جمع مقصور و ممدود و منقوص بشرح زیر است :

الف - اسمهاییکه به « الف مقصوره » ختم می شوند ، در حالت جمع ، الف مقصوره حذف می گردد و فتحه پیش از او و یا ، برای آنکه بر الف محذوف دلالت کند باقی میماند : مصطفی ← الْمُصْطَفِيْنَ .

ب - اسمهاییکه به « الف ممدوده » ختم می شوند حکمش در حالت جمع ، مانند حکم تنبیه است . السماء ← السَّمَاوَاتِ ...

ج - اسمهاییکه به « یاء منقوص » ختم می شوند باید یاء منقوص را حذف کرد و ما قبل او را در حالت رفع بمناسبت او ، ضمه داد و ما قبل یاء را در حالت نصب و جر بمناسبت یاء مکسور نمود : المُنَادِي ← المُنَادُونَ ، المُنَادِينَ .

۱- ما قبل یاء در جمع غالباً مکسور می باشد .

## تمرین :

الف - کلمات زیر را تثنیه کنید :

رِدَاءٌ - صَحْرَاءُ - عَصَا - سَمَاءٌ - بِنَاءٌ - بَقَاءٌ - دُعَاءٌ - رَجَاءٌ - فَتَى -  
مُسْتَشْفَى - مُصْطَفَى - رَامِي - دَانِي<sup>۱</sup> - قَاصِي<sup>۲</sup> .

ب - کلمات زیر را جمع سالم ببندید :

سَمْرَاءُ - حَسَنَاءُ - سَمَاءٌ - صَحْرَاءُ - مُصْطَفَى - مُرْتَضَى - مُهَنْدِسٌ -  
مُجْتَبَى - مُتَّقَى - مُعْتَدَى - مُنَادَى - هَادَى .

ج - اسم های جمله زیر را یک بار مثنی کنيد و یک بار جمع سالم ببندید :

دَعَا الدَّاعِيَ إِلَى الْهَيْجَاءِ<sup>۳</sup> فَتَرَكَ الْمُصَلِّي الصَّلَاةَ وَالطَّيِّبُ الْمُسْتَشْفَى ، وَخَلَعَتْ  
الْحَسَنَاءُ رِدَاءَ الزَّفَافِ .

۱- نزدیک .

۲- دور .

۳- نبرد و جنگ .



## الدَّرْسُ التَّاسِعُ

### ب : النَّحْوُ

#### إِعْرَابُ الْجَمْعِ السَّالِمِ وَالْأَسْمَاءِ السَّتِّةِ .

— كُلُّنَا ذَوْمُنِي<sup>١</sup> ، وَأَخُوهُوَيَّ<sup>٢</sup> ، وَالنَّوَاعِي<sup>٣</sup> مِنْ النَّاسِ هُوَ السَّاعِي إِلَى  
الْإِقْتِصَادِ فِي أَمَالِهِ ، فَلَمْ أَرْمُغَالِيًّا<sup>٤</sup> ذَاشِرَهُ ، وَأَخَاطَمِعُ إِلَّا فَشَلَ . وَقَالَ الشَّاعِرُ :

خَيْرُ الْأُمُورِ الْوَسَطُ حُبُّ التَّنَاهِي غَلَطٌ

— أَبَوَاكَ - غَيْرَ أَبِيكَ - : مَنْ زَوَّجَكَ رَاضِيًا عَنْكَ ، وَمَنْ عَلَّمَكَ

سَاعِيًا لَخَيْرِكَ .

— كَانَتْ الزَّهْرَاءُ (ع) أَفْضَلَ النِّسَاءِ ، وَكَانَ عَبَقُ<sup>٥</sup> الْجَنَّةِ يَتَضَوَّعُ<sup>٦</sup>

مِنْ فِيهَا .

— ذُو الْعَقْلِ يَشْقَى فِي النِّعَمِ بِعَقْلِهِ وَأَخُو النَّجْهَالَةِ فِي الشَّقَاوَةِ بِنَعْمٍ .

— كَانَ أَبُو رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَدْ تَوَفَّى قَبْلَ مِيلَادِهِ ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ اخٌ ، فَاتَّخَذَ

عَلِيًّا (ع) اخًّا لَهُ وَكَانَ عَلِيُّ (ع) أَحْسَنَ اخٍ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَأَبٍ لِلْمُؤْمِنِينَ .

— لَمْ أَعْرِفْ قَاضِيًّا بَيْنَ أَبِي جَعْدَةَ (الذُّثْبِ) وَأَبِي الْحُصَيْنِ (الْثَّعْلَبِ) إِلَّا

١- جمع منية : آرزو .

٢- ياد گیرنده و مدرك .

٣- غلو کنندہ .

٤- حرص و آرزو .

٥- بوی خوش .

٦- پخش می شد .

الدَّهَاءُ، فَأَبُو جَعْدَةَ يُغْلِبُ أَبَا الْحُصَيْنِ بِقُوَّتِهِ، وَأَبُو الْحُصَيْنِ يَغْلِبُ أَبَا جَعْدَةَ  
بِدَهَائِهِ.

— ذُو الْعُقُولِ هُمُ الرَّاغِبُونَ فِي الْعِلْمِ، وَذَوَاتُ الْعُقُولِ هُنَّ الرَّاغِبَاتُ فِي  
تَرْبِيَةِ الْوَالِدِ.

— الْمُحَارِبُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنَ السَّاجِدِينَ فِي بُيُوتِهِمْ « فَضَّلَ اللَّهُ  
الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ ».

— لَا يَسْتَوِي الرَّدَاءُ إِنْ، وَلَا مَنْ فِي الرَّدَائِنِ: رَدَاءُ الثُّغْصِيلَةِ وَرَدَاءُ الرِّذِيلَةِ.

## ملاحظه :

۱- ببینید علامت رفع و نصب و جرّ در جمع های سالم چگونه است :

جاءَ الْمُؤْمِنُونَ (رفع) . . . . .	جاءتُ الطَّالِبَاتُ - يا - طالِبَاتُ .
رَأَيْتُ الْمُؤْمِنِينَ (نصب) . . . . .	رَأَيْتُ الطَّالِبَاتِ - يا - طالِبَاتِ .
سَلَّمْتُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (جرّ) . . . . .	سَلَّمْتُ عَلَى الطَّالِبَاتِ - يا - طالِبَاتِ .
و در صورت اضافه شدن ، این نون نیز مانند نون تنبيه می افتد :	غیر از اسمهای مؤنث ، آن دسته از مصادر که بیش از سه حرف دارند بالف و تاء جمع بسته میشوند .
هَؤُلَاءِ مُؤْمِنُوا الْعِرَاقِ (رفع)	تشریف ← تشریفات .
رَأَيْتُ مَرَرْتُ } مؤمینی العیراقِ (نصب و جرّ)	استعمال ← استعمالات و غیره .

۲- در عربی چند اسم داریم که چون به واژه دیگری اضافه شوند ، اعراب خاصی می گیرند که آنها را اعراب به حروف نامند و آن اسمها عبارتند از : «أب» - «أخ» - «ذو» - «حم» - «فم» . . . . .

جاء أخو حسن : برادر حسن آمد . جاء أبو الحسن : أبو الحسن آمد . . . (رفع = و علامت آن واواست) . رأيت أخا حسن : برادر حسن را دیدم . رأيت أبا الحسن : ابوالحسن را دیدم . . . (نصب = و علامت آن الف است) . سلمتُ على أخي حسن : به برادر حسن سلام گفتم ، سلمتُ على أبي الحسن : به ابوالحسن سلام گفتم . . . (جرّ = و علامت آن یاء است) البته توجه دارید که اگر این اسمها به «ي» متکلم (= از آن من) اضافه شوند دیگر اعرابی در آنها ظاهر نمی شود و به اصطلاح اعراب در هر سه حالت تقدیری است آنچنانکه در مورد اسم مضاف به «ي» متکلم گفته شد : جاء أبي ، إسأل أخي ، عن أخي . و دیگر آنکه اسمهای پنجگانه بالا چنانچه بدون اضافه آورده شوند اعراب آنها بحرکت خواهد بود : جاء أخٌ . رأيتُ أخاً . مَرَرْتُ بأخٍ . أما «ذو» همیشه اضافه می شود و اعرابش بحرف است : هذا ذو مالٍ . رأيتُ ذامالٍ . مَرَرْتُ بذی مالٍ .

## الدَّرْسُ التَّاسِعُ

### ج: الْقِرَاءَةُ

#### مَدْرَسَةُ الرُّعَاةِ ١

يَأْتِي الرَّبِيعُ، فَيَأْخُذُ الرُّعَاةُ أَغْنَامَهُمْ إِلَى الْمَرَاعِيِّ ٢ وَالْمُرُوجِ الْخَضِرَاءِ فِي الصَّحْرَاوَاتِ النَّائِيَةِ ٣ الْمُعْشَوْشِبَةِ ٤، وَالوُدْيَانَ الْحَاوِيَةَ لِأَنْوَاعِ الْأَشْجَارِ، وَسُفُوحِ الْجِبَالِ الْمُغَطَّاةِ بِالوَرْدِ وَالْأَزْهَارِ، فَيَسِيرُونَ فَتَيِّبِينَ فَتَيِّبِينَ، يَتَنَقَّلُونَ خَلْفَ الْكَلَأِ ٥ وَالْمَاءِ مِنْ وَادٍ لِيَوَادٍ، يَقْضُونَ شَهْرَ الرَّبِيعِ فِي الْعِرَاءِ ٦، يَفْتَرِشُونَ الْغَبْرَاءَ ٧، وَيَلْتَحِفُونَ السَّمَاءَ، عَلَى وُجُوهِهِمْ بِسْمَةِ الرُّضَى ٨، وَفِي قُلُوبِهِمْ حَلَاوَةٌ الْكَدِّ وَالْمُنَى. وَقَدْ يَبْدُو لِلنَّاطِرِينَ غَيْرِ الْعَالِمِينَ بِأَحْوَالِهِمْ وَأَسْرَارِ مَعِيشَتِهِمْ: أَنَّهُمْ بِؤْسَاءٍ وَتُعْسَاءٍ ٨. يُظَنُّ أَنَّهُمْ فِي تَنَقُّلِهِمْ وَعَدَمِ اسْتِقْرَارِهِمْ يَعْيشُونَ حَيَاةَ الْأَشْقِيَاءِ النَّبَاحِثِينَ عَنِ الْعَيْشِ وَالْمَأْوَى هُنَا وَهُنَاكَ.

وَالْجَوَابُ عَلَى هَؤُلَاءِ الْوَاهِمِينَ هُوَ أَنَّ الرَّاعِي، لِبْنِ الصَّحْرَاءِ، فَهَوِيَّهَجْرُ

١- ج، راعي : چوپان.

٢- ج، مرعى : چراگاه.

٣- دور دست.

٤- زمين پرگياه.

٥- علوفه.

٦- بيابان.

٧- زمين.

٨- ج، تعس : بدبخت.

سُكِنَى الْبُيُوتِ وَالْإِقَامَةَ فِي الْقَرْيَةِ مِنْذُ أَنْ يَسْمَعَ نِدَاءَ الرَّبِيعِ، وَيُشَاهِدَ آيَاتِ النَّدَى، وَيَشُدُّ حِزَامَهُ<sup>١</sup> سَعِيًّا بِأَغْنَامِهِ إِلَى خِيَوَانِ الطَّبِيعَةِ الْأَخْضَرِ الزَّاهِي فِي رِحْلَةٍ طَوِيلَةٍ الْمَدَى عَظِيمَةِ الْجَدْوَى<sup>٢</sup>.

فَالْوَاقِعُ أَنَّهُمْ هُمُ السَّعْدَاءُ، الْهَانِثُونَ بِحَيَاةِ الْحُرِّيَّةِ، النَّاعِمُونَ<sup>٣</sup> بِجَمَالِ الطَّبِيعَةِ، السَّارِحُونَ خَلْفَ الصَّفَاءِ؛ الْمُرْتَزِقُونَ مِنْ فَيْضِ السَّمَاوَاتِ وَبَرَكَاتِ الرَّبِيعِ، الْمُتَنَجِّجُونَ لِلْمَدِينَةِ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ اللَّحْمِ وَالشَّحْمِ، وَلِلْمَصَانِعِ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الصُّوفِ وَالْجِلْدِ.

فَهُمْ فِي الْوَاقِعِ يُمَثِّلُونَ جَانِبًا مَادِّيًّا، وَاقْتِصَادِيًّا عَظِيمَ الْمَغْزَى<sup>٤</sup> بِالنَّسْبَةِ لِلْأُمَّةِ، وَهَذَا الْجَانِبُ كَانَ فِي الْأَزْمِنَةِ الْمَاضِيَةِ عِبَارَةً عَنْ كُلِّ اقْتِصَادِيَّاتِ الشُّعُوبِ الْبِيدِائِيَّةِ.

وَالرُّعَاةُ يُعِيشُونَ عَلَى مَا تُدْرُهُ<sup>٥</sup> الْأَغْنَامُ مِنْ لَبَنٍ يَصْنَعُونَ مِنْهُ الْجُبْنَ<sup>٦</sup> وَالزُّبْدَ<sup>٧</sup>، وَيَصْنَعُونَ خِيَامَهُمْ وَمَلَابِسَهُمْ مِنَ الْجُلُودِ وَالْفَرَاوِ<sup>٨</sup>، وَهُمْ كَرَمَاءُ، أَهْلُ سَخَاءٍ، وَفِي مَا يُقَدِّمُونَهُ مِنْ قَرِي<sup>٩</sup> لِيَلْوَارِدِينَ هُوَ اللَّبَنُ وَالشَّوَاءُ<sup>١٠</sup>، حَتَّى إِذَا

١- كمر همت می بندد.

٢- فايده.

٣- ج، ناعم، برخوردار و متنعم.

٤- السارحون.... : جویندگان صفايند.

٥- مجسم و نمايان می سازند.

٦- هدف و مقصد.

٧- خير فراوانی که می رساند.

٨- پنير.

٩- کره.

١٠- پوستين.

١١- آنچه برای ميهمان آماده می شود [ ماحضر ].

١٢- كباب.

دَخَلَ الْمَسَاءُ<sup>١</sup>، جَلَسُوا حَوْلَ النَّارِ يَتَعَاطُونَ<sup>٢</sup> الْقَهْوَةَ وَالشَّايَ وَالدُّخَانَ، حَتَّى إِذَا أَنْتَهَى الْحَكِيمُ مِنْ حِكْمَتِهِ، وَاللَّاهِي مِنْ لَطِيفَتِهِ، وَأَغْلَقَ كُلُّ فَاةٍ<sup>٣</sup>، يَصْدَحُ<sup>٤</sup> النَّأْيُ بَيْنَهُمْ بِأَعْدَابِ النَّعْمَاتِ، فَتَهَيَّجُ بِهِمُ الذِّكْرِيَّاتُ<sup>٥</sup>، وَتَتَبَقَّظُ نَارُ الْحَنِينِ فَيُرْسِلُونَ شِكَاوَاهُمْ<sup>٦</sup> مِنَ النَّوَى<sup>٧</sup>، وَالْفِرَاقِ، وَعَدَابَاتِ الْهَوَى وَالْأَشْوَاقِ عَلَى جَنَاحِ النَّسِيمِ السَّارِي<sup>٨</sup> فِي نَجَاوَى سَازِجَةِ بَأْغِيَّاتِ جَدَّابَةِ مُؤَثَّرَةٍ إِلَى مَعَشُوقَاتِهِمْ<sup>٩</sup> الْثَلَاثِي يَحْسِبُنَ الْأَيَّامَ لِلْعَوْدَةِ وَزَوَّجَاتِهِمْ<sup>١٠</sup> الْثَلَاثِي يَنْتَظِرُنَ بِيَصْبَرٍ فَارِغٍ<sup>١١</sup>، وَأَبْنَائِهِمُ الَّذِينَ حُرِّمُوا مِنْ إِصْطِحَابِهِمْ وَبَنَاتِهِمْ الْمُنْتَظَرَاتِ لِبَرَكَاتِ الْعَوْدَةِ وَأَخْبَارِهَا السَّعِيدَةِ خَلْفَ حَدُودِ الصَّحْرَاءِ. أَوْ يَتَغَنُّونَ بِبُطُولَاتِهِمْ<sup>١٢</sup> وَلَا يَلْبَسُونَ حَتَّى يَرْقُصُوا عَلَى أَصْدَاءِ<sup>١٣</sup> النَّأْيِ رَقِصَاتِ جَمَاعِيَّةٍ جَمِيلَةٍ قَدْ تَطُولُ حَتَّى الْفَجْرِ، وَمَعَ هَذَا فَعَيْنُوتُهُمْ كِكِلَابِهِمْ سَاهِرَةٌ<sup>١٤</sup> لِلْحِرَاسَةِ وَعَصِيَّتُهُمْ كَسَلَاحِهِمْ حَاضِرَةٌ<sup>١٥</sup> لِلدِّفَاعِ ضِدَّ ذَيْبِ دَانِي الْعَوَاءِ<sup>١٦</sup> أَوْ نَمِيرِ بَطْنُهُ خَاوٍ<sup>١٧</sup>، أَوْ ابْنِ آوَى<sup>١٨</sup> يَحْتَالُ<sup>١٩</sup> عَلَى شَيْءٍ فِي الْخِيَامِ.

١- می گردانند.

٢- نعمه سرائی می کنند.

٣- خاطرات.

٤- دوری.

٥- وزان، وزنده.

٦- بی تابی، ناشکیبائی.

٧- قهرمانیها.

٨- آواهای.

٩- بیدار.

١٠- دانی...: زوزهاش از نزدیک بگوش می رسد.

١١- خالی، تهی.

١٢- شغال.

١٣- چاره جوئی می کند.

فإذا التقي الراعي بالراعي: فلا يتكلم الراعيان من شيء إلا عن أمورهما الخاصة، ولا يخترجان عن حديث المهنة إلا إذا قصدًا، أن يزوجا إبنيهما ببنتيهما.

والرعاة في الغالب أسرة واحدة لأنهم لا يميلون إلى الزواج من أهل المهن الأخرى، فالأب والأخ والأم والحَمُّ<sup>١</sup> وذو النسب والقراة جميعاً من أهل الرعي؛ ومهنة<sup>٢</sup> الرعي مدرسة كبيرة، ومسؤولية عظيمة قد يضحك الضاحكون من راعٍ حملَ حملاً<sup>٣</sup> على كتفيه. أمّا الواعي فيُدرِك أن قلب الراعي بالنسبة للحمل كقلب الأم بالنسبة لرضيعها، كقلب النبي بالنسبة لأي فرد من أفراد أمته، وخاصة للضعيف الواهي، فهو مملوء بالرحمة. فالرحمة أول درس يتعلّمه الرعاة من مهنتهم كما أنهم يستفيدون من بركات هذه المهنة، معرفة الطريق بالبيد<sup>٤</sup> التي تبتلع السالكين، ومعرفة حالات الجو وتقلباته، وهم أكثر الصابرين صبراً، والعاملين كدّاً، قد حدّقوا قيادة المشات من الرؤوس، وسياستها سياسة مدبّرة منتجة نافعة، وكم يُعجِب الإنسان إذا عَلِم أن لكل شاة مزاجها وطبعها وسلوكها الخاص بها، ثم يرى الراعي يقود قطيعه كله بيناء أو حياءً واحد.

فهم يفهمون لغة هذه الحيوانات، وهي تفهم لغتهم، وهذا دليل صفائهم ونقاء فطرتهم، فهم أبناء الطيبون، الطاهرون، المفكرون، المستجرون،

١ - خويشاوند.

٢ - پيشه.

٣ - بره.

٤ - جمع بيداء: فلات و بيا بان.

٥ - رهبرى.

٦ - آواز ساربان.

٧ - پاكيز گى.

أَكْثَرَ مَا يَتَكَلَّمُونَ وَيَتَشَدَّقُونَ<sup>١</sup>.

وليهذا كان الأنبياءُ والمُصلِحونَ والدُّعاةُ من تلاميذِ مَدْرَسَةِ الرُّعَاةِ ،  
فَمَهْنَةُ الرُّعَى إِصْطِلَاحٌ يَعْني تَرْبِيَةَ الأَغْنَامِ . أَمَّا حَقِيقَةُ المَعْنَى ، فظَاهِرَةٌ بِكُلِّ  
جِلَاءٍ فِي قَوْلِ الرُّسُولِ الكَرِيمِ (صَلَّمَ) : كَلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ .



## الدَّرْسُ العَاشِرُ

### الف: الصَّرْفُ

إِسْمُ الأَشَارِهِ وَالمَوْصُولُ وَالمُضْمِرُ:

— هُوَ الحَيُّ الَّذِي لا يَمُوتُ .

— إِيَّاكَ نَعْبُدُ وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ .

— ذَلِكُ الكِتَابُ لِأَرَيْبٍ فِيهِ .

لا تَلْمِني في هَوَاهَا أنا لا أَهْوِي سِوَاهَا

لَسْتُ وَحْدِي أَفتَدِيهَا كُلُّنَا اليَوْمَ فِدَاهَا .

— هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ البَطْحَاءُ<sup>١</sup> وَطَنَاتُهُ<sup>٢</sup>

والبَيْتُ يَعْرِفُهُ<sup>٣</sup> وَالحِلُّ وَالحَرَمُ .

.....

.....

وَلَيْسَ قَوْلُكَ : مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ

أَلْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالعَجَمُ .

— إِذَا كَانَ العَرَبُ قَدِ حَمَلُوا إِلَى إِيرانَ رِسالَتَهُمُ السَّمَاوِيَّةَ ، فَقَدِ حَمَلَ

الإيرانيونَ إِلَيْهِمْ حَضَارَتَهُمْ<sup>٤</sup> العَرِيقَةَ ، وَهَاتَانِ الحَضَارَتَانِ أَمْتَرَجَتَا ،

١— مسيل بهناوری که شن و ریگ در آن جمع شده است .

٢— جای پا .

٣— تمدن .

٤— اصیل و ریشه دار .

كما أن هذين الشعبين امتزجاً وكوناً نواة<sup>١</sup> ابتلعت الحضارات الأخرى التي كانت حولها، وتكونت الحضارة الإسلامية من تلك الحضارات.

وإذا كان أولئك الذين احتلوا النجناح الغربي من العالم الإسلامي عرباً، فهؤلاء الذين احتلوا العالم الشرقي، كانوا من الإيرانيين، كما أن هؤلاء الأعلام من العلماء والمفكرين الذين أسسوا المكتبة الإسلامية هم في غالبيتهم من الفرس. وما هذا المجد الذي نفتخِرُ به اليوم، وهذه الحضارة التي نعتزُّ بها إلا ثمرة جهد هاتين الأمتين اللتين حملتا رسالة الإسلام إلى البشرية في ربوع العالم.

— العقل موهبة وهب الله الإنسان إياها.

— نحن على أبواب العام الدراسي الجديد<sup>٢</sup>، وعلينا أن نبدأ دراستنا في أول الشهر القادم، ومتى تبدأ دراستك أنت؟  
— تبدأ دراستنا في أواخر الشهر القادم.  
— وهل التحقت أختك بالجامعة؟

— لا، لأنها تنوي السفر إلى باريس، ليلتحاق بجامعة السربون، وهي من أشهر الجامعات في أوروبا. وأنا كذلك، أنوي<sup>٣</sup>، بعد تخرجي من الكلية، أن أسافر إلى باريس وألتحق ببتلك الجامعة هناك لمواصلة دراستي العليا.

١- هسته [ نطفه اوليه ]

٢- سال تحصيلي جديد .

٣- قصد می کنم [ در نظر دارم ] .

٤- ادامه دادن .

٥- تحصیلات عالیہ .

— إنَّ تاريخَنَا الإسلاميَّ حافلٌ<sup>١</sup> بالمواقِفِ البُطوليَّةِ<sup>٢</sup> للسَيِّداتِ  
 المُجاهِداتِ النَّلاتيِّ لَنَ نَجِدَ لَهُنَّ نَظِيْرًا فِي أَيَّةِ (— أَى) أُمَّةٍ أُخْرَى .  
 — هُنَا مَوْطِنٌ<sup>٣</sup> آبَائِي وَأَجْدَادِي وَأُدْفِعُ عَنْهُ بَدَنِي وَرُوحِي .

---

١— مالا مال است .

٢— مقامهای قهرمانی

٣— وطن : میهن .

## ملاحظه:

۱- تمام کلماتی که در زیری آیند مبنی هستند.

۲- با هریک از واژه‌هایی که در تابلوهای زیر آمده است آشنا هستید، و اگر

می‌خواهید طبقه بندی آنها را نیز بدانید این تابلوها را بخوانید:

۱- نخست: همان علاماتی است که به فعل متصل می‌شود: مانند

«تاء» و «الف» درجست و جلسا. (که همیشه محلاً مرفوع است).

۲- علامتی که هم به فعل و هم به اسم و هم به حرف متصل می‌شوند:

غائب: ه، هُما، هُم (مذکر) ها، هُما، هُنَّ (مؤنث).

مخاطب: كَ، كِما، كَم (مذکر) كِ، كِما، كُنَّ (مؤنث).

متكلم: ي نا

این ضمائر همیشه محلاً، منصوب و یا مجرور هستند: رَأَيْتُهَا (نصب)

سَلِّمْتُ عَلَيْهَا (جرّ) یا، قَرَأْتُ خُطَابَكُمْ!

متصل

بارز

## ضمائر رفع:

غائب: هُوَ، هُمَا، هُم (مذکر) هِيَ، هُمَا، هُنَّ (مؤنث)

مخاطب: أَنْتَ، أَنْتَا، أَنْتُمْ (مذکر) أَنْتِ، أَنْتُنَّ، (مؤنث)

متكلم: أَنَا، نَحْنُ

منفصل

بارز

## ضمائر نصب:

إِيَّاهُ، إِيَّاهُمَا، إِيَّاهُمْ، إِيَّاهَا، إِيَّاهِما، إِيَّاهُنَّ، إِيَّاكَ، إِيَّاكُمَا،

إِيَّاكُمْ، إِيَّاكِ، إِيَّاكُمَا، إِيَّاكُنَّ، إِيَّايَ، إِيَّانَا.

إسم اشاره: برای اشاره به نزدیک: هَذَا، هَذَانِ، هَؤُلَاءِ (مذکر) هَذِهِ، هَاتَانِ، هَؤُلَاءِ (مؤنث).

إسم اشاره:

برای اشاره به متوسط: ذَلِكَ، ذَانِكَ، أُولَئِكَ (مذکر) أُولَئِكَ (مؤنث).

إسم اشاره:

برای اشاره به دور: ذَلِكَ (مذکر) تِلْكَ (مؤنث).

برای اشاره به مکان: هُنَا (اینجا) هُنَاكَ (آنجا، برای متوسط) هُنَالِكَ (وَتَمَّ (آنجا، برای دور).

مشترك: برای مفرد و تثنيه و جمع و مذکر و مؤنث یک شکل دارد:

مَنْ، مَا، أَيْ.

موصولات

خاص: الَّذِي، اللَّذَانِ، اللَّذَيْنِ، الَّذِينَ (مذکر) الَّتِي، اللَّتَانِ،

اللَّتَيْنِ، اللَّائِي - يا - اللَّائِي - يا - اللَّوْتِي (مؤنث)

## تمرین :

جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید .

— آن استاد را دیدم .

— آن مردی که در آن سالن است ، دوست من است .

— اینجا دانشکدهٔ الهیات است ، و ما در آن درس می‌خوانیم .

— چه کتابی در زبان عربی می‌خوانید ، و چه کسی آنرا نوشته است؟

— این کتاب قواعد است ، و محمد آنرا بمن داده است .

— این دو دانشجوئی که در کلاس‌اند ، در کوی دانشگاه (المدینة الجامعیة)

ساکن‌اند .

— این دانشجویان در دانشکده هنرهای زیبا (الفنون الجمیلة) درس می‌خوانند .

— آیا این دوشیزگانی را که داخل دانشکده شدند می‌شناسی؟

## الدَّرْسُ العَاشِرُ

ب : النِّحْوُ

أَسْمَاءُ الإِشَارَةِ ، وَالْمَوْصُولَاتُ وَالضَّمَائِرُ :

— طَارَتْ مِئْنَى الحِمَامَتَانِ اللَّتَانِ اشْتَرَيْتُهُمَا فِي العَامِ المَاضِي . فَاشْتَرَيْتُ حِمَامَتَيْنِ ، وَوَضَعْتُهُمَا فِي قَفْصٍ ، فَبَاصَتْ الحِمَامَتَانِ ، وَفَقَسَتْ<sup>١</sup> هَاتَانِ البَيْضَتَانِ حِمَامَتَيْنِ ، وَعَوَّضَنِي اللهُ أَرْبَعًا عَنِ اللَّتَيْنِ طَارَتَا .

— هُوَ لِإِى اللّٰعِبِينَ الَّذِيْنَ تَرَاهُمْ الآنَ لا يَتَّبِعُونَ أَصُولَ اللَّعِبِ ، أَمَّا هَذَانِ المُدْفِعَانِ ، فَهُمَا مِنَ المَدْرَسَةِ القَدِيمَةِ الَّتِي تَتَمَسَّكُ بِشَرَفِ اللَّعِبِ . وَتَغْلِبُ هَذَا الفَرِيقَ<sup>٢</sup> رَاجِعٌ إِلَى الجُهودِ الَّتِي يَبْدُلَانِهَا وَهُمَا بِالذَّاتِ اللَّاعِبَانِ اللَّذَانِ لَمَعَا فِي الدَّوْرَةِ العَامَّةِ لِمُبَارَاةِ كُرَةِ القَدَمِ<sup>٣</sup> .

— عِنْدَمَا دَخَلْتُ الكُلِيَّةَ لِأَوَّلِ مَرَّةٍ لَمْ يَكُنْ لِي صَدِيقٌ هُنَاكَ ، فَاسْتَوْحَشْتُ ، بَيْنَ الطَّلَبَةِ وَصِرْتُ أُبْحَثُ هُنَا وَهُنَاكَ عَنِ رَفِيقٍ يُعْرِفُنِي بِالكُلِيَّةِ . فَقَابَلْتُ صَدِيقِي مُحَمَّدًا وَكَانَ زَمِيلًا لِي فِي المَدْرَسَةِ الأَبْتَدَائِيَّةِ ، هُنَاكَ ، فِي إِصْفَهَانَ ، وَكَانَ قَدْ أَلْتَحَقَ بِالكُلِيَّةِ فِي العَامِ المَاضِي . وَأَخَذَ يُعْرِفُنِي بِأَقْسَامِ الكُلِيَّةِ ، وَيَقُولُ : هُنَا عُرْفَةُ العَمِيدِ ، وَهُنَاكَ ، المَكْتَبَةُ ، وَهَذِهِ عُرْفُ الدِّرَاسَةِ

١ — تخم باز شد و جوجه از آن سر در آورد .

٢ — تیم و دسته .

٣ — دوره همگانی مسابقات فوتبال .

٤ — احساس وحشت و تنهایی نمودم .

وتلك، الإدارة، وهنأ غرفة مشرف الرياضيات<sup>١</sup> وهنأك دورة المياه<sup>٢</sup>.  
 - وقلت: هنأك مقصف<sup>٣</sup> او مطعم؟ قال: انه هنأ؟ فذهبنأ  
 هنألك، وتناولنأ ممأ كان موجودأ، فقد كنت جأعأ.

١ - سرپرست ورزش.

٢ - تواليت، مرحاض = مستراح.

٣ - بوفية: بوفه، آبدارخانه.



## ملاحظه :

همه اسمهای اشاره و موصولات و ضمائر که در درس دهم آمده است مبنی هستند یعنی در آخرشان تغییری حاصل نمی شود . تنها تغییری که در آنها رخ می دهد در مثنای اسم اشاره و موصولات است<sup>۱</sup> که در زیر به آنها اشاره می شود :

هَذَا	رَفَع	هَذَيْنِ	نَصَب و جَرَّ	مذکّر
هَاتَانِ	»	هَاتَيْنِ	»	مؤنث
اللَّذَانِ	»	اللَّذَيْنِ	»	مذکّر
اللَّتَانِ	»	اللَّتَيْنِ	»	مؤنث

هر اسم موصولی احتیاج به یک صله دارد و به یک ضمیری که عائد صله نامیده

می شود .

جاء الطَّالِبُ	الَّذِي	تَعْرِفُهُ
	موصول	صله، ضمیر عائد

۱ - این دو صیغه مانند سایر صیغه ها مبنی هستند و نظیر آندو را در اسم مثنای لاء نفی جنس و منادای مثنی میتوان یافت « لارجلین فی الدار » « یا محمد ان » از استاد توضیح بخواهید .

## مُلْحَقُ الدَّرْسِ العَاشِرِ

### العَلَمُ :

— ذَهَبْتُ فِي رِحْلَةٍ جَامِعِيَّةٍ<sup>١</sup> مَعَ زُمَلَائِي فَرِيدُونَ وَعَبْدِ اللَّهِ وَرِضْوَانَ  
وَمَرِيْمَ وَأَحْمَدَ وَخَالِدَ إِلَى إِصْفَهَانَ لِمَشَاهِدَةِ آثَارِهَا التَّأْرِيخِيَّةِ الَّتِي جَعَلْتُمْ مِنْ  
هَذِهِ الْمَدِينَةِ مَتَّحِفًا يَحْجُجُ<sup>٢</sup> إِلَيْهَا السِّيَّاحُ .

وقال فریدون و مريم و خالد : نحنُ نحبُّ أنْ نزُورَ سَاحَةَ<sup>٣</sup> نَقْشِ جِهَانَ  
الَّتِي تَقَعُ فِيهَا عِمَارَةٌ «عَالِي قَابُو» ، وَحِينَمَا وَصَلْنَا إِلَى مَدْخَلِ قَصْرِ «الشَّاهِ  
عَبَّاسِ الْكَبِيرِ» ، نَزَلَ رِضْوَانُ وَأَحْمَدُ مِنَ السَّيَّارَةِ ، وَسَأَلَ فَرِيدُونَ : هَلْ زُرْتُمْ  
إِصْفَهَانَ مِنْ قَبْلُ ؟ فَأَجَابَهُمَا : إِنِّي زُرْتُهَا زِيَارَةً عَابِرَةً حِينَ سَفَرْتُمْ إِلَى شِيرَازَ  
بِمَصَاحِبَةِ الْيَدِيِّ ، وَلَكِنَّ الْفُرْصَةَ سَنَحَتْ لِي أَثْنَاءَ تَوَقُّفِنَا فِي إِصْفَهَانَ أَنْ  
نُشَاهِدَ قَصْرَ «جِهَلْ سَتُون» الَّذِي يُعْتَبَرُ مِنْ أَرْوَاعِ الْآثَارِ الْقَدِيمَةِ الَّتِي تَمَثَّلَتْ  
فِيهِ رَوْعَةُ الْفَنِّ الْمَعَارِفِيِّ الْإِسْلَامِيِّ ، وَالَّتِي كُتِبَتْ جُدْرَانُهَا بِنُقُوشٍ زَاهِيَةٍ<sup>٤</sup>  
وَلُوحَاتٍ فَنِّيَّةٍ<sup>٥</sup> رُسِمَتْ عَلَيْهَا صُورَةُ الشَّاهِ عَبَّاسِ ، وَالشَّاهِ «طَهَّاسَب» . وَلِهَذَا  
النَّقْصَرُ بِهَوِّ<sup>٦</sup> كَبِيرٍ فِيهِ عِشْرُونَ عَمُودًا تَنْعَكِسُ فِي بَرَكَةِ أَمَامَتِهِ ، وَهِيَ  
تُذَكِّرُنِي بِأَعْمِدَةِ بَعْلَبَكَّتِ الَّتِي تُلْقِي ظِلَّالَهَا عَلَيَّ رِمَالِ الصَّحْرَاءِ .

١- رحلة... : اردوی دانشگاہی .

٢- روی می آورد .

٣- میدان .

٤- دمت داد ، اتفاق افتاد ، روی داد .

٥- از بزرگترین شاهکارها .

٦- درخشان .

٧- لوحات... : تابلوهای هنری .

٨- صفت و ایوان [ جلوخان ، پیشگاه سرای ، سرسرا ، هال ] .

## ملاحظه :

در عربی، اسم‌های خاص (= عَلَم) گاهی مانند هرامم دیگر، منصرف‌اند: خَالِدٌ، خَالِدًا، خَالِدٍ و گاهی نیز غیر منصرف‌اند، کسره و تنوین نمی‌پذیرند جز در موقعی که اضافه شوند یا پس از الف و لام در آیند که در آن صورت کسره را می‌پذیرند. نشانه‌هایی<sup>۱</sup> موجود است که ما را به باز شناختن این گونه عَلَم‌ها راهنمایی می‌کند، از آن گونه :

— مؤنث بودن : مَرِيْمٌ، آمَنَةٌ.

— واژهٔ بیگانه و به اصطلاح، اعجمی بودن : اِسْحَاقُ، فَرِيدُونَ .

— مرکب مزجی بودن : بَعْلَبَكَّةٌ، حَضْرَمَوْتٌ .

— الف و نون زائد داشتن : رِضْوَانٌ، عُمَانٌ .

— هم وزن فعل بودن : اَحْمَدٌ . يَزِيدٌ . تَغْلِبُ .

۱- این نشانه‌ها را در اصطلاح اسباب منع صرف نامند - و از آنجمله خود علم (بفتح عین و لام) است - و به علل نه گانه معروفند که در دو بیت زیر بآنها اشاره شده است :

عَدْلٌ وُوصْفٌ وُتَأْنِيثٌ وُمَعْرِفَةٌ      وُعَجْمَةٌ      ثُمَّ جَمْعٌ      ثُمَّ تَرْكِيْبٌ  
وَالنُّونُ زَائِدَةٌ مِنْ قَبْلِهَا الْفَاءُ      وُوزْنُ فِعْلٍ      وَهَذَا الْقَوْلُ تَقْرِيْبٌ

از استاد پیرامون کیفیت منع صرف اسم توضیح بخواهید.

## تمرین :

- ۱- جای نقطه‌ها را با موصول‌ها و اسم‌های اشاره مناسب پر کنید :
- دَرَسْتُ الدَّرْسَ . . . . شَرَحَهُ الأُسْتَاذُ .
- حَمَلْتُ الحَقِيبَةَ ۱ . . . . شَرَاهَا لِي أَبِي .
- الطُّغْلَابُ . . . . يَجْتَهِدُونَ ، هُمُ النَّاجِحُونَ .
- سَمِعْتُ صُرَاخَ ۲ النَّسْوَةِ . . . . يَنْدُبُ بِنِّ .
- كَثِيرًا مَا يَحْدُثُ لِلْإِنْسَانِ . . . . لَا يُحِبُّهُ .
- . . . الطَّالِبَاتُ . . . . دَخَلْنَ قَاعَةَ الْمُحَاضَرَةِ ، مِنْ هَوَاةٍ ۳ رِياضِيَةِ كُرَةِ السَّلَّةِ ۴ .
- هَلْ . . . . كِتَابٌ نَافِعٌ ؟ .
- الصَّدْقُ وَ الإِخْلَاصُ هُمَا الخِصْلَتَانِ . . . . تَرْفَعَانِ شَأْنََ الْإِنْسَانِ وَقَدْرَهُ .

- ۲- علّم‌های زیر را اعراب گذاری کرده و چگونگی آنها را بیان کنید :
- لَمَّا بَنَى أَبُو جَعْفَرٍ المَنْصُورُ مَدِينَةَ بَغْدَادِ رَأَى أَنْ يَهْدِمَ أَيُّوَانَ كِسْرَى وَ يَسْتَعْمِلَ أَنْقَاضَهُ ۵ فَاسْتَشَارَ وَزِيرَهُ خَالِدَ بْنَ بَرْمَكٍ فِي ذَلِكَ . فَقَالَ خَالِدٌ : لَا تَفْعَلْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَإِنَّهُ آيَةُ الْإِسْلَامِ وَ مُصَلَّى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَقَالَ لَهُ المَنْصُورُ : مَا أَبَيْتَ يَا خَالِدُ إِلَّا مَيْلًا إِلَى العَجَمِيَّةِ .
- ثُمَّ أَمَرَ المَنْصُورُ بِهِدْمِهِ ، فَفُتِحَتْ فِيهِ ثُلْمَةٌ ۶ كَانَتْ النَّفْقَةَ عَلَيْهَا أَكْثَرَ مِمَّا حَصَلَ مِنْهَا ، فَأَمْسَكَكَ المَنْصُورُ وَقَالَ : يَا خَالِدُ قَدْ صِرْنَا إِلَى رَأْيِكَ .

۱- كيف بكسر كاف [ الشنطة ] . ۲- فرياد و ناله .

۳- هواخواهان و علاقه‌مندان . ۴- کرة . . . : بسکتبال .

۵- جمع نقض بكسر نون : آوار [ مصالحي كه از ساختمان ويران بدست آيد ] .

۶- سوراخ و شكاف .

## الدَّرْسُ العَاشِرُ

ج: القِرَاءَةُ

أَحِبُّوا الْأَوْرَاقَ أَيْضاً

أَمَّا بَعْدُ ،

لِنُقْضِي ذَلِكُكَ الرَّبِيعُ ، الَّذِي أَسْعَدَنَا وَإِيَّاكُمْ . وَبَقِيَّتْ مِنْهُ فِي الْحَدَائِقِ  
بَعْضُ الْأَزْهَارِ ، عَمَّا قَرِيبَ تَسْقُطُ . أَمَّا أَوْرَاقُ الْأَشْجَارِ ، فَهِيَ ، لَا تَزَالُ  
بِرَوْعَتِهَا هُنَا وَهُنَا ، هُنَا فِي الْحَدِيقَةِ ، وَهُنَا فِي تِلْكَ الْمَرْجِ الْخَضِرَاءِ .  
وَمِنْ عَادَتِنَا نَحْنُ ، أَلَّا نَلْتَفِتَ إِلَى الْأَوْرَاقِ ، بَلْ نَنْصَرِفُ عَنْهَا ،  
وَنُوجِّهُ عَيْنَانَا إِلَى الْأَزْهَارِ . فَالشُّعْرَاءُ وَالْكَتَّابُ ، لَا يَهْتَمُّونَ بِهَا قَدْرَ  
أَهْتِمَائِهِمْ بِالْأَزْهَارِ ، وَلَا يُعْطُونَهَا حَقَّهَا مِنَ الْأَهْمِيَّةِ ؛ وَلِذَا ، فَهِيَ لَا تَنْظُرُ  
فِي كِتَابَاتِهِمْ كَثِيراً . وَالرَّسَامُونَ وَحَدَثُهُمْ ، هُمُ الَّذِينَ يَحْتَفِظُونَ بِالْوَرَقَةِ لِأَنَّ  
فَهِيَ تَرْمِزُ<sup>٢</sup> إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الْمَعَانِي بِالنِّسْبَةِ لَهُمْ .

أَمَّا الْقُدَامَى<sup>٣</sup> ، فَهُمُ الَّذِينَ قَدَّرُوا قِيَمَةَ الْأَوْرَاقِ . فَقَدْ كَانُوا يَضْفِرُونَ<sup>٤</sup>  
الْأَكَالِيلَ<sup>٥</sup> مِنْ أَوْرَاقِ الْغَارِ لِمَنْ يَنْتَصِرُونَ فِي الْحَرْبِ . وَاللَّاتِي كُنَّ يَضْعَنُ

١ - جمع ، مرج ( بفتح ميم ) : چمن ، سبزه زار .

٢ - اشاره می کند [ مظهري و نموداری می باشد ] .

٣ - جمع قدیم : قدماء ، پیشینیان .

٤ - می بافند .

٥ - جمع اکلیل : اکلیل الورد = تاج گل .

٦ - نوعی از درخت .

تلك الأكاليل على رؤوس الأبطال، هن أجمل الفتيات، اللاتي يعرضن رغبتهن على هؤلاء الأبطال في أن يصرن زوجات لهم.

كما أن القدامى أيضاً، قد استعملوا ورقة الشجرة في الزخرفة<sup>١</sup> على الرخام والمرمر والمجصصات<sup>٢</sup>، لتزيين القصور والمعابد والنصب التذكارية<sup>٣</sup> والقبور. ومن يد هب إلى روما أو أثينا أو باريس أو القسطنطينية مثلاً، لا يرى هنالك مبنى من المباني الأثرية<sup>٤</sup>، إلا ويدلُّه على ما كان للورقة من تقدير إذك، بما يشاهده من آيات الزخرفة، التي تقوم أساسياً على ورقة الشجرة كوحدة زخرفية.

والذي حدث، أن باقات الورد احتلت مكان الأكاليل، ومال الفن إلى الأزهار فأدمجها في الزخرفة. وكانت زهرة الزنبق هي ما يستعمل عادة في الغرب؛ أما ما كان متداولاً في الشرق، فهو: شقيقه النعناع<sup>٥</sup> والقرنفلة<sup>٦</sup> وزهرة اللوتس<sup>٧</sup>. ونُسيت الورقة شيئاً فشيئاً، وحلت الزهرة محلها.

فهل قصرت الطبيعة في شكل الورقة بما أزدته<sup>٨</sup> على الزهرة؟! أنا شخصياً ممن لا يؤمنون بذلك؛ وإنما إذا كانت الطبيعة قد أظهرت جمال المبالغة في الزهرة، فقد أظهرت جمال الاعتدال في الورقة. كما أن هناك دائماً، يوجد الحد المشترك بينهما. فنرى أزهاراً في شكل

١- تزيين و نقش كاري.

٢- گچ كاريها.

٣- ستونهای يادبود.

٤- باستاني.

٥- درآميخت.

٦- نوعی از لاله.

٧- ميخك.

٨- نوعی از گل كه نزد فراغه مصر بمقدس بود.

٩- تقويت كرد.

الأوراقِ وَلَوْنِيهَا، وَأوراقاً فِي شَكْلِ الأزهارِ وَأَلوانها؛ بَلْ هُنَاكَ الأوراقُ ذاتُ الرَّائِحَةِ الجميلةِ الَّتِي تَفوقُ رائِحَةَ الأزهارِ؛ وَهُنَاكَ الأزهارُ عَدِيمَةُ الرَّائِحَةِ. وَمَنْ قَطَفَ وَرْدَةً دُونَ وَرَقَةٍ خَضراءَ عَلى عودِها، فَقَدَ أَفقدَها نِصفَ جَمالِها.

\* \* \*

لقد ذَهَبْتُ ذاتَ شِتا<sup>١</sup> إلى بَعْلَبَكَّ، وَخَرَجْتُ لِلشُّرْهَةِ<sup>٢</sup> يوماً بَعْدَ أَنْ تَوَقَّفَ المَطَرُ وَصَفَّتِ السَّماءُ وَظَهَرَ قَوْسُ قُزَحٍ فِيها كَخَطٍّ مِنَ الأزهارِ وَسَطِّ حَديقة. وَبَيْنَما كُنْتُ أَتَجوَّلُ أَعجَبَتَنِي شَجَرَةٌ بَديعة<sup>٣</sup> أوراقِها، فأخَذْتُ مِنْها وَرَقَتَيْنِ، صَبَرْتُهما؛ وَوَضَعْتُهما تَحْتَ لَوْحِ الرُّجاجِ عَلى مَكْتَبِي. وَصِرْتُ كُلِّما نَظَرْتُ إلى هاتينِ الوَرَقَتينِ، اللَّتينِ جَفَّتَا مَعَ احْتِفاظِهما بِشَكْلَيْهِما اللَّذينِ كانا، أَشعُرُ بأنِّي فِي أَحضانِ الطَّبِيعَةِ النَّصِيرةِ<sup>٤</sup>، وَأَنَّ الرَّبيعَ يَتَنَفَّسُ حَولِي. وَكَمِ الهَمَّتاني مِنَ المَعاني والأفكارِ!! فَقَدَ أَضْفَيْتَا عَلى نَفْسِي مِنَ البَهْجَةِ والنَّشاطِ، ما لَمْ تُضْفِهِ الأَزهارُ.

وعَندما يَأْتِي الخَريفُ، تَحْمَرُّ أوراقُ وَتَصْفَرُّ أُخَرى؛ فإذا هَبَّ فِي جَفاها كالأزهارِ اليانعةِ فلا يَعتَرِيها ما يَعتَرِي الأَزهارَ مِنَ ذُبُولِ المَوْتِ؛ بَلْ، تَجْمَعُ طَرافَةَ<sup>٥</sup> اللَوْنِ إلى لُطْفِ الشَّكْلِ؛ ثُمَّ تَسْقُطُ عَلى الأَرْضِ، كَصَفائِحِ<sup>٦</sup> الذَّهَبِ وَرَقائِقِ البُرُنِيِّ، الَّتِي تُسْتَخْرَجُ مِنَ مَقْبِرَةِ فِرْعَوْنَ؛

١- زمستاني، يك زمستان.

٢- كردش و تفریح [ الفسحة ].

٣- نادر، شكفت انگیز و خوب.

٤- خشکایدم.

٥- میزکار و بمعنای دفتر کار نیز می آید.

٦- خشک شدن.

٧- خرم.

٨- تازگی.

٩- جمع صفيحة: لوحه [ امروز بمعنای حلب نیز می آید ].

أَوْ كَلَوْنَ مَاءِ النَّيْلِ أَوْ الدَّانُوبِ أَثْنَاءَ فَيْضَانِهِ . وَهُنَا ، يُسْرِعُ إِلَيْهَا أَصْحَابُ  
مَحَالِّ الْأَزْيَاءِ ، فَيَأْخُذُونَهَا ، لِيَعْرِضُوهَا خَلْفَ الْوَاجِهَاتِ الزُّجَاجِيَّةِ ٢  
فِي مَحَافِظَ مَنْ مَخْمَلٍ أَسْوَدَ . فَهِيَ تُوَكِّدُ لِلْجُمْهُورِ أَنَّ الشِّتَاءَ قَدْ قَدِمَ ،  
وَأَنَّ الضَّرُورَةَ تَقْتَضِي شِرَاءَ الثَّمَالِيسِ الشَّتْوِيَّةِ .

عزيزتي زينب<sup>١</sup> ، عزيزي رضوان<sup>٢</sup> ، لقد وصلتني رسالتكما وعلمت ما  
كان فيكما بالنسبة لآحمد<sup>٣</sup> ، وأعجبني من خالد تدخله<sup>٤</sup> ، وأنه طيب  
خاطره<sup>٥</sup> . ولقد كتبت لكم هذا الموضوع لِمَا سَاءَ نَسِي مِنْكُمْ مِنْ تَصْرُفِ  
شَائِنِ بِالنَّسْبَةِ لِآحْمَدَ . نَعَمْ ، أَسَلَّمُ مَعَكُمْ بِأَنَّ الْإِنْسَانِيَّةَ شَجَرَةٌ وَالنَّبْغَاءُ  
أَزْهَارُهَا . وَلَكِنْ إِذَا كَانَ فَضْلُ الزَّهْرَةِ ، هُوَ حِفْظُ النَّوْعِ ، فَفَضْلُ  
الْوَرَقَةِ فِي هَذَا الصَّدَدِ لَا يَقِيلُ عَنْهَا . فَالْوَرَقَةُ تُؤَدِّي وَظَائِفَ كَعَمَلِيَّةِ  
التَّنْفِيسِ وَالنَّتْحِ ٣ وَالتَّمْثِيلِ الْكُلُورُوفِيلِي<sup>٤</sup> الَّتِي لَوْلَاهَا لَمَاتِ النَّبَاتُ وَصَوَّحَتْ  
الزَّهْرَةَ . وَلَا يُمَكِّنُ أَنْ تَتَكَبَّرَا عَلَى أُخَيْكُمَا فِي الْإِنْسَانِيَّةِ لِتَتَفَوَّقِكُمَا وَنُبُوغِكُمَا ؛  
بَلْ أَحِبَّ الْأَوْرَاقَ أَيْضاً وَإِنْ كَانَ النَّاسُ جَمِيعاً يُحِبُّونَ الْأَزْهَارَ .

١- جمع زى : پوشش [ مزن بكسر ميم و ضم زا ] .

٢- الواجيات ... جمع واجهة : ويترين [ نماي ساختمان و مغازه ] .

٣- عملية اخراج الماء الزائد عن حاجة النبات ، كالعرق عند الانسان .

٤- عملية تحويل الموارد الممتصة من التربة الى مواد صالحة للغذاء و عن طريقها  
تكتسب أعضاء النبات ألوانها .

٥- خشك مى شد .



## الدَّرْسُ الحَادِي عَشَرَ

الف : الصَّرْفُ

أَدَوَاتُ الشَّرْطِ :

— إن تَدْرُسُوا جَيِّدًا تَنْجَحُوا فِي الْإِمْتِحَانِ .

— قَالَ : عَزَمْتُ السَّفَرَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ . قُلْتُ : مَتَى تَصِلُ ؟ أَذْكَرُنِي  
بِالدُّعَاءِ ، فَمَا تُقَدِّمُ لِلنَّاسِ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُهُ عِنْدَ اللَّهِ . قَالَ : مَنْ يَسْأَلُنِي الدُّعَاءَ يُبَشِّرُنِي  
بِقَبُولِ الْفَرِيضَةِ .

قَالَ : أَيِنَّمَا أَنْظُرُ أَشَاهِدُ آيَةَ لِيُوحِدَانِيَةِ اللَّهِ . قُلْتُ : كَيْفَهُمَا يَكُنْ  
إِيمَانُكَ يَكُنْ قَرِيبُكَ مِنَ الْحَقِيقَةِ .

— مَهْمَا يَعْجِدُ الْجَاهِلُ لَا يَصِلُ إِلَى مَكَانَةِ الْعَالِمِ عِنْدَ اللَّهِ . وَأَيُّ إِنْسَانٍ  
يَتَّخِذُ مِنَ الْعِلْمِ سُلْمًا ١ يَصْعَدُ إِلَى أَعْلَى دَرَجَاتِ الْكَمَالِ .

## ملاحظه :

۱- در این درس ملاحظه می کنید که واژه های، *إِنْ* (اگر)، *مَتَى* (هر زمان)، *مَا* (هر چه)، *مَنْ* (هر کس)، *أَيْنَمَا* (هر جا)، *كَيْفَمَا* (هر طور)، *مَهْمَا* (هر چه)، *أَيَّ* (هر) بر سر جمله هائی آمده اند و باعث شده اند که در آن جمله ها دو فعل مجزوم شود. چون در این جمله ها معنای شرط موجود است به آنها عوامل شرط می گویند و تعداد آنها یازده است ولی ما به ذکر مهم ترین آنها اکتفا کردیم. این عوامل را همیشه باید در صدر جمله شرط آورد.

۲- به این عبارت توجه کنید: *إِنْ نَدْرُسُوا... تَنْجَحُوا*. فعل نخستین «تدرسوا» را شرط، و فعل دوم «تنجحوا» را جواب شرط نامند. فعل شرط و جواب شرط از نظر ماضی و مضارع ممکن است به سه صورت بیاید :

الف - *إِنْ تَسْأَلْنِي أُجِيبُكَ*.

ب - *إِنْ صَبَرْتَ تَطْفِرَ*.

ج - *إِنْ رَسَبْتَ<sup>۱</sup> فِي الْإِمْتِحَانِ فَشِلْتَ فِي الْحَيَاةِ<sup>۲</sup>*.

۳- بر سر جمله جواب گاه می توانیم و گاه مجبوریم که یک «ف» در آوریم، که آنرا «فاء» جواب گویند.

و بطور کلی در شش مورد وجوباً و در دو مورد جوازاً این «ف» بر سر جمله جواب درمی آید. در این باره از استاد توضیح بخواهید.

۴- جمله شرط پیوسته فعلیه است ولی جمله جواب گاه فعلیه (ملاحظه ۲) و گاه اسمیه است مانند: *إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ*.

۱- رفوزه شدی.

۲- در زندگی شکست خوری.

أدواتُ الاستفهامِ :

- مَنْ الذي كَلَّمَكَ في التليفونِ (الهاتف) وماذا كَانَ يَريدُ؟  
 — زميلي محمدٌ، وَطَلَبَ مِنِّي ميعاداً لِنَخرُجَ معاً إلى النزهةِ.  
 — إلى أينَ تَذهبانِ؟  
 — إلى السِّينما.  
 — متى؟  
 — في السَّاعةِ الثَّامنةِ مساءً.  
 — وَكَيْفَ تَغادِرُ البَيْتَ والجوُّ ممطِرٌ؟ مارأيُكَ في أنْ تَحْمِلَ معكَ  
 مِمْطَرةً<sup>١</sup> ومِظَلَّةً<sup>٢</sup>؟  
 — لا بأسَ.  
 — وَكمَ ساعةً تَغيبُ عَنِ البَيْتِ؟  
 — سأعودُ إلى البَيْتِ بعدَ نهايةِ العَرَضِ السِّينمائيِّ<sup>٣</sup> مباشرةً... أَتُفَرِّضُني  
 عِشرينَ تومانا؟  
 — لا، فَكَمَ مِنِ مَرَّةٍ أَقرضتُكَ كَذاً وَكَذاً تومانا ولم تُسدِّدْ شيئاً.

١- بارانی. و به پالتو « معطف » گویند.

٢- چتر.

٣- نمایش فیلم.

٤- بلافاصله [مستقیماً، رأساً].

٥- چیزی از آنرا نپرداختی و باز پس ندادی.

## ملاحظه :

۱- در اینجا آنچه را که اسم استفهام می خوانیم مشاهده کردید. مجموعه این اسمها یازده است و ما به ذکر مهم ترین آنها اکتفا می کنیم: مَنْ (چه کسی؟)، ما (چه چیزی؟)، ماذا (چه چیزی؟)، مَتَى (کی؟)، اَيْنَ (کجا؟)، كَيْفَ (چگونه؟)، كَمْ (چند؟)، أَيُّ (کدام؟).

-۲

اشتباه نکنید :  
 } کم کتاباً عندک؟ : چند کتاب داری؟  
 } کم کتابِ عندک! : چقدر کتاب داری! یا: کم من کتابِ عندک!  
 در جمله اول، کم را « کم استفهامیّه » نامند و اسمی که بعد از آن می آید منصوب و مفرد است.

در جمله دوم کم را « کم خبریه » نامند و اسم بعد از آن مجرور است، وغالباً بصیغه جمع می آید و جمله فعلیه نیز اضافه میشود مانند: کم کنت اُتمننی أن أراک مُبتَهجاً.  
 ۳- در آخرین جمله این درس واژه « کذا » دوبار تکرار شده و اسم بعد از آن منصوب آمده است « کذا » را در چنین ترکیبی « کنایه » می نامند.

\* \* \*

ابیات زیر را حفظ کنید. در آنها مثالهایی برای اسم استفهام و اسم شرط آمده است:

وَأَنْتَ لِكُلِّ مَا تَهْوَى تَبُوعٌ؟ <sup>۱</sup>	وَكَيْفَ تَرِيدُ أَنْ تُدْعَى حَكِيمًا
أَيْنَ ذَاكَ الْبُنْيَانُ ذُو الْإِحْكَامِ؟	أَيْنَ تَلَكَّ الْقُصُورُ وَالْدُورُ فِيهَا
وَفِكْرُهُ وَقَفُّ عَلَيَّ عَثْرَتِكَ <sup>۲</sup>	كَمْ مِنْ صَدِيقٍ مُظْهِرٍ نُصْحَهُ
يَسْجِدُ مُرًّا بِهِ الْمَاءَ الزُّلَالًا.	وَمَنْ يَكُ ذَا قَمٍّ مُرٍّ مَرِيضٍ
وَأَنَّكَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلُ؟	أَغْرَكَ مِنِّي أَنْ حُبِّكَ قَاتِلِي

۱- پیرو و تابع میشوی.

۲- لغزش تو.

## تمرین :

۱- به جای نقطه‌های زیر اسم شرط مناسبی گذاشته هر تغییری که از نظر اعراب لازم است در فعل بدهید.

... یَمْشِ عَارِیَ الصَّدْرِ یُصَابُ بِالزُّكَامِ .

... یَبْأَقِ الصَّیْفُ یَسْعَى النَّاسُ إِلَى الْمَصَیْفِ .

... تَدَخِرُهُ النَّمْلَةُ فِي الصَّیْفِ تَأْكُلُهُ فِي الشِّتَاءِ .

... یَنْزِلُ الضَّیْفُ یُكْرِمُهُ اللهُ .

... یَكُونُ الْوَالِدُ یَكُونُ الْوَالِدُ .

... طَالِبٌ یَجْتَهِدُ یَرْضَى الْاَسَاتِذَةَ عَنْهُ .

۲- مکالمه کوتاهی بین دو دوست بنویسید و اسمهای استفهام زیر را در آن بکار

برید :

مَنْ ، مَا ، آيْنَ ، مَتَى ، كَمْ .

۱- الادخار به تشدید دال : انداختن و پس انداز کردن ، و «توفیر» نیز بهمین معنی

می‌آید مانند : صندوق الادخار ، و صندوق التوفیر .

## الدَّرْسُ الحَادِي عَشَرَ

ب : النَّحْوُ

الظُّرُوفُ :

وَصَلَ بِيَا لَأَمْسٍ إِلَى مَطَارِ « مَهْرَآبَادَ » عَبْدُ الْجَبَّارِ صَدِيقِ الْعِرَاقِيِّ . وَمُنْذُ أَنْ  
وَصَلَ إِلَى الْمَطَارِ ، وَهُوَ مَصْمُومٌ عَلَيَّ أَنْ يَخْتَصِرَ رِحْلَتَهُ عَلَى زِيَارَةِ « عَبَّادَانَ » فَقَطُّ .  
وَكَانَ رَأَى أَنْ نَشَاهِدَ مَتَاحِفَ « طَهْرَانَ » أَوَّلًا ، وَأَنْ نَذْهَبَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى حَيْثُ  
يُرِيدُ . وَلَكِنَّهُ أَبِي وَصَمَّمَ عَلَيَّ رَأْيَهُ . وَعِنْدَئِذٍ أَخَذْنَا السَّيَّارَةَ وَذَهَبْنَا إِلَى « الْأَهْوَازِ » ،  
حَيْثُ قَضَيْنَا لَيْلَةً لَدَى أَعْضَاءِ هَيْئَةِ الْإِذَاعَةِ ؛ وَمِنْ ثَمَّ تَوَجَّهْنَا إِلَى « عَبَّادَانَ » .  
وَلَمَّا شَاهَدْنَا الْمَشَاعِلَ تَطْلُقُ لَهَيْبَتِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَ الْمَدِينَةِ ، وَالْمُبَانِي مُتَوَاضِعَةً  
تَحْتَهَا ، وَتَجَلَّى لَنَا مَظْهَرُ الثَّرْوَةِ الطَّبِيعِيَّةِ ، قُلْتُ لَهُ : هُنَا آبَارُ الذَّهَبِ  
الْأَسْوَدِ ، هَذِهِ النِّعْمَةُ الَّتِي تَفَجَّرَتْ عَلَى الشَّعْبِ الْإِيرَانِيِّ مِنْ لَدُنْ اللَّهِ الْكَرِيمِ مِنْذُ  
أَكْثَرَ مِنْ نِصْفِ قَرْنٍ تَقْرِيْبًا . وَلَمَّا أَكْثَشِفَ النَّفْطُ بَدَأَ الْحَفْرُ أَيْنَ وَوُجِدَتْ  
آثَارُهُ ، ثُمَّ كَثُرَتْ الْأَيْدِي الْعَامِلَةُ ، وَتَقَدَّمَتِ الصَّنَاعَاتُ ، وَارْتَفَعَ مُسْتَوَى  
الْحَيَاةِ كَمَا تُشَاهِدُ الْآنَ .

قَالَ : لَمْ أَرَ الْبَيْتْرُولَ الْخَامَ قَطُّ ، وَكُنَّا قَدْ وَصَلْنَا إِلَى مَعْمَلِ التَّكْرِيرِ ، قُلْتُ لَهُ :  
لَقَدْ وَصَلْتُ الْآنَ حَيْثُ تَجِدُ مَا نَشَاءُ ، فَأَنْتَى سِرَتَ ، سَتَجِدُ شَيْئًا جَدِيدًا  
عَلَيْكَ . ثُمَّ قُلْتُ : لَمْ أَسْمَعْ عَنْ تَارِيخِ كَشْفِ الْبَيْتْرُولِ فِي الْعِرَاقِ مِنْ قَبْلِ  
وَأَيْنَ وَأَيَّانَ أَكْثَشِفَ !

قَالَ : مَتَى نَسْتَه مِنْ هَذِهِ الْجَوْلَةِ<sup>٢</sup> ، أَشْرَحُ لَكَ الْكَثِيرَ عَنِ النَّفْطِ الْعِرَاقِيِّ .

١- بالایشگاه = [ مصفى البترول ] .

٢- گردش و بازدید .

## ملاحظه:

۱ - در این درس ظرف‌های مبنی شرح داده شده است .  
 ظرف واژه‌ای است که بر زمان یا مکان دلالت دارد ، و بردو قسم است : معرب  
 و مبنی . ظرف معرب معمولاً اسم متصرفی است منصوب که بر زمان یا محل دلالت می‌کند:  
 یومَ الجمعةِ (روز جمعه) ، فوقَ الشَّجَرَةِ (بالای درخت) . این مطلب را مجدداً در باب  
 مفعول فیه خواهید دید .

۲ - ظرف‌های مشهور مبنی شازده عدداند :

لَدُنْ ، لَدَى ، آيِنَ ، هِنَا ، ثَمَّ = برای مکان .

اِذْ ، اَمْسَ ، مُدْومُتْدُ ، قَطُّ ، لَمَّا ، آيَان ، مَتَى ، اَلآنَ = برای زمان .

حَيْثُ ، اُنْتَى = برای زمان و مکان .

اشتباه نکنید :

الف - «حَيْثُ» همیشه «حَيْثُ» تلفظ می‌شود حتی اگر حرف جبری بر سر آن  
 در آید، و نیز معمولاً به جمله اضافه می‌شود، مانند اِذْ هَبْ اِلَى حَيْثُ الطُّلَابِ اجتمعوا.  
 ب - اَمْسَ : اگر به معنی دیروز باشد مبنی بر کسراست . اما اگر حرف تعریف  
 بر آن در آید یا اضافه شود و یا اصولاً به معنی یکی از روزهای گذشته (نه دیروز بالأخص)  
 باشد اعراب می‌پذیرد .

ج - «لَدُنْ» و «لَدَى» : همیشه به اسم اضافه می‌شوند و آنرا مجرور می‌کنند :

د - «قبل» و «بعد» از ظروف دایم الاضافه‌اند که گاه مضاف الیه آند و حذف شود

لذا در دو صورت معرب و در یک صورت مبنی برضم می‌باشند ، مانند :

جاء محمدٌ قبلَكَ : معرب .

رايتُ هذا الكتابَ قبلاً : معرب .

وللهِ الامرُ مِنْ قَبْلِ وَمِنْ بَعْدِ : مبنی .

## تمرین :

- ظروف زیر را در جمله های کوتاهی استعمال کنید : لَمَّا، حَيْثُ، لَدَى، آيْنَ، مَتَى، أَمْسِ، الْآنَ .
- در جمله های زیر ، واژه های فارسی را برداشته ، واژه عربی مناسبی بگذارید :
- انزِلْ (جائیکه) المُنَاخُ طَيِّبٌ .
- (نزد تو) مواهبٌ ، فأحسِنْ إستغلالَها .<sup>۲</sup>
- اللهمَّ أَلِيهِمْنَا (از نزد خود) رُشْدًا .
- ما اشتعلتْ نارُ الفِتْنَةِ (هرگز) .
- (هنگامی که) هاجرتُ ، افتقدتُ بِلادِي .
- لم يحضُرْ الاستاذُ (دیروز) إلى الصَّفِ .

۱ - - آب و هوا .

۲ - بهره برداری [سوء استفاده کردن] .



## الدَّرْسُ الحَادِي عَشَرَ

### ج - القِرَاءَةُ

إِتَّفَقَ الْأُسْتَاذُ وَالتَّلْمِيذُ عَلَى أَنْ يَتَعَلَّمَ الثَّانِي الْقَانُونَ عِنْدَ الْأَوَّلِ . قَالَ الْأُسْتَاذُ : مَنْ يُعَلِّمُ يُؤَجَّرُ ؛ تَكْمِيلُ دِرَاسَةِ الْقَانُونَ عِنْدِي ، وَتَدْفَعُ لِي مَبْلَغُ كَذَا . قَالَ التَّلْمِيذُ : مَنْ يَتَعَلَّمُ وَيَجْهَدُ حَقَّ الْأُسْتَاذِ يَبْدَأُ حَيَاتَهُ بِالْفَشْلِ ؛ وَلَكِنْ لِي شَرْطًا وَاحِدًا ، هُوَ : « إِذَا مَا أَكْسَبُ أَوَّلَ قَضِيَّةٍ أَدْفَعُ لَكَ أَجْرَكَ » . وَحُرِّرَ الْعَقْدُ<sup>١</sup> بَيْنَهُمَا . وَالتَّرَمَّ الْأُسْتَاذُ الدَّرْسَ عَامِينَ ؛ وَمَا يَقُولُ الْأُسْتَاذُ أَوْ يَشْرَحُ مِنَ الْقَانُونَ ، يَسْتَوْعِبُهُ التَّلْمِيذُ ، حَتَّى عَلِمَ الْقَانُونَ وَأَصْبَحَ فِي نَظَرِ الْأُسْتَاذِ عَالِمًا كُفَّ . فَطَالَبَهُ الْأُسْتَاذُ بِأَجْرِهِ قَائِلًا : الْأَتْرَافِي مُسْتَحِقًّا لِلْأَجْرِ الَّذِي تَعَاقَدْنَا عَلَيْهِ؟ قَالَ : الْوَاقِعُ أَنْتَنِي مَسْهَمَا أَجْرُ تَكْتُكَ قَصَّرْتُ فِي تَقْدِيرِكَ . وَأَيُّ مَبْلَغٍ أَقْدَمَهُ لَكَ ، يَتَقَصَّرُ عَنِ إِيفَاءِ حَقِّكَ ، وَلَكِنِّي الْآنَ رَجُلٌ قَانُونِيٌّ أَرَى أَنَّ الْإِلْتِزَامَ بِنَصِّ الْعَقْدِ أَوْلَى وَأَوْجِبُ . قَالَ الْأُسْتَاذُ :

كَيْفَا تَتَصَرَّفُ ، وَلَكِنْ مَتَى يَنْتَهِي الدَّرْسُ يُسْتَحَقُّ الْأَجْرُ ، وَمَا دَخَلِي<sup>٢</sup> إِذَا تَرَكْتَ مِهْنَةً<sup>٣</sup> الْقَانُونَ؟ وَكَيْفَ إِذَنْ أَحْصَلُ أَعْنَانِي<sup>٤</sup>؟! هَلْ تُمَانِعُ فِي أَنْ تَكُونَ قَضِيَّتِنَا أَوَّلَ قَضِيَّةٍ لَكَ؟ قَالَ التَّلْمِيذُ مَسْهَمَا تَأْمُرُ أَنْتَقَبَّلَ ، وَفِعْلًا رَفَعَ الْأُسْتَاذُ الدَّعْوَى أَمَامَ الْمُحْكَمَةِ<sup>٥</sup> ؛ وَمَثَلًا فِي الْمَجْلَسَةِ ؛ وَسَأَلَ الْقَاضِي الْمُدْعَى : مَنْ ..؟

١ - قرار داد . [الاتفاقية]

٢ - مرا چه ، بمن چه .

٣ - شغل .

٤ - مزد وحق العمل .

٥ - رفع ... ادعانا مه را تقديم دادگاه كرد .

٦ - حضور یافتند .

مِنْ أَيْنَ؟ ماذا تريدُ؟ مادليلُك؟ وما إلى ذلك من الأسئلة المعتادة . قالَ: أنا  
أطالبُ المدعى عليه بمبلغٍ كذا أتعباً<sup>١</sup> لي على تعليمه القانون . قالَ المدعى عليه  
(= التلميذ): إنَّ تحكُّمَ المحكمةِ عليَّ له بمبلغِ الأتعابِ ، أخسرُ القضيةَ الأولى ؛  
فلا يستحقُّ شيئاً . وإنَّ تحكُّمَ لي ، أكسبُ القضيةَ ؛ وعندئذٍ لأدفعُ له شيئاً بمقتضى  
الحُكْمِ . أيّاً ترالِ المحكمةُ أقبَلُهُ . فأجابَ الاستاذُ :

أينَ يقِفُ المدعى عليه أقبَلُ . فإنَّ يخسرَ القضيةَ أكسبُ الدعوى بمقتضى  
حُكْمِ المحكمةِ ، وإنَّ يكسبها أكسبُ الدعوى بمقتضى العقْدِ ، وأيّاً ترالِ المحكمةُ  
أقبَلُهُ .

وهنا تعادلُ الدفاعانِ ، ووقعتِ المحكمةُ في إحراجٍ<sup>٢</sup> ؛ فرُفِعتِ الجلسةُ  
للمُداوِلَةِ<sup>٣</sup> . وكمْ مِنْ مُشْكَلٍ يُحِيرُ القُضَاةَ ، وكمْ من حقٍّ ضائعٍ لِعَدَمِ إِمْكَانِ  
الحُكْمِ . وأعيدتِ الجلسةُ للمُرافعةِ<sup>٤</sup> .

قالَ القاضي : لقد استُشكِلتِ القضيةُ ، فكيف تُرجِّحُ المحكمةُ طرفاً؟ وأيَّ  
حُكْمٍ تُصدِرُ ، إذا تعادلَ الطرفانِ ؟ أفلا تصطَلِحانِ ؟ قالَ الاستاذُ : على ماذا ؟  
قالَ التلميذُ : على ما ؟

قالَ القاضي : على أَنَّهُ أَيَّانَ يُوجدُ التراضي ، يَنْتَفِ وجودُ القاضي .

١ - حق الزحمه .

٢ - بن بست ، محظور .

٣ - اسروز بمعنای ، مشورت و تبادل نظر بکار می رود .

٤ - اقامه دعوی .

## الدَّرْسُ الثَّانِي عَشَرَ

### ألف - الصَّرْفُ

#### المصدرُ :

كتابةُ القصَّةِ والمقالةِ ، وقولُ الشعرِ ، وعزْفُ الموسيقى<sup>١</sup> ، ورسمُ اللُّوحاتِ<sup>٢</sup> ، ونحتُ التَّمائيلِ<sup>٣</sup> ، وعرضُ المَسْرُحيَّاتِ كُلِّها فنونٌ جميلةٌ<sup>٤</sup> في اعتبارِ أهلِ الفنِّ وصناعةِ الكتابةِ ، مثلاً ليست من السُّهولةِ بحيثُ أنَّ كلَّ قولٍ يَحُوزُ قبولَ القارئِ ، كما أنَّ سماعَ الشعرِ قد يُحدثُ صُداً في بعضِ الأحيانِ وقد تُنتقدُ خُضرةُ لوحةٍ فنيَّةٍ ، أو أزدبادُ صُحُرتِها<sup>٥</sup> لأنَّها لا تتَّفِقُ مع ذوقِكِ ويحدثُ أحياناً أنَّ النظَّارَ يُظهرونَ إِبَاءَهم بدونِ هيجانٍ بأنَّ يَسْتَرَكُوا المسرحَ . والسَّببُ أنَّ تجارةَ الفنِّ غلبتْ على أصالتهِ ، وأكثفوا بفرحِ الجيِّبِ على حسابِ مرَّضِ المزاجِ وخاصَّةً بعدَ رحيلِ كبارِ الفنَّانينَ وترَكِ ميدانِ الفنِّ للأدعياءِ . فإنتاجُ الفنِّ يَحْتَاجُ إلى صِدْقِ أنفعالِ الفنَّانِ وهذا الصِّدْقُ يَعْني استبعادَ كلِّ افْتِعالٍ<sup>٦</sup> في العَمَلِ الفنِّيِّ ،

١ - نواختن موسيقى .

٢ - تابلو كشيدين .

٣ - مجسمه تراشي .

٤ - هنرهای زیبا .

٥ - خاکی رنگ به سرخی .

٦ - ساختگی . [ مُفْتَعَلٌ ، مُخْتَلَقٌ : بوج و بی اساس ] .

ولكنَّ الصدقَ وحدهُ لا يكفي لِتَقْدِيمَةِ الْعَمَلِ الْفَنِّيِّ إِلَى الْجُمْهُورِ تَقْدِيمًا كَافِيًا،  
فَلابدُّ من وجودِ مُشارَكةٍ وأرتباطٍ ومزاجٍ بينَ الفنَّانِ وبينِ الجُمهورِ وهذا لا يتأتَّى  
إلا عندَ آخْتِبارِ الفنَّانِ المَواضِيعَ الَّتِي تَحوزُ اِهْتِمامَ الجُمهورِ وتُترَجِّمُ عنِ المَشاعِرِ  
الانسانيةِ المُشترَكةِ .

## ملاحظه :

- ۱- در این درس مصادری گوناگون، چه ثلاثی مجرد، چه ثلاثی مزید و چه رباعی آمده است در درسی که ویژه ابواب ثلاثی مزید و رباعی بود دیدیم که از روی قاعده‌ای خاص مصدر هر باب به دست می‌آمد، اینگونه مصادر را قیاسی می‌نامند، اما وزن مصادر ثلاثی مجرد قاعده خاصی ندارد یعنی، این مصادر سماعی هستند و باید آنها را حفظ کرد.
- ۲- نوع دیگری مصدر نیز داریم که آنرا مصدر میمی می‌خوانیم و از فعل‌های ثلاثی مجرد سالم بوزن «مَفْعَل» ساخته می‌شود مانند : مَسْطَرٌ بِمَعْنَى نَظَرٍ بِمَعْنَى نَظَرٍ .
- اگر ثلاثی مجرد، معتل الفاء و اوای باشد، مصدر میمی آن بوزن «مَفْعِل» می‌آید:  
وَعَدَ، يَعِدُ ← مَوْعِدٌ «بمعنی وعده دادن» .
- اما مصدر میمی از فعل‌های ثلاثی مزید، بوزن فعل مضارع مجهول است<sup>۱</sup>، جز اینکه بجای حرف مضارع میم مضموم می‌گذاریم : يُكْرَمُ ← مُكْرَمٌ .

۱ - اسم مکان و زمان و مصدر میمی و اسم مفعول از فعل غیر ثلاثی مجرد بر یک وزن می‌آیند، به درس چهاردهم رجوع کنید.

## الجمعُ المكسَّرُ :

مِنَ الْأَفْلامِ الْمُؤَفَّقَةِ ، فِلمَ رَأَيْتُهُ عَن مَكَائِدِ الوَثِئَةِ<sup>١</sup> . لِأَتْباعِ أَحَدِ الرُّسُلِ وَهُوَ عِيسَى (ع) وَكَيْفَ كَانُوا يُلقُونَ الرِّجالَ لِالأُسْدِ وَالوَحوشِ الكاسِيرةِ<sup>٢</sup> وَيَحْبِسُونَ الأَطْفالَ والنِّساءَ فِي المَعاقِلِ<sup>٣</sup> والسَّرادِيبِ المُظْلِمَةِ تَحْتَ الأَرْضِ ، الَّتِي لا يُبْصِرُونَ فِيها بَدونِ اسْتِعْمالِ المَسْاعِلِ ، وَهَكَذا كانَ النَّاسُ يُموتُونَ فِي قُبورِ الأَحْياءِ ، خَلْفَ إِرادَةِ المَفاتيحِ الظَّالِمَةِ وَالقُلُوبِ السُّودِ المَحرومَةِ مِن نِعمِ السَّماءِ .

١ - بت پرستی .

٢ - درنده . [المفترسة]

٣ - جمع معقل : دژ .

## ملاحظه :

۱ - هنگامی که در جمع واژه‌ای ، ساختمان اصلی آن دگرگون گردد ، جمع تکسیر خوانده می‌شود ، خواه این دگرگونی در مصوت‌های کوتاه باشد (مانند اُسُد که جمع اُسُداست) خواه در حذف حرفی مانند (رُسُل ، جمع رَسول) و خواه در اضافه کردن حرفی (رِجال ، جمع ، رِجُل) . اغلب این جمع‌ها اوزانی سماعی دارند و آنهایی که از قاعده وضابطه‌ای پیروی می‌کنند ، اندک‌اند .

۲ - تابلوی زیر مجموعه‌ای از اوزان جمع مکسّر را نشان می‌دهد :

انفس	آجداد	اعمدة	فِتیة	حُمُر
اعین اَفْعَال	اجراس اَفْعَالَة	اطعمة فِعلَة	صِبیة فُعل	سُود
انجم	اولاد	افئدة	علیة	شُقُر
کتب	صور	قطع	هداة	عملة
صحف فُعلل	علب	فِعلل	رواة فُعال	کتبة
حمر	طرف	مهن	قضاة	طلبة
قردة	سجّد	کتاب	مرضى	رجال
فِعلَة	رکع فُعلل	فُعال	فرحی فِعال	جبال
فیلة	خشع	عشاق	حمقى	جمال
قلوب	شعراء	انبیاء	ولدان	جدران
علوم فُعالء	علماء اَفِعالء	اتقیاء فِعلان	عیدان فُعلان	غدران
حدود	نجباء	اوصیاء	سقیان	بلدان

۳ - به این وزنها نیز توجه کنید: اَفَاعِلٌ\* (أقارب) مَفَاعِلٌ\* (معابد) ، فَعَائِلٌ (طبائع) ، فَوَاعِلٌ (جواهر) فَعَالِيلٌ (عصافير) اَفَاعِلٌ (أحاديث) . هر جمع مکسری که بطور کلی از نظر هجاءهای بلند و کوتاه بوزن مَفَاعِلٌ یا مَفَاعِلٌ باشد ، یعنی خواه مانند مَفَاعِلٌ بامیم شروع شود یا مانند اَفَاعِلٌ باهمزه یا حرفی دیگر ، غیر منصرف است یعنی در حال نکره بودن تنوین نمی گیرد و علامت جر آن هم فتحه است: بِمَسَاجِدَ ، بِأَقْرَابٍ... این موضوع را در درس نحو مجدداً خواهید دید .



## تمرین :

۱ - مصادر فعل‌های زیر را پیدا کنید :

ذَهَبَ، خَرَجَ، قَالَ، بَثَّ، كَتَبَ، دَسَّ، شَهِدَ، نَشَرَ، نَجَّحَ، صَلَّحَ، جَلَسَ،  
 أَرَقَ، بَرَّ، أَحْسَنَ، أَكْرَمَ، أَنْعَمَ، قَبَّحَ، وَبَّخَ، شَرَّفَ، قَدَّمَ، أَخَّرَ، عَامَلَ، تَاجَرَ،  
 نَاصَرَ، وَافَقَ، جَادَلَ، قَاتَلَ، تَصَرَّفَ، تَمَدَّنَ، تَفَحَّصَ، تَفَرَّجَ، تَظَاهَرَ، تَقَارَنَ،  
 تَجَادَلَ، تَمَارَضَ، اِكْتَسَبَ، اضْطَرَبَ، اصْطَلَحَ، اتَّحَدَ، اصْطَدَمَ، افْتَخَرَ، انْكَسَرَ،  
 انْحَلَّ، انْهَدَمَ، انْقَرَضَ، اسْتَعْلَمَ، اسْتَخْرَجَ، اسْتَمَدَّ، اسْتَوَفَى، اسْتَوَلَى، زَلْزَلَ، تَرَجَّمَ،  
 تَسَلَّسَلَ، اطْمَأَنَّ، اِشْمَنَّزَ .

۲ - مفرد جمع‌های زیر را پیدا کنید :

أَنْعَمُ، أَقْفَالُ، أَلْبِيسَةُ، خُضْرُ، رُسُلُ، طُرُقُ، شُعَلُ، خِلَعُ، كَسْبَةُ، نُومُ،  
 نُظَّارُ، جِرْحَى، نِبَالُ، رُؤُوسُ، دُخْلَاءُ، أَمْخِيَاءُ: خِرْفَانُ، عُمِيَانُ .  
 کوشش کنید در حل این تمرین‌ها از کتاب لغت استفاده نمائید تا راه استفاده از  
 فرهنگ‌های عربی را نیز بیاموزید .

## الدَّرْسُ الثَّانِي عَشَرَ

### ب : اَلنَّحْوُ

#### إِعْرَابُ جَمْعِ التَّكْسِيرِ :

تُفَكِّرُ الدَّوْلَةُ فِي تَعْمِيمِ مَسَارِحِ شَعْبِيَّةٍ<sup>١</sup> فِي أُنْحَاءِ الْبِلَادِ يَكُونُ الدُّخُولُ إِلَيْهَا بِلَانِذَاكِرٍ وَتُزَوِّدُهَا بِمَقَاعِدٍ كَافِيَةٍ لِعَامَّةِ الشَّعْبِ لِيَعْرَضَ تَارِيخُهَا الْمَجِيدَ الْحَافِلَ بِحَوَادِثٍ وَمَوَاقِعَ وَمَوَاقِفَ وَمَلَا حِجْمٍ<sup>٢</sup> وَمَأْتِرٍ<sup>٣</sup> وَمَفَاخِرٍ عَظِيمَةٍ ، فِي مَشَاهِدِ تَمَثِيلِيَّةٍ<sup>٤</sup> تَقْرَبُ الْوَاقِعَ إِلَى أَذْهَانِ النَّاسِ . وَقَدْ خَصَّصْتُ جِزَاءً مِّنْ عَوَائِدِهَا لِهَذَا الْمَشْرُوعِ .<sup>٥</sup>

وَبَدَأُ تَنْفِيذَ<sup>٦</sup> الْفِكْرَةِ فِي شِيرَازَ بَايْفَادٍ<sup>٧</sup> مَجَامِعَ إِلَيْهَا ، مِنْ مَشَاهِيرِ فَنِّ الْعَرَفِ وَالغِنَاءِ وَالْعَرْضِ لِلْمَشَاهِدِ التَّمَثِيلِيَّةِ ، وَقَدْ تَمَّ أَعْدَادُ مَسْرُوحِ ضَخْمٍ فِي الْهَوَاءِ الطَّلَقِ<sup>٨</sup> فِي تَحْتِ جَمَشِيدَ حَيْثُ الْآثَارُ الْقَدِيمَةُ مِنْ تَمَائِيلِ اسْطُورِيَّةٍ وَأَبْنِيَّةٍ أَتْرَبِيَّةٍ<sup>٩</sup> تُجَسِّمُ تَوَارِيخَ مَجِيدَةٍ وَأَيَّامَ سَيِّطْرَةِ إِيْرَانَ عَلَى دُنْيَا ذَلِكَ الْوَقْتِ .

١ - تآثرهای عمومی .

٢ - جمع ، ملحمة : حماسه .

٣ - جمع ، متأثرة ؛ نشانهای نیک و کارهای پسندیده که از کسی باقیماند .

٤ - صحنه های تاتری .

٥ - طرح ، پروژه .

٦ - اجرا کردن .

٧ - فرستادن ، اعزام نمودن .

٨ - هوای آزاد .

٩ - مجسمه های افسانه ای و بناهای باستانی .

وزُودَ الْمَسْرَحُ بِمَصَابِيحَ مَخْتَلِفَةِ الْأَلْوَانِ وَخُصِّصَتْ أَمَاكِينُ لِلضُّيُوفِ الْكِبَارِ  
 الْمَدْعُوعِينَ تَمَّ إِخْرَاجُهَا طَبَقَ نَبَازِجٍ فَارَسِيَّةٍ أَصِيلَةٍ وَزُودَتْ بِأَرَائِكِكَ وَمَقَاعِدَ  
 وَطَنَافِسَ تُعْتَبَرُ آيَةً فِي رِقَّةِ الصُّنْعِ وَإِتْقَانِهِ لِلِاسْتِرَاحَةِ فِي فَوَاصِلِ أَعْدَتِ بَيْنَ  
 بَرَامِجِ لَيْلَةٍ خَالِدَةٍ يَتَمَضُّونَهَا بَيْنَ مَبَاهِجِ طَبَّيْعِيَّةٍ وَرَوَائِعِ فَنِّيَّةٍ عَالَمِيَّةٍ عَلَى  
 مَرَّةٍ مِّنْ شَوَاهِدِ تَارِيخِنَا الْعَظِيمِ .

## ملاحظه:

- ۱ - در درس صرف به جمع هائی اشاره کردیم که غیر منصرف بودند، در اینجا - چنانکه ملاحظه می شود - مثالهای فراوان آورده ایم که شمارا در آموختن کیفیت آن اوزان یاری می کند خوب است قاعده کلی را یک بار دیگر تکرار کنیم .
- هر جمع مکسری که از نظر هجاء برون مفاعل یا مفاعیل باشد غیر منصرف است . البته این قاعده فقط در مورد نکره صدق می کند ، یعنی اگر همین اوزان « ال » بگیرند یا به واژه دیگری اضافه شوند اعراب معمولی می پذیرند .
- ۲ - جمع مکسر دیگری نیز داریم که مانند مفاعل و مفاعیل غیر منصرف است : فُعَلَاء (علماء) و اَفْعِلَاء (انبياء) لکن غیر منصرف بودن آنها به سبب « الف ممدود زائدی » است که در آخرشان اضافه شده است .
- این موضوع را در درسهای قبل هم دیده ایم .

تمرين :

درجملات زیر ، اسمهای راکه باحروف درشت تراست جمع تکسیر ببندید و اعراب لازم را بر آنها ظاهر سازید :

- ١ - هل شاهدت مسجداً في اصفهان ؟
- ٢ - تكرم على بمفتاح المكتبة .
- ٣ - تحتاج الامّة إلى عالمٍ ومدرسةٍ وساعدهٍ لتبني بها مستقبلها .
- ٤ - التزم جانب الاحتياط في كل مرحلة من حياتك .
- ٥ - اسع إلى مخرجٍ قبل أن تسعى إلى مدخلٍ .
- ٦ - التعامل مع مصرفٍ يُعطى فائدةً لك وعائداً على المجتمع ، أفضلُ من حفظ المال في خزانةٍ تحت الأرض .

## الدَّرْسُ الثَّانِي عَشَرَ

### ج : القِراءةُ

رَكِبَتِ الطَّائِرَةُ من كازابلانكا (الدَّارُ البِيضاء) بِمَرَاكِيَشَ قاصِداً طَهْرانَ ، وكان  
أغلبُ الطَّرِيقِ فدافداً<sup>١</sup> تَنْتَهَى بِمِثْمَامِه<sup>٢</sup> على طولِ شِمالِ إفريقيا . ثُمَّ عَرَجَتْ  
الطَّائِرَةُ على البَحْرِ إلى غَربِ آسِيا ومنهُ إلى مَفاوِزِ<sup>٣</sup> انْتَهَتْ بِإِلى المُكَلَّلِ ، لاجِرائِ  
تُسَلِّبِنِي ولارِفاقِ مَعِي ، فَاسْتَعْنَتْ بِالنَّوْمِ على طولِ المِساْفَةِ . وكانَتِ الطَّائِرَةُ  
تُقِلُّ بِمِجْماعِ مِختلِفَةٍ مِنَ الرُّكَّابِ مِنَ عِلماءَ وَخُبَراءَ وَساسَةِ واطبِاءَ وَتِجارَ وَتِلامِذَ  
مِن رِجالِ وِناساءِ ذِوى مِنايَبِ مِختلِفَةٍ وَمِبادِئِ وَمِشارِبِ مُتبايِنَةٍ جَمَعَتَهُمْ مِصالِحُ  
وَمِشارِيعُ أو مِشاغِلُ وَمِواعِيدُ في الطَّرِيقِ الواحِدِ : طَريقِ اِيرانَ . وَأَقْبَتُ لِلنِّمْرِ  
الأخِيرةِ مِنَ سُبائِي على تِعايِرِ تَظهِرِ الأَعْجابِ ، وشاهَدْتُ الرُّؤوسَ تَتَزاحِمُ على  
نِوافِذِ الطَّائِرَةِ وَالعيونَ لَوامِيعَ بِالنِّفْرَحِ . وكانَ هَمُّ النِّجمِيعِ الحِصُولَ على  
مِناظِرِ وَتِصاوِيرِ جَدِّ آبَةِ مُنذُ وَصَلَتِ الطَّائِرَةُ إلى سِماءِ اِيرانَ حِثْ يُشاهِدونَ  
الجِبالَ مِنَ تَحْتِهِم تَتَدَاخِلُ في تِعايِرِ<sup>٤</sup> مَعَ بَعْضِها . وكانَ المِناظِرُ الأَكثَرُ رِوَعَةً ،  
ماشَهِدناهُ ، عِندَ ما آخَذَ الطَّيَّارُ بِحَلِّقِ<sup>٥</sup> بِالطَّائِرَةِ في سِماءِ طَهْرانَ ، حارِسةِ الشَّرْقِ .

١ - جَمعُ فِدْفِد : فِلات .

٢ - جَمعُ ، مِثْمِامَةٌ : بِيابانِ بَهاوِورِ .

٣ - جَمعُ مِفاوِزَةٍ : بِيابانِ خِشَك ، صِحرًا .

٤ - بِه اصطِلاحِ اسرِوزِ : حَمَلُ سِى كَرْدِ ، حامِلُ . . . . . بوَدِ .

٥ - خِوابِ .

٦ - جَمعُ ، تِعايِرِجِ : بِييجِ وَخِمْ .

٧ - بِه بِروازِ دِرسِ آيِدِ .

مآذن ومساجد مذهبة تتبادل الأشعة مع الشمس ومناير وقباب زينت بالقيشاني تعكس مجد الإسلام وفنه على المستقبل ومصانع ومداخين تلوح في الفضاء بدخانها تلعن عن مشاريع صناعية ومضامير<sup>٣</sup> اقتصادية لغد أفضل، وعاصمة عظيمة نامية قد خرجت من مداخل قديمة إلى منافذ جديدة، فتوالت حولها المدن الناشئة والضواحي العامرة. ودنت الطائرة<sup>٤</sup> وازدادت المناظر وضوحاً والمدينة ظهوراً قد نسقت أجمل تنسيق، وأخرجت في أحسن هندسة من شوارع رئيسية تتوسطها حدائق ممتدة<sup>٥</sup> وعلى جوانبها أرصفة مشجرة<sup>٦</sup> بأشجار عالية جعلتها كالواحة الخضراء تدفقت تحتها جداول رقراقة<sup>٧</sup> واحتضنت بينها مصابيح فضية<sup>٨</sup> وعلى جوانب الأرصفة قامت المباني والعمارات الشاهقة وتحتها حوانيت عامرة قد تدفقت السيارات<sup>٩</sup> سلاسل<sup>١٠</sup> في شوارع تصب<sup>١١</sup> في ميادين أقيمت فيها تماثيل شاهقة لمشاهير من عظماء إيران وتماثيل أخرى معنوية رمزية<sup>١٢</sup> على مباني الحكومة كشواهد ومعالم بين تاريخ مجيد ورتنه الإيرانيون وتاريخ مجيد آخر يضعونه بأيديهم، شيء لعب بالعواطف والعقول فلم نشعر بالطائرة تهبط والأبواب تفتح حتى قيل لنا تفضلوا<sup>١٣</sup> قد وصلتم سالمين.

١ - كاشي.

٢ - نمايان است.

٣ - جمع مضمار: رمينه، عرصه.

٤ - روان شد.

٥ - جاری به نرمی وبا تلاؤ.

٦ - ریخته می شود. در اینجا: سرازیر می شود.

٧ - بفرمائید.

## الدَّرْسُ الثَّالِثُ عَشْرُ

### الف: الصَّرْفُ

#### النَّسَبَةُ:

دَعَانِي صَدِيقٌ بَصْرِيٌُّّ عَلَى أَكْلَةٍ بَغْدَادِيَّةٍ فِي مَقْهَى<sup>١</sup> نَوَاسِي<sup>٢</sup> وَهِيَ عِبَارَةٌ  
عَنْ شَيْءٍ<sup>٣</sup> السَّمَكِ النَّهْرِيِّ بِطَرِيقَةٍ فَنِّيَّةٍ خَاصَّةٍ حَيْثُ يَشْوُونَ الْأَسْمَاكَ الْكَبِيرَةَ  
حَتَّى تُصْبِحَ وَرَقِيَّةَ الشَّكْلِ إِذْ يُعَلِّقُونَهَا عَلَى عِيدَانٍ سَعْفِيَّةٍ<sup>٤</sup> وَيُشْعِلُونَ تَحْتَهَا  
نِيرَانًا حَطْبِيَّةً<sup>٥</sup>، وَسَبَبُ امْتِيَازِ هَذِهِ الْأَكْلَةِ أَنَّ الطَّعَامَ لَا يُطَهَى<sup>٥</sup> عَلَى نِيرَانٍ كَهَرَبَائِيَّةٍ  
أَوْ غَازِيَّةٍ. فَالنَّارُ الخَشَبِيَّةُ تُظْهِرُ النِّكْهَةَ السَّمَكِيَّةَ وَتَفْتَحُ الشَّهِيَّةَ وَتَسْتَدِرُّ<sup>٦</sup>  
العُصَارَةَ المَعْدِيَّةَ<sup>٦</sup>. وَقَدَّمَ لَنَا السَّمَكُ بِلُونِهِ البُنِّيَّ<sup>٧</sup> الحَمْرَاوِيَّ فِي جَوْأِ خَوِيٍّ<sup>٧</sup>  
حَيَوِيٍّ عَلَى مَائِدَةٍ مَلَكَيَّةٍ، فَالْتَهَمْنَا الطَّعَامَ بِشَرِّهِ أَشْعَبِيٍّ<sup>٨</sup> وَنَهْرُ دِجْلَةَ  
مُؤْتَنَسٌ بِلِيلَةِ بَدْرِيَّةٍ، فِي مَجَالِ مَوْسِقِيٍّ شَاعِرِيٍّ. فَخَيَّمَتْ عَلَى النُّجُوءِ أَطْيَافُ

١ - قهوه خانه .

٢ - منسوب به «ابو نواس» شاعر عباسي .

٣ - كباب كردن .

٤ - منسوب به سعف : شاخه درخت خرما .

٥ - پخته نمی شود .

٦ - منسوب به معدة .

٧ - قهوه ای .

٨ - منسوب به اشعب طماع که مردی شکم پاره بود .



كِسْرُوِيَّةٌ عَبَّاسِيَّةٌ<sup>١</sup>!

وعندما، شكرته<sup>٢</sup>، قال: إِنَّهَا أَكَلَةٌ رِيفِيَّةٌ<sup>٣</sup> ثَانُوِيَّةٌ<sup>٤</sup> بِالنَّسْبَةِ لَنَا، أَتَتَكْرَمُ<sup>٥</sup>  
وَتَقْبَلُ دَعْوَتِي عَلَى طَعَامٍ مَدَنِيٍّ<sup>٦</sup>؟

١ - اطيف... : رؤياهائي كه زيبائي ها وعظمت دربار خسروان ايران وعباسيان بغداد را

در بر داشت.

٢ - دهقاني، روستائي.

٣ - شهري.

## ملاحظه :

## قاعده نسبت :

با اضافه کردن « یائی مشدّد » در آخر هر اسم می توان از آن، اسم منسوب ساخت، حال ببینید این یاء را با چه شرایطی می توان به اسم اضافه کرد :

- ۱ - اسمی که مختوم به « تاء مربوطه » باشد: تاء آن حذف می شود: بصره ← بصریّ .
  - ۲ - اگر در آخر اسم علامات تننیه یا جمع باشد، حذف می شود .
  - ۳ - اگر اسم بر وزن فعیلة باشد یاء و تاء آن هر دو حذف می شود: مدینه ← مدّنیّ .
- مگر اینکه واژه خود مضاعف یا معتل العین باشد، در این صورت یاء آن حذف نمی شود: طویلة و جلیلة ← طویلی و جلیلی .

- ۴ - اگر در آخر اسم یاء مشدد باشد، چنین منسوب می شود: حیّ ← حیویّ (یاء مشدد کلمه بعد از یک حرف آمده) . نبیّ ← نبویّ (یاء مشدد بعد از دو حرف آمده) کرسیّ ← تغییر نمی کند (زیرا یاء بعد از سه حرف آمده) .
- ۵ - اگر لام الفعل واژه ای حذف شده و تنها دو حرف از آن باقی مانده باشد، حرف محذوف را باز می آوریم: أب ← ابویّ .

## ۶ - نسبت اسم مقصور :

الف - اگر الف مقصور حرف سوم کلمه باشد، قلب به « واو » می شود: عصا ← عَصَویّ، فتی ← فَتَویّ .

ب - هرگاه این الف حرف چهارم باشد، از دو صورت خارج نیست، یا اصلی است و یا زائد . در صورت اول بیشتر قلب به « واو » می شود . مانند: موسی ← موسویّ .

در صورت دوم، قلب به واو و حذف هر دو جایز است مانند: حُبلیّ ← حُبلیّ و حبلویّ .

این دو مورد در صورتی پیش می آید که حرف دوم ساکن باشد .

ج - اگر الف مقصور حرف پنجم باشد حذف و قلب به واو هر دو جایز است :

مصطفی ← مصطفیّ و مصطفویّ .

۷ - نسبت اسم ممدود :

الف : اگر این الف اصلی باشد بحال خود باقی می ماند . مانند : ابتداء ← ابتدائی .

ب : اگر الف ممدود اصلی نباشد ، ممکن است یا برای تأنیث بیاید یا مقلوب از

حرفی دیگر باشد ، نسبت در این موارد چنین است :

حراء ← حراویّ (برای تأنیث) .

سماء ← سمائیّ یا سماویّ ( و اصل آن واو بوده : سَمَوّ ) .

۸ - نسبت اسم منقوص :

الف : اگر یاء منقوص حرف چهارم باشد : حذف و قلب کردن آن به واو هر دو

جائز است . مانند : قاضی ← قاضیّ و قاضویّ .

ب : اگر این یاء حرف پنجم یا حرف ششم یا بعد از آن باشد ، فقط مشدّد

می شود . مانند : مُعتَدیّ ← مُعتَدیّ ، مُستَقصیّ ← مُستَقصیّ .

## النمُصَغَر :

أَخْطَأْتُ مَرَّةً وَلَبِيسْتُ نَظَّارَةَ أَبِي، فَرَأَيْتُ كُلَّ شَيْءٍ صَغِيرًا : رَأَيْتُ الرَّجُلَ  
 رُجْبِيلاً وَالْقَمَرَ قُمَيْرًا وَجَعْفَرَ جُعَيْفَرًا وَالسَّفَرَ جَلَّ السُّفَيْرَ جَلَّ وَالنَّقْلَمَ قُلَيْمًا  
 وَالْكِتَابَ كُتَيْبًا وَالنَّقْرَطَ قُرَيْطِيًّا<sup>١</sup> ، فَرَأَيْتُ أَخِي أَخِيًّا وَأَبِي أَبِيًّا وَأُمِّي  
 أُمِّيًّا فَتَصَوَّرْتَنِي فِي جَزِيرَةِ الْأَقْزَامِ<sup>٢</sup> وَسُرْعَانَ مَا شَعَرْتُ بِالْوَحْشَةِ لِأَهْلِي فَخَلَعْتُ  
 النَّظَّارَةَ وَرَمَيْتُهَا .

١ - ميوه به .

٢ - كاغذ .

٣ - جمع ، قزم بكسر قاف : كوتوله .

## ملاحظه :

- ۱ - برای اینکه مصغر کلمه‌ای را به دست آوریم باید نخستین حرف آن را مضموم و دومی را مفتوح کنیم و به دنبال آن فتحه ، یا ثی ساکن بیافزایم : رجل ← رُجَیل (مردك) . اگر واژه ، چهار حرفی یا بیشتر باشد حرف بعد از یاء هم مکسور می‌شود : درهم ← دُرَیْهِم .
  - ۲ - اگر حرفی که بعد از یاء تصغیر می‌آید « یاء » یا « واو » یا « الف » باشد ، در یکدیگر ادغام می‌شوند : جمیل ← جُمَیْل .
- در درس ، شکل‌های دیگری از اسم مصغر نیز آمده است که کمتر مورد استفاده واقع می‌شوند .

- ۱ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۲ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۳ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۴ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۵ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۶ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۷ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۸ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۹ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۱۰ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۱۱ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۱۲ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۱۳ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۱۴ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ
- ۱۵ - رَجُلٌ → رُجَیْلٌ

## تمرین :

۱ - به کلمات زیر یاء نسبت اضافه کنید :

محمد، آب، أخ، دم، فتی، عصا، معنی، مصطفی، قاضی، مهدی، نبی، علی، امیة،  
زهراء، حمراء، سماء، یونان، آمریکا، قویم، جلیل، حنیفة .

۲ - واژه های زیر را مصغر کنید :

لیل، حبیب، رقیب، دینار، شبّاک، حاجب، قرمز، أخت، أخ، آب، شمس،  
قصیة، شفة، بجل، أم، فتی، نور، حَسَن، دار، نار .

۳ - این شعرها را که بیشتر جنبه فکاهی و تمرینی دارد بخوانید :

لَيْسَاتُ تَمْرٌ مَعَ الْحُبَيْبِ      بَدِيَاكُ الْحُمَى<sup>۱</sup> بِلَارُفَيْبِ  
أَحْبَلِي<sup>۲</sup> مِنْ كُرَى<sup>۳</sup> فِي جُفَيْنِ<sup>۴</sup>      أَشِيهِ<sup>۵</sup> لِلظُّمَى<sup>۶</sup> مِنَ الشُّرَيْبِ<sup>۷</sup>  
عَشِقْتُ ظُبِيَّةً بِمُقَيْلَتَيْهَا<sup>۸</sup>      سُوَيْفٌ<sup>۱۰</sup> أَبْرَزْتَهُ مِنَ الْقُرَيْبِ<sup>۱۱</sup>  
سَطَّتْ بِهَجِيرِهَا<sup>۱۲</sup> فَسَبَّتْ<sup>۱۳</sup> افْوَادِي

۱ - مصغر، حمی، قبيله .

۲ - مصغر، احلی، شیرین تر .

۳ - مصغر، کری، خواب .

۴ - مصغر، جفن، پلک چشم .

۵ - مصغر، اشهی .

۶ - مصغر، ظامی، تشنه .

۷ - مصغر، شارب، آشامنده .

۸ - مصغر، ظبیه، آهو .

۹ - مصغر، مقلة، چشم، میاهی چشم .

۱۰ - مصغر، سیف، شمشیر .

۱۱ - مصغر، قراب، غلاف شمشیر .

۱۲ - گرمی عشق او .

۱۳ - ربود .

## الدَّرْسُ الثَّلَاثُ عَشَرَ

### ب : النَّحْوُ

#### الْمُبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ :

— الْوَرْدَةُ اسْمٌ . الْوَرْدَةُ مُبْتَدَأٌ . الْمُبْتَدَأُ يَحْتَاجُ إِلَى خَبَرٍ . قَوْلُكَ : الْوَرْدَةُ ، لَا يَكْفِي وَقَوْلُكَ : الْوَرْدَةُ جَمِيلَةٌ ، يَكْفِي لِإِفَادَةِ الْمَعْنَى التَّامَّةِ ، فَجَمِيلَةٌ خَبَرٌ مَكْمَلٌ لِلْمُبْتَدَأِ .

— الْحِصَانُ جَمِيلٌ . فَإِنْ قُلْتَ : الْحِصَانُ الْجَمِيلُ ، لَا يَتِمُّ الْمَعْنَى . فَتَقُولُ : الْحِصَانُ الْجَمِيلُ غَالٍ ١ .

— النَّهْرُ نِعْمَةٌ ، وَالنَّهْرُ الْجَافُ ٢ نِقْمَةٌ وَنَهْرٌ بَلَدَتِنَا فَيَأْصُ دَائِمًا .

— نَحْنُ طَلَبَةٌ عِلْمٍ وَالَّذِينَ يَعْلَمُونَنَا أَهْلُ فَضْلٍ .

— الْحِمَامَتَانِ بَيْضَاوَتَانِ جَمِيلَتَانِ تَطِيرَانِ مِنْ غُصْنٍ إِلَى غُصْنٍ .

— الشِّتَاءُ بَارِدٌ . وَالسُّحُبُ تَتْرَاكُمُ فِي السَّمَاءِ وَالرِّيَّاحُ تَعْصِفُ بِالْأَشْجَارِ ،

وَالثَّلَجُ مَنْظَرُهُ يُفْرِحُ النَّفْسَ وَسَطْحُهُ لِلرِّيَّاضَةِ ٣ ، وَمَا أَجْمَلَ التَّرْحُلُ ٤

عَلَى الثَّلُوجِ وَمَلَابِسُ الْفِرَاءِ ٥ عَلَى أَبْدَانِنَا وَالسَّرَّاقَاتُ ٦ تَحْتَ أَقْدَامِنَا وَرِيَاضَتُنَا

يَوْمَ الْجُمُعَةِ .

١ - گرانبها .

٢ - خشک .

٣ - ورزش .

٤ - لغزیدن = اسکی بازی [الانزلاق] . و «ما أجمل» فعل تعجب است ، از استاد

٥ - پوشاک پوستی .

توضیح بخواهید .

٦ - اسکی .

\* \* \*

دَخَلَ تَلْمِيذٌ مَكْتَبِي وَقَالَ: عِنْدِي سَوَالٌ؟ قُلْتُ مَاذَا؟ قَالَ: مَتَى الْإِمْتِحَانُ؟  
 قُلْتُ: كَيْفَ دَرَسُوكَ؟ قَالَ: اللَّهُ الْحَمْدُ. قُلْتُ لَهُ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ لَقَدْ أَطْمَأَنَّ  
 قَلْبِي، كَيْفَ زُمَلْتُكَ؟ قَالَ: لَهُمْ فِي الْأُسْتَاذِ ثِقَةٌ وَلَهُمْ فِي اللَّهِ أَمَلٌ كَبِيرٌ.  
 قُلْتُ: إِنَّهَا النَّاجِحُ الْمُمَجِّدُ.

\* \* \*

تَزَوَّجَ أَيُّوبُ أُنْدَى إِمْرَأَةً، وَكَانَتْ سَيْثَةَ الْأَدَبِ، لِسَانُهَا طَوِيلٌ  
 وَكَلَامُهَا لَازِعٌ<sup>۲</sup> قَاتِلٌ. أَبْسَطُ الْأُمُورِ يُثِيرُهَا<sup>۳</sup> وَأَتَفَهُ، الْأَشْيَاءُ يُطَلِّقُ لِسَانَهَا،  
 ثَوْرَتُهَا أحياناً بلا سبب، وَسَبَبُ ثَوْرَتِهَا الْوَحِيدُ هُوَ أَيُّوبُ أُنْدَى. وَأَيُّوبُ أُنْدَى  
 صَابِرٌ صَبْرَ أَيُّوبَ.

مَتَى رَحِمَهُ اللَّهُ تَصَلُّ إِلَيْهِ؟ لَا يَدْرِي! وَيَوْمًا مَرَضَتْ الزَّوْجَةُ وَجَاءَ الطَّبِيبُ  
 وَقَرَّرَ أَنَّهَا مَسْمُومَةٌ، وَالشِّفَاءُ مَيْثُوسٌ مِنْهُ إِنْ لَمْ يَعْرِفُوا مَصْدَرَ السَّمِّ لِيَعَالِجُوهُ  
 وَلَاوَلِ مَرَّةً بَعْدَ خَمْسِ سَنَوَاتٍ نَطَقَ أَيُّوبُ أُنْدَى قَائِلًا: رَبُّمَا غَضَّتْ لِسَانَهَا!!!

۱ - واژه ترکی است بمعنای آقا.

۲ - نیش دار. گزنده.

۳ - اورا برمی انگیزد.

۴ - ناچیزترین. تافه، ناچیز.

۵ - بدندان گزید.



## ملاحظه:

- ۱ - این درس را که از مهمترین مباحث نحو عربی است به دقت تمام بیاموزید .  
در جمله فارسی زیر دقت کنید : زمستان سرد است . زمستان مسند الیه و سرد مسند است ، است را هم رابطه می نامند . در زبان عربی به این رابطه لفظی احتیاجی نیست و ما اسناد را از اعراب و علائم تعریف و معنی جمله و مسائل دیگر درمی یابیم :
- أَلشَّتَاءُ بَارِدٌ . « الشَّتَاءُ » را که مسند الیه است مبتدا می نامیم و همانطور که در متن این درس ملاحظه می کنید، مبتدا مرفوع است و اغلب معرفه . « بَارِدٌ » که مسند است خبر نامیده می شود و معنای جمله بدان کامل می شود و اغلب بعد از مبتدا می آید .
- ۲ - اگر اسمی « نکره مفید » باشد می تواند مبتدا قرار گیرد : رَجُلٌ عَالِمٌ حَضَرَ . در این جمله ، مبتداء ( یعنی : رَجُلٌ عَالِمٌ ) نکره مفید است .
- ۳ - گاهی خبر بر مبتدا مقدم می شود :
- الف - اگر خبر مجرور یا ظرف باشد و مبتدا نکره باشد مانند : فِي الصَّفِّ (خبر) طَالِبٌ (مبتدا) . ولی ما جمله را در فارسی ، به همان شکل طبیعی زبان فارسی ترجمه می کنیم : دانشجوئی در کلاس است . یا : عندك (خبر) قلمٌ (مبتدا) ، قلمی نزد تو است .
- ب - اگر خبر از آن واژه هائی باشد که همیشه در صدر جمله قرار می گیرند : آيْنَهُ (خبر) الطَّرِيقُ (مبتدا) باز به فارسی چنین می شود : راه کجاست ؟
- ج - اگر به مبتدا ضمیری متصل شود که مرجعش خبر باشد . در این حال نیز ناچاریم خبر را قبل از مبتدا و ضمیر قرار دهیم : فِي الدَّارِ (خبر) صَاحِبُهَا (مبتدا) . اگر بگوئیم صاحبها فی الدار ، معلوم نیست از صاحب چه چیزی صحبت می کنیم .
- د - اگر مبتدا محصور باشد : مَا عَادِلٌ إِلَّا اللَّهُ : در این جمله ، عدالت را به خداوند منحصر کرده ایم .
- ۴ - همانطور که ملاحظه می کنید ، لازم نیست که خبر حتماً اسم باشد ، بلکه ممکن است :
- الف - اسم باشد : الطَّالِبُ مُجْتَهِدٌ .

- ب - جمله فعلیه یا اسمیه باشد : الشمسُ ظَهَرَتْ ، یا : الكسلُ عاقبتهُ الفقْرُ .
- ج - شبه جمله باشد : الكتابُ تحتَ الكرسيِّ (شبه جمله ، ظرف است) یا : بلاءُ الانسانِ من اللسانِ (شبه جمله ، جار و مجرور است) .
- ه - ممکن است یک جمله دارای چندین مبتدا و خبر باشد ، مانند : الكسلُ عاقبتهُ الفقْرُ . الكسل مبتدا است و آنچه که معنی مورد نظر ما را می رساند و سخن را تکمیل می کند ، جمله ای است که بعد از آن آمده : عاقبتهُ الفقْرُ . پس تمام این جمله را خبر « الكسل » می نامیم و می گوئیم جمله ، محلاً مرفوع است . اما همین جمله ، نیز خود شامل یک مبتدا و خبر است : « عاقبته » مبتدا است و « الفقْر » خبر آن . و به فارسی چنین ترجمه می شود : عاقبت آن فقراست .

## تمرین :

١ - جمله های زیر را اعراب گذاشته مبتدأ و خبر آنها را معین کنید :

طهران مزدحمة بالسيارات ، وازدحام السيارات يسبب الكوارث<sup>١</sup> . فالسائقون<sup>٢</sup> لايتوجهون والعابرون لايلتفتون وقوانين المرور<sup>٣</sup> لايعمل بها وهذا يعرض ارواح الناس للخطر . فالسبب في كثرة الحوادث جرأة السائقين وتهاونهم<sup>٤</sup> . والصحف تكتب والاذاعة تعلن يومياً والحوادث تكثر وتزداد والناس لايقظون الى قيمة ارواحهم واموالهم .

٢ - برای خبرهای زیر مبتدای مناسبی بیاورید :

... في الكلية .

... فوق المنضدة .

... على المأذنة .

... في السماء .

... خلف الباب .

... يتسلق الجبل .

... ماءه عذب .

... تجلسان في المكتبة .

... نتقن صناعة السجاد .

... بدأ الدراسة ؟ .

كيف . . . ؟ .

٣ - جملات زیر را به عربی ترجمه کنید :

- من دانشجوی دانشگاه ام .

١ - جمع ، كارثة : مصيبت ، سانحه .

٢ - جمع ، سائق ، راننده .

٣ - قوانین راهنمایی .

٤ - سهل انگاری .

— نفت و علم پایه ثروت ایران اند .

— تنها دانشجوی کوشا پیروز می شود .

— گلی زرد پژمرده شده و بلبل غمگین بر آن می گرید . و باغبانی در گوشه باغ

نشسته به این امر می اندیشد . طبیعتی که آن گل را بر آورد آنرا بکشت و خداوندی که

در هستی زیبایی نهاد در نیستی نیز جمالی پنهان داشت .

## الدَّرْسُ الثَّلَاثُ عَشَرَ

### الف: الصَّرْفُ

#### هَذَا الشَّرْقُ الْكَبِيرُ

الشَّرْقُ مِنْبَعُ النُّورِ وَالْإِشْرَاقِ فَهُوَ مَهَبْتُ<sup>١</sup> الرِّسَالَاتِ السَّمَاوِيَّةِ وَهُوَ وَاثُ الْحَضَارَاتِ الْقَدِيمَةِ الْعَرِيقَةِ كَالْفَارْسِيَّةِ وَالْيُونَانِيَّةِ وَالصِّينِيَّةِ وَالْمِصْرِيَّةِ وَالْهِنْدِيَّةِ وَالرُّومَانِيَّةِ ، فَهُوَ لِهَذَا يُعَدُّ مَدْرَسَةَ الْقِيَمِ الرَّفِيعَةِ وَالْمَثَلِ الْعَالِيَةِ<sup>٢</sup> دِينِيَّةً كَانَتْ أَوْ اجْتِمَاعِيَّةً أَوْ أَخْلَاقِيَّةً أَوْ أَدَبِيَّةً .

وَالشَّرْقُ بِصِفَةِ عَامَّةٍ يَتَحَلَّى بِالْفَضَائِلِ النَّفْسِيَّةِ وَالْكَمَالَاتِ الْإِنْسَانِيَّةِ ، فَالْحَيَاةُ الدُّنْيَوِيَّةُ فِي عَقِيدَتِهِ سِيرَةٌ مُوقَّتَةٌ إِلَى حَيَاةٍ أُخْرَوِيَّةٍ خَالِدَةٍ . وَعَمْرُهُ حَقْلٌ يَحْصُدُ بِنَفْسِهِ مَا زَرَعَ فِيهِ فَالْخَيْرُ يُثْمِرُ الْخَيْرَ وَالْعَكْسُ بِالْعَكْسِ ، وَلِهَذَا ، مَاتَ فِيهِ نَزْعَةُ السَّبْعِيَّةِ وَالْعَنْجَبِيَّةِ<sup>٣</sup> وَحُبُّ الظُّهُورِ وَالْفَرْدِيَّةِ وَحَلَّ مَحَلَّهَا التَّوَاضُعُ وَالْإِحْسَانُ وَالزُّهْدُ وَالتَّقْوَى .

فَالْأَرْضُ مُسْتَقَرُّهُ ، مِنْهَا خَلَقَتْهُ وَعَلَيْهَا مَقَامُهُ وَإِلَيْهَا عَوْدَتُهُ ، فَهُوَ تُرَابِي يَبْنِي حَيَاتَهُ عَلَى الْأَرْضِ ، فَهِيَ حَيَاةٌ زُرَاعِيَّةٌ فِي أُسَاسِهَا وَإِنْ كَانَ نَشَاطُهُ فِي النَّاحِيَةِ التَّجَارِيَّةِ الْقَائِمَةِ عَلَى أُسَاسِ الْإِنْتِاجِ الزَّرَاعِيِّ وَالْمَوَارِدِ الطَّبِيعِيَّةِ لَا يَبْقِلُ عَنْهَا فِي الزَّرَاعِيَّةِ . أَمَّا حَيَاتُهُ الصَّنَاعِيَّةُ فَلَمْ تَتَجَاوَزْ الْحِرْفَ وَالصَّنَاعَاتِ الْبَدْوِيَّةَ حَتَّى هَذَا الْقَرْنَ الْأَخِيرِ

١ - جايگاه نزول .

٢ - ارزش های بلند پایه و مثل اعلى (ايدهآلهای عالی) .

٣ - خوی درندگی و خودستائی .

حيث وجد نفسه أمام الإنتاج الآلي<sup>١</sup> يرى أن جهده أصبح جهيداً وربحاً ربيحاً وإنتاجه أنيبيجاً فلم يجد مفرّاً من أن يساير تطور الحياة الصناعية بتبديل المعامل الصغيرة بالمصانع الضخمة فيكثُر الإنتاجُ فإذا، السلبيّة سلعة<sup>٢</sup> والبضاعة بضاعة<sup>٣</sup> والمخيزن مخزن<sup>٤</sup> والمتيجر متجر. وبذلك أقدم الشرق على اقتحام الميادين الصناعية وبدأ يشق طريقه في غمار الحياة الآلية.

وكان بيت الشرق متواضعاً لا يرتفع كثيراً عن الأرض، ولكنه يتسع ويتمدد عليها في راحة تامة على خلاف مانجده في ناطحات السحاب<sup>٥</sup> فالشرق يعتبر نفسه في خدمة المجتمع، فلذلك نرى أن باب بيته مفتوح بمصراعيه على الضيف والصديق والجار والقريب وابن السبيل مرحباً بهم ومكرماً وفادتهم، هذه هي إحدى سمات الشرق التي يتمييزها عن غيره. وأجل ما في الشرق هو أصالة الدين وعيراقه العليم والفلسفة المبنية على العقل والإيمان فليشرق أن يعترف بتراثه التليد الخالد الذي يعد ولا يزال نبراساً<sup>٦</sup> للانسانية عبر القرون والأعصار فأين الشرق من الغرب فأين النور من الدجى<sup>٧</sup>؟

١ - توليد صنعتي و ماشيني.

٢ - كالا.

٣ - كالا.

٤ - آسمانخراش.

٥ - مقدم آنان.

٦ - شرقي بايد به ميراث كهن خويش بالذ.

٧ - مشعل.

٨ - تاريخي.

## الدَّرْسُ الرَّابِعُ عَشَرَ

### الف : الصَّرْفُ

إِسْمَا الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ :

إِسْمَا الزَّمَانِ وَالْمَكَانِ وَالْمَصْدَرِ الْمِيمِيِّ :

— عند ما قال الحسين (ع) : خُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمُ مَخْطَطَ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جَيْدًا الْفَتَاةِ ، كَانَ عَلَيَّ مَوْعِدٌ مِّنْ مَّقْتَلِهِ فَتَقَرَّرَ مَحِبًّا الْفَضِيلَةَ بِمِمَّاتِهِ .  
— كان مكتبُ إصفهانَ الفلاسفي مَدَّةً خَلَّاهُ جَدِيدًا لِلْفَلَسَفَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَذَلِكَ بِمَجِيئِ الْعَمِيرِ دَامَادٍ وَمُتَلَصِّدًا ، بَعْدَ التَّجَاوُزِ إِلَى أَوْ رَبَّاءَ عَنِ طَرِيقِ أَبِي رُشْدٍ حَيْثُ اتَّخَذَتْ مَعْقِلَهَا .

— الشاعِرُ بَرِّي الْأَرْضِ جَمِيلٌ فِي مَصَيِّفِهَا وَمَشْتَاهَا وَالْإِنْسَانِيَّةُ جَمِيلَةٌ فِي مَشَيِّبِهَا وَ مَصْبَاهَا . فَمَقَامُ كُلِّ شَيْءٍ فِي مَقَامِهِ جَمِيلٌ : هَذَا . لِأَنَّ عَيْنَ الشاعِرِ يَرَى كُلَّ شَيْءٍ بِعَيْنِ الْمُحِبَّةِ .

— يَقُولُونَ إِنَّ الْحَيَاةَ مَلْهَاءٌ ، وَالْحَقِيقَةَ أَنَّهَا مَأْسَاءٌ مَا لَمْ تُحَقِّقْ الرُّوحُ مَرْجِعَهَا إِلَى الْمَوْطِنِ السَّمَاوِيِّ الْأَوَّلِ .

— الْعَاشِقُ يُصَلِّ بِسَهُولَةٍ إِلَى مُسْتَوْدَعِ أَسْرَارِ حَبِيبِهِ حَيْثُ لَا مَنُكْشَفَ وَلَا مُطَّلِعَ لِأَحَدٍ غَيْرِ اللَّهِ .

— دَخَلْتُ السُّوقَ بِالْأَمْسِ ، فَوَجَدْتُ النَّبَائِعَ وَالشَّارِيَ مَبْتَسِمِينَ . فَعَرَفْتُ أَنَّ السُّوقَ رَائِحَةٌ وَالْحَالَةَ مَيْسِرَةٌ وَالرِّزْقَ وَافِرٌ ، وَالْعَيْشَ مَطْمَئِنٌ . فَأَنْفَقْتُ

مُدَّخَرِي<sup>۱</sup> كَلَّهُ فِي مُشْتَرِيَاتِ ضَرُورِيَّةٍ لَازِمَةٍ .

— إلهي ، أنتَ مُلْتَجِئِي وَمَقْصُودِي وَمُعْتَمِدِي وَمُرَادِي وَمَتَكَلِّي  
وَمَطْلُوبِي... أَللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مُوَفِّقًا إِلَى رِضَاكَ مَمْدَدًا فِي خُطَايَ إِلَيْكَ وَلَا تَجْعَلْنِي  
مَحْرُومًا مِنْ عَطْفِكَ ، مَطْرُودًا مِنْ رَحْمَتِكَ .

فَتِي مَاتَ بَيْنَ الطَّعْنِ وَالضَّرْبِ مَيْتَةً

تَقُومُ مَقَامَ النَّصْرِ إِنْ فَاتَهُ النَّصْرُ

وَأُثْبِتَ فِي مُسْتَنْقَعِ<sup>۲</sup> الْمَوْتِ رِجْلَهُ

وَقَالَ لَهَا مِنْ تَحْتِ أَحْمِصِكَ<sup>۳</sup> الْحَشْرُ

وَمَا مَاتَ إِلَّا مَاتَ مَضْرِبُ سَيْفِهِ

مِنَ الضَّرْبِ وَاعْتَلَّتْ عَلَيْهِ الْقَنَاةُ السُّمْرُ .

هُمُ الْآهْلُ لَا مُسْتَوْدِعُ السَّرِّ ذَائِعٌ

لَدَيْهِمْ وَلَا الْجَانِي بِمَا جَرَّ يُخْذَلُ .

مَلَامُكَ فِي أَهْلِ النَّبِيِّ فَانْتَهَمَ

أَحْيَايَ مَا عَاشُوا وَأَهْلُ ثِقَاتٍ .

كَلَّمَا قَلْتُ مَتَى مِيعَادُنَا

ضَحِكْتَ هِنْدٌ وَقَالَتْ : بَعْدَ غَدٍ .

۱ — اندوخته ، پس انداز .

۲ — باطلاق .

۳ — شست پای تو .

۴ — نیزه .



## ملاحظه:

این درس شامل پنج موضوع صرفی است که از نظر ساختمان تاحدی بهم شبیه‌اند:

۱- مصدر میمی: در درس‌های قبل مصدر و انواع گوناگون آنرا دیدید. از

آنجمله مصدر میمی بود که چون با میم شروع می‌شود چنین خوانده شده است.

و گفتیم این نوع مصدر را از فعل‌های ثلاثی مجرد بر وزن مَفْعَل می‌سازند: مصدر

میمی برخی از این افعال از قاعدهٔ بالا مستثنی شده بر وزن مَفْعِل می‌آیند، مانند: مَوَلِد، مَوَسِم، مَوْرِد، مَجْبِيء، مَشْيِب، مصیر.

مصدر میمی در افعال غیر ثلاثی مجرد، کاملاً بر وزن اسم مفعول است مانند:

مُسْتَخْرَج بمعنى استخراج.

۲ و ۳- اسم زمان و اسم مکان: که بر زمان یا مکان وقوع فعل دلالت می‌کنند

و وزن آنها تاحدی شبیه به مصدر میمی است: هر فعل ثلاثی مجرد که عین الفعل آن در

مضارع مضموم یا مفتوح باشد یا اگر ناقص باشد، اسم زمان و مکان آنرا بر وزن مَفْعَل

سازند، مانند: يَقْتُلُ، يَشْرَبُ، يَدْعُو: مَقْتَل، مَشْرَب، مدعی.

اما اگر این عین الفعل، مکسور باشد یا اگر فعل مثال باشد اسم زمان و مکان

آن بر وزن مَفْعِل است، مانند: يَجْلِسُ، وَضَع يَضَع: مَجْلِس، مَوْضِع.

چند اسم خیلی مشهور داریم که از این قاعده مستثنی هستند، خوب است آنها را

بخاطر بسپارید: مَسْجِد، مَغْرِب، مَشْرِق، مَرْفِق، مَفْرِق... عین الفعل مضارع

هیچیک از این فعل‌ها مکسور نیست و قاعدهٔ بایست می‌گفتیم مَسْجِد.

اسم زمان و مکان فعل‌های غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آنها است، مانند:

الْتَجَأ: مُتَجَأ، اعْتَمَدَ: مُعْتَمَد، زَلْزَلَ: مُزْزَل.

۴ و ۵- اسم فاعل و اسم مفعول: اسم فاعل برکنندهٔ کار و اسم مفعول بر کسی

یا چیزی که عمل بر آن واقع شده دلالت می‌کند.

الف- در فعل‌های ثلاثی مجرد اسم فاعل را بر وزن «فاعل» و اسم مفعول را

بر وزن «مفعول» می‌سازند: کاتب، مکتوب.

ب - اسم فاعل در فعل های غیر ثلاثی مجرد از صیغه معلوم مضارع ساخته می شود بدین ترتیب که : اولین صیغه مضارع معلوم را گرفته بجای حرف مضارع آن میم مضموم (م) می گذاریم و حرف ما قبل آنرا نیز اگر خود مکسور نباشد کسره می دهیم : **يُسْتَخْرَجُ** ← **مُسْتَخْرَجٌ** ، **يُفْعِلُ** ← **مُفْعِلٌ** ... و به این ترتیب اسم فاعل به دست می آید . ولی اسم مفعول از مضارع مجهول ساخته می شود : کافی است که حرف مضارع را به میم مضموم تبدیل کنیم تا اسم مفعول حاصل شود : **يُسْتَخْرَجُ** ← **مُسْتَخْرَجٌ** ، **يُفْعِلُ** ← **مُفْعَلٌ** ...

\* - اگر خواستید از فعل هائی که با یکی از حروف جر متعدی می شوند یا اصولاً با یکی از این حروف همراه اند اسم مفعول بسازید فراموش نکنید که حرف جر بجای خود باقی می ماند مثلاً :

أشار الأستاذُ إلى طالبةٍ ← طالبٌ مشارٌ إليها .

غَضِبَ الحاكمُ على المجرمِ ← المجرمُ المَغضوبُ عليه .

\* - در آنچه که گذشت دیدیم که چهار صیغه از نظر ساختمان با هم هیچ تفاوتی

ندارند و باید از سیاق کلام بفهمیم که کدامیک مراد است :

اسم مفعول ، اسم زمان ، اسم مکان ، مصدر میمی از افعال غیر ثلاثی مجرد .

## تمرین:

- ۱ - جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید :
  - طبیعت آب آن است که بر سر اشپی (حدَر) نماند . پس به سوی پستی (خَفَصَ) روان شود اما پرنده ، باز یگاهش هوای آزاد است .
  - در ایستگاه اتوبوس منتظر شدم تا هوشنگ آمد .
  - هجرتگاه پیامبر (ص) مدینه بود .
  - آبادان کان طلای سیاه است .
  - آیا در دانشکده نمازگاهی هست ؟
  - آیا در شهر شما گردشگاههای زیبایی هست ؟
  - هنگام طلوع آفتاب از خواب برخاستم .
- ۲ - اسمهای زمان و مکان زیر را بیابید و حرکت آنها را معین کنید :
  - منضج العینب فی فصل الربیع .
  - مطلع الشمس فی المشرق .
  - مقتل الرجل بین فکئیه .
  - مجلس العلم روضة من ریاض الجنة .
  - یطیب لی أن أتمتع بمغرب الشمس و مشرقها .
  - الظلم مرتعة وخیم .
  - العاقل من أخذ ممره لمقره .
- ۳ - به جای فعل هائی که در زیر بحروف درشت نوشته شده است ، اسم فاعل

یا مفعول بگذارید :

- الطالب ینجح إذا اجتهد .
- من یقطف الورد یتحمل الشوک .
- من یرج السلامة لا یدع الشجاعة .
- هل من یقول خیراً للناس ؟

— وجدتُ رجلاً وقد قُتِلَ على الطريق والناس حوله واقِفونَ .  
— ذَهَبْتُ إلى الرِّيفِ وشاهدتُ القمحَ قد زُرِعَتْ ، والبنجرُ قد جُمِعَ ،  
والأرضَ قد كُسِبَتْ برداءها الأخضرِ .

## الدَّرْسُ الرَّابِعُ عَشَرَ

ب : النَّحْوُ

المصدرُ والأفعالُ الناقصةُ :

قِصَّةُ حُبِّ الْمُجْنُونِ لَيْلَى الْعَامِرِيَّةِ ، وَنَظْمُهُ الشُّعْرَ لَهَا لَيْسَتْ خَافِيَةً لِأَحَدٍ ، غَيْرَ أَنَّ بَعْضَ الْأُدْبَاءِ يَشْكُونُ فِي كَوْنِهِ مُجْنُونًا كَمَا يَرْتَابُونَ أحيانًا فِي وَجُودِهِ وَفِي وَجُودِ عَشِيقَتِهِ لَيْلَى . وَقَدْ سَرَدَ أَبُو الْفَرَجِ الْإِصْفَهَانِيُّ أَخْبَارَهُ وَأَشْعَارَهُ فِي كِتَابِهِ الْأَغَانِي . مِنْهَا قَوْلُهُ :

إِنَّ قَيْسَ بْنَ الْمُتَلَوِّحِ كَانَ يُحِبُّ لَيْلَى وَهَمَاصِيَّانَ يَرَعِيَانِ الْمُوَاشِيَّ ،  
فَلَمْ يَزَالَا كَذَلِكَ حَتَّى كَبُرَا ، فَأَبْعَدَتْ لَيْلَى عَنْهُ . وَقَدْ قَالَ فِي ذَلِكَ :

تَعَلَّقْتُ لَيْلَى وَهِيَ ذَاتُ ذُوَابَةٍ

وَلَمْ يَبْدُ لِلْأَثْرَابِ مِنْ تَدْيِهَا حَجْمٌ

صَغِيرَيْنِ نَرَعَى الْبَهْمَ يَا لَيْتَ أَنَّنَا

إِلَى الْيَوْمِ لَمْ نَكْبُرْ وَلَمْ تَكْبُرِ الْبَهْمُ

وَلَمَّا عَرَفَ أَبُوهَا أَمْرَهُمَا ، أَهْدَرَدَمَهُ أَنْ دَخَلَ فِي حَيِّ لَيْلَى . فَانْهَارَتْ

قَوَاهُ أَمَامَ هَذَا الْحُكْمِ الْعَجَائِرِ فَصَارَ مُجْنُونًا هَائِمًا عَلَى وَجْهِهِ ، مُشْرَدًا لَا يَسْتَقِرُّ .

وَيُضَيِّفُ صَاحِبُ الْأَغَانِي قَائِلًا : لَمْ تَزَلْ تَلِكْ حَالَهُ يُتَسَكَّعُ<sup>٣</sup> فِي جَنَابَاتِ

١ - همكتان .

٢ - آواره .

٣ - يرمسه مئ زند .

النحيُّ مُنْفَرِدًا عَارِيًّا لَا يَلْتَبَسُ ثَوْبًا إِلَّا يُمَزِّقُهُ وَيَقُولُ:  
أَيَا وَيْحَ مَنْ أَمَسَى تُخَلِّصَ عَقْلُهُ

فَأَصْبَحَ مَذْهُوبًا بِهِ كُلِّ مَذْهَبٍ

وكان رجلٌ من بني عامرٍ يحكي أخبارَ مجنونٍ ويقول: رأيتُه في الباديةِ كان  
قد رَسَمَ على الرَّمْلِ صورةً وبات يَنْظُرُ فيها ويقولُ:

أَظَلُّ غَرِيبَ الدَّارِ فِي أَرْضِ عَامِرٍ

الْأَكْلُ مَهْجُورٌ هُنَاكَ غَرِيبٌ.

وحدَّث<sup>١</sup> أن سافرَ أبو ليليَ وزوجها، فأتَهَرَ المَجْنُونُ الفُرْصَةَ وَذَهَبَ  
إلى حَيْثُهَا حيثُ أَقَامَ لَيْلَةً. فلَمَّا أَرَادَ الخُرُوجَ فِي السَّحَرِ قَالَتْ لَهُ: سِرْ إِلَى فِي  
كُلِّ لَيْلَةٍ مَا دَامَ القَوْمُ مُسَافِرِينَ. فلَمَّا رَجَعُوا، قَالَ المَجْنُونُ:

تَمَتَّعْ إِلَى أَنْ يَرْجِعَ القَوْمُ مِنْهُمْ

مَتَى يَرْجِعُوا يَحْرُمُ عَلَيْكَ كَلَامُهَا.

وما بَرِحَ المَجْنُونُ هَائِمًا<sup>٢</sup> يَتْلَهَفُ<sup>٣</sup> على ليلي حتى فارقَ الدُّنْيَا.

ومِمَّا نَظَّمَهُ فِي حُبِّهَا: قَالَ لِنَفَرٍ مِنْ أَهْلِ اليَمَنِ كَانُوا يَمْرُونُ بِهِ:

أَلَا أَيُّهَا الرِّكْبُ النِّمَانُونَ عَرَّجُوا

عَلَيْنَا فَقَدْ أَمَسَى هَوَانَا يَمَانِيَا

لَمَّا ذُكِرَ عُرْوَةٌ عِنْدَهُ قَالَ:

عَجِيبَتْ لِعُرْوَةِ العَدْرَى أَضْحَى

وعُرْوَةٌ مَاتَ مَوْتًا مُسْتَرِيحًا

أَحَادِيثًا لِقَوْمٍ بَعْدَ قَوْمٍ

وَمَا أَنَا مَيِّتٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ

١- اتفاق افتاد.

٢- سرگردان.

٣- در شوق دیدار پسر می برد.

## ملاحظه :

۱- در نخستین قسمت درس چنین جمله‌ای داریم ؛ نَظَّمَهُ الشَّعْرَ ، « النَّظْمُ » مصدر است و مفعول به گرفته است که منصوب می‌باشد « الشَّعْرَ » پس گاهی ، مصدر نیز عمل فعلش را انجام می‌دهد ، مشروط باینکه اصولاً به مفعولی احتیاج داشته باشد ، یعنی متعدی باشد و بفاعل خود نیز اضافه شود . « در جمله بالا - ه - » که بجای « مجنون » قرار گرفته است .

## ۲- أفعال ناقصة :

جمله زیر را در نظر بگیرید ؛ عَلِيٌّ شَاعِرٌ ، عَلِيٌّ شَاعِرٌ است . اگر بخواهیم بگوئیم ، عَلِيٌّ شَاعِرٌ بود ، چنین می‌گوئیم :

كَانَ عَلِيٌّ شَاعِرًا . به نصب واژه دوم . در ترکیب حالت اول می‌گوئیم : مبتدا و خبر و در حالت دوم می‌گوئیم : اسم و خبر كان .

اسم كان و اخوات آن همیشه مرفوع است و خبر آنها همیشه منصوب . افعالی که چنین حالتی در جمله اسمیه ایجاد می‌کنند أفعال ناقصة خوانده می‌شوند و عبارتند از : كانَ ، أَصْبَحَ ، ظَلَّ ، أَضْحَى ، صَارَ ، أَمْسَى ، بَاتَ ، مادامَ . و نیز افعال : مازالَ ، ما فتىءَ ، ما برحَ ، ما انفكَّ . ( از این دسته اخیر فعل امر ساخته نمی‌شود ) . و نیز لیس<sup>۱</sup> ( که فقط صیغه ماضی آن استعمال می‌شود ) . معانی مختلف این افعال را در درس دیده‌اید .

\* - خبر این افعال کاملاً مانند خبری است که در باب مبتدا و خبر دیدیم ، یعنی ممکن است مفرد ( بسیط ) باشد یا جمله فعلیه یا جمله اسمیه ، یا شبه جمله . و نیز ممکن است مانند مبتدا و خبر مقدم و مؤخر شوند . ( به درس ۱۴ رجوع شود ) .  
\* - گاهی ممکن است « بانی » به خبر كان ( بشرط اینکه منفی باشد ) و به خبر لیس اضافه شود که در معنی هیچ تغییر حاصل نمی‌گردد :

۱- و همچنین است حکم اسم و خبر « ما » و « لا » شبیه بان و اسم و خبر افعال مقاربه « یکاد... » از استاد توضیح بخواهید .

ما كانَ اللهُ بظالمٍ ، ليسَ اللهُ بظالمٍ .

\* - ممکن است که این افعال به صورت تام استعمال شوند و دیگر ناقصه نباشند،

در این حال به خبر احتیاجی نیست : كانَ اللهُ ولم يكنْ معه شيءٌ ، باتَ الولدُ :

كودك خفت .



## تمرین :

- جمله‌های زیر را ترجمه کنید و فعل‌هایی را که میان پرانتز گذاشته‌ایم بکار برید :
- هوا سرد بود (کان) و آسمان پوشیده از ابر (مُلبَدَّ) بود و برف در خیابانها  
 آنباشته (مُتَرَاكِم) شده بود (ظَلَّ). سرما همچنان شدید بود (مازالَ) بحدی که  
 بیشتر میوه‌ها تلف شد .
- درخت از شدت سرما عاری از برگ شد (باتَ) .
- تا هنگامیکه آسمان ابری است (مادامَ) خورشید پنهان می‌ماند (ظَلَّ) .
- کتابی که در دست فرید است مفید نیست (لیسَ) .
- درسهای عربی ما دشوار نیست (لیسَ) .
- در فصل زمستان ، روز کوتاه می‌گردد (صارَ) و شب بلند (أصْبَحَ) .
- هنوز استاد در کلاس است (مازالَ) و همچنان دانشجویان بدرس او گوش  
 می‌دهند (لم یزلَ) .

## الدَّرْسُ الرَّابِعُ عَشَرَ

### ج : القِرَاءَةُ

#### وَطَنِي

يا موطينَ آبائي وأجدادي ومرتعِ أولادي وأحفادي يا منبتَ محيائي  
ومدارجِ طفولتي ومسارحِ صباي وشبابي ومراقي فتوتي ورجولتي وملجأ  
شيبتي وهرمي<sup>١</sup> ومدخرِ كهولتي ومعجزتي ومحتضن<sup>٢</sup> رفاقي<sup>٣</sup> بعدَ مَماتي  
أنت! مَنْ أَنْتَ؟ يا مَنْ لَكَ في عُنُقِي مَكْرُمَةُ الخَالِقِ على المخلوقِ والمعبودِ  
على العابدِ . وأنا! مَنْ أَنَا؟ غَيْرُ حَفَنَةٍ مُقْتَبَسَةٍ من أديمِكَ صارت  
متجسِّمةً وجُرْعَةً مُشْتَهَاةً من زُلَالِكَ أَصْبَحْتَ متحرِّكةً وهبَّةً مُرتجاةً من  
نَسِيمِكَ باتتْ مطمئنَّةً ولمحةً مُستضيئةً<sup>٤</sup> من عَقْلِكَ لازلتْ مُفَكِّرةً .  
أَتَحْرَكُ مِنْ أَيْنَ؟ مِنْكَ يا مَبْدئي . علام<sup>٥</sup>؟ حَجْرِكَ<sup>٦</sup> يا مَلْعَبِي . إلى أَيْنَ؟  
إِلَيْكَ يا مُنْتَهَى أَمَلِي فَمَنْ أَنْتَ؟ يا مَنْ لَكَ في عُنُقِي مَرَحْمَةُ الأَبِّ ومحبَّةُ  
الأمِّ ، وحتَّى أبِي وأمِّي فهما نِعْمَتُكَ الأُولَى عَلَيَّ أَنْتَ مُنْعِمُهُما ومُهْدِيهِما

١ - پیری .

٢ - آغوش .

٣ - استخوانها پوسیده .

٤ - یک مشت .

٥ - کنایه از زمین .

٦ - جلوه ای درخشان .

٧ - دامن .

وَأَنَا مَنْ أَنَا؟ رُوحٌ هَائِمَةٌ<sup>۱</sup> فِي بَحَارِ مَحَبَّتِكَ بَيْنَ شَاطِئِي نُورِكَ : مَشَارِقِكَ  
وَمَغَارِبِكَ فِي حُلَّتَيْكَ الْجَمِيلَتَيْنِ : مَشْتَاكِ وَمَصِيفِكَ وَحَالَاتِكَ مِنْ  
مَطَالِعِكَ وَمَنَازِلِكَ مَعَ طَائِرِكَ عَلَى ذُرَاكِ يُرْجَعُ<sup>۲</sup> لَكَ مَعْنَاهُ الْعُدْبَ وَفِي  
مُسْتَعْطَفِ الْوَادِي عِنْدَ مَسِيلِ الْغُدِيرِ يُوقَعُ<sup>۳</sup> خَرِيرَةُ الْمُمُوسَى فِي مَرَاتِعِكَ  
الْمُخْضَلَةِ السَّابِغَةِ ° يُوسَعُ الْمُنْتَدَى<sup>۴</sup> لِأَطْفَالِكَ . فِي قِصَصِ الْعِشْقِ وَالنُّهْوَى  
عَلَى مَبَاسِمِ<sup>۵</sup> الْعُدَارَى يَحْكِيهَا لِلسَّبُوعِ فِي مَلَا حِمِكَ وَمَوَاقِفِكَ وَمَفَاخِرِكَ  
التَّارِيخِيَّةِ وَمَوَاهِبِكَ النَّفِطِيَّةِ وَمَا تَرَكَ عَلَى بَنِيكَ وَبَنِي جِنْسِهِمْ . نَعَمْ أَنَا  
مَوْلَةٌ<sup>۸</sup> فِي حَبِّكَ مِنْ أَصْغَرِ ذَرَّةٍ مِنْ كِيَانِكَ إِلَى أَعْظَمِ مَعْنَى فِي وَجُودِكَ .  
كَانَ فَتَاكَ بِالْأَمْسِ طِفْلاً وَلَمْ يَكُنْ هُنَاكَ مَلَامٌ أَلَا يَشْكُرُ الطِّفْلُ وَالِدَهُ وَقَدْ  
أَصْبَحَ رَجُلًا وَصَارَتْ قَدَمُهُ تَحْدُثُهُ بِنِعْمَةِ السَّيْرِ بَيْنَ مَجَانِيكَ وَمَبَاهِجِكَ  
وَبَاتَتْ عَيْنُهُ تَحْدُثُهُ أَمَامَ كُلِّ مَنْظَرٍ وَلَدَى كُلِّ مَظْهَرٍ لِفَضْلِكَ الَّذِي ظَلَلْتَ  
تُسَبِّغُهُ عَلَيْهِ وَلَا زَالَ مَشْمُولًا بِعَطْفِكَ وَمُفْعَمًا<sup>۱۰</sup> بِلُطْفِكَ مَا دَامَ عَلَى قَيْدِ  
الْحَيَاةِ وَمَا بَرِحَ وَفَاؤُكَ وَفَضْلُكَ اسْتَاذًا فَأَيُّ مَقَالٍ أَقُولُهُ وَالْكَلِمَاتُ عَاجِزَةٌ  
وَالْبَيَانَ مُفْحَمٌ<sup>۱۱</sup> وَأَيُّ مَقَامٍ أَتَّخِذُ مِنْكَ وَالْعَجْزُ مَهْمَا قَدِمْتُ مُبِينٌ وَإِنْ كَانَ  
لَا يُسْرُكَ إِظْهَارُ فَتَاكَ الْعَجْزَ بِقَدْرِ مَا تَسْرُكَ قَدْرَتُهُ ، فَمَا عَلَّمْتَهُ الْعَجْزَ . وَلَكِنْ

۱ - سرگردان .

۲ - بر می خواند .

۳ - [ با نواى موزون ] می خواند .

۴ - موزون و آهنگدار .

۵ - پر حاصل و پهناور .

۶ - جایگاه .

۷ - لبان ، تبسم گاه .

۸ - از خود بی خودم .

۹ - بوستانها و شادی گاهها .

۱۰ - آگنده .

۱۱ - بیان ناتوان و قاصر است .

ای جدید اُضيفهُ لم یکن منک و أنت مُستودعهُ<sup>۱</sup> و مُستسقاہ<sup>۲</sup> فاذا یقول  
الجزءُ لِلکُلِّ اِلا قولهُ اناجزؤهُک؟ اَمَّا ما یعتقدُ لسانی فهو ترَفُّعُکَ عن المَنِّ<sup>۳</sup>  
على بَنیکَ فما لَدَیکَ تُعطیه بكلِّ سَخاءٍ فلامُخِیب<sup>۳</sup> لِمِرادٍ او قِصْدٍ عندک، وکلُّ<sup>۴</sup>  
ما فیکَ مُشجِّعٌ لهم على الرِّفْعَةِ و المُنْضَاءِ، لاما نَعِ هَناکَ مِینَ اَنْ یَقْفِزُوا اِلی  
مَصافِ النُّجُومِ و هم اِذاکَ اِنما یرتَفِعُونَ بِاَنفُسِهِم و یعظِّمُونَ شَأنَهُم و اِنْ کانتُ  
هَناکَ مَقُولَةٌ تُلْزِمُ عَبْدَکَ فَهَی قولُهُ عِشْتَ و طنی عزیزاً کریماً حُرّاً، مُستَقِلاً .

---

۱ - سپردنگاه .

۲ - آبخشور او هستی .

۳ - نا امید کننده .

۴ - بجهند .

## الدَّرْسُ الْخَامِسُ عَشَرَ

### الف: الصَّرْفُ

إِسْمُ الْأَلَّةِ، الصَّفَّةُ الْمَشْبَهَةُ.

عُدْتُ فِي إِحْدَى اللَّيَالِي مُتَأَخِّرًا إِلَى مَنْزِلِي وَصَغَعَطْتُ عَلَى الْجِرَسِ فَلَمْ يُجِيبْنِي أَحَدٌ وَبَيَّسْتُ مِنْ قَرَعِ الْبَابِ وَوَقَفْتُ مُتَسَائِلًا: مَا الَّذِي حَدَّثَ وَلَمْ يَكُنْ مَعِيَ مِفْتَاحٌ. فَلَجَّأْتُ إِلَى حَدَادٍ فِي الْحَيِّ مُسْتَعِينًا بِهِ طَالِبًا مِنْهُ فَتَحَ الْبَابَ، فَحَضَرَ مَعَهُ الْمِيزْدُ<sup>١</sup> وَالْمِنْشَارُ<sup>٢</sup> الْحَدِيدِيُّ وَمِطْرَقَةٌ<sup>٣</sup> وَكَانَتِ اللَّيْلَةُ مُظْلِمَةً فَاسْتَعَرْنَا مِصْبَاحًا مِنَ الْجِيرَانِ وَبَعْدَ جُهْدٍ فَتَحْنَا الْبَابَ. وَمَا أَنْ دَخَلْتُ الْبَيْتَ إِلَّا وَصَدَمَ الْغَازُ أَنْفِي وَشَاهَدْتُ وَوَجَدْتُ الْمِزْهَرِيَّةَ<sup>٤</sup> مُلْقَاةً مُحَطَّمَةً وَالْمِذْيَاعَ<sup>٥</sup> مُنْكَفِيًا عَلَيَّ وَجْهِيهِ وَالْمَلَاعِقَ<sup>٦</sup> وَالسَّكَاكِينَ<sup>٧</sup> وَالْمَلَّاحَاتِ<sup>٨</sup> وَالشُّوكَ<sup>٩</sup> مُبَعَثَرَةً فِي كُلِّ مَكَانٍ، وَالْمِفَارِشَ مُمَزَّقَةً وَمُلْقَاةً فِي أَرْكَانِ الصَّالَةِ وَشَاهَدْتُ النُّقِطَةَ<sup>١٠</sup>

١ - سوهان .

٢ - ازه .

٣ - چکش .

٤ - گلدان .

٥ - راديو .

٦ - قاشقها .

٧ - نمکدانها .

٨ - چنگالها .

٩ - گریه .

مُنْطَرِحَةً عَلَى الْأَرْضِ لِاحْتِرَاكِ فِيهَا تَضَعُ أَنْفَهَا عِنْدَ عَقَبِ الْبَابِ . لَمَحَتْ<sup>۱</sup>  
 هَذَا فِي لِحْظَةٍ وَقَفَزَتْ إِلَى الْمَطْبَخِ وَفَتَحَتْ الشُّبَّاكَ وَأَغْلَقَتْ صُنْبُورَ الْغَازِ<sup>۲</sup>  
 وَالتَّفَتَتْ فَاذَا الْخَادِمُ مُلْتَقِي مَطْرُوحٍ مَعْشِي عَلَيْهِ<sup>۳</sup> فَاقْبَدُ النَّفْسِ فَاسْتَدْعَيْتُ  
 الطَّيِّبَ فَوْرًا وَجَاءَ وَمَعَهُ مُمْرُضٌ وَأَسْعَفٌ الْخَادِمَ وَنَهَضَتْ الْقِطْعَةَ مِنْ نَفْسِهَا،  
 فَسَأَلْتُ الْخَادِمَ بَعْدَ أَنْ أَفَاقَ<sup>۴</sup> لِمَاذَا تَرَكْتَ الصُّنْبُورَ مَفْتُوحًا؟ فَبَيَّكَيْ  
 مُعْتَدِرًا مُقْبَلًا يَدِي مُسْتَعْفِرًا قَائِلًا وَهُوَ مُنْفَعِلٌ<sup>۵</sup> عَمَّا حَدَثَ : وَاللَّهِ لَقَدْ  
 أَغْلَقْتُهُ وَلَكِنْ لَعَنَ اللَّهُ الْجَهْلَ . وَعَلَى كُلِّ حَالٍ لَمْ يَحْصُلْ شَيْءٌ لَقَدْ أَدْرَكْنَا  
 اللَّهَ بِفَضْلِكَ . فَقُلْتُ لَهُ : لَأَنْكُنْ مُتْسَاهِلًا فِي الْأُمُورِ ، مَتَفَانًا إِلَى هَذِهِ الدَّرَجَةِ ،  
 فَالْمِثْلُ يَقُولُ : أَعْمَلُهَا وَتَوَكَّلْ<sup>۶</sup> .

\* \* \*

— نظر فتیلسوف<sup>۱</sup> إلى رجل حسن الوجه خبيث النفس ، فقال له مداعباً<sup>۲</sup> :  
 بَيْتٌ حَسَنٌ وَفِيهِ سَاكِنٌ نَذَلٌ<sup>۳</sup> . ورأى آخر شاباً بهي الطَّلْعَةِ سِيءَ  
 الْخُلُقِ وَقَالَ : سَلَبْتُ مَحَاسِنُ وَجْهِكَ فَضَائِلَ نَفْسِكَ .

۱ — ديدم .

۲ — شیر گاز .

۳ — بی هوش شده .

۴ — درمان کرد .

۵ — بهوش آمد .

۶ — پای [ اشترا ] به بند و توکل بخدا کن .

۷ — شوخی کنان .

۸ — فرومایه .

## ملاحظه :

در این درس باز هم بمنظور تکمیل درس چهاردهم سخنی از جنبه نحوی اسم فاعل و اسم مفعول رفته است . چند نکته مهم را باید در این مورد مراعات کنید :

— اسم فاعل گاهی مانند یک فعل متعدی ، به مفعولی احتیاج دارد :  
الطالبُ مُحِبُّ كِتَابِهِ ، مثل اینست که بگوئیم : الطالبُ يُحِبُّ كِتَابَهُ . ملاحظه می کنید که در این مثال « مُحِبُّ » الف و لام ندارد . در اینصورت اگر بر حال یا آینده دلالت نمی کرد چنین عملی نداشت و ناچار از اسم فاعل و مفعولش ( - معمولش - ) یک مضاف و مضاف الیه می ساختیم : أَغْنَيْنَا يَا خَالِقَ الْوَجُودِ . البته در مثال اول هم می توان اسم فاعل را به مفعول اضافه کرد و گفت :

الطَّالِبُ مُحِبُّ كِتَابِهِ .

اما اگر اسم فاعل الف و لام داشته باشد حتماً احتیاج به مفعول منصوب دارد ، خواه بر ماضی دلالت کند خواه بر مضارع مانند : أَنَا الْقَارِئُ الْكِتَابَ = أَنَا قَارِئٌ الْكِتَابِ .

— اسم مفعولی که ال ندارد نیز مانند اسم فاعل ، اگر بر ماضی دلالت کند حتماً به اسمش - معمولش - اضافه می شود :

كَانَ الطَّالِبُ مُحِبُّبَ الْعَمَلِ . و اگر بر حال یا آینده دلالت کند ، هر دو وجه مجاز است یعنی هم می توانید بگوئید : الطَّالِبُ مُحِبُّبُ عَمَلِهِ ، و هم : الطَّالِبُ مُحِبُّبُ الْعَمَلِ .

— موضوع دیگری که در این درس مطرح است صفتی است که به « الصِّفَةُ الْمَشْبَهَةُ بِالْفَاعِلِ » مشهور است ، زیرا از نظر معنی کاملاً شبیه به اسم فاعل است جز اینکه ، برخلاف اسم فاعل ، بر حالت ثابتی در ذات دلالت می کند و فقط از فعل لازم ساخته میشود<sup>۱</sup> :

رَجُلٌ شَرِيفٌ كَرِيمٌ . دو صفت شریف و کریم معمولاً دوام و پیوستگی دارند

۱ - اشتباه نکنید که امثال : رحيم و قتيل ..... « فعيل » بمعنای اسم فاعل و اسم مفعول اند ، از استاد توضیح بخواهید .

اما اگر بگوئیم : رجلٌ مُشْرِفٌ یا کارِم برصفتی در زمان کوتاهی دلالت می کنند و اسم فاعل اند .

— صفت مشبّه فعل های ثلاثی مجرد وزن قیاسی ندارد: شریف ( شریفه ) - طاهر ( طاهرة ) - عطشان ( عطشی ) . . . تنها آنهایی که بر رنگ و عیب و زیور دلالت دارند بر وزن « أفعل » ساخته می شوند: أسود (سوداء) اللّون - أهيف ( هيفاء ) القمد - ألكن اللسان ( لکنی ) : صفت مشبّه ، از افعال غیر ثلاثی مجرد همان صیغه اسم فاعل است : إعتدل ← معتدل .

— عمده ترین موضوعی که در این درس آمده اسم آلت است که بر ابزار یا وسیله کار دلالت دارد، و آنرا بر اساس سه وزن می توان ساخت : مِفْعَل ، مِفْعَلَة ، مِفْعَال . در درس ، مثال های فراوانی برای آن آمده است . البته گروهی اسم آلت نیز موجود است که وزن خاصی ندارد و جامد است یعنی مانند اوزان سه گانه بالا از هیچ فعلی مشتق نشده اند مانند : جرس ، سیکین ، و گاهی بر وزن « فَعَالَة » می آید مانند سَمَاعَة التلیفون (گوشی تلفن) . الفرّامة ( چرخ گوشت ) . العَصَّارة ( آب میوه گیری ) الكَبَّاسَة ( ماشین پِرس ) . الدبَّاسَة ( ماشین کاغذ دوزی ) . الثَّلَاجَة ( یخچال ) .....<sup>۱</sup>

۱- این اصطلاحات ، مستحدث و از مصوبات فرهنگستان عرب است .



## تمرین :

- ١- به جای فعل های زیر اسم فاعل بگذارید و جمله هارا بنحوشایسته ای تغییر دهید.  
 مثال : عَجَزَ مُحَمَّدٌ عَنِ الْإِمْتِحَانِ - مُحَمَّدٌ عَاجِزٌ عَنِ الْإِمْتِحَانِ .  
 - نَفَعَ الدَّوَاءُ لِشِفَاءِ الْمَرِيضِ .  
 - أَنَا أَخَافُ مِنْ أَنْ أَنَامَ فِي غُرْفَةِ مُظْلِمَةٍ .  
 - مَرِيْمٌ تَعْتَادُ أَنْ تُذَاكِرَ دُرُوسَهَا فِي مَكْتَبِهَا .  
 - إِحْتَلَّ الْعَدُوُّ الْمَدِينَةَ .  
 - إِمْتَلَأَتْ حَقِيْقَتِي بِالْكِتَابِ .  
 - عَلَّمَ الْأُسْتَاذُ التَّلَامِيذَ الْفَلَسْفَةَ .  
 - هَدَمَ الزَّلْزَالُ الْبُيُوتَ .  
 - أَنَا عَاشِرْتُ الْأُسْتَاذَ مِنْذُ السَّنَةِ الْأُولَى فِي الْكَلْبَةِ .  
 - أُعْطِيْتُ زَمِيلِي كِتَابًا .  
 - تَصَفَّرُ أَوْرَاقُ الشَّجَرِ فِي مَوْسِمِ الْخَرِيفِ وَتَتَسَاقَطُ فِي الشِّتَاءِ ثُمَّ تَخْضَرُّ فِي الرَّبِيعِ .

- ٢- بجای فعل های زیر اسم مفعول بگذارید :  
 - مُنِعَ اسْتِرَادَ الْكَمَالِيَّاتِ مِنْ الْخَارِجِ لِأَنَّهَا تُصْنَعُ فِي دَاخِلِ الْبِلَادِ .  
 - أُرْسِلَ الْخَطَّابُ<sup>٢</sup> إِلَى الْجِهَاتِ الْمُخْتَصَّةِ<sup>٣</sup> .  
 - قُدِّرَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مَصِيرُهُ .  
 - يُسْتَخْرَجُ النَّفْطُ مِنْ تَحْتِ الْأَرْضِ .  
 - تَتَدَاوَلُ الْعُمَلَةُ<sup>٤</sup> الْأَيْرَانِيَّةُ فِي الْأَسْوَاقِ الْعَالَمِيَّةِ .  
 - تُرْجِمَتِ الْكُتُبُ الْفَهْلُولِيَّةُ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ فِي الْقُرُونِ الْإِسْلَامِيَّةِ الْأُولَى .  
 - انْتَزَعَتِ الطِّفْلَةُ مِنْ أُمِّهَا .  
 ٣- از فعل های زیر صفت مشابه بسازید :

١ - اشیاء لوکس و تجملی .  
 ٢ - نامه [الرساله] .  
 ٣ - مقامات مربوط .  
 ٤ - پول ، اسکناس .

حَكَمَ ، كَرُمَ ، سَوَدَ ، ضَاقَ ، سَادَ ، عَوَجَ ، ضَعُفَ ، مَاتَ ، سَخَا ،  
 اِعْتَدَلَ ، اِسْتَقَامَ ، طَهَّرَ ، اِنْدَرَسَ ، اِرْتَفَعَ ، رَبَعَ ، ثَلَّثَ ، خَمَسَ .

۴- از فعل‌های زیر اسم آلت بسازید:

شَوَى ، فَتَحَ ، قَصَّ ، شَرَطَ ، ثَقَبَ ، قَرَضَ ، وَزَنَ ، دَفِيَءَ ، غَرَفَ ،  
 غَرَبَلَ ، بَرَدَ ، سَخُنَ ، غَسَلَ ، عَصَرَ ، فَرَمَ ، راحَ ، رَشَّ .

## الدَّرْسُ الْخَامِسُ عَشَرَ

### ب - النَّحْوُ

#### الحروفُ المشبَّهةُ بالفعل<sup>١</sup>:

— رُوِيَ أَنَّ حَكِيمًا دَخَلَ عَلَى أَمِيرٍ وَسَأَلَهُ الْأَمِيرُ: أَيُّهُمَا أَفْضَلُ، الْعَلِيمُ أَوْ الْهَالُ؟ قَالَ: إِنَّ الْعَلِيمَ أَعَزُّ وَأَفْضَلُ مِنْهُ مَرْتَبَةً وَمَنْزِلَةً. قَالَ: أَمَا تَرَى أَنَّ الْعُلَمَاءَ يَزِدُّوهُمْ عَلَى أَبْوَابِ الْأَغْنِيَاءِ وَالْأَغْنِيَاءَ لَا يَزِدُّوهُمْ عَلَى أَبْوَابِ الْعُلَمَاءِ؟ فَأَجَابَهُ الْحَكِيمُ: لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْأَغْنِيَاءِ وَلَكِنَّ الْأَغْنِيَاءَ يَجْهَلُونَ قَدْرَ الْعُلَمَاءِ.

— قِيلَ إِنَّ كِسْرَى رَأَى فَالِحًا هَرِمًا يَغْرِسُ نَخْلَةً. فَقَالَ لَهُ مُتَعَجِّبًا: أَيُّهَا الشَّيْخُ أَتَرْجُو أَنْ تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِ هَذَا النَّخْلِ وَلَمْ يَبْقَ مِنْ عُمُرِكَ شَيْءٌ؟ قَالَ لَهُ الشَّيْخُ: إِنْ آبَاءُ نَا غَرَسُوا فَتَأْكُلْنَا، فَتَغْرِسْ نَحْنُ لَعَلَّ أَبْنَاءَ نَا يَأْكُلُونَ. فَأَعْجَبَ كِسْرَى بِكَلَامِ الشَّيْخِ وَأَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ. فَتَأَخَذَهَا وَقَالَ: لِاشْجَرَةِ فِي هَذَا الْحَقْلِ أَكْثَرُ ثَمَرًا وَأَسْرَعُ إِنتَاجًا مِنْ هَذِهِ النَّخْلَةِ، فَإِنَّ فِيهَا بَرَكَةٌ وَرِزْقًا كَثِيرًا. فَاسْتَحْسَنَ كِسْرَى ذَلِكَ فَأَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ أُخْرَى وَأَنْصَرَفَ.

— قِيلَ إِنَّ أَعْمَى وَمُقْعَدًا<sup>٢</sup> كَانَا فِي قَرْيَةٍ يَعْيشَانِ فِي فَقْرٍ وَيُؤَسُّ<sup>٣</sup>، لِأَرَائِدٍ لِلْأَعْمَى وَلا حَامِلٍ لِلْمُقْعَدِ. فَقَالَ الْمُقْعَدُ لِلْأَعْمَى ذَاتَ يَوْمٍ: أَتَحِبُّ أَنْ

١ - ابن حروف و افعال ناقصه و افعال مقاربه و «لا» نفى جنس و «ما» و «لا» شبيهه به «ليس» را در اصطلاح نواسخ نامند، از استاد توضیح بخواهد.

٣ - بدبختی.

٢ - زمین گیر.

٤ - راهنما [ پیشترو، سرگرد ].

تُبصِرَ؟ قالَ: نَعَمْ، ولكنْ كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَى ذَلِكَ؟ قالَ الْمُقْعَدُ: إِنِّي أَيْضاً أَحِبُّ أَنْ أَمْشِيَ وَإِنِّي لِي إِقْتِرَاحاً يُحَقِّقُ أَمْنِيَّتَكَ وَأَمْنِيَّتِي. قالَ الْأَعْمَى: وما ذلك؟ قالَ الْمُقْعَدُ: إِنَّكَ تَحْمِلُنِي فَأَمْشِي بِرَجْلَيْكَ وَتَرَى بَعَيْنَيَّ. فَاسْتَقَامَ أَمْرُهُمَا بِهِذِهِ الْحِيلَةِ وَأَسْتَطَاعَا أَنْ يَتَجَوَّلا فِي الْقَرْيَةِ وَيَسْتَطْعِمَا أَهْلَهَا.

- إنَّ العُيونَ الَّتِي فِي طَرَفِهَا حَوَرٌ  
 — إنَّ يَوْمَ الْفِرَاقِ أَفْضَعُ يَوْمٍ  
 — أَلَا لَيْتَ الرِّيحَ مُسَخَّرَاتٌ  
 — لَيْتَ هَذَا أَنْجَزْتَنَا مَا تَعِدُ  
 — وَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنْ سَيُوفَهُمْ  
 قَتَلْنَا نَمًا لَمْ يُحْيَيْنَا قَتَلْنَا.  
 لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ يَوْمِ الْفِرَاقِ.  
 بِحَاجَتِنَا تُبَاكِرُ أَوْ تَأْوُبُ.  
 وَشَقَّتْ أَنْفُسَنَا مِمَّا نَجِدُ.  
 بِيَهِنٍ فُلُولٌ مِنْ قِرَاعِ الْكُتَّابِ.

١- يشنهاد.

٢- آرزوى تو.

## ملاحظه:

در این درس یکی از معروفترین و مهمترین باب‌های نحو عربی. یعنی حروف مشبّهه بالفعل را می‌آموزید:

در درسهای گذشته دیدیم که جمله عربی ممکن است دارای فعل باشد و ممکن است که اصلاً فعلی در آن بکار نرود مانند: الطَّالِبُ مُجْتَهِدٌ. (= مبتدا و خبر). ممکن است که برخی واژه‌ها بر سر این جمله ساده (مبتدا و خبر) در آید و اعراب و معنی آن را دگرگون کند. از آن جمله است افعال ناقصه: كَانِ الطَّالِبُ مُجْتَهِدًا، که در آن خبر منصوب می‌شود.

حروف مشبّهه بالفعل نیز در اعراب جمله تغییری می‌دهد باین معنی که مبتدا را (که در اینجا اسم حروف مشبّهه بالفعل نامیده می‌شوند) منصوب و خبر را مرفوع می‌کنند. یعنی عملشان درست برعکس عمل افعال ناقصه است، مانند: اِنَّ الطَّالِبَ مُجْتَهِدٌ. و حروف مشبّهه بالفعل عبارتند از: اِنَّ، اَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ. اِنَّ و اَنْ: برای تأکید. كَأَنَّ: برای تشبیه. لَكِنَّ: برای استدرک. لَيْتَ: برای تمنی. لَعَلَّ: برای تَرْجِيٍّ.

— خبر حروف مشبّهه بالفعل نیز مانند خبر مبتدا ممکن است مفرد، یا جمله فعلیه، یا جمله اسمیه یا شبه جمله باشد، و برای هر یک مثالهای مکرری در متن موجود است.

— اسم و خبر «اِنَّ و اَنْ» ممکن است که بردیگری مقدم یا مؤخر شوند: اگر خبر ظرف یا جار و مجرور باشد و اسم، معرفه هر دو وجه جایز است: اِنَّ نَجَاحَ الطَّالِبِ فِي الْعَمَلِ، یا، اِنَّ فِي الْعَمَلِ نَجَاحَ الطَّالِبِ. اما در این حال اگر اسم نکره باشد پیش انداختن خبر اجباری است: اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

همچنین اگر در اسم ضمیری باشد که به خبر «اِنَّ» بازگردد در اینصورت نیز تقدیم خبر بر اسم ضروری است: اِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا (کاملاً مانند مبتدا و خبر).

— «اِنَّ» را همه جا مفتوح (= اَنْ) بخوانید مگر در موارد زیر:  
اگر در آغاز جمله باشد. اگر بعد از ماده قول، و نداء، و حیث، و اِذ (بنا بر قول اسم

بودن آن) ، و نیز بعد از لام استفاحیه ( بمعنی هان ! ) باشد .

— واژه دیگری نیز داریم که اسم خود را منصوب می کند و آن « لا » نافیہ للجنس است . زیرا همه افراد یک « جنس » را نفی می کند مانند : لا طالبَ فی الصَّفِّ ، یعنی : مطلقاً هیچ دانشجویی در کلاس نیست . و اگر در قالب جمله بالا تغییراتی از قبیل فاصله انداختن میان لا و اسمش ، معرفه کردن آن ، تقدیم خبر بر اسم ، اضافه کردن حرف جرّ به اسم . . . داده شود دیگر « لا » عمل نفی جنس انجام نمی دهد .

## تمرین :

۱- جمله های زیر را اعراب بگذارید :

- اجتهد لعل الله يأخذ بيدك .

- نحن في عصر السرعة ، ولكن السلامة في التأني .

- إننا للهكم إله واحد .

- فإليت الشباب يعود يوما فأخبره بما فعل المشيب

- وانتك كالليل الذي هومدركي وان خلت ان المتأى عنك واسع .

- كأن الناس حولك حين قاموا وفود نذاك أيام الصلوات

- وقفت وما في الموت شكك لواقف كأنك في جفن الردى وهو نائم

۲- جمله های زیر را ترجمه کنید :

- اطلاع یافتیم که تومی خواهی به خارج مسافرت کنی .

- ایکاش پدرت ممانعت نمی کرد .

- اما تو فراموش کردی که ممانعت پدرت بجاست ( فی محلها ) زیرا سفر به نروژ

در زمستان دشوار است .

- دانشگاه درهای دانش را بسوی آینده خوشبخت گشود ، باشد که دانشجویان

آرزوهای بزرگ خود را جامه عمل بپوشانند ( یحققون ) .

- گفت : ای کاش روزهای گذشته باز می گشت . گفتیم : ایکاش می فهمیدی که

روزهای کنونی ما بهتر از گذشته است ، و آنکس که فقط به پشت می نگرد آینده ای ندارد

( ازلاء نافیة للجنس استفاده کنید ) .

## الدَّرْسُ الْخَامِسُ عَشَرَ

### ج - الْقِرَاءَةُ

#### مِنْ قِصَصِ الْعُرَفَاءِ

يُحْكِي أَنَّ شَيْخاً أَحْسَنَ دُنُوًّا أَجَلَهُ وَأَنَّ الطَّرِيقَةَ تَحْتَاجُ إِلَى خَلِيفَةٍ مِنْ بَعْدِهِ . فَتَنَّبَهُ عَلَى أَتْبَاعِهِ بِمُحْضَرِ الْحَضْرَةِ الْقَادِمَةِ وَأَنَّ لَا يَتَخَلَّفَ أَحَدٌ مِنْهُمْ لِأَيِّ عُدْرٍ . فَرَحَّبُوا جَمِيعاً ، وَخَاصَّةً أَنَّهُمْ مَدْعُوْنَ لِلْعِشَاءِ .

وَفِي الْيَوْمِ الْمُحَدَّدِ أَمَرَ بِإِعْدَادِ وَلِيمَةٍ كَبِيرَةٍ خَارِجَ الْمَدِينَةِ ، فَهَيَّئِ الْمَكَانَ وَمُهَيِّدًا<sup>٢</sup> بِالْمَعَاوِلِ<sup>٣</sup> وَالْفَوْسِ<sup>٤</sup> وَأَعْمَلَتْ فِيهِ الْمَكَانِسُ<sup>٥</sup> وَالرِّشَاشَاتِ<sup>٦</sup> ثُمَّ فُرِشَ بِالْحَتَّيْرِ وَالْبُسْطِ<sup>٧</sup> وَذُبِحَ ثَوْرٌ عَظِيمٌ ابْتَلَعَتْهُ الْقُدُورُ وَالْمَرَاجِلُ<sup>٨</sup> الَّتِي رَاحَتْ تَغْلِي عَلَى الْمَوَاقِدِ<sup>٩</sup> وَأَثْنَاءَ ذَبْحِ الثَّوْرِ ، قَالَ الشَّيْخُ إِنَّهُ فِي حَاجَةٍ لِبَعْضِ دَمِ الذَّبِيحَةِ ، فَأَخَذَهُ وَدَخَلَ خَيْمَةً نَصَبَتْ لَهُ خَاصَّةً .

وَبَدَأَ الدَّرَاوِيشُ يُتَوَارَدُونَ<sup>٨</sup> مُبَكِّرِينَ مُتِهَادِينَ فِي خَطَاهُمْ<sup>٩</sup> بِقِتْلَانِسِهِمْ

١- نزدیک شدن .

٢- آماده گردید ، هموار گردید .

٣- کلنگها .

٤- تبرها .

٥- جاروها .

٦- آب پاش ها .

٧- أجاج ها .

٨- از پی هم وارد می شدند .

٩- آهسته گام بر میداشتند .



المُشْرِيبَةَ<sup>١</sup> وشُعُورِهِم المُسْتَرَسَلَةَ ومَسَابِحِهِم المُتْرَاقِصَةَ<sup>٢</sup> بَيْنَ أَنَامِلِهِمْ ، فَيَأْخُذُونَ  
أَمَا كِنَهُمْ ذَاكِرِينَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا ، وَكَأَن فُلُوبِهِمْ قَدْ فَرَّغَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَلَا  
شَيْءَ يَشْغَلُهَا إِلَّا اللَّهُ حَتَّى كَانَتْهُمْ نَسُوا أَنْفُسَهُمْ وَفَتَنُوا فِي ذِكْرِهِ سُبْحَانَهُ .  
وَبَعْدَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ تَجُوعُ الْبُطُونُ دَائِمًا ، فَجَلَسُوا فِي أَنْتِظَارِ الْعِشَاءِ الَّذِي  
فَاحَتْ رَائِحَتُهُ وَحَرَّ كَتَّ شَهِيئَتِهِمْ . وَلَكِنَّ الشَّيْخَ خَرَجَ مَلْتَمًا<sup>٣</sup> مِنْ خَيْمَتِهِ  
وَفِي يَدِهِ خَنْجَرٌ كَبِيرٌ مَاضٍ<sup>٤</sup> يَلُوحُ بِهِ<sup>٥</sup> يُمْنَةً وَيُسْرَةً ، نَاطِرًا لِلَّهِم بِعِيُونَ  
مُتَفَتِّحَةً قَائِلًا : لَعَلَّ فِيكُمْ مَنْ يُحِبُّ أَنْ أُذْبَحَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ .

كَانَ فِي آخِرِ الصُّفُوفِ شَابٌّ يَافِعٌ<sup>٦</sup> قَفَزَ مِنْ مَكَانِهِ فَوْرًا وَارْتَمَى<sup>٧</sup>  
عَلَى أَقْدَامِ الشَّيْخِ مُقَدِّمًا رَقَبَتَهُ قَائِلًا : لَيْتَنِي أَكُونُ ذَلِكَ السَّعِيدَ . أَخَذَهُ  
الشَّيْخُ وَدَخَلَ الْخَيْمَةَ وَقَالَ لَهُ : أَنْتَظِرْ هُنَا . وَمَكَثَ قَلِيلًا وَصَبَّ عَلَى الْخَنْجَرِ  
شَيْئًا مِنَ الدَّمِ وَخَرَجَ فِي هَيْئَةِ الْقَاتِلِ وَالْخَنْجَرُ يَقْطُرُ دَمًا<sup>٨</sup> ، فَوَجَدَ أَنْ نِصْفَ  
الدَّرَاوِيَشِ قَدِوَلُوا هَارِبِينَ . فَصَاحَ فِي الْبَاقِينَ : لَيْتَ أَحَدَكُمْ يُدْرِكُ الْفُرْصَةَ ،  
فَبَابِ الْجَنَّةِ مَفْتُوحِ الْآنَ . وَلَكِنَّ الْجَمِيعَ خَرَسُوا كَأَنَّ عَلَى رُؤُوسِهِمِ الطَّيْرُ<sup>٩</sup>  
وَكَانَ فِي آخِرِ الصَّفِّ رَجُلٌ هَرَمٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَقْبَرَةِ خُطُوتَانِ . قَامَ مُرْتَعِشًا  
إِلَى الشَّيْخِ مُقَدِّمًا خُطْوَةً وَمُؤَخَّرًا أُخْرَى ، قَائِلًا : إِنَّ كُنْتُ تَضْمَنُ لِي الْجَنَّةَ

١- كلاهماى دراز قلندرى.

٢- وشعورهم... سوهای فروهشته و تسبیح های گردان.

٣- نقاب انداخته.

٤- برنده و تیز.

٥- نشان می داد آنرا.

٦- جوان نوحاسته.

٧- أفکند خود را.

٨- از خنجر خون فرو میچکید.

٩- لال شدند.

١٠- در جای خود سیخکوب شدند.

أَذْبَحْنِي . ثُمَّ أَنْخَرَطَ فِي الْبُكَاءِ ١ . فَأَخَذَهُ الشَّيْخُ إِلَى الْخَيْمَةِ وَأَجْلَسَهُ إِلَى جِوَارِ الشَّابِّ وَعَادَ وَالْخَنْجَرُ يَقْطُرُ دَمًا . فَوَجَدَ الدَّرَاوِيْشَ كَانْتَهُمْ لَمْ يَكُونُوا : لَا عَيْنَ وَلَا أُثْرَ . فَقَدَ لاذُوا بِالْفِرَارِ ٢ فَأَمَرَ بِدَعْوَةِ الْفُقَرَاءِ إِلَى الْوَلِيْمَةِ وَعَادَ إِلَى الْغُلَامِ وَالرَّجُلِ وَقَالَ لَهَا : إِنَّ عَلَيكما أَنْ تُؤدِّيَا امْتِحَانًا صَغِيرًا قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَكُمَا . وَأَعْطَى كَسَلًا مِنْهُمَا دَجَاجَةً وَقَالَ لَهُ : أَذْبَحُهَا وَإِنَّمَا لِي شَرْطٌ وَاحِدٌ وَهُوَ أَنْ لَا يَبْرَأَكَ أَحَدٌ وَأَنْتَ تَذْبَحُهَا . فَاَنْطَلَقَا وَبَعْدَ قَلِيلٍ عَادَ الرَّجُلُ وَقَدَّمَ الدَّجَاجَةَ مَذْبُوحَةً إِلَى الشَّيْخِ . فَسَأَلَهُ : أَذْبَحْتَهَا؟ قَالَ : نَعَمْ ذَبَحْتُهَا . قَالَ : أَجْلِسْ حَتَّى يَأْتِيَ رَفِيْقُكَ . وَفِي مَغْرَبِ الْيَوْمِ التَّالِيِ ظَهَرَ الْغُلَامُ عَلَى بَعْدِ حَتَّى إِذَا دَنَى كَانَ مُتَعَبًا قَلِقًا يَبْكِي وَيَسْتَحِبُّ ٣ وَالدَّجَاجَةُ فِي يَدِهِ سَالِمَةٌ مُطْمَئِنَّةٌ . قَالَ لَهُ الشَّيْخُ : لِمَ إِذَا لَمْ تَذْبَحْهَا؟ قَالَ : سَيِّدِي لَمْ أُسْتَطِعْ تَحْقِيقَ الشَّرْطِ الَّذِي اشْتَرَطْتَهُ لَقَدْ ذَهَبْتُ إِلَى كُلِّ مَكَانٍ وَتَوَارَيْتُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَكُلَّمَا هَمَمْتُ بِذَبْحِهَا تَلَفَّتْ فَرَأَيْتُ وَاحِدًا يَنْظُرُ إِلَيَّ ، ذَهَبْتُ إِلَى الْبَحْرِ فَرَأَيْتُ هَذَا الْوَاحِدَ ، فَرَجَعْتُ خَلْفَ الْجَبَلِ فَرَأَيْتُ الْوَاحِدَ فَصَعَدْتُ الْجَبَلَ فَكَانَ الْوَاحِدُ ، فَدَخَلْتُ الْمَغَارَةَ فَكَانَ الْوَاحِدُ ، فَصَعَدْتُ الْمَاءَ ذَنَةً فَشَاهَدْتُ الْوَاحِدَ فَأَخْفَيْتُهَا تَحْتَ ثِيَابِي فَكَانَ الْوَاحِدُ فَوْقَ رَأْسِي وَلَمْ أَجِدْ مَكَانًا يَخْلُو مِنْهُ حَتَّى أَذْبَحَهَا فَلَا مَكَانَ يَخْلُو مِنْهُ وَكَانَمَا يَتَّبِعُنِي فِي كُلِّ مَكَانٍ . قَالَ الشَّيْخُ : وَكَيْفَ رَأَيْتَ الْوَاحِدَ؟ قَالَ : هُوَ ، هُوَ لَا يَتَغَيَّرُ فِي كُلِّ مَكَانٍ . وَهُنَا خَلَعَ الشَّيْخُ الْخِلَافَةَ عَلَيْهِ قَائِلًا لَيْتَ النَّاسَ جَمِيعًا يَرَوْنَ الْوَاحِدَ كَمَا رَأَيْتَ .

١- بكره افتاد.

٢- پا بفرار نهادند.

٣- های های میگريست.

٤- خلع ... جامه خلافت را بر او پوشانيد.

## الدَّرْسُ السَّادِسَ عَشَرَ

### الصَّرْفُ

إِسْمُ التَّفْضِيلِ ، صِيغَةُ الْمُبَالَغَةِ :

الف - إِسْمُ التَّفْضِيلِ :

قَالَ الْآبُ لِبَنِيهِ : أَيُّهُمَا أَفْضَلُ ، الْأَدَبُ أَمْ الْعِلْمُ ؟

أَلَوْلَدُ الْأَصْغَرُ : الْأَدَبُ أَفْضَلُ مِنَ الْعِلْمِ .

أَلْبِنْتُ الصُّغْرَى : كِلَاهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخِرِ .

وَبَعْدَ قَلِيلٍ ، قَالَ الْأَكْبَرُ : أَجْمَعُ بَيْنَهُمَا هُوَ الْأَفْضَلُ .

فَقَالَتِ الْكُبْرَى عَلَى الْفُورِ : هَذَا أَحْسَنُ الْأَجْوِبَةِ .

فَقَالَ الْآبُ : بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ ، أَنْتُمْ خَيْرُ الْأَبْنَاءِ ، فَقَدْ أَجَبْتُمْ أَصْحَابَ الْإِجَابَاتِ

وَلَكِنَّ الْأَكْبَرِينَ هُمَا الْأَفْضَلَانِ .

فَقَالَتِ الصُّغْرَى : أَرَأَيْتَ أَكْثَرَ تَقْدِيرًا لَهَا وَأَقْلَّ لِنَاصِفًا لِي وَأَنَا أَحْسَنُ مِنْهُمَا

جَوَابًا وَأَجْمَلُ بَيَانًا .

وَقَالَ الْأَصْغَرُ : الْأَوْجِبُ أَنْ يَكُونَ الْجَوَابُ عَلَى قَدْرِ السُّؤَالِ لَا أَقْلًا وَلَا أَكْثَرَ .

قَالَ الْآبُ : كُلُّكُمْ أَحْسَنُ جَوَابًا مِنَ الْآخِرِ ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ الْأَجْوِبَةِ تَأْثِيرًا

وَأَسْرَعَهَا لِاسْتِقْرَارِهَا فِي الْعَقْلِ مَا يُسَكِّتُ السَّائِلَ عَنْ سُؤَالٍ جَدِيدٍ .

ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الصُّغْرَى وَقَالَ : وَأَنْتِ أَحَقُّ بِالْقُبْلَةِ مِنْهُمْ جَمِيعًا .

ثُمَّ قَبَّلَهَا قَائِلًا : مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَدَقَّ مِنْكَ جَوَابًا فَانْتِ أَدَكِي الْأَوْلَادِ

وَأَرْوَعُهُمْ<sup>١</sup> جَمَالًا وَأَكْثَرُهُمْ لِبَاقَةً<sup>٢</sup> وَكَلُّكُمْ أَحِبَّائِي وَقُرَّةُ عَيْنِي دُمْتُمُ لِلْحُبِّ  
وَالْإِخَاءِ .

---

١- بأشكوهم.

٢- ظرافت و دانایی.

## ملاحظه :

برای ساختن صفت تفضیلی و عالی<sup>۱</sup> در زبان عربی از وزن «أفعل» برای مذکر و «فعلی» برای مؤنث استفاده می‌شود، و استعمال این صیغه در زبان عربی شرایطی دارد که آنها را بر اساس مقایسه با صفت تفضیلی و عالی فارسی شرح می‌دهیم :

۱- اسم تفضیل در فارسی از ترکیب «صفت + تراز» به دست می‌آید و در عربی از «أفعلٌ مینٌ» یا «أفعلٌ + من ... + اسم منصوب» ساخته می‌شود و این «أفعلٌ» برای مذکر و مؤنث و مفرد و تثنیه و جمع یکسان است.

مانند :

الف : خالدٌ أكبرٌ من سعيدٍ .

سمراءٌ أكبرٌ من حميراءٍ .

هذان الكتابان أنفعٌ من ذلك الكتاب .

هؤلاء الطلاب أنشطٌ من طلاب العام الدراسي الماضي .

ب : أجب عليّ وحسنٌ عليّ أسئلة الامتحان وكان عليّ أدقّ منه جواباً .

إنّ الخنساءَ والرابعةَ كانتا من شعراء العرب ولكنّ الخنساءَ كانت

أطلقَ منها لساناً .

۲- در فعل هائی که صفت آنها بروزن «أفعل» (صفت مشابه) می‌آید، مانند :

«أبيض»، «أعرج»، «أهيف» و نیز در کلیه فعلهای غیر ثلاثی مجرد قابل تفضیل، برای

ساختن اسم تفضیل، از «أفعل» های کمکی مناسبی مانند: «أكثر»، «أوفر»، «أشد»،

«أدقّ» . . . استفاده می‌کنیم، باین ترتیب که آنها را قبل از اسم منصوب مورد نظر

(مصدر فعل) جای می‌دهیم، مانند :

— هذه الوردة أشدُّ حمرةً .

— سعيدٌ أكثرٌ ابتهاجاً من زميله .

— محمدٌ أكثرٌ ولداً من أخيه، ولكنّ أخاه أوفرٌ مالاً منه .

۱- در دستور زبان عربی هر دو نوع را بیک اسم خوانده‌اند.

۳ - برای ساختن صفت عالی در زبان فارسی از پسوند «ترین» استفاده می‌کنیم اما در زبان عربی باز همان وزن «أفعل» را بکار می‌بریم جز اینکه صیغه «أفعل» خود به کلمه دیگر (مفضل علیه) ، خواه معرفه خواه نکره اضافه می‌گردد مانند : علیُّ أكبرُ طالبٍ فی الصفِّ (علی بزرگترین دانشجو در کلاس است) . مریمُ أكبرُ طالبةٍ فی المدرّسة (مریم بزرگترین دانشجو در مدرسه است) . علیُّ أكبرُ الطّلابِ فی الکلیّة (علی بزرگترین دانشجویان در دانشکده است) . زینبُ أكبرُ الطّالباتِ (یا) کُبّری الطّالباتِ فی الکلیّة .

۴ - در صورتیکه «أل» در اول «أفعل» در آید غالباً معنای صفت تفضیلی دارد مانند : جاءَ الأخُ الأكبرُ . قُتِلَ علیُّ الأكبرُ وعلیُّ الأصغرُ فی معركةٍ کربلاءَ . و بطور کلی می‌توان گفت که صیغه «أفعل» هرگاه با حرف «مِن» آید بمعنای صفت تفضیلی است و هرگاه اضافه شود بمعنای صفت عالی است و هرگاه «ال» بر آن داخل شود بهر دو معنی می‌آید و بوسیله قرینه مشخص می‌گردد.

## تمرین :

جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید :

الف - کورش بزرگترین پادشاهان هخامنشی است .

اصفهان زیباترین شهرهای ایران است .

دانشگاه تهران قدیمتر از دانشگاه تبریز است .

بزرگترین دانشگاههای ایران دانشگاه تهران است .

ابراهیم و محمود از حمید کوچکترند .

این دو دانشجو ( دختر ) از سایر دانشجویان فعالترند .

این بازیکنان از افراد آن تیم نیرومندترند .

پیراهن تو سفیدتر از برف است .

برادر من منظمتر از برادر تو است .

تولید این کارخانه<sup>۱</sup> از آن کارخانه بیشتر است .

ب - جمله‌های زیر را به فارسی ترجمه کنید :

فاطمةُ أطهرُ النساءِ .

مارأيتُ أحداً أجهلاً بياناً وأكثرَ إنافةً من أخيكِ .

الأكثرُ علماً أشدُّ تواضعاً وأقوى إيماناً .

قابلتُ الرَّجُلَ الأعلَمَ في المدينةِ .

هذانِ الأخوانِ أفضلُ من الآخرینِ .

جاءَ الأخُ الأكبرُ والأختُ الكبرى إلى البيتِ .

أداءُ الواجبِ<sup>۲</sup> نحوَ الوطنِ من أهمِّ الواجباتِ .

۱ - الانتاج .

۲ - المصنع .

۳ - انجام وظیفه .

## ب - صَبَّغُ الْمَبَالِغَةِ :

قال العلامةُ يَنْصَحُ مِتْلَافاً<sup>١</sup> لِمَالِهِ مِكْثَاراً<sup>٢</sup> لِشَرْبِ الْخَمْرِ : إنَّ  
الْبَحْرَ الْمَوَاجِ الْهَدَّارَ<sup>٣</sup> الْعَمِيقَ الَّذِي لَا تَسْتَقِرُّ عَلَيْهِ ذَرَّةٌ مِنْ غَبَارِ وَالذِّي لَا يَتَّصِرُ  
الْأَنْسَانُ وَسَطَهُ تِكَاةٌ يَسْتَنْدُ عَلَيْهَا إِلَّا جَزِيْرَةٌ عَزْوِبَةٌ<sup>٤</sup> وَالصَّحْرَاءَ الْعَطِشَةَ  
النَّهِيْمَةَ<sup>٥</sup> الَّتِي تُعْرِفُ بِطَائِرِهَا الْجَزْوِعِ<sup>٦</sup> لَا تَنْدِي بِرَفِيْفٍ أَوْ حَقِيْفٍ<sup>٧</sup> وَلَا تُعْرِفُ  
الْمَاءَ إِلَّا مِنَ السَّرَابِ الْكُذُوبِ ، خَصَمَانٍ لَدُودَانٍ لَا يَتَفَاهَمَانِ مَالَمَ يَعْقِدِ الْأَنْسَانُ  
الصُّلْحَ بَيْنَهُمَا وَيُنْفِخُ<sup>٨</sup> لِمَاءِ الْبَحْرِ الرَّحِيْمِ لِيَسِيْلَ عَلَى أَدْيِمِهَا الْعَقِيْمِ فَتَحِي  
الصَّحْرَاءُ وَتَنْتَمِسُ بِكُلِّ خِضَلٍ زَهِيْرٍ مِعْطِيْرٍ<sup>٩</sup> وَتُنْتَسِجُ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ  
بِهَيْجٍ .

هَكَذَا النِّحَالُ بَيْنَ رَحْمَةِ اللَّهِ الْوَاسِعَةِ وَالسَّكِيْرِ الْمُحْتَرِقِ<sup>١٠</sup> فِي ظَمَأِ  
الضَّلَالِ مَالَمَ يَعْقِدِ الْهُدَى بَيْنَهُمَا وَمَالَمَ تَنْغَلَبْ نَفْسُهُ الْلَوَامَةَ عَلَى نَفْسِهِ الْأَمَّارَةَ  
فَيَصْفُو قَلْبَهُ الْكُدْرُ وَتَجُودُ طَبِيعَتُهُ الْمِعْطَاءَةَ<sup>١١</sup> وَتَبْدُو عَلَى وَجْهِهِ جَنَّةُ  
الْأَتْقِيَاءِ .

١ - اسراف كتنده .

٢ - زياده رو .

٣ - خروشان .

٤ - دور افتاده .

٥ - تف زده ( نيك آزند و حريص ) .

٦ - پرندۀ سويه گر .

٧ - لاتندی . . . . . زمزمه و نوائی از آن برنمی خيزد .

٨ - مجال می دهد .

٩ - بكل خضل : گياه آبنالك شكوفان عطرا گين .

١٠ - السكير . . . . . مست خرابی كه در تشنگی گمراهی ، جگر سوخته است .

١١ - بخشاينده ، بسيار دهش .



## ملاحظه :

وزنهای مبالغه در زبان عربی، صیغه‌هایی است که برای تکثیر و فزونی معنای اسم فاعل بکار می‌روند. اوزان مبالغه سماعی و فقط از فعالهای ثلاثی مجرد ساخته می‌شوند و مشهورترین این اوزان عبارتند از: فَعَّالٌ، طَيَّارٌ، فَعَّالَةٌ، بِحَاثَةٌ، مَفْعَالٌ، مَكْتَارٌ. مَفْعِيلٌ، مَنْطِقٌ. فَعَّيْلٌ، سَكَّيْرٌ. فَعَّيْلٌ، حَدَّيْرٌ. فَعَّيْلٌ، رَحِمٌ. فَعَّوْلٌ، عَجَّوْلٌ. توجه داشته باشید پاره‌ای از این اوزان در صفت مشبیه نیز بکار می‌روند مانند: فَعَّيْلٌ، فَعَّوْلٌ، فَعَّيْلٌ. وغالباً این سه وزن اگر لازم باشند صفت مشبیه‌اند و بهر صورت می‌تواند فرق میان صفت مشبیه و صیغه مبالغه در اوزان مشابه هم، سماع است.

۱ - خلبان.

۲ - محقق، پژوهنده.

## تمرین :

۱ - صیغه‌های مبالغه فعلهای زیر را پیدا کنید :

كَثُرَ . سَكِرَ . عَطِشَ . حَسَدَ . كَذَبَ . نَمَّ . وَدَّ . حَمَلَ . بَهَجَ .  
وَقَرَّ .

۲ - صیغه مبالغه واژه‌های بالا را (پس از ترجمه به عربی) در جمله‌های مناسب

بکار برید :

الف : خانم پر حرف .

ب : پیر مرد با وقار .

ج : بیابان تشنه .

د : مرد بدمست .

ه : مرد دروغگو .

و : انسان سخن چین .

ز : شخص مهربان .

ح : باربر .

ط : دانشجوی شاد .

ی : انسان رشک بر .

## الدَّرْسُ السَّادِسُ عَشَرَ

### النَّحْوُ

#### المَفَاعِيلُ الخَمْسَةُ :

#### ١ - المَفْعُولُ بِهِ :

باضت إحدى الدجاجات بيضةً وأكلتها، ثم أعادت ذلك . لقد ذاقَتْ  
فشدت وحرمت صاحبها بيضها، فذبحتها، وكانت قد حسبت الحريرة  
والاستقلال حقاً لها، وزعمت أنها وجدت ضالتها فتجرات وأعطت بنات  
جنسها درساً، فأراها صاحبها نتيجة جراًتها قطع رقبتها وبينما هو يذبحها  
نظر إلى بقية الدجاج متوعداً<sup>٢</sup> والسكين ينظر دماً في يده وقال: عليك نفسك  
أيها الدجاج، فقال الدجاج رُحماك يا شاهراً سيكيبنكك، فلن تجد مناً أكلاً  
بيضه بعد هذا أبداً، وأستنكر<sup>٣</sup> الدجاج أكل البيضة وكسر نواميس الطبيعة  
وحقوق التربية. فقال صاحب الدجاج هكذا تكون دجاجاً عاقلاً، فأياك  
وأكل بيضك.

١ - هم نوعان خود را .

٢ - تهدید کننده .

٣ - ابراز تنفر کرد .

٤ - فأياك . . . این تعبیر را در اصطلاح نحویان « تحذیر » خوانند و اسم پس از

« ایاک » مفعول و منصوب است . از استاد توضیح بخواهید .

## ملاحظه :

مفعول به که پس از فاعل در جمله فعلیه می آید منصوب است . و دارای احکامی است که مهمترین آنها را یادآور می شویم :

الف - معمولاً مفعول به را پس از فاعل آورند ولی گاه جوازاً یا وجوباً بر فاعل یا بر فعل و فاعل مقدم می شود . و این تقدیم و تأخیر شرایطی دارد که در کتب نحو بطور مفصل آمده است مانند :

قرأ الطالبُ الكتابَ .

قرأ الكتابَ الطالبُ .

إذا أتبلی ابراهیم ربُّه .

أی کتابٍ تقرأُ أقرأ .

ب - گاهی فعل احتیاج به دو مفعول به یا بیشتر دارد و این حالت غالباً هنگامی است که در فعل معنای : بخشش و یا دانستن باشد مانند : رزقَ اللهُ محمداً ولداً ، و برای فعل سه مفعولی : ... فأراها صاحبها نتيجة جراتها قطع رقبتهها (از متن درس) .

## تمرین :

الف - مفعول به مناسبی برای هر یک از فعلهای زیر پیدا نموده و آنها را در جمله‌ای بکار برید :

كَسَا . تَعَلَّمَ . مَنَعَ . سَأَلَ . وَضَعَ . ظَنَّ . أَكَلَ . شَرِبَ . قَبَّلَ .  
حَوَّلَ . قَطَفَ . سَقَى .

ب - مفعول به جمله‌های زیر را معلوم کنید :

أَكَلَ الْكَمْثُرَى مُوسَى . عَلَّمَ عَيْسَى مُوسَى . أَيُّهَا تَأْكُلُ الْأَكْلُ .

اربع مسائل تعلمتها في الصيف . افادني نصيحة الوالد .

بذل الصديق حبه لصديقه .

قد يحرم الاستاذ الطالب الحضور في الصنف اذا تخلف عن اداء واجبه .

## ٢ - المفعول المطلق :

سَطَّالِصُّ عَلَى مَنْزِلِ صَدِيقٍ أَثْنَاءَ تَغْيِيبِهِ فِي السَّفَرِ وَتَهَبَهُ نَهَبًا. فَجَاءَ نَبِيٌّ  
مُجِيبًا الْمُسْتَنْجِدَ، وَرَاحَ يَلْطِمُ خَدَّيْهِ لَطْمًا وَيَنْفُحُحُشُ فِي الْقَوْلِ فُحْشًا عَجِيبًا.  
قُلْتُ : مَاذَا دَهَاكَ ٢ أَفَقَدْتَ الْمَالَ وَالْفَضْلَ ٣؟

إصبر صبراً جميلاً والله المستعان.

قال : إِنِّي لِأَعْجَبُ عَجَبًا شَدِيدًا!! فَاللَّصُّ يَسْرِقُ مَا خَفَّ حَمْلُهُ  
وَعَلَّامَتُهُ أَمَّا هَذَا الشَّيْطَانُ فَلَمْ يَكْتَفِ بِسِرْقَةِ مَا فِي الْمَنْزِلِ وَإِنَّمَا خَرَّبَهُ  
تَخْرِيبًا وَكَأَنَّهُ سَطَا عَلَيْهِ عِدَّةَ سَطَوَاتٍ . لَقَدْ خَلَعَ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى زُجَّاجَ  
النَّوَاظِدِ وَمَزَالِجَ ٣ الْأَبْوَابِ خَلَعَهَا تَخْلِيعًا . وَاللَّهِ لَوِ رَأَيْتَهُ لَأُعَذِّبُهُ أَشَدَّ تَعَذِيبِ  
وَلَأُقَطِّعَنَّه بِأَسْنَانِي إِرْبًا إِرْبًا؛

قلت : هَوْنٌ عَلَيْكَ ٥ فَيَسْأَلُ بِهِ اللَّهُ عِقَابَيْنِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَصَبْرًا  
لَا كُفْرًا . وَكَانَ صَدِيقِي حَقًّا ، وَلَهُ عَلَيَّ أَفْضَالٌ سَابِقَةٌ فَسَاعَدْتُهُ كُلَّ الْمُسَاعَدَةِ  
لِكَشْفِ أَمْوَالِهِ الْمَسْرُوقَةِ وَالْفَبْضِ عَلَى اللَّصِّ الْمُحْتَرِفِ ٦ وَتَسْلِيمِهِ إِلَى الْمَحْكَمَةِ  
لِيُجْزَأَ جِزَاءً يَسْتَحِقُّهُ كُلُّ مُجْرِمٍ مُعْتَدٍ عَلَى أَمْوَالِ النَّاسِ إِعْتِدَاءً يَسْتَنْكِرُهُ كُلُّ  
إِنْسَانٍ شَرِيفٍ نَبِيلٍ مُؤْمِنٍ بِحُدُودِ اللَّهِ .

١ - دست برد، زد.

٢ - چه پیش آمده است ترا.

٣ - جمع مزلاج : كلون.

٤ - پاره پاره.

٥ - برخورد آسان گیر.

٦ - پیشینه دار، حرفه ای.

## ملاحظه :

\* - گاهی برای تأکید فعل، در زبان عربی، مصدر همان فعل را در حالت نصبی پس از آن فعل تکرار می‌کنند. مانند: شَرَحَ الاسْتَاذُ الدَّرْسَ شَرْحاً وَافِياً. اینگونه مصدر منصوب را مفعول مطلق تأکیدی خوانند و در زبان فارسی نیز گاهی با ترکیباتی از این قبیل برخورد می‌کنیم. مانند این سخن متداول: شکستش دادم، چه شکستی.

\* - مفعول مطلق برای غرض‌های دیگری نیز بکار می‌رود که عبارتند از:

- بیان نوع فعل. مانند: قَفَرَ المقاتلُ قَفْرَةَ الأسدِ.

- بیان عدد فعل، یعنی: کار چندبار رخ داده‌است. مانند: دَقَّتْ السَّاعَةُ دَقَّتَيْنِ.

\* - بمثال‌های زیر توجه کنید:

- أَنَا مُسْتَنْكِرٌ الحَرْبِ استنكاراً شديداً.

- رأيتُ الطالبَ مُسروراً سروراً الفائزِ.

- فرحتُ من تحقيقك المقالَ تحقيقاً علمياً.

ملاحظه کنید که در سه جمله بالا، اولاً اسم فاعل (مستنکیر)، ثانیاً اسم مفعول

(سرور)، ثالثاً مصدر (تحقیق) همه نقش فعل را بازی کرده عامل نصب مصدر

بعدهی (مفعول) شده‌اند.

\* - همیشه لازم نیست که مصدری عیناً از لفظ فعل گرفته شود، زیرا گاه ممکن

است بجای مصدر فعل، مرادف آن، یا صفت، یا لفظ «کل» و بعضی «یا» اسم اشاره،

یا اسم آلت و یا عدد بیاید. مثال هر یک به ترتیب عبارت است از:

جَلَسْتُ قُبُوداً. بِالغِ فِي كَلَامِهِ أَكْبَرَ مُبَالِغَةً. أُعْجِبْتُ بِهِ كَلَّ الإِعْجَابِ.

أَعْجَبَنِي بَعْضُ الإِعْجَابِ. وَعَدَنِي ذَلِكَ الوَعْدِ. ضَرَبْتُهُ سَوْطاً. دَقَّتْ السَّاعَةُ

ثَلَاثَ دَقَّاتٍ.

## تمرین :

- ۱- در جمله های زیر مفعول مطلق مناسب بکار برید :  
عَزَفَ العازفُ<sup>۱</sup> . ناقش الاستاذُ . جلس الامیرُ . لفَّ حَوْلَ المیدان . استقبال الشعبُ . سار الرجلُ .
- ۲- جمله هائی بسازید که در آنها مفعول مطلق ،  
الف - از معنای مرادف فعل باشد .  
ب - صفت باشد .  
ج - لفظ کلّ و بعض باشد .  
د - بیان عدد کند .  
ه - اسم اشاره باشد .  
و - اسم آلت باشد .
- ۳- جمله هائی بسازید که در آنها عامل مفعول مطلق اسم فاعل ، اسم مفعول و یا مصدر باشد .



## ٣ - المفعول لأجله :

إلتفتى المسافرُ بأحدِ البحَّارةِ<sup>١</sup> على ظهرِ السفينةِ<sup>٢</sup> وكانت قد توقفت  
عن المسيرِ فجأةً .

المسافرُ - ماذا حدث؟

المسألُ<sup>٣</sup> - إنَّ الرُّبانَ<sup>٤</sup> يُصلَّى .

- لِمَ لَمَّسَ وقتَ صلاةٍ !! ولمَ ذلك؟

- يُصلَّى التماساً للمُعونةِ الإلهيةِ ويتضرَّعُ طلباً للنجاةِ .

- ماذا هناك؟! أهنالك خطرٌ؟! .

- لقد أصطدمتُ<sup>٥</sup> الصُّخورُ على مؤخرِ السفينةِ وتوقفتِ المحرَّكاتُ .

- ولمَ لَمَّ يُصلِّ أبغَاءَ مرضاةِ اللهِ من قبلُ حتى يكونَ اللهُ معه؟

- إنَّ المسألينَ يُصلُّونَ أبغَاءَ لِمَرْضَاتِهِ . وإنَّما في وقتِ الغرقِ

يُنَجِّيهِمُ اللهُ . للعطفِ عليهم .

- بلْ يُنَجِّيهِمُ لِمَنَّا دِيْبِهِمْ بِفَضْلِهِ . وهنا اهتزَّت السفينةُ بفضلِ اللهِ

وسمِعَ صوتَ المحرَّكاتِ وتأهبت<sup>٦</sup> لِمَتَابَعَةِ إبحارِها .

١ - ملوانان .

٢ - عرشه كشتى .

٣ - جا شو .

٤ - ناخدای كشتى [ القبطان ] .

٥ - برخورد نمود .

٦ - آماده شد .

## ملاحظه :

\* - کلمه «لأجله» یعنی: بسبب آن، بجهت آن، برای آن... بنابراین هرگاه مصدری منصوب بعد از فعل آید و علت وقوع فعل را بیان کند مفعول «لأجله» (یا مفعول له) نامیده می‌شود. مانند: كَاتَبَ الْعَشِيقُ عَشِيقَتَهُ إِشْتِيَاقًا إِلَيْهَا. ذَابَ قَلْبُ الْمَسَافِرِ لِفِرَاقِهِ عَنِ الْوَطَنِ.

\* - معمولاً مفعول له مصدری است که دلالت بر عواطف و احساسات درونی دارد. مانند: عشق. استقرار. قلق. بغض. شوق. رغبت و صبر....

\* - چون در مفعول له معنای «ل» وجود دارد گاهی این «ل» ظاهر می‌شود و در این صورت مفعول له محلاً منصوب می‌باشد مانند مثال دوم بالا.

در مواردی مفعول لأجله را اجباراً با لام جرّ می‌آوریم و آن در صورتی است که مصدر معنایی عاطفی و درونی نداشته باشد و نیز از نظر زمان با فعل متحد نبوده و فاعل آن دو یکی نباشد. مثال:

- جَلَسَ الْأُسْتَاذُ لِلتَّدْرِيسِ = مصدر عاطفی و درونی نیست.

- أَوْفَدَ الطَّالِبُ لِلدَّرَاسَةِ - زمان فرستادن و فراگرفتن درس یکی نیست.

- قَدَّرَنِي لِإِشْفَاقِي عَلَيْهِ = فاعل «قَدَّرَ» و «اشفاق» یکی نیست.

## تمرین :

- ۱ - از مصادر زیر، مفعول له در جمله مناسب بکار برید :  
 ابتغاء . احترام . استهانة . رغبة . حُبّ . استنكار . استغلال<sup>۱</sup> . اكرام . خَشية .  
 تأديب .
- ۲ - جمله های زیر را به عربی ترجمه کرده و مفعول له آن را نشان دهید :  
 الف : از ترس میخکوب شدم<sup>۲</sup> .  
 ب : از شوق نخوابیدم .  
 ج : او را از بهر ادب ملامت کردم .  
 هـ : بخاطر احترام تو برخاستم .  
 و : از خستگی نشستم و از تشنگی، آب فراوان نوشیدم .  
 ز : دانشجو برای مطالعه به کتابخانه رفت .  
 ح : دانشجو، به سبب محبتی که استاد به او دارد همه روز در کلاس حاضر می شود .

۱ - استعمار کردن ، سوء استفاده کردن .

۲ - میخکوب شدن = التسمر از باب تفعّل بتشدید عین .

## ٤ - المفعولُ فيه :

كانَ ابراهيمُ و أحمدُ يتمشَّيانِ في فناءِ الكليَّةِ الصَّبيحةَ الإمتحانِ يُراجِعانِ  
دروسَ النَّحوِ معاً .

ابراهيم : ما الفرقُ بَيْنَ كَلِمَةِ « يوم » في كلِّ من : « يومُ الامتحانِ يومٌ  
صعبٌ » و « زُرْتُكَ يومَ الأحدِ » .

احمد: الفرقُ أنَّكَ لانسْتَطِيعُ أنْ تَصْغَحَ « في » قبلَ « يومِ » الأولى فتقولُ :  
يومُ الامتحانِ يومٌ صَعْبٌ ولكن في امكانِكَ أنْ تقولَ : زُرْتُكَ « في » يومِ الأحدِ .  
ولِهذا ، سُمِّيَتْ « يومٌ » الثانيةُ مفعولاً فيه .  
- ولماذا تقولُ زُرْتُكَ يومَ الأحدِ .

- لأنَّ « في » تَعْمَلُ عملَها وهو الجُرُّ ، فانْ كانتْ مَقْدَرَةً نُصِبَتْ الكَلِمَةُ  
على أنَّها ظرفٌ او بعبارةٍ أُخرى نُصِبَتْ على الظرفيةِ .  
- هل أنا مُخَيَّرٌ في إظهارِها وتقدِيرِها .

- نَعَمْ أنتَ مُخَيَّرٌ في ذلكَ إِلا إِذَا كانَ الفِعْلُ مِمَّا يَنْقُضِي شَيْئاً فشيئاً  
كَأنْ تقولَ : ختمتُ القرآنَ في سَنَتَيْنِ ، فَيَتَّعِينَ إظهارُها .  
- هذا ظرفُ الزَّمانِ فما بالُ ظرفِ المكانِ ؟

- يُنْصَبُ على الظرفيةِ أيضاً مثل : راحَ يَتَرَنَّحُ يَمَنَةً وَيَسْرَةً<sup>٢</sup> ومثلُ :  
زُرْتُ طَهْرانَ ونزلتُ فيها مَنزِلَ الأُدبَاءِ ، فاذا كانَ المكانُ مَحْدوداً ظهرتْ « في »  
نحوُ : صَلَّيْتُ في المِحْرابِ .

- لَقَدْ وَفَّقْتُ في أنْ جِئْتُكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ . فقد عَزَفْتُ عَن<sup>٣</sup> قِراءَةِ  
النَّحوِ طويلاً ولَقَدْ اسْتَدَّ كَرْتَهُ خَمْسَةَ أَيَّامٍ ، كُنْتُ أَقْرَأُ طُولَ النَّهَارِ و بعضَ  
اللَّيْلِ ، فلمْ اسْتَفِيدَ بِقَدْرِ ما شَرَحْتُ لِي .

١ - محوطه دانشكده .

٢ - يترنح ... : به چپ و راست تلوتلو می خورد .

٣ - روی گردان شدم .

أشكرك يا أخي وأتمنى لك النجاح. والآن فأتركك لنفسك<sup>١</sup>.  
ثم فتح كتابه وانتقل إلى تلك الناحية.

١ - تو را بهال خود می گذارم.

## ملاحظه :

الف - مفعول فيه کلمه ایست منصوب که بعد از فعل می آید و معمولاً مرادف قید زمان و مکان در زبان فارسی است . یعنی درحقیقت معنی « فی » یا « در » دارد . مانند  
جِئْتُ یومَ الأحدِ . یا : فی یومِ الأحدِ .

ب - مفعول فيه دونوع است : ظرف زمان و ظرف مکان . این ظروف گاهی مبنی اند و گاهی معرب . در درس یازدهم (ص ۱۴۵) ظروف مبنی را به تفصیل شرح داده ایم . اینک به پاره ای از ظروف معرب اشاره می کنیم :

- امام : پیش ، جلو... : وقفتُ أمامَ السَّبَّورةِ .
- خلف : پشت ... : محمدٌ یمشی خلفَ أشجارِ الحديقةِ .
- قُدَّامَ : پیش ... : أبصرتُ قُدَّامی طریقِ فَمَشَّیتُ .
- بَینَ : میان ... : اشتدَّت العلائقُ بَیننا .
- شِمالاً ، جنوباً ، غرباً ، شرقاً : تهبُّ الریحُ جنوباً .
- یَمَنَةً ، یَسْرَةً : یترنَّحُ السَّکرانُ یَمَنَةً و یَسْرَةً .
- فَوْقَ ، تَحْتَ : الكتابُ فوقَ المِنضَدَةِ .
- قَبْلَ ، بَعْدَ ( به درس یازده ص ۱۴۵ رجوع کنید ) .
- عِنْدَ : نزد ... : عندکَ مزایا کثیرةٌ .

ج - تمام اسمهای زمان صلاحیت آن را دارند که ظرف و منصوب باشند . اما بعکس اسمهای مکان مبهم ، آن دسته که بر جهات شش گانه و اسماء مقادیر ( مسافات ) دلالت دارند ، ممکن است که از جهت ظرفیت ، منصوب شوند . اما اسماء مکان مختص اجباراً باید با « فی » استعمال شوند : استقبلتُ الضیوفَ فی الدَّارِ .

د - اسمهای زمان و مکانی که هم بصورت ظرف و هم بصورت غیر ظرف ( معنای فی در آن نباشد ) استعمال می شوند ، متصرف اند ( = مانند : یومُ العید ، یومُ مبارک ) . اما آن دسته که فقط بصورت ظرف استعمال می شود ( چنان که گوئی همواره معنای فی در درون آنها موجود است ) غیر متصرف اند . مانند : قَطُّ ( = هرگز ) ، بَیننا و بَیننا ( = در اثناء ) ، قَبْلُ ، بَعْدُ ، لَدُنْ ، عِنْدُ .

## ملاحظه :

وقتی جمله‌ای را بیان می‌کنیم ممکن است بخواهیم کیفیت و چگونگی فاعل یا مفعول را بهنگام وقوع فعل توضیح دهیم . در اینصورت کلمه‌ای منصوب می‌آوریم ، و چون حالت یکی از آن دو را بیان می‌کند به آن حال می‌گوئیم :

خَرَجَ سَمِيرٌ مِنْ قَاعَةِ الْامْتِحَانِ مَسْرُورًا .

شَرِبْتُ الشَّايَ سَاحِنًا ۱ .

مَرَرْتُ بِالْأَيَّامِ عَامِرَةً ۲ .

— گاهی حال توسط یک کلمه بیان می‌شود :

خَرَجَ سَمِيرٌ . . . . . وَهُوَ مَسْرُورٌ .

شَرِبْتُ الشَّايَ وَهُوَ سَاحِنٌ ۱ .

مَرَرْتُ بِالْأَيَّامِ وَهِيَ عَامِرَةٌ ۲ .

مشاهده می‌کنید که جمله‌های اسمیه‌ای را در مثالهای مذکور با «او» آغاز کرده‌ایم که آنرا «او حالیه» گویند و معمولاً رابط بین حال و ذوالحال است و ممکن است بجای «او» رابط، تنها «ضمیر» باشد مانند : أَيْهَا الْأَبْطَالُ هَاجِمُوا الْعَدُوَّ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرٌ . و ممکن است هم «او» و هم «ضمیر» باشد مانند آیه : وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ .

و اما در جمله فعلیه هنگامی رابط ، ضمیر تنها است که فعل ، مضارع مثبت باشد مانند : أَقْبَلَ أَخِي يَرْكُضُنُّ مِنَ السُّرُورِ . و چنانچه منفی باشد هر سه وجه جائز است مانند : خَرَجَ وَالِدِي مِنَ الْبَيْتِ لَمْ يُوَدِّعْ أَحَدًا . دَخَلْتُ الصَّفَّ وَلَمْ يَحْنِ الْوَقْتُ . دَخَلَ صَدِيقِي الْحَفْلَ وَلَمْ تَرَافِقْهُ عَقِيلَتُهُ ۲ . و اگر فعل ، ماضی باشد رابط «او» بضمیمه ۳ «قد» خواهد بود مانند : دَخَلْتُ الْكَلِيَّةَ وَقَدْ دُقَّ الْجَرَسُ . و ممکن است رابط ، ضمیر تنها باشد مانند : دَخَلَ عَلِيٌّ قَدْ خَرَجَ أَبْنُهُ . و ممکن است که رابط هم «او - قد -

۱ - گرم .

۲ - همسرش [ قرینته ، حرمه ] .

1547895

1636212

1737353

803539

2257321

2834224

~~Spur~~ Feb 9 12014



وهم ضمیر باشد مانند: ذَهَبَ مُحَمَّدٌ وَقَدْ اصْطَحَبَهُ أَخُوهُ . و چنانچه فعل، ماضی منقی باشد رابط « واو »، « ضمیر » بدون « قد » می آید مانند: دَخَلَ الْوَالِدِي الْمَسْجِدَ وَمَا حَانَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَتَوَضَّأَ وَمَا نَطَقَ لِسَانُهُ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ .

— گاهی شبه جمله را ( ظرف و جارّ و مجرور ) هم می توان « حال » بکار برد : مانند . رأيتُ الأستاذَ بينَ الطَّلَبَةِ . وَجَدْتُ وَكَيْلَ الْكَلِيَّةِ فِي مَكْتَبِهِ .  
« بينَ الطَّلَبَةِ » و « فِي مَكْتَبِهِ » که شبه جمله اند در دو مثال بالا نقش « حال » را بازی می کنند .

— ذوالحال همیشه معرفه است<sup>۲</sup> .

— « حال » اگر یک کلمه تنها (= مفرد)<sup>۳</sup> باشد معمولاً مشتق و نکره است ، مانند : جاءَ الرَّجُلَانِ ضاحِکَيْنِ . اگر أحياناً واژه ای حال استعمال شود که این چنین نباشد ، ناگزیر آنرا در تأویل مشتق و نکره می پندارند مثلاً : قرأتُ الكتابِ باباً باباً . أَكَلَّ مُحَمَّدٌ وَحَدَهُ . در مثال اول « باباً ... » نکره و جامد است و در مثال دوم « وحده » فاقد هر دو شرط است . هم معرفه و هم جامد است . اما گویند تأویل این دو « حال » چنین است : قرأتُ الكتابِ مرتباً ترتیبَ الأبوابِ . أَكَلَّ مُحَمَّدٌ مَنْفِرِدًا<sup>۴</sup> .

۱ - معاون دانشکده ، و در برخی از کشورهای عربی واژه « معاون » را مانند فارسی زبانان بکار می برند .

۲ - گاهی اسم نکره مفید ، ذوالحال می شود مانند : جاء طالب متفوق مبتسماً . و نیز در چند مورد دیگر صاحب حال را می توان نکره آورد . از استاد توضیح بخواهید .

۳ - مقابل مرکب است : « جمله » و « شبه جمله » نه مقابل « تثنیه » و « جمع » .

۴ - و نیز اسم جامدی که موصوف شود می تواند حال قرار گیرد : انا أنزلناه قرآناً عربياً .

## تمرین:

۱ - جمله‌های زیر را بفارسی ترجمه نموده و نوع حال را در آنها بیان کنید:

آمَنْتُ بِاللَّهِ وَحَدَهُ. نَقَلْتُ وَكَالَةُ الْأَنْبَاءِ ۱... الْخَيْرَ صَحِيحاً.

نزلتُ البحرَ والأمواجُ متعاليةً. قرأتُ ديوانَ الشاعرِ صفحةً صفحةً. سَبَحْتُ  
 فِي الْبَحْرِ هَادِئاً. جيشُنَا الظَّافِرُ، عِنْدَ الشَّدَائِدِ نَصِيرُنَا. وَدَعْتُ أَخِي بِصَعْدِ سُلْمِ  
 الطَّائِرَةِ. دَخَلَ الطُّلَابُ الْفَصْلَ وَاحِداً وَاحِداً. رَأَيْتُ الْهَلَالَ بَيْنَ السَّحَابِ ۱. اصْطَفَى  
 حَرَسُ الشَّرَفِ ۲ فِي أَرْضِ الْمَطَارِ ثَلَاثَةَ. غَادَرْتُ بَلَدِي وَأَنَا مَغْمُومٌ. سَافَرَ وَالِدِي  
 عَلَى مَتْنِ الطَّائِرَةِ ۳ إِلَى إِصْفَهَانَ وَمَا طَلَعَ الْفَجْرُ. عَادَ الْجَيْشُ مِنْ سَاحَةِ الْقِتَالِ وَهُوَ  
 مُنْتَصِرٌ. خَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ وَالطَّقْسُ بَارِدٌ.

۲ - جمله‌های کوتاهی بزبان عربی بسازید که در آنها انواع حال مفرد و مرکب

(جمله، شبه جمله) بکار رفته باشد.

۱ - آژانس خبرگزاری.

۲ - گارد احترام.

۳ - علی...: با هواپیما [ بالطائرة ].

۴ - هوا [ الجو ].

## ٤ - الاستثناء:

دَخَلَ الْأَسْتَاذُ الصَّفَّ وَجَلَسَ التَّلَامِيذُ مَاخِلًا مُرْشِدَ الصَّفِّ<sup>١</sup> فَقَدَّ وَقَفَ يُثَبِّتُ الْحُضُورَ وَالْغِيَابَ. بَيْنَمَا كَانَ الْأَسْتَاذُ يَكْتُبُ عُنْوَانَ الدَّرْسِ عَلَى السَّبُورَةِ. قَالَ مُرْشِدُ الصَّفِّ: حَضَرَ التَّلَامِيذُ إِلَّا فَرِيدًا. فَقَالَ الْأَسْتَاذُ قُلْ حَضَرَ التَّلَامِيذُ إِلَّا كُرَةَ الْقَدَمِ، فَضَحِكُوا مَا عَدَا حُسَامًا، وَكَانَ مِنْ هَوَاةِ كُرَةِ الْقَدَمِ وَلَمَّا لَدَغَتْهُ النُّكْتَةُ<sup>٢</sup> الْأَدْبِيَّةُ، قَالَ: أَمَا مِنْ فُكَاهَةٍ غَيْرِ كُرَةِ الْقَدَمِ؟! قَالَ الْأَسْتَاذُ مَا غَابَ إِلَّا حُسَامًا!!

قَالَ حُسَامٌ فَهَيْمْتُ كُلَّ شَيْءٍ سِوَى جُمْلَتِكَ الْآخِرَةِ. فَوَجَمَ التَّلَامِيذُ<sup>٣</sup> سِوَى الْأَسْتَاذِ. قَالَ: لَوْ كُنْتُ حَاضِرًا لَضَحِكْتُ مَعَنَا وَلَفَهَيْمْتُ الْجُمْلَةَ الْآخِرَةَ. ثُمَّ أَشَارَ إِلَى عُنْوَانِ الدَّرْسِ «الاستثناء». وَأَسْتَرَسَلَ الْأَسْتَاذُ فِي إِرَادِ الْأَمْثَلَةِ وَقَالَ:

لَأَعْجَبُ إِلَّا مِنْ تَلْمِيذٍ يَخْلِطُ الدَّرْسَ بِاللَّعِيبِ، إِنْ لِدَّرْسٍ وَقْتًا وَلِللَّعِيبِ وَقْتًا آخَرَ. وَمَا عَاقَبْتُ إِلَّا شَخْصًا زَعَمَ الْبَاطِلَ حَقًّا وَأَصَرَ عَلَى مَوْقِفِهِ رَغْمَ وَضُوحِ الْحَقِّ. إِنْ جَلَسَ يَا حُسَامُ فَمَا سَاءَ نَبِيٍّ إِلَّا دَفَاعُكَ عَنِ الْبَاطِلِ. فَجَلَسَ حُسَامٌ لَا يَمْلِكُكَ إِلَّا الصَّمْتُ وَالْحَيْرَةُ فَقَدَّ فَاتَهُ تَتَبَعُ الْأَمْثَلَةَ.

١ - مبصر يا ارشد كلاس .

٢ - نكته و طنزاورا رنجانيد (= گزید).

٣ - شاگردان روی درهم کشیدند، اخم کردند .

## ملاحظه:

اگر از گروهی که در امری وحکمی مشترك اند فردی را استثنا کنیم، آن را مستثنی و آن گروه را مستثنی منه و واژه‌ای را که بوسیله آن استثنا بیان می‌شود، أداة استثنا خوانند:

دانشجویان	حضور یافتند در کلاس	بجز	جمشید
مُسْتَثْنَى مِنْهُ	فعل مشترك	أداة استثناء	مُسْتَثْنَى

و در عربی: حَضَرَ الطَّلَابُ الْفَصْلَ إِلَّا جَمِشِدًا.

مشاهده می‌کنید که «جمشید» یا مستثنی بعد از واژه «إلا» منصوب آمده است. اما وجوب نصب مستثنی شرایطی دارد که اگر یکی از آنها وجود نداشته باشد ممکن است ساختمان جمله از نظر اعراب مستثنی عوض شود:

۱- نباید جمله منفی باشد.

۲- جمله باید «تام» باشد یعنی «مستثنی منه» آن حتماً ذکر شود.

— حال اگر جمله تام منفی باشد هم رفع «مستثنی» میسر است و هم نصب آن:  
 ما جاءَ الطَّلَابُ إِلَّا عَلِيًّا.  
 « » « » « » « علیُّ »

— و اگر جمله، تام نباشد (که البته در این صورت منفی خواهد بود) با مستثنی آنچنان رفتار می‌کنیم که گوئی «إلا» یا دیگر أداة استثنا در کلام موجود نبوده است:  
 ما جاءَ إِلَّا عَلِيٌّ. (= جاءَ عَلِيٌّ).

ما رأيتُ إِلَّا عَلِيًّا. (= رأيتُ عَلِيًّا).

ما مررتُ إِلَّا بِعَلِيٍّ. (= مررتُ بِعَلِيٍّ).

۱ - نصب بنا بر قاعده استثنا وقع بنا بر آنکه مستثنی بدل از مستثنی منه باشد و همچنین است حکم در جمله‌ای که عامل مستثنی منه اقتضای «نصب» یا «جر» نماید، از استاد توضیح بخواهید.

۲ - اینگونه استثنا را در اصطلاح «مفرغ» - بضم میم و تشدید «ر» - نامند.

علاوه بر واژه «إِلا» ادوات دیگری نیز برای استثنا در زبان عربی بکار می‌رود که عبارتند از:

غیر، سیوی، عدا، حاشا، خسلا.

— دو واژه «غیر» و «سیوی» همیشه به مستثنی اضافه می‌شود.

— اما واژه‌های «عدا» و «خسلا» و «حاشا» را می‌توان حرف جرّ بحساب آورد و اسم بعد از آنها را مجرور گردانید (هرچند معنای استثنا از آنها فهمیده شود) و یا می‌توان فعل پنداشت و اسم بعد از آنها را طبق قاعده استثنا منصوب ساخت:

جاء الطُّلابُ عَدَا عَلِيٍّ (= علیّاً).

و اگر دو واژه اول به‌مراه «ما» بیایند در این صورت حتماً بعنوان فعل، در جمله بکار رفته و اسم بعد از آنها مانند استثنای تامّ مثبت همیشه منصوب است:

جاء الطُّلابُ ما عَدَا عَلِيّاً.

رأيتُ الطُّلابَ ما خَلا عَلِيّاً.

أشفقتُ عَلَيَّ الطُّلابِ ما عَدَا عَلِيّاً.

## تمرین :

۱- عبارات زیر را بزبان عربی ترجمه کنید:

دانشجویان در محوطه دانشگاه اجتماع کردند بجز حمید که در کتابخانه بود . در کتابخانه کسی جز او نبود . و او کتابی جز کتاب تاریخ در پیش نداشت . پرسیدم که چرا جز این کتاب نداشتی؟ گفت تصمیم دارم امروز غیر از تاریخ هیچ چیز نخوانم .

۲- عبارات زیر را بفارسی ترجمه کرده و انواع استثناء را در آنها بیان کنید و اعراب

مناسب مستثنی را بگذارید:

— غادر الطُّلابُ قاعةَ المحاضرةِ إِلَّا فريد و مُحَمَّد و سَعَاد و مَرِيْم فلم يخرجوا من الصَّفِّ إِلَّا بعد أن سألوا الأستاذَ بعضَ الأسئلةِ التي لا يتقدِرُ على الإجابةِ عنها إِلَّا الأستاذُ نفسه .

— ما وَجَدتُ في الكُلِّيَّةِ غير العميدِ فكَلَّفَنِي بإعدادِ جميعِ برامجِ الامتحانِ

سِوَى برنامجِ دورةِ الماجستيرِ!

— ما تحدَّثَ الأساتذةُ في حفلِ التَّخريجِ إِلَّا الأستاذُ.....

۱ - فوق لیسانس [ماستر].

۲ - جشن فارغ التحصیلی .

## الدَّرْسُ السَّابِعُ عَشَرَ

### القراءة والميران\*

يُحْكِي أَنَّ وَزيراً أَشْتَدَّ عَدُوًّا وَأَمَانَةً وَارْتَفَعَ مَقَامُهُ حُبًّا لِدَوْلَانِهِ وَكَانَ حُسْنُ سِيَاسَتِهِ سَبَبًا لِبَقَائِهِ فِي الْحُكْمِ عَشْرِينَ عَامًا وَلَكِنْ تَغْلَبَ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي مَكَّنَ الْحَاسِدِينَ وَالطَّامِعِينَ فَتَنَامَرُوا عَلَيْهِ وَعَزَلُوهُ تَمْهيدًا لِإِغْتِيَالِهِ . ففَاضَتْ نَفْسُهُ أَلَمًا وَلَمْ يَجِدْ حَلًّا إِلَّا مُغَادَرَةَ الْبِلَادِ فَمَغَادَرَهَا وَاهْلَ بَيْتِهِ آسِفًا وَنَجَا بِحَيَاتِهِ تَارِكًا كُلَّ مَا كَانَ لَهُ ، وَذَهَبَ مُلْتَجِيًّا إِلَى الْمَمْلُوكَةِ الْمُجَاوِرَةِ حَيْثُ أَقَامَ آمِنًا مَطْمَئِنًّا فِي ظِلِّ مَلِكِهَا الْمُحَنِّكَتِ الَّذِي قَدَرَهُ وَأَكْرَمَ وَفَادَتَهُ فَعَيَّنَهُ وَزِيرًا وَعَوَّضَهُ مَا فَقَدَ أَرْضًا وَقَصْرًا وَمَالًا .

فَوَضَعَ الْوَزِيرُ كُلَّ جُهودِهِ وَكِفَائَاتِهِ فِي خِدْمَةِ الْمَلِكِ وَرَعِيَّتِهِ مُخْلِصًا آمِنًا كِعَادَتِهِ حَتَّى سَكَنَ حُبَّهُ فِي قَلْبِ الْمَلِكِ مُعْتَمِدًا عَلَيْهِ فِي كُلِّ أَمْرِهِ .

وَمَرَّتْ الْأَيَّامُ بِسَلَامٍ إِلَّا يَوْمًا نَشَبَ فِيهِ الْخِلَافُ وَظَهَرَتْ بَوَادِرُ

---

\* - در این قرائت مفصل مسائل نحوی : مفاعیل پنجگانه و تمیز و حال و نداء و استثناء برای تمرین بیشتر آورده شده است .

۱ - علیه او توطئه کردند .

۲ - ترور کردن او .

۳ - جهان دیده .

۴ - لیاقت های او .

۵ - افروخته شد ، بپاخواست .

الْحَرْبِ صَرِيحَةً بَيْنَ الْمَمْلُوكَيْنِ الْجَارَتَيْنِ وَشَرَعَ كُلُّ مِنْهُمَا بِأَخْذِ أَهْبَتِهِ<sup>۱</sup> عَدَدًا وَمُكِنْتَهُ عُدَدًا وَاحْتِيَاطَاتِهِ أَسْتَحْكَامًا وَتَحْصِينًا وَعَبَّأ<sup>۲</sup> كُلُّ مِنْهُمَا الْأَرْضَ جِيوشًا وَسِلَاحًا وَاحْتَشَدَتْ<sup>۳</sup> الْقَوَاتُ فِي الْحُدُودِ مِنَ الْجَانِبَيْنِ أَسْتِعْدَادًا لِسَاعَةِ الْمَعْرَكَةِ :

وَخَطَرَتْ عَلَى ذِهْنِ الْمَلِكِ فِكْرَةً عَابِرَةً ذَكَرْتَهُ أَنْ وَزِيرَهُ مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ :

وَأَنَّ الْمَوْقِفَ سَيُجْبِرُهُ عَلَى الْخِيَانَةِ مُضْطَرًّا فَهَلْ سَيَخُونُ وَطَنَهُ الْأَوَّلَ مَسْقُطَ رَأْسِهِ أَمْ سَيَخُونُ وَطَنَهُ الثَّانِي الَّذِي آوَاهُ<sup>۴</sup> وَمَكَّنَ لَهُ بَعْدَ الضِّيَاعِ وَالْمَدَلَّةِ؟ فَأَصْبَحَ الْمَلِكُ مُفَكِّرًا مَهْمُومًا. ثُمَّ كَلَّفَ الْوَزِيرَ بِمُسْهِمَةٍ<sup>۵</sup> وَأَمَرَ بِمَجْلِسِ الشُّورَى فَانْعَقَدَ وَحَضَرَ الْأَعْضَاءُ فُورًا، حَضَرُوا جَمِيعًا إِلَّا حَكِيمًا هَرِمًا جَاءَ مَتَأَخَّرًا فَانزَوَى فِي طَرْفِ الْمَجْلِسِ وَيَدُهُ عَلَى فَمِهِ فَبَدَأَ الْمَلِكُ مُتَكَلِّمًا :

أَيُّهَا الْأَعْضَاءُ، يَا صَاحِبَ الْجُنُودِ، يَا مُفْتِي الْمَمْلُوكَةِ، أَفْتُونِي فِي أَمْرِي. أَنَا لَا أَشْكُكَ فِيهِ أَمِينًا وَلَا أَخَافُ أَمَانَتَهُ، إِنَّهُ يُخْدِمُنِي وَهُوَ مُتَّعِمٌ بِنِعْمَتِي وَرُبَّمَا اتَّسَعَتْ الْحَرْبُ مِيدَانًا وَدَامَ الصَّرَاعُ<sup>۶</sup> سِنِينَ فَتَحِينُ لِحِظَةٍ يُفِيقُ فِيهَا نَادِمًا وَيَنْقَلِبُ عَلَيْنَا مُسْتَجِيبًا لِنِدَاءِ دَمِهِ وَقَدْ عَرَفَ اسْرَارَنَا فَيُصْبِحُ أَشَدَّ الْأَعْدَاءِ خَطَرًا.

أَجَابُوا جَمِيعًا إِلَّا الْحَكِيمَ الْهَرِيمَ وَلَمْ تَرْفَعْهُ<sup>۷</sup> الْأَجَابَةَ<sup>۸</sup> فَوَجَّهَ سْؤَالَهُ إِلَى الْحَكِيمِ

۱ - آمادگی خود را .

۲ - بسیج کرد .

۳ - متمرکز شد .

۴ - مرز .

۵ - او را مسکن داد ، پناه داد .

۶ - کار و مأموریت .

۷ - کشمکش .

۸ - پاسخ پسند او نیافتاد .



قائلاً: وأنت يا واضعاً يدك على فمك هتلاً أبديت رأيك؟ فدنا الحكيم من الملك هامساً في أذنه<sup>١</sup> قائلاً: يا ملك الزمان يا صاحب النعمة والأحسان هتلاً تكررمت على عبدك بأن يبدي رأيه سراً فخرج الأعضاء ماعدا الملك والحكيم فقد بقيتا يتشاوران.

ولم تمض غير دقائق حتى نُفِذت الفكرة وأحضروا حفنة من تراب أرض وطنه الأول ونشروها تحت ناحية معينة من البساط على أرض القاعة<sup>٢</sup> وجاء الملك والوزير جنباً إلى جنب يتمشيان ويقطعان البساط ذهاباً وأياباً يتحدثان في شؤون المملكة والموقف الراهن<sup>٣</sup> وأدار الملك الحديث متدرجاً حتى وصل إلى مسألة الحرب قال: ليله درك وزيراً والآن لم يعد عيني إلا سؤال واحد هو رأيك في الحرب.

بدأ الوزير بتكلم الملك يراقبه بدقة وهو يرسل الحديث متحمساً<sup>٤</sup> يحتم الحرب مطمئناً الملك إلى قوته وقواده مؤكداً له النصر. مسهلاً المعركة مهوناً عليه الحرب واعيداً إياه بالغنائم العظيمة التي قد تصل إلى فتح تلك المملكة والاستيلاء عليها وضمها إلى مملكته جزءاً خاضعاً تحت حكمه شارحاً له فتحتها وكأنه لم يعد إلا أن يسلمه متفاتها في يده حتى إذا وصل الناحية المعينة وداس على تراب وطنه سكّت عن الكلام فجأة وبدا وجهه باهتاً وعينه باردتين كعيني الميبت يكاد يقع على الأرض.

فأعاد الملك عليه السؤال ملحاً منبهاً إياه قائلاً: يا وزير ما رأيك

١ - زمزمه کنان در گوشش ....

٢ - وضع کنونی .

٣ - با حرارت و هیجان .

٤ - رنگ پریده .

فِي الْحَرْبِ؟ فَحَاوَلَ الْوَزِيرُ أَنْ يَنْطِقَ خَجِلاً وَيَبْدَأُ صَوْتَهُ مُتَهَدِّجاً خَائِراً<sup>١</sup> كَأَنَّهُ يُنَازِعُ سُكَّرَاتِ الْمَوْتِ وَهَوَلَ الْحِسَابِ قَائِلاً: الرَّأْيُ رَأْيُكَ يَا مَوْلَايَ ثُمَّ تَنْطَفِئُ فِيهِ شُعْلَةُ الْحَرْبِ مُعْلِناً رَأْيَهُ فِي الْمَيْمِلِ إِلَى السَّلَامِ وَإِنْهَاءِ الْمُسْكَلَةِ صَلِحاً وَتَفَاهُماً.

وَقَدْ تَسَمَّرَ فِي مَكَانِهِ<sup>٢</sup> لَا يُرِيدُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْهُ. أَخَذَ الْمَلِكُ يَدَهُ مُبْتَعِداً عَنِ نَاحِيَةِ التَّرَابِ حَتَّى وَصَلَ النُّصْفَ الْآخَرَ مِنَ الْبِسَاطِ عَادَ مُتَحَمِّساً لِلْحَرْبِ هَائِجاً كَالْأَسَدِ يَهْدُدُ مَرَّةً وَيَتَوَعَّدُ مَرَّةً أُخْرَى فَلَمَّا عَادَ وَدَاسَ عَلَى التُّرَابِ ثَانِيَةً ارْتَدَّ إِلَى الطَّرْفِ النَّقِيزِ مُنَاشِداً الصُّلْحَ<sup>٣</sup> وَحِقْنَ الدَّمَاءِ<sup>٤</sup> وَهَكَذَا رَاحَ الْوَزِيرُ يَتَدَبَّذِبُ بَيْنَ الرَّايَيْنِ حَتَّى أَدْرَكَ مَوْفِقَهُ بِنَفْسِهِ.

فَنظَرَ إِلَيْهِ الْمَلِكُ مُبْتَسِماً وَقَالَ عَرَفْتُكَ أَمِيناً وَخَشِيتُ أَمَانَتَكَ وَالآنَ حَكِّمُ أَمَانَتِكَ بَيْنَ الْمَمْلُوكَتَيْنِ. وَهنا سَجَدَ مُقْبِلاً الْارْضَ بَيْنَ يَدَيْهِ سَائِلاً إِيَّاهُ الصَّبْرَ حَتَّى الصَّبَاحِ وَفِي الصَّبَاحِ دَخَلَ الصُّومَعَةَ يَتَعَبَّدُ بِقِيَّةِ الْعُمْرِ.

١ - صدایش لرزان و ضعیف شد.

٢ - بجای خود میخکوب شد.

٣ - پیام صلح در می داد.

٤ - جلوگیری از خون ریزی و کشتار.

## الدَّرْسُ الثَّامِنَ عَشَرَ

### الْعَدَدُ :

ساعة مع أمينٍ مَخْرَجٍ المدرسةِ

دَعَانِي السَّيِّدُ عَبْدُ الْوَاحِدِ ، أَمِينُ مَخْرَجِ الْإِحْدَى الْمَدَارِسِ الثَّانَوِيَّةِ الْكُبْرَى لِزِيَارَتِهِ فِي مَكْتَبَتِهِ وَتَصَادَفَ أَنْتِي ذَهَبْتُ فِي الْأَيَّامِ الْأُولَى مِنَ السَّنَةِ الدَّرَاسِيَّةِ ، وَكَانَ وَقْتُ تَوَازُعِ الْكُتُبِ وَالْأَدْوَاتِ ، فَوَجَدْتُهُ غَارِقًا بَيْنَ أَكْدَاسِ الْكُتُبِ وَالْكَرَّاسَاتِ وَامَامَهُ عِدَّةٌ كَبِيرَةٌ مِنَ الطَّلَبَةِ . فَلَمَّا لَمَسْتَنِي ، رَحَّبَ بِي مِنْ بَعِيدٍ وَاسْتَجَازَنِي مُعْتَدِرًا بِضِعِّ دَقَائِقِ طَالِبِ الْقَهْوَةِ . فَجَلَسْتُ عَلَى أَحَدِ الْمَقَاعِدِ أُرَاقِبُ الْعَمَلِيَّةَ . قَالَ لِأَحَدِ الطُّلَابِ :

— ماذا تُرِيدُ؟

— يَنْقُصُنِي كِتَابٌ وَاحِدٌ وَكَرَّاسَةٌ وَاحِدَةٌ .

فصاح في الجميع قائلاً :

— عَلَى كُلِّ مَنْكُمُ أَنْ يَبْدُو كُرْسَنَتَهُ وَأَسْمَ الْكِتَابِ وَالْجُزْءَ الَّذِي يُرِيدُهُ .

لَا تُضَيِّعُوا الْوَقْتَ فِي كَثْرَةِ الْأَسْئَلَةِ . قَالَ الطَّالِبُ فَرِيدٌ :

— أُرِيدُ كِتَابَ الْجُغْرَافِيَا ، الْجُزْءَ الْأَوَّلَ وَكَرَّاسَةً رَسْمِ الْخَرَائِطِ .

فَسَلَّمَهُ إِيَّاهُ وَأَمَرَهُ بِالتَّوَقُّعِ عَلَى الدَّفْتَرِ بِاسْتِئْذَانِ كُلِّ كُتُبِهِ . وَنَظَرَ

إِلَى الثَّانِي :

— أَنَا فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ وَأُرِيدُ كِتَابِي الْعَرَبِيَّ ، الْجُزْءَ الثَّانِيَّ وَالثَّلَاثَ . وَكَرَّاسَتِي

١ - متصدي انبار .

٢ - فعل « كان » دراينجا « تامه » است از استاد توضيح بخواهيد .

٣ - انبوه .

التَّارِيخِ الطَّبِيعِيِّ . وَالخَرِيْطَةُ الثَّلَاثَةُ .

— أَنَا مُرْشِدُ الصَّفِّ الرَّابِعِ مِنْ السَّنَةِ الرَّابِعَةِ فِي الْفَرْعِ الْأَدَبِيِّ ، وَهَذِهِ قَائِمَةٌ أَمَا أُرِيدُهُ مِنْ أَدَوَاتِ الصَّفِّ .

فَأَخَذَهَا وَأَمْلَأَهَا وَاحِدَةً وَاحِدَةً عَلَى الْفَرَاشِ :

ثَلَاثَةٌ كُتِبَ لِلتَّارِيخِ ، ثَلَاثُ كُرَاسَاتٍ لِلرَّسْمِ النَّظَرِيِّ ، أَرْبَعَةٌ كُتِبَ لِلْقِرَاءَةِ الْعَرَبِيَّةِ ، خَمْسُ رَوَايَاتٍ<sup>١</sup> إِنْجِلِيزِيَّةٍ ، سِتَّةُ أَقْلَامٍ ، سَبْعُ مَسَاطِرٍ<sup>٢</sup> ، ثَنَانِيَّةٌ<sup>٣</sup> كَشَاكِيلٌ<sup>٤</sup> ، تِسْعُ مَفَكَّرَاتٍ<sup>٥</sup> ، عَشْرَةٌ كُتِبَ الْفَلَسْفَةُ ، عَشْرُ كُرَاسَاتٍ بَيْضَاءَ .

وَبَعْدَ أَنْ وَقَعَ الطَّلَابُ - الْمُرْشِدُ - ، كَانَتْ الْقَهْوَةُ قَدْ بَرَدَتْ ، فَجَاءَ وَتَنَاوَلَهَا فِي جُرْعَةٍ وَاحِدَةٍ وَكَانَتْ فِي عُلْبَتِي<sup>٦</sup> سِيَّجَارَتَانِ قَدَّمْتُ وَاحِدَةً إِلَيْهِ وَأَخَذْتُ الْأُخْرَى . وَهُنَا دُقَّ جَرَسُ السَّاعَةِ الْعَاشِرَةِ وَهَجَمَ الطَّلَبَةُ عَلَى الْمَخْزَنِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَالنَّوْفِذِ فَتَوَجَّهَ صَدِيقِي إِلَى الطَّلَابِ وَرُحْتُ أَسْمَعُهُ يَتَكَلَّمُ وَيَصِيحُ فِيهِمْ قَائِلًا :

— لَا يَبْقَى هُنَا غَيْرُ رُؤَسَاءِ الصُّفُوفِ وَلِيَقْفُوا فِي صَفٍّ وَنِظَامٍ خَارِجَ الْمَخْزَنِ وَسَأُنَادِيكُمْ وَاحِدًا بَعْدَ الْآخِرِ ... وَالْآنَ ، الصَّفُّ الْخَامِسُ مِنَ السَّنَةِ الْخَامِسَةِ الْعِلْمِيَّةِ . خُذْ أَحَدَ عَشَرَ كِتَابًا لِلْمِكَانِيكَا ، وَإِحْدَى وَعِشْرِينَ كُرَاسَةً لِلْمِكَانِيكَا وَإِثْنَيْ عَشَرَ كِتَابًا لِلْهِنْدَسَةِ وَإِثْنَيْ عَشَرَ كُرَاسَةً بَيْضَاءَ لِلْهِنْدَسَةِ . — الصَّفُّ الرَّابِعُ مِنَ السَّنَةِ الْخَامِسَةِ الْعِلْمِيَّةِ .

— يَلْزَمُهُمْ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ كِتَابًا لِلْجَبْرِ ، ثَلَاثَ عَشْرَةَ كُرَاسَةً لِلْهِنْدَسَةِ ،

١ - ليست .

٢ - جمع رواية : ربان ، كتاب داستاني .

٣ - جمع مسطرة : خط كش .

٤ - جمع كشكول : دفتر .

٥ - جمع مفكرة : دفتر يادداشت .

٦ - قوطي .

أربعة عشر كتاباً للكيمياء<sup>١</sup>، أربع عشرة كراسة للميكانيكا، خمسة عشر كتاباً للطبيعة، خمس عشرة مسطرة<sup>٢</sup>، سبع عشرة منقلة<sup>٣</sup> وثمانية عشر فرجاراً<sup>٤</sup> وتسع عشرة ممحاة<sup>٥</sup>.

— الصَّفُّ الثَّالِثُ !

— لا أحدَ .

— الثَّانِي !

— لا أحدَ .

— الأوَّلُ !

— حَضَرَ .

— كم تلميذاً في صفِّك؟ .

— الحاضرون عشرون تلميذاً، ولكن عدد الطلبة في الكشف<sup>٥</sup> خمسون طالباً، ونحتاج إلى عشرين محبرة<sup>٦</sup> وثلاثين كشافاً للحضور والغياب، وأربعين استمارة<sup>٧</sup> للألعاب الرياضية.... وهكذا راح السيد عبد الواحد يسلمهم الأدوات حتى دق جرس الدرس فذهبوا على أن يعودوا في الفرصة الثانية<sup>٨</sup> وجاء إلى منبهاً<sup>٩</sup> متعباً وآرتمى على الكرسي. فأخرجت علبته السجائر<sup>١٠</sup> وقدمت له سيجارةً وقلت:

١ - شيمي .

٢ - نقاله ، كونيا .

٣ - پرگار .

٤ - مداد پالك كن .

٥ - ليست [ القائمة ، الكشف ] .

٦ - دوات .

٧ - پرشن نامه .

٨ - زنگ تفریح دوم .

٩ - خسته و كوفته = [ مرهقاً ] .

١٠ - قوطی سیگار .

— إنَّ التَّلَامِيذَ يُحِبُّونَكَ ، لِأَنَّكَ تُعْطِيهِمْ ؛ فَكُلُّ مَنْ أُعْطِيَ كَانَ

مُحِبُّوًّا .

— نَعَمْ ، وَفِيهِ لَذَّةٌ . وَلَكِنَّ الْمَدْرَسَةَ أَكْبَرُ الْمَدَارِسِ . وَالْعَمَلُ يُحْتَاجُ إِلَى مُسَاعَدٍ . إِنَّ فِي الْمَدْرَسَةِ قِسْمَانِ : ابْتِدَائِيٌّ وَثَانَوِيٌّ . وَمُدَّةُ الدَّرَاسَةِ فِي الْإِبْتِدَائِيِّ أَرْبَعُ سَنَوَاتٍ ، وَفِي الثَّانَوِيِّ ثَمَانِي سَنَوَاتٍ ، ثَلَاثَةٌ مِنْهَا الْمَرَحَلَةُ الْإِعْدَادِيَّةُ . وَفِي كُلِّ سَنَةٍ إِبْتِدَائِيَّةٌ أَرْبَعَةُ فُصُولٍ ، وَفِي كُلِّ فَصْلٍ سِتُّونَ تَلْمِيذًا ، وَفِي كُلِّ سَنَةٍ ثَانَوِيَّةٌ خَمْسَةُ فُصُولٍ وَفِي كُلِّ فَصْلٍ أَرْبَعُونَ تَلْمِيذًا عَلَى الْأَقْلِ . إِنَّ عَدَدَ تَلَامِيذِ الْإِبْتِدَائِيِّ تِسْعِمِائَةٍ ، وَالثَّانَوِيِّ أَلْفًا تَلْمِيذًا تَقْرِيبًا . وَمِنْ هُنَا نُنْفَكِرُ أَنْ نُقَسِّمَ الْمَدْرَسَةَ إِلَى مَدْرَسَتَيْنِ مُسْتَقْلَتَيْنِ .

— وَكَمْ مَبْلَغًا تَتَقَاضُونَهُ مِنَ التَّلْمِيذِ فِي الْعَامِ ؟

— هَذَا يَتَفَاوَتُ ، فَمَصَارِيفُ التَّلْمِيذِ فِي الْمَرَحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ مِثْلًا : إِثْنَا عَشَرَ دِينَارًا لِلدَّرَاسَةِ وَرُبْعُ دِينَارٍ لِلرِّيَاضَةِ وَنِصْفُ دِينَارٍ لِلصَّحَّةِ وَسِتُّونَ فَلِسًا لِلرَّحَلَاتِ ٣ عَلَى أَنْ يَدْفَعَ دِينَارِينَ أَمَانَةً لِلْمُخْتَبِرِ ؛ ضِمَانًا فِيمَا إِذَا آكَسَرَ شَيْءٌ مِنْ الْأَدْوَاتِ أَثْنَاءَ التَّجْرِبَةِ .

— يَعْنِي مُتَوَسِّطُ دَخْلِ الْمَدْرَسَةِ عَنِ الطَّلَبِ الْوَاحِدِ حَوَالِي تِسْعَةِ عَشَرَ دِينَارًا وَعَلَيْهِ يَكُونُ إِرَادُهَا السَّنَوِيُّ ٥ خَمْسَةَ آلَافٍ دِينَارٍ وَهَذَا لَا يَكْفِي لِإِدَارَةِ مَدْرَسَةٍ كَبِيرَةٍ كَهَذِهِ .

— إِنَّ الْوِزَارَةَ تُسَاعِدُ الْمَدْرَسَةَ بِمُرْتَبَاتِ ٦ الْمُدْرَسِينَ وَالْمَوْظُفِّينَ وَالْمُسْتَعْمِلِينَ . فَعِنْدَنَا نَازِرٌ ٧ وَسِكْرَتِيرٌ ٨ وَمُعَاوِنَانِ ٩ وَطَبِيبٌ ١٠ وَسَبْعَةٌ ١١ وَتَسْعُونَ ١٢

١ - چند دریافت می دارید .

٢ - مخارج [ تکالیف ، نفقات : هزینه ] .

٣ - گردشهای دسته جمعی .

٤ - آزمایشگاه = [ المعمل ] .

٥ - درآمد سالیانه اش .

٦ - جمع مرتب : حقوق ماهیانه = [ الراتب ، الماهیه ] .

٧ - مدیر مدرسه .

أُستأذناً وعَشْرَةً مُسَاعِدِينَ لِلْمَعَامِلِ وَسَبْعَةً مُشْرِفِينَ لِاجْتِمَاعِيِّينَ وَإِثْنَا عَشَرَ  
فَرَّاشًا وَبُسْتَانِيَّانِ<sup>١</sup> وَأَرْبَعَةً بَوَّابِينَ<sup>٢</sup>. ثُمَّ عَبَّرَتْ فِتْرَةً<sup>٣</sup> مِّنَ الزَّمَانِ قَالَتْ بَعْدَهَا:  
— إِنَّهَا مَدْرَسَةٌ كَبِيرَةٌ حَقًّا، فَهِيَ الْمَدْرَسَةُ الْأُولَى فِي بَلَدِنَا وَلِهَذَا تُلَقَّبُ  
بِأَيَّامِ الْمَدَارِسِ. إِنَّ بِنَاءَهَا يَشْتَمِلُ عَلَى غُرْفَةٍ لِلنَّاطِرِ وَوَاحِدَةٍ لِلسَّكْرَتِيرِ وَوَاحِدَةٍ  
لِلْمُعَاوَنِيِّينَ وَوَاحِدَةٍ لِلْمَوْظَفِيِّينَ<sup>٤</sup> وَعَشْرَ غُرُفٍ لِلْأَسَاتِذَةِ وَهُنَاكَ خَمْسَةُ مَرَّاسِمٍ  
وَخَمْسَةٌ وَسِتُّونَ حُجْرَةً لِلدِّرَاسَةِ وَغُرْفَةً لِلطَّبِيبِ وَمُدْرَجَانِ<sup>٥</sup> كَبِيرَانِ لِلْمُحَاضِرَاتِ  
وَالْعَرَضِ<sup>٦</sup> وَمَمَكْنَةِ عَظِيمَةٍ وَمُلْحَقَاتٍ أُخْرَى، مِنْهَا صَالَتَانِ<sup>٧</sup> لِلرِّيَاضَةِ وَمَطْعَمٌ ضَخْمٌ  
لِلطُّلَابِ.

— مَتَى بُنِيَتْ هَذِهِ الْمَدْرَسَةُ الْعَظِيمَةُ؟<sup>٨</sup>

— لَقَدْ أُسِّسَتْ سَنَةَ أَلْفٍ وَتِسْعِمِائَةٍ وَتِسْعِ عَشْرَةٍ مِيلَادِيَّةً وَبُنِيَ الْقِسْمُ  
الْأَبْتَدَائِيُّ مِنْهَا أَوَّلًا حَتَّى إِذَا تَخَرَّجَتْ الدَّفْعَةُ الْأُولَى<sup>٩</sup> مِنْهَا سَنَةَ أَلْفٍ وَتِسْعِمِائَةٍ  
وَعَشْرِينَ.... زِيدَ عَلَيْهَا صَفٌّ ثَانَوِيٌّ وَفِي السَّنَةِ التَّالِيَةِ، أَيَّ سَنَةِ أَلْفٍ وَتِسْعِمِائَةٍ  
وَإِحْدَى وَعَشْرِينَ أُكْمِلَتْ السَّنَةُ الْأُولَى فَأَصْبَحَتْ خَمْسَةَ صَفُوفٍ وَافْتُتِحَ  
صَفٌّ لِّلسَّنَةِ الثَّانِيَةِ وَفِي سَنَةِ أَلْفٍ وَتِسْعِمِائَةٍ وَأَثْنَيْنِ وَعَشْرِينَ أُكْمِلَتْ السَّنَةُ  
الثَّلَاثَةُ وَصَارَتْ خَمْسَةَ صَفُوفٍ وَافْتُتِحَ صَفٌّ لِّلسَّنَةِ الثَّلَاثَةِ وَهَكَذَا حَتَّى سَنَةِ  
أَلْفٍ وَتِسْعِمِائَةٍ وَسِتِّ وَعَشْرِينَ كَانَ الْقِسْمُ الثَّانَوِيُّ قَدِ تَمَّ. وَفِي سَنَةِ أَلْفٍ وَتِسْعِمِائَةٍ  
وَثَلَاثِينَ عِنْدَ مَا دَخَلَتْ الْإِعْتِبَارَاتُ الْحَدِيثَةُ فِي التَّعْلِيمِ وَالتَّرْبِيَةِ، وَوَجِبَتْ مُرَاعَاةُ  
الشَّرُوطِ الرِّيَاضِيَّةِ وَالصَّحِيَّةِ وَالْاجْتِمَاعِيَّةِ، وَأَخَذَ عِلْمُ النَّفْسِ دَوْرَهُ فِي التَّعْلِيمِ وَالتَّرْبِيَةِ

١ - تثنيه بستاني : باغبان .

٢ - جمع بواب : دربان ، سریدار .

٣ - كارستانان .

٤ - دو تالار .

٥ - نمايش ( فليم يا تآتر ) .

٦ - دو سالن .

٧ - دسته نخست .

أرْتُوِي<sup>١</sup> أن المدرسة صغيرة ضيقة<sup>٢</sup>. فاشترت الوزارة أربعة آلاف متر من الأرض المجاورة وضمتها إلى المساحة القديمة، ثم هدمت البناء القديم وأقامت هذه العمارة الضخمة وقد بلغت نفقات<sup>٣</sup> هذا العمل حوالي تسعمائة وتسعين وستين ألف دينار.

وهنا نظرت إلى ساعتى وكان قد دُقَّ الجرس فوقفْتُ مُستأذناً حتى أنصرفَ فقد بدأ الطلاب يتوافدون على المخزن. ثم قلت: ما أسعد طُلابَ اليوم؛ لقد تعلمنا نحن في الكتاب في ظروف قاسية<sup>٤</sup> ولا نجد أحداً نشتكى إليه وجعَ المفاصل من الجلوس على الأرض، والحق أن على أولادنا أن يكرسوا جهودهم على الدراسة فهم محطُّ آمالِ الآباء والأمهات، وفقَّهم الله في خدمة وطنهم وأبناء أمتهم، فقال صديقى: لقد صدقت، نرجو من الله التوفيق والسداد<sup>٥</sup>.

١ - ابن جنين ديدند .

٢ - هزينه ومخارج .

٣ - شرائط سخت .

٤ - مبدول يدارند .

٥ - استوارى .



## ملاحظه :

از آنجائی که در زبان عربی ، عدد ، بعلت مطابقت یا عدم مطابقت با معدود در اعراب و تذکیر و تأنیث بشکل های گوناگون و پیچیده ای درمی آید ، در زیر تابلویی ارائه می دهیم که ضمن آن همه جزئیات با ذکر مثال بیان شده است :

## عدد اصلی :

مفرد ، مرکب ، عقود ، معطوف .

## مفرد :

مذکر	مؤنث
۱ - واحد	واحدة
۲ - إثنان	إثنان

استعمال این دو عدد به تنهایی در زبان عربی نسبت به اعداد دیگر بسیار اندک است<sup>۱</sup> زیرا شماره های « یک » و « دو » در ترکیب ظاهری و اژه آشکار می گردد : کتاب = یک کتاب ، کتابان = دو کتاب . و از همین جهت است که دو عدد در جمله غالباً بصورت تابع - صفت - بکار می روند و در اعراب و تذکیر و تأنیث از متبوع خود پیروی می کنند :

دَرَسَ مَجْلِسُ الْوُزَرَاءِ<sup>۲</sup> مَشْرُوعاً وَاحِداً فِي مَجْلَسَةِ طَارِئَةٍ<sup>۳</sup> .

نَجَحَتْ فِي الْامْتِحَانِ طَالِبَتَانِ إِثْنَتَانِ .

مذکر	مؤنث
۳ - ثلاث	ثلاثة
۴ - أربع	اربعة
۵ - خمس	خمسة
۶ - ست	سِتة

۱ - حَضَرَ مِنَ الطُّلَّابِ إِثْنَانِ . « وَمِنَ الْمُعْزِ إِثْنَيْنِ » . از استاد توضیح بخواهید .

۲ - هیئت دولت .

۳ - جلسه فوق العاده = [ غیر عادی ] .

مؤنث	مذکر
سَبْعَة	۷- سَبْع
ثَمَانِيَة	۸- ثَمَانِي (ثمان)
تِسْعَة	۹- تِسْع

این اعداد در مذکر و مؤنث همیشه عکس معهود - تمیز - می باشند<sup>۱</sup> یعنی برای معهود مذکر، عدد مؤنث و برای معهود مؤنث، عدد مذکر می آوریم مانند:

سَبْعُ لَيْالٍ . ( = لَيْلَة ) .

ثَمَانِيَة أَيَّامٍ . ( = يَوْمٌ )

۱۰- عَشْر (مذکر) ، عَشْرَة (مؤنث)<sup>۲</sup> .

\* \* \*

مرکب:

مؤنث	مذکر
إِحْدَى عَشْرَة	۱۱- أَحَدَ عَشْرَ
إِثْنَتَا عَشْرَة	۱۲- إِثْنَتَا عَشْرَ

- هر دو جزء عدد « یازده » و « دوازده » از نظر مذکر و مؤنث با معهود خود مطابقت دارند .

اشْتَرَيْتُ أَحَدَ عَشْرٍ رِبَاطَ عُنُقٍ<sup>۳</sup> .

اسْتَغْرَقَتْ<sup>۴</sup> الزَّيَّارَةُ إِثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا .

ذَهَبْتُ إِلَى الْمُحْتَسِرِ<sup>۵</sup> إِحْدَى عَشْرَةَ طَالِبَةً .

۱ - حکم معهود این اعداد را در درس « تمیز » بیان کردیم .

۲ - عدد ده اگر چه در حکم مانند اعداد مفرد - ۳ تا ۹ - است لکن در شمار عقود ( دهگان ) آورده شده است .

۳ - کراوات .

۴ - بطول انجامید .

۵ - آزمایشگاه .

وزَعْتُ عَلَى الطُّلَابِ إِثْنَتَيْ عَشْرَةَ مِمِّحَاةً<sup>۱</sup>.

مذکر	مؤنث
۱۳- ثلاثة عشر	ثلاث عشرة
۱۴- أربعة عشر	أربع عشرة
۱۵- خمسة عشر	خمس عشرة
۱۶- ستة عشر	ست عشرة
۱۷- سبعة عشر	سبع عشرة
۱۸- ثمانية عشر	ثمان عشرة
۱۹- تسعة عشر	تسع عشرة

— هر دو جزء اعداد مرکب - از ۱۱ تا ۱۹ - مبنی بر فتح هستند<sup>۲</sup> : ( با استثنای جزء اول اثنا عشر و اثناعشر ).

\* - رَسِبَ<sup>۳</sup> . فی الامتحانِ ثلاثة عشر طالباً .

\* - اشترك فی مباراةِ المَلَکَمَةِ<sup>۴</sup> أربعة عشر بطلاً .

\* - شَجَعَّ<sup>۵</sup> الاستاذُ سبعَ عشرةَ طالبةً علی الاشتراك فی مباراةِ كُرَةِ

الطَّاولَةِ<sup>۶</sup> .

\* - أسفرت<sup>۷</sup> مباراةُ المصارعةِ الدَّولِيَّةِ<sup>۸</sup> عن فوزِ سبعة عشر بطلاً إیرانياً .

۱ - مداد پاک کن .

۲ - حکم محدود این اعداد را در درس « تمییز » بیان کردیم .

۳ - مردود شد .

۴ - مسابقهٔ بوکس .

۵ - تشویق کرد .

۶ - مسابقهٔ پینگ پنگ .

۷ - منجر گردید ، منتهی شد = [ نجمت ] .

۸ - مسابقهٔ بین المللی کشتی .

— توجه کنید، جزء اول این اعداد از قاعده کلی اعداد مفرد - ۳ تا ۹ - پیروی می کند، جزء دوم (دهگان) در مذکر و مؤنث با معدود مطابقت می کند همانطور که در مثالهای بالا مشاهده نمودید.

\* \* \*

عقود (دهگان) :

مؤنث	مذکر
عَشْرَة	عَشْرَ
عِشْرُونَ (عشرین)	عِشْرُونَ (عشرین)
ثَلَاثُونَ (ثلاثین)	ثَلَاثُونَ (ثلاثین)
.....	.....
.....	.....
تِسْعُونَ (تسعين <sup>۱</sup> )	تِسْعُونَ (تسعين)

— عدد (۱۰) چون به تنهایی استعمال شود مانند اعداد مفرد (۳ تا ۹) در مذکر

و مؤنث بعکس معدود است :

تَوَظَّفُ شَرِكَةُ الطَّيْرَانِ الْوَطْنِيَّةُ الْاِيْرَانِيَّةُ عَشْرَ مَضِيْفَاتٍ<sup>۲</sup>.

إشترك في المناورة الجوية<sup>۳</sup> عشرة طيارين<sup>۴</sup>.

و اما بقیه عقود (عشرون...) در مذکر و مؤنث یکسانند .

— این اعداد برخلاف اعداد مرکب معرب هستند و اعراب عدد (۱۰) بحرکت

« ِـ » و اعراب بقیه مانند جمع مذکر سالم است . (واو، و نون در حالت رفعی و

۱ - حکم معدود این اعداد را در « تمییز » بیان کردیم .

۲ - میهمانداران زن .

۳ - مانور هوایی = [ الاستعراض الجوي ] ، و « استعراض » بمعنای سان دیدن

نیز می آید .

۴ - خلبانان .

« ياء و نون » در حالت نصبي و جری :

حَضَرَ عَشْرُونَ طَالِبًا .

دَرَسْتُ النَّحْوَ عِشْرِينَ طَالِبَةً .

\* \* \*

### معطوف :

مؤنث	مذكر
واحدة (إحدى) و عشرون	واحد و عشرون
إثنتان و عشرون	إثنان و عشرون
.....	.....
تسع و عشرون <sup>۱</sup>	تسعة و عشرون

— جزء اول این اعداد از قاعده « اعداد مفرد » پیروی می کند و جزء دوم از قاعده « عقود » .

— هر دو جزء این اعداد معربند و هر یک اعراب عادی خود را می پذیرد و جزء دوم که بوسیله « و » به جزء اول عطف شده از اعراب متبوع خود پیروی می کند.

\* - اِشْرَكَ فِي مَبَارَاةِ الْعَدُوِّ<sup>۲</sup> وَاحِدٌ وَعِشْرُونَ طَالِبًا .

\* - رَشَّحْتُ الْكُلَيْبَةَ<sup>۳</sup> وَاحِدَةً وَعِشْرِينَ طَالِبَةً لِلاِشْتِرَاكِ فِي مَبَارَاةِ الْقَفْزِ<sup>۴</sup> .

\* - رَافَقْتُ ثَلَاثَةً وَعِشْرِينَ بَطْلَانًا فِي سَبَاقِ الدَّرَاجَاتِ<sup>۵</sup> .

\* - مَنَحْتُ الْجَامِعَةَ الْاَوْسِمَةَ لِخَمْسِ وَعِشْرِينَ بَطْلَانًا اِشْتَرَكَ فِي مَبَارَاةِ الشَّيْشِ<sup>۶</sup> .

\* \* \*

۱ - حکم معدود این اعداد را در درس « تمییز » بیان کردیم .

۲ - مسابقه دو .

۳ - دانشکده کانیدید کرد ، معرفی کرد .

۴ - مسابقه پرش .

۵ - مسابقه دو چرخه سواری .

۶ - مسابقه شمشیر بازی .

١٠٠ - مائة ( مئة ) .

٢٠٠ - مأتان .

٣٠٠ - ثلاثمائة .

.....

٩٠٠ - تسعمائة .

١٠٠٠ - الف<sup>١</sup> .

.....

— این اعداد از نظر تذکیر و تأنیث هرگز تغییری نمی کنند :

— چون « مائة » مؤنث است، اعداد مفردی که با آن می آیند، مذکر اند، اما به

عکس « الف » که مذکر است با اعداد مفرد مؤنث می آید ( أربعائة، أربعائة آلاف ) .

\* - اشتبكت مع قوات العدو كتيبة<sup>٢</sup> من سلاح الحدود<sup>٣</sup> تساندها مائة<sup>٤</sup>

دبابة<sup>٥</sup> و كبدت<sup>٥</sup> العدو خسائر فادحة<sup>٦</sup> في العتاد<sup>٦</sup> والأرواح<sup>٦</sup> فانسحب<sup>٧</sup> تاركاً خلفه<sup>٧</sup>

مائة جندي بين القليل والجريح .

\* - دخل الجامعة في هذا العام الف<sup>٨</sup> طالبة مستجدة<sup>٨</sup> .

\* - احتشد<sup>٩</sup> على الحدود ثلاثة آلاف جندي بكامل أسلحتهم .

— همه<sup>٩</sup> این اعداد را که خواندید « عدد اصلی » می نامند.

\* \* \*

١ - حکم معدود این اعداد را در درس « تمییز » بیان کردیم .

٢ - گردان .

٣ - نیروی سرزبانی .

٤ - تانک .

٥ - وارد آورد .

٦ - ساز و برگ جنگی .

٧ - عقب نشینی کرد .

٨ - دانشجوی داوطلب دختر .

٩ - متمرکز گردید = [ رابط ] .

## عدد وصفی :

عدد وصفی یا ترتیبی عددی است که بر وزن اسم فاعل می آید و اسم ما قبل خود را وصف می کند و در حکم ، تابع موصوف است باستثنای « عدد مرکب وصفی » که مانند « عدد مرکب اصلی » همیشه مبنی است و فقط جزء اول آن در معرفه و نکره و هر دو جزء آن در تذکیر و تأنیث با موصوف خود مطابقت می کند:

مؤنث	مذکر
النافذة الأولى .	الباب الأول .
المرحلة الثالثة .	الدرس الثالث .
.....	.....
المسألة الإحدى عشرة .	الفصل الحادي عشر .
.....	.....
الرسالة الرابعة عشرة .	الخطاب الرابع عشر .
.....	.....
الزقاق <sup>١</sup> الخامس والعشرون .	الحارة <sup>٢</sup> الخامسة والعشرون .

١ - كوچه ، جمع ( أزقة ) .

٢ - كوی . ( و به محله و برزن « حی » گویند : أحياء مدينة طهران = محله های

شهر تهران .

## تمرین :

جمله‌های زیر را عبرتی ترجمه کرده و قاعده عدد را در آنها رعایت کنید:

بیست و سه دانشجوی دختر در سال اول دانشکده‌ی ما تحصیل می‌کنند. شش دوشیزه<sup>۱</sup> پیش از فارغ التحصیل شدن<sup>۲</sup> از دانشگاه از دواج کرده‌اند. این بیمارستان هشت پرستار<sup>۳</sup> مرد و شانزده پرستار زن دارد. پنج قلم خود نویس<sup>۴</sup> برای فرزندانم خریدم. برادرم ده عدد قلم خود کار<sup>۵</sup> دارد. شما نفر سوم در مسابقه<sup>۶</sup> والیبال شده‌اید. جنگ بین المللی دوم چهار سال طول کشید. خواهرم در کلاس چهارم دانشکده<sup>۷</sup> فنی تحصیل می‌کند. در حدود ده هزار دانشجوی پسر و پنجهزار و ششصد و سی دانشجوی دختر در دانشگاه طهران بتحصیل اشتغال دارند. ساعت هشت بامداد هر روز بدنشکده می‌روم و ساعت دوازده<sup>۸</sup> ظهر بمنزل بازی‌گردم و مجدداً ساعت سه‌ی بعد از ظهر بدنشکده می‌آیم و روزانه معمولاً<sup>۸</sup> هفت ساعت کار می‌کنم. برادرم فارغ التحصیل سال هزار و سیصد و چهل و چهار است.

---

۱ - الانسة .

۲ - التخرج .

۳ - ممرض .

۴ - قلم الجبر .

۵ - قلم الجاف .

۶ - الكرة الطائرة .

۷ - كلية الهندسة .

۸ - عادة .



## الدَّرْسُ التَّاسِعُ عَشَرَ

### أَلْحُرُوفُ :

حروف در زبان عربی بدو دسته تقسیم می‌شوند :

الف - حروفُ المَبَانِيّیِ یا حروفُ هِجَاءِ ( الفبا ) ، حروفی است که واژه‌های عربی از آنها ساخته می‌شود ، و عبارتند از :

همزه ، الف ، باء ، تاء ، ثاء ، جیم ، حاء ، خاء ، دال ، ذال ، راء ، زاء ، سین ، شین ، صاد ، ضاد ، طاء ، ظاء ، عین ، غین ، فاء ، قاف ، کاف ، لام ، میم ، نون ، واو ، هاء ، یاء .

ب - حروفُ المَعَانِيّیِ ، و آنها واژه‌هایی هستند که برخلاف « فعل » و « اسم » در دلالت بر معنای خود نیاز بواژه دیگر دارند و این حروف از هشتاد واژه تجاوز نمی‌کنند که در اینجا باختصار بذكر آنها می‌پردازیم و چنانچه بخواهید این درس را بطور مشروح بخوانید به باب اول کتاب « مَعْنَى اللَّيْبِ » مراجعه کنید .

حروف معانی از نظر فرم و ساختمان ریشه پنج قسم است :

آحادی ، ثنائی ، ثلاثی ، رباعی ، خماسی .

\* - حروف آحادی سیزده عدد است :

همزه ، الف ، باء ، تاء ، سین ، فاء ، کاف ، لام ، میم ، نون ، هاء ، واو ، یاء .

معانی ( همزه ) : استفهام ، تسویه و ندا :

۱- أَنْتَ فَعَلْتَ بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ .

۲- سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ .

۳- أَصَاحِبِي أَنَا مُقِيمٌ هُنَا .

» ( الف ) : استغاثه ، فاصله انداختن بین نون ضمیر و نون توکید ، دلالت بر تشبیه :

١- وَادِينَا .

٢- أَحْضِرْنَا الطَّعَامَ يَا أَيَّتُهَا السَّيِّدَاتُ الطَّاهِيَّاتُ .

٣- الشَّهِيدَانِ أَدِيَا وَاجِبَهُمَا نَحْوَ الْوَطَنِ .

معاني (باء) : إلصاق ، سببیت وقسم :

١- أَمْسَكْتُ بِأَخِي .

٢- كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ .

٣- أَقْسِمُ بِرُبِّ الْكَعْبَةِ .

وگاهی زائد استعمال می شود مانند : أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ .

» (تاء) : تأنيث ، قسم :

١- قَالَتْ إِمْرَأَةُ الْعَزِيزِ .

٢- تَا اللَّهُ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا .

» (سين) : استقبال :

١- سَتُبْدَى لَكَ الْإِيَّامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا .

» (فاء) : ترتيب ، ربط جمله جواب بجملة شرط :

١- دَخَلَ الْأَسْتَاذُ قَاعَةَ الْمَحَاضِرَةِ فَالطَّلَابُ .

٢- إِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبِكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ .

وگاهی زائد می آید : خُذْ الْقَلَمَ فَقَطِّطْ .

» (كاف) : تشبيه ، خطاب :

١- أَلْعِلْمُ كَالنُّورِ .

٢- إِنْ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ .

وگاهی زائد استعمال می شود : لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ .

» (لام) : أمر ، ابتدا ، قسم واختصاص :

١- لِيَحْضُرَ الطَّلَابُ إِلَى الْكَلِيَّةِ قَبْلَ بَدْءِ الْإِمْتِحَانِ التَّحْرِيرِيِّ بِنِصْفِ

سَاعَةٍ .

۲- لِيُوسِفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَيْسِنَا مِنَّا .

۳- لَمَّا أُخْرِجُوا لَا تَخْرُجُونَ مَعَهُمْ .

۴- الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ .

» (میم): دلالت بر جمع مذکر :

۱- ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ .

» (نون): جلوگیری از ظهور کسره در آخر کلمه ، تأکید:

۱- أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ .

۲- لِنَسْفَعَنَّ بِالنَّاصِيَةِ .

» (هاء): سکت دروقف ، غیاب :

۱- وَ أَسْفَاهُ ، لِمَهْ ، قِهْ .

۲- إِيَّاهُ ۱ .

» (واو): مطلق جمع بین دو چیز ، استثناف ، حال ، معیبت و قسم :

۱- يَسُودُ الرَّجُلُ بِالْعِلْمِ وَالْأَدَبِ .

۲- وَ نُقِرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ .

۳- خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ .

۴- سِرِّتُ وَالنَّجْمِ .

۵- وَالتَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ .

» (ياء): تكلّم :

۱- إِيَّايَ فَاعْبُدُونِ .

\* \* \*

حروف ثنائی بیست و شش حرفند و عبارتند از :

۱- ضمیر منفصل منصوب کلمه « ایا » است و « ه » علامتی است که باخرضمیرملحق

شده است تا برغائب دلالت کند ، و همچنین است « کاف » ایاك ، و « یاء » ایای و « ناء »

ایانا .

آ، إذ، أل، أم، أن، إن، أو، أي، إي، بل، عن، في، قد، كي، لا، لم، لن، لو، ما، منذ، من، ها، هل، وا، يا، النون الثقيلة (نّ).  
معانی (آ): ندا:

١- آعبدَ اللهُ .

» (إذ): مفاجأة وأمر ناگهانی پس از «بينا» و «بينما»، بیان علت:

١- فبينما العُسرُ إذ دارتُ مياسيرُ .

٢- الإسلامُ أقومُ الأديانِ إذ هو يضمنُ السعادةَ للبشريّةِ جمعاً .

» (أل): تعریف جنس یا تعریف همهٔ افراد جنس یا تعریف یک فرد معین از آن جنس:

١- الرَّجُلُ خَيْرٌ مِنَ الْمَرْأَةِ .

٢- إنَّ الإنسانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا .

٣- وما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ .

وزائد نیز استعمال می شود: قابِلْتُ النُّعْمَانَ .

» (أم): معادله پس از همزه استفهام یا تسویه:

١- أَقْرَبُ أُمٌّ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ .

٢- سَوَاءٌ أَجْزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا .

» (أن): مصدریت، تفسیر و مخفف از «أنَّ»:

١- أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ .

٢- فَأَوْحِينَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ .

٣- عَلِيمٌ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى .

و گاهی نیز زائد استعمال میشود: فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ .

» (إن): شرط، نفی و مخفف از «إنَّ»:

١- إِنْ تَكْذِبْ تَخْسِرْ .

٢- إِنْ هُمْ إِلَّا فِي غُرُورٍ .

٣- وإن نَظَنُّكَ مِنَ الكاذِبِينَ .

وگاهی نیز زائد استعمال می شود :

ما إن نَدِمْتُ عَلٰى سَكوتِ مِرَّةٍ

ولقد نَدِمْتُ عَلٰى الكلامِ مِراراً

» (أو) : بیان حکم برای یکی از دو امر ، مقابله - «إمّا» و بمعنای «بل» :

١- خُذْ هَذَا أَوْ ذَاكَ .

٢- العَدْدُ إمّا زَوْجٌ أَوْ فَرْدٌ .

٣- فَارسلناهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ .

» (أى) : ندا ، تفسیر :

١- أَيْ رَبَّ .

٢- هَذَا عَسَجِدُ أَيْ ذَهَبٌ .

» (إى) : جواب ( غالباً بعد از استفهام واقع می شود و بعد از آن جمله قسم آورند ) :

١- أَحَقُّ هُوَ ، قُلْ إِي ، وَرَبِّي إِنَّهُ الْحَقُّ .

» (بل) : إضراب ( ما قبل خود را از نظر حکم مسکوت می گذارد ) :

١- وَجْهُهُ بُدْرٌ بِل شَمْسٍ .

» (عن) : مجاوزت ، بدلیت :

١- خَرَجْتُ عَنِ الْبَلَدِ ( جَاوَزْتُ الْبَلَدَ ) .

٢- لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنِ نَفْسٍ شَيْئاً .

» (فی) : ظرفیت ، مصاحبت و سببیت :

١- أَلْعَمِيدُ فِي مَكْتَبِهِ .

٢- أَدْخَلُوا فِي الصَّالِحِينَ .

٣- دَخَلَتْ أَمْرَأَةُ النَّارِ فِي هِرَّةٍ حَبَسَتْهَا .

» (قد) : تحقیق ، تقلیل ، ( گاهی - قلماً ) و احتمال :

۱- قد أفلح مَنْ زكَّاهَا .

۲- قد يَجُودُ البَخِيلُ .

۳- قد يُقَدِّمُ المسافرُ اللَّيْلَةَ .

» (كَيَّ): تعليل ( وفعل بعد از آن چون « أن » بتأويل مصدر ميرود :

۱- أَخْلِصُوا النَّيِّاتِ كِي تَسْأَلُوا أَعْلَى الدَّرَجَاتِ .

» (لا): نهي، نفي :

۱- لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ .

۲- لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ .

وگاهی نیز زائد می آید : ما مَنَعَكَ أَنْ لَا تَسْجُدَ .

وگاهی هم عمل « إِنَّ » را انجام می دهد و در این صورت آنرا « لاء نفي جنس »

گویند :

لا سَمِيرًا أَحْسَنُ مِنَ الْكِتَابِ .

» (لم): نفي مضارع در زمان ماضی :

۱- لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ .

» (لَنْ): نفي مضارع ( و آنرا ویژه زمان مستقبل می سازد ) مانند :

۱- لَنْ تَبْلُغَ الْمَجْدَ حَتَّى تَلْعَقَ الصَّبْرَةَ ۱ .

» (لَوْ): شرط، مصدریت :

۱- لَوْ أَنْصَفَ النَّاسُ أُسْتَرَّاحَ الْقَضِي .

۲- يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ .

» (ما): نفي، و باز داشتن عامل از عمل = (كافَّة)، و مصدریت. مانند :

۱- مَا هَذَا بَشَرًا .

۲- كَأَنَّمَا عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ .

۳- وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ .

۱ - سرارت و تلخی را بچشی .

وگاهی هم زائد استعمال می شود: فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ .  
 ﴿ (مُنْذُ) : ابتدای زمان ، مطلق ظرف :

۱- مارَأَيْتُهُ مُنْذُ شَهْرٍ . (از یکماه پیش اورا ندیدم)

۲- وَلَا قَابِلَتُهُ مُنْذُ يَوْمِنَا . (تا به امروز اورا ندیده ام)

﴿ (مِنْ) : ابتدا ، تبعیض و تعلیل :

۱- سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ

الْأَقْصَى .

۲- أَخَذْتُ مِنَ الدَّرَاهِمِ .

۳- مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا .

وگاهی هم پس از نقی و نهی و استفهام زائد می آید:

۱- مَا لَنَا مِنْ شَفِيعٍ .

۲- لَا يَبْرَحُ مِنْ أَحَدٍ مَكَانَهُ .

۳- هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ .

﴿ (ها) : تنبیه (و بر اسمهای اشاره و صفات و جمله داخل می شود) :

۱- هَذَا ، هَذِهِ ، هَؤُلَاءِ .

۲- هَا أَنْتُمْ طَّالِبٌ مُتَتَفِقُونَ .

۳- هَا إِنَّ زَمِيلَكَ كَانَ يَسْأَلُ عَنْكَ .

﴿ (هل) : استفهام (و فرقس با همزه استفهام آنست که بر نقی و شرط و مضارع حال

داخل نمی شود) :

۱- هل حانَ وقتُ دُخُولِ الصَّفِّ .

﴿ (وا) : ندبه :

۱- وَاسْفَاهُ .

﴿ (یا) : «ندا» ، «ندبه» و «تنبیه» :

۱- يَا أَيُّهَا النَّاسُ .

۲- یا مُحَمَّدَآه .

۳- یا لیتَ قَوْمِ یَعْلَمُونَ بما غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ .

» (نون ثقیله) : بآخر فعل مضارع ملحق می شود و آنرا مؤکد می سازد :

۱- لیسَجُنَّ .

\* \* \*

حروف ثلاثی ، بیست و پنج حرفند و عبارتند از :

آی ، أُجِلْ ، إِذَا ، إِذَنْ ، أَلَا ، إِلَيَّ ، أَمَا ، إِنَّ ، أَنْ ، أَيَا ، بَلَى ، ثُمَّ ، جَلَلٌ ،

جَبْرٌ ، خَسَلًا ، رَبُّ ، سَوْفَ ، عَدَا ، عَلَّ ، عَلَيَّ ، لَاتَ ، لَيْتَ ، مُنْدُ ، نَعَمْ ، هَيَّا .

معانی (آی) : ندا :

۱- آی صَاعِدَ الْجَبَلِ .

» (أجل) : جواب :

۱- يَقُولُونَ لِي صِفْهَا فَأَنْتَ بوصفِهَا

خَبِيرٌ أَجَلٌ عِنْدِي بِأوصافِهَا عِلْمٌ

» (إذآ) : بیان امر ناگهانی :

۱- ظَنَنْتَهُ غَائِبًا إِذَا إِنَّهُ حَاضِرٌ .

» (إذن) : جواب :

۱- سَأَجْتَهُ إِذَنْ تَبْلُغَ الْمُنَى .

» (ألا) : تنبیه ، عرض (خواهش) :

۱- أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لِأَخْوَفٌ عَلَيْهِمْ .

۲- أَلَا تَحُلُّ ضَيْفًا عَلَيْنَا بِمَلَدَتِنَا .

۱ - کلمه «مذ» و «مذذ» گاه بمعنای حرف است و گاه بمعنای اسم «ظرف» و موارد استعمال

آندو با یکدیگر فرق می کند مثلا اگر به جمله اضافه شود در این صورت اسم خواهد بود

برای توضیح بیشتر به کتاب «معنی اللبیب» و کتاب میوطی «البهجة المرضیه» مراجعه کنید .



» (إلى): بیان نهایت امری :

۱- ذَهَبْتُ إِلَى الرَّيْفِ لِيُزِيَرَةَ أَهْلِي .

» (أَمْأَ): تنبيه (وغالباً پس از آن ، جمله قسم می آید) :

۱- أَمْأَ وَاللَّهِ لَا قَاطِعُكَ .

» (إِنَّ): تأکید :

۱- إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

وگاهی « ما » کافه بآن ملحق می شود و در این صورت « إِنَّ » عمل نمی کند و إفاده

حصر می نماید مانند : إِنَّمَا بَتَدَا كَرُّ أَوْلُو الْأَبَابِ .

(أَنَّ) تأکید :

۱- أَشْفَقْتُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ مُسْتَحِقٌّ لِرَأْفَةِ وَالْمُسَاعَدَةِ .

وگاهی « ماء کافه » بآن ملحق می شود و إفاده حصر می کند و « أَنَّ » را از

عمل باز می دارد مانند : يُوحَىٰ إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ .

» (أَيَا): ندا :

۱- أَيَا جَبَلِي نَعْمَانَ بِاللَّهِ خَلِيًّا

نَسِيمَ الصَّبَا يَخْلُصُنِي إِلَىٰ نَسِيمِهَا

» (بَلَى): جواب :

۱- أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ، قَالُوا بَلَى . (وغالباً پس از استفهام منفی می آید)

» (ثُمَّ): ترتیب ( بافاصله زمانی بین معطوف و معطوف علیه ) :

۱- خَرَجَ الْأَسْتَاذُ مِنَ الْفَصْلِ ثُمَّ الطُّلَابُ .

» (جَمَلٌ): جواب :

۱- قَالُوا أَنْظِمْتَ عَقُودَ الدُّرِّ ، قُلْتُ جَمَلٌ .

» (جَبِيرٌ) همچنین حرف جواب است :

۱- أَنْتُمْ تَحْمِ الْمَسُونُ ، فَقُلْتُ جَبِيرٌ . [ هل تُغَامِرُ بِحَيَاتِكَ فَقُلْتُ جَبِيرٌ ]

» (خَلَا) : استثناء :

١- عَاشِرِ انْنَأَسِ خَلَا الْمُفْسِدِينَ .

» (رُبَّ) : تَقْلِيلٌ ، تَكْنِيحٌ :

١- رُبَّ أَمْنِيَّةٍ جَلَبَتْ مَنِيَّةً .

٢- رُبَّ صَدِيقٍ أَحْسَنُ مِنْ الْأَخِ .

» (سَوْفَ) : اسْتِقْبَالٌ :

١- سَوْفَ يَرَى ثَمَرَ إِجْتِهَادِهِ .

» (عَدَا) : اسْتِثْنَاءٌ :

١- حَسَنُ الظَّنِّ بِالنَّاسِ عَدَا الخَائِنِينَ .

» (عَلَّ) : أَمِيدٌ بِرَأْمَرٍ مُمْكِنِ الوُقُوعِ :

لَا تُهَيِّنَ الْفَقِيرَ عَمَلُكَ أَنْ

تَرْكَعَ يَوْمًا وَالدهَرُ قَدْ رَفَعَهُ

» (عَلَى) : اسْتِعْلَاءٌ ، مَصَاحَبَةٌ :

١- وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلُوكِ تُحْمَلُونَ .

٢- وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَعْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ .

» (لَاتَ) چُونِ « لَيْسَ » بِرَأْيِ نَفِي اسْتِ :

١- نَدِمَ البُغَاةُ وَلَاتَ سَاعَةَ مَنْدَمٍ

وَالْبَغِيُّ مَرْتَعٌ مُبْتَغِيهِ وَخِيمٌ

» (لَيْتَ) : أَمِيدٌ بِرَأْمَرٍ غَيْرِ مُمْكِنِ الوُقُوعِ . (كَاشِ) :

١- أَلَا لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ يَوْمًا

فَأخْبِرَهُ بِمَا فَعَلَ الْمَشِيبُ

» (مُنْدُ) : چُونِ « مُنْدٌ » بِمَعْنَى ابْتِدَاءٍ وَبِأَظْرَفِيَّتِي آيِدِ :

١- مَا كَامَتْهُ مُنْدُ سَنَةٍ . وَلَا قَابَلَتْهُ مُنْدُ يَوْمِنَا .

» (نَعَم) : جواب ( ودر موارد تصدیق خبر و وعده به طلب کننده و اعلام به سائل

بکار می رود ) :

١- أَلْبَغِيُ أَخِيرَهُ نَدَمٌ . نَعَم

٢- وَاَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ . نَعَم

٣- هَلْ أَدَيْتَ مَا عَلَيْكَ؟ نَعَم

» (هَيَّا) : ندا :

١- هَيَّا رَبَّنَا آرْحَمْنَا .

حروف رباعی : بازده حرف است و عبارتند از :

إِذْمَا، أَلَا، إِمَّا، حَاشَا، حَتَّى، كَأَنَّ، كَلَّا، لَكِنَّ، لَعَلَّ، لَمَّا،

لَوْ لَا، لَوْ مَا، هَلَّا .

معانی (إِذَا) : شرط :

١- إِذْمَا تَعَلَّمْتُ تَقَدَّمَ .

» (أَلَا) : تخصیض :

١- أَلَا رَاعَيْتُمْ حَقَّ الْأُخُوَّةِ .

» (إِلَّا) : استثناء :

١- لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ إِلَّا الْمَوْتَ .

» (أَمَّا) : تفسیر :

١- فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ .

» (إِمَّا) : تفصیل :

١- إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا .

» (حَاشَا) : استثناء :

١- أَقْدَمُوا عَلَى الْبُهْتَانِ حَاشَا وَاحِدًا .

» (حَتَّى) : انتها ، عطف ، بیان غایت وابتدا :

١- حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ . حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ ...

٢- قَدِمَ الحُجَّاجُ حتَّى المشاةُ .

٣- فَوَاعَجَبَا حتَّى كَلَيْبٌ تَسْبُئِي .

» (كأنَّ) : تشبيهه ، كإن :

١- كأنَّ لفظه الدرُّ المشورُّ .

٢- كأنَّه ظميرٌ بيغينه .

» (كَلَّا) : ردع وزجرت :

١- كَلَّا إِنَّهَا كلمةٌ هوقائلها .

وگاهی هم برای تنبیه واستفتاح می آید :

كَلَّا إِنَّهُمْ عن ربِّهم يومئذٍ لمحجوبون .

» (لكنَّ) : استدرارك :

١- ما قامَ خالدٌ لكنَّ حميدٌ .

» (لَعَلَّ) : امید بر امر ممکن الوقوع :

لَعَلَّ الطَّقْسُ يعتدلُّ .

» (لَمَّا) : نفی مضارع در زمان گذشته (از ادوات جزم است) :

١- حَضَرَ الاستاذُ إلى الكليَّةِ ولمَّا يدخلُ الصَّفَّ .

» (لوَلا) : تخصیص ، شرط :

١- لوَلا تَسْتَغْفِرُونَ اللهَ .

٢- لوَلا دفعُ اللهِ النَّاسَ بعضهم ببعضٍ لَفَسَدَتِ الأرضُ .

ودر مثال دوم بآن حرف امتناع گویند .

» (لومًا) چون «لوَلا» برای دومعنی می آید :

١- لومًا تأتينا بالملائكة .

٢- لومًا الإصاخةُ<sup>١</sup> للوشاةِ لكانَ لِي

من بعدِ سُخْطِكِ في رِضاءِ رِجاءٍ

« هَلَّا » : تخصیض :

۱- هَلَّا تُشَاطِرُ<sup>۱</sup> زَمِيلَكَ فِي مِجْنَتِهِ .

\* \* \*

حروف خماسی : فقط یک حرف در زبان عرب خماسی آمده و آن « لکین »

است که افاده استدراک کند :

۱- إِنِّي أَطِيعُ أَمْرَكُمْ وَلَكِنَّ تَنْفِيزَهُ صَعْبٌ .

و گاهی مخفف می گردد و از عمل بازمی ماند :

أَقْرَأُ الْكِتَابَ وَلَكِنْ لَا أَفْهَمُ الْمَعَانِي .

بطوریکه ملاحظه کردید حروف از نظر معنی و عملشان بگروههای مختلف تقسیم

می شوند لذا می توان آنها را بدسته های زیر طبقه بندی کرد :

الف - ( حروف جواب ) : لا ، نَعَمْ ، بَلَى ، إِي ، أَجَلٌ ، جَلَلٌ ، جَبِيْرٌ ، إِنْ .

ب - ( حروف نفی ) : لَمْ ، لَمَّا ، لَنْ ، مَا ، لا ، لا تَ ، إِنْ .

ج - ( حروف شرط ) : إِنْ ، لَوْ ، لَوْلا ، لَوْمَآ ، إِذْمَآ<sup>۲</sup> .

د - ( حروف تخصیض ) : أَلَا ، أَلَا ، هَلَّا ، لَوْلا ، لَوْمَآ .

ه - ( حروف مصدری ) : أَنْ ، أَنْ ، كَيْ ، مَا .

و - ( حروف استقبال ) : سِین ، سَوْفَ ، أَنْ ، إِنْ ، لَنْ ، هَلْ .

ز - ( حروف تنبیه ) : أَلَا ، أَمَّا ، هَا .

ح - ( حروف ندا ) : يَا ، يَا ، أَيْ ، هَمْزَه ، هَيَّا .

ط - ( حروف تأکید ) : إِنْ ، أَنْ ، نون ، لام ابتدا ، قَدْ .

ی - ( حروف جرّ ) : بَاءٌ وَ تَاءٌ وَ كَافٌ وَ لَامٌ وَ وَاوٌ وَ مِمٌّ ، مَذٌّ ، خَسَلًا ، رُبٌّ ،

حَاشَا ، مِین ، عَدَا ، فِی ، عَن ، عَلَی ، حَتَّى ، إلی .

ک - ( حروف عطف ) : وَاو ، فَا ، ثُمَّ ، أَوْ ، أَمْ ، لَكِنْ ، لا ، بَل ، حَتَّى .

۱ - همدردی نمی کنی؟!

۲ - بنابراین قول مشهور .



1870

...

...

## (تنبيهات)

الف - توابع :

توابع واژه‌هایی هستند که معمولاً از متبوع خود در اعراب پیروی می‌کنند و آنها چهار نوع اند :

نعت . تأکید . بدل . عطف بحرف .

۱ - نعت (یا صفت) تابعی است که متبوع خود را اگر معرفه باشد توضیح می‌دهد : رَكِبْتُ الطَّائِرَةَ النَّفَّاثَةَ<sup>۱</sup> . و اگر نکره باشد تخصیص می‌دهد : قَطَفْتُ وَرْدَةَ حَمْرَاءَ .

\* - نعت گاهی وصف خود متبوع است و آنرا «نعت حقیقی» گویند : دَخَلْتُ الحَدِيقَةَ الجميلة . و گاهی وصف چیزی است که به متبوع تعلق و بستگی دارد و آنرا «نعت سببی» نامند : دَخَلْتُ الحَدِيقَةَ الجميلَ منظرها .

\* - «نعت حقیقی» در کلیه احکام از متبوع خود پیروی می‌کند بخلاف «نعت سببی» که همیشه مفرد است و در مذکر و مؤنث از واژه بعد از خود، و در اعراب و معرفه و نکره از متبوع خود تبعیت می‌نماید، همانگونه که در دو مثال بالا ملاحظه می‌کنید<sup>۲</sup> .

۲ - تأکید، تابعی است که احتمال اشتباه‌گوینده را مرتفع می‌کند .

---

۱ - هوا پیمای جت .

۲ - نعت، اقسام و احکام دیگری نیز دارد که در کتابهای دستور زبان عربی به تفصیل آمده است، از استاد توضیح بخواهید .



تأکید بردونوع است :

« تأکید لفظی » ، « تأکید معنوی » .

\* در تأکید لفظی خود لفظ متبوع را تکرار می کنند :

— حَضَرَ حَضَرَ الاسْتَاذُ .

— السَّوَالُ وَاضِحٌ وَاضِحٌ .

— نَعَمَ نَعَمَ حَانَ وَقْتُ مُذَاكَرَةِ الدَّرُوسِ .

\* در تأکید معنوی مطلب را بوسیلهٔ واژه‌های مخصوص مؤکد می سازند :

— قَالَ مُسَجَّلٌ<sup>۱</sup> الْكَلِيَّةِ نَفْسُهُ .

— فَصَلْتُ<sup>۲</sup> هَذِهِ الْبَدَلَةَ<sup>۳</sup> عَيْنَهَا فِي الْعَامِ الْمَاضِي .

— سَجَّلَ الطُّلَابُ كُلَّهُمْ ، جَمِيعُهُمْ .

— فَازَ الْبَطْلَانُ كِلَاهُمَا فِي الْمُبَارَاةِ الدَّوْلِيَّةِ .

— دَرَسْتُ هَاتَيْنِ الْمَادَّتَيْنِ كِلْتَابِيهِمَا فِي النِّصْفِ الْاَوَّلِ مِنَ الْعَامِ الدَّرَاسِيِّ .

۳ - بدل ، تابعی است که منظور اصلی گوینده است و آوردن متبوع، پیش از آن

جنبه تمهید دارد .

بدل بر چهار نوع است :

\* - بدل مطابق یا کلّ از کلّ : إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ، صِرَاطَ الَّذِينَ

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ .

۱ - مطالعهٔ دروس .

۲ - رئیس دبیرخانه دانشکده .

۳ - دوختم . واژهٔ « تفصیل » در دوزندگی بمعنای برش پارچه و دوختن لباس

است .

۴ - یک دست کت و شلوار .

۵ - همه دانشجویان ثبت نام کردند .

\* - بدل بعض از کل : أَكَلْتُ الرَّغِيفَ ۱ نِصْفَهُ .

\* - بدل اشتمال ( و آن بدلی است که بر یکی از متعلقات « مبدل منه » دلالت کند ) : أَعْجَبَنِي سَعِيدٌ ذَكَوُهُ . ( هوش از متعلقات سعید است ) .

\* - بدل مباین : أَعْطَى الْفَقِيرَ ثَلَاثَةَ دَرَاهِمَ ، أَرْبَعَةَ دَرَاهِمَ .  
بدل « بعض » و « اشتمال » همانطور که در مثال ملاحظه می کنید نیاز به ضمیری دارد که به « مبدل منه » برگردد .

#### ۴ - عطف بحروف :

عطف بحروف تابعی است که بین آن و متبوعش یکی از حروف عطف واسطه باشد . حروف عطف عبارتند از : واو ، فاء ، ثُمَّ ، حَتَّى ، أَوْ ، أَمْ ، لَّا ، بَلْ ، لَكِنَّ :  
— دَخَلَ حَفْلَ نَهَايَةِ الْعَامِ الدِّرَاسِيِّ مَدِيرُ الْجَامِعَةِ وَعَمْدَاءُ الْكَلِيَّاتِ فَلَا سَائِدَةَ  
ثُمَّ الطَّلَابُ الْمُتَفَوِّقُونَ ۲ .

— أَعْجَبَنِي الْمَرْكَبُ الشَّرَاعِي ۳ سَارِيَتُهُ ۴ .

— لَكَ أَنْ تَدْرُسَ الْأَدَبَ الْفَارِسِيَّ أَوْ الْأَدَبَ الْعَرَبِيَّ فِي الْكَلِيَّةِ .

— أَمِيدُ رَسَبَ فِي الْأَمْتِحَانِ أَمْ مَحْمُودٌ .

— تُوَظَّفُ ۵ الْجَامِعَةُ أَسْتَاذًا مُتَفَرِّغًا ۶ لَّا غَيْرَ مُتَفَرِّغٍ .

— مَا تَخْرُجُ ۷ مِنَ الْكَلِيَّةِ فَرِيدٌ بَلْ مُحَمَّدٌ .

— مَا أَتَيْتُ عَلَى طَالِبٍ كَسُولٍ لَكِنْ مُجْتَهِدٍ .

۱ - قزص نان .

۲ - دانشجویان ممتاز .

۳ - کشتی بادبانی .

۴ - دکل کشتی .

۵ - استخدام می کند .

۶ - استاد تمام وقت .

۷ - فارغ التحصیل نشد .

تبصره - اکثر علمای نحو تابع پنجمی بنام « عطف بیان » به توابع چهارگانه افزوده‌اند، و میان این تابع و متبوعش ( برخلاف عطف بحرف ) حرفی واسطه نمی‌شود و در حکم ، شبیه به « نعت » است .

برای عطف بیان پنج مورد ذکر کرده‌اند:

۱ - لقبی که پس از اسم قرار گیرد : علیُّ زینُ العابدینَ (ع) .

۲ - اسمی که پس از کُنیه بیاید : أبوالحسن علیُّ (ع) .

۳ - اسم ظاهری که پس از اسم اشاره بیاید : ذلکُ الکتابُ لاریبَ فیهِ .

۴ - موصوفی که پس از صفت آید : الکریمُ اللهُ .

۵ - تفسیری که پس از مفسر آید : العَسجدُ ای اللهُ هبُّ .

امّا آن دسته از دانشمندان نحو که قائل به « عطف بیان » نیستند، موارد پنجگانه فوق را بدل « کلّ از کلّ » می‌دانند .

\* \* \*

ب - تغییر یافتن حروف واژه‌های عربی :

گاهی حروف برخی از واژه‌های اسم و فعل عربی بحکم شکل‌گیری در زبان و سهولت تلفظ تغییری پیدا می‌کنند ، و این تغییرات را دانشمندان صرف به چهار دسته تقسیم کرده و به هریک نامی خاص داده‌اند :

۱ - إعلال<sup>۱</sup> : أقامَ ( اتَّعَدَ ) یَرمی ، یعودُ ، لم یرضَ ، مَصَابیح ، فَوَاصِل .

۱ - در اصطلاح تغییر حرف عله را گویند ، و این تغییر همانطور که در مثالهای بالا ملاحظه می‌کنید به چهار شکل در می‌آید: « اعلال بقلب » ، « اعلال بسکون » ، « اعلال بنقل » ، « اعلال بحذف » ، و هریک مواردی دارد که در کتابهای دستور زبان عربی بتفصیل آمده است ، ولی ناگفته نماند که دانشجو هنگام فرا گرفتن قواعد اعلال غالباً با مشکلاتی مواجه می‌شود لذا بسیاری از مسائل پیچیده اعلال را می‌توان بر مبنای علم « واک شناس » بطرز ساده‌ای حل کرد و ما نمونه‌هایی از این مسائل را در دروس نخستین کتاب بر مبنای مزبور ارائه داده‌ایم .

۲ - ابدال<sup>۱</sup>: اِصْطَلَحَ، اِضْطَرَبَ، اِدْخَرَ، اِزْدَوَجَ (اِتَّعَدَ).

۳ - ادغام<sup>۱</sup>: مَدَّ، اسْتَبَدَّ.

۴ - قلب<sup>۱</sup>: يَتَّسَّرَ (أَيْسَرَ).

\* \* \*

ج - برای تطبیق اقسام فعل ماضی فارسی با فعل ماضی عربی جدول زیر را

ارائه می دهیم :

فعل ماضی	فارسی	عربی
مطلق	رسید	وَصَلَ
استمراری	میرسید	كَانَ يَصِلُ
نقلی	رسیده است	قَدْ وَصَلَ
بعید	رسیده بود	كَانَ وَصَلَ
ماضی در معنای مستقبل محقق الوقوع	<p>فردا همین ساعت ما به لندن رسیده ایم</p>	<p>غداً في هذه الساعة نكون قد وصلنا إلى لندن</p>

{ از مصدر رسیدن: الوصول

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى.

The following table shows the results of the experiment. The first column shows the number of trials, the second column shows the number of correct responses, and the third column shows the percentage of correct responses. The data shows that the number of correct responses increases with the number of trials, and that the percentage of correct responses remains relatively constant.

Trial	Correct	Percentage
1	1	100%
2	1	100%
3	1	100%
4	1	100%
5	1	100%
6	1	100%
7	1	100%
8	1	100%
9	1	100%
10	1	100%
11	1	100%
12	1	100%
13	1	100%
14	1	100%
15	1	100%
16	1	100%
17	1	100%
18	1	100%
19	1	100%
20	1	100%
21	1	100%
22	1	100%
23	1	100%
24	1	100%
25	1	100%
26	1	100%
27	1	100%
28	1	100%
29	1	100%
30	1	100%
31	1	100%
32	1	100%
33	1	100%
34	1	100%
35	1	100%
36	1	100%
37	1	100%
38	1	100%
39	1	100%
40	1	100%
41	1	100%
42	1	100%
43	1	100%
44	1	100%
45	1	100%
46	1	100%
47	1	100%
48	1	100%
49	1	100%
50	1	100%

The results of the experiment show that the number of correct responses increases with the number of trials, and that the percentage of correct responses remains relatively constant. This suggests that the subject is learning the task and performing it more accurately over time.

( كَشْفُ لُغَاتِ الْمَفْسَّرَةِ فِي الْهُوَامِشِ )

( ۱-آ )

ص

- ۹۹ - إبادة : از میان بردن .
- ۲۳ - الأباطرة ، ج إبطر : لقب پادشاهان یونان و روم .
- ۱۲۰ - ابن آوى : شغال .
- ۱۸۳ - ليلآ تراب = همگنان .
- ۲۱۳ - فَأَتَرُكَكَ لِنَفْسِكَ : ترا بحال خود می گذارم .
- ۱۴۷ و ۱۴۸ - أتعابى : حق العمل - حق الزحمه ، حق الوكالة .
- ۱۷۰ - اتفمه الأشياء : ناچیزترین .
- ۱۷۰ - يثيرها : او را برآشفته می کند - برمی انگیزد .
- ۱۳۶ - آلآثرية : باستانی .
- ۲۳۰ - الآجفان ( الجفون ) : پلک ها .
- ۱۶۹ - وَمَا أَجْمَلُ التَّزْحُلُقِ : اسکی بازی چه زیبا است ! ( سُرْمُره  
بازی ) = ( الاینزلاق ) .
- ۶۲ - آلآجبال : نسلها .
- ۶۳ - احششد على الحدود : در مرز متمرکز گردید = ( رابط على  
الحدود ) . در مرز موضع گیری کرد = اتخذ مواقعه على الحدود .
- ۲۶۳ - احششد = متمرکز گردید .
- ۲۴۹ - احششدت = متمرکز شد ( حششد = متمرکز گردانید ) .

## ص

- ۱۲۰ - یَحْتَالُ : حيله می کند - چاره جوئی می کند .
- ۱۰۳ - یَحْتَلُّ مَكَانًا مَرْمُوقًا فِي الْمُجْتَمَعِ : مکانت ارجمندی را در جامعه احراز می کند .
- ۷۶ - تَحْتَلُّ : جامیگیرد ، احراز میکند .
- ۱۴۸ - إِحْرَاجُ : بن بست ، محذور .
- ۶۷ - إِحْرَنْجَمَ : اجتماع و ازدحام کرد .
- ۷۷ - أَحْلَوَّتْ : شیرین شد .
- ۱۶۸ - أَحْيَلَى ، مَصْفَرَّ أَحْلَى : شیرین تر .
- ۱۷۸ - أَخْمَصَكَ : شست پای تو .
- ۱۴۳ - الْأَدْخَارُ : اندوختن و پس انداز کردن و کلمه توفیر نیز بهمین معنی می آید  
مانند : صندوق الأدخار ، و صندوق التوفیر .
- ۴۷ - يُدْنِيهِ وَيُجْزِلُ : فراوان می بخشد و بخود نزدیک می کند .
- ۱۸۸ - أَدِيمِكُ : کنایه از خاك .
- ۲۲ - يَأْزِفُ : فرامی رسد .
- ۲۱۶ - إِرْبًا إِرْبًا : پاره پاره .
- ۹۲ - إِرْتَبَكَ : مضطرب شد .
- ۲۳۰ - ارْتَمَاءٌ : خود افکندن .
- ۲۰۳ - ارْتَمَى : افکند خود را .
- ۶۹ - فَارْتَمَوْا : افتادند - آرمیدند .
- ۲۵۷ - ارْتَوَى : این چنین دیدند .
- ۹۱ - إِرْتِيَاحٌ : آسودگی خاطر و خشنودی .
- ۲۳۲ - إِرْدَبًا : واحد وزن است در مصر .
- ۸۹ - أَرْزُ : برنج .

## ص

- ۱۶۱ - اَرَصِفَةَ ج : رَصِيف = پياده رو .
- ۳۳ - فَأَرَضَسَ : پرگياه و سرسبز شد .
- ۱۳ - الْأَرَقَّ : بي خواب شدن .
- ۲۰۶ - أَرَوْعُهُمْ : باشكوهتر .
- ۱۳۲ - مِینْ أَرَوْعِ الْأَنْبَارِ : از بزرگترین شاهکارها .
- ۲۷ - أَرُومٌ : می خواهم .
- ۱۳۶ - أَرَادَتْ : تقویت کرد - برتری داد افزون ساخت .
- ۸۴ - اَزْدَهَرَّتْ : درخشید و رونق یافت .
- ۱۳۸ - الْأَزْيَاءُ ، جمع زِيّ : پوشش ، لباس .
- ۲۶۴ - أَرِيقَةٌ : كوجه .
- ۷۰ - اسْتَبَدَّتْ : چیره و غالب شد .
- ۱۶۲ - تَسْتَدِرُّ الْعُصَاةَ الْمَعْدِيَةَ : ترشح غده معده را زیاد می کند .
- ۱۶۰ - فَاسْتَعْنَتْ بِالنَّوْمِ : بخواب پناه بردم .
- ۹۹ - أَنْ يَسْتَطِيبَ : خوش بیايد .
- ۲۳۱ - يَسْتَغْرِقُ : بطول می انجامد .
- ۲۵۹ - اسْتَغْرَقَتْ : بطول انجاميد .
- ۲۱۹ - اسْتِغْلَالٌ : استثمار کردن ، سوء استفاده کردن .
- ۱۴۶ - اسْتِغْلَالُهَا : بهره برداری ( سوء استفاده کردن ) .
- ۹۹ - أَنْ يَسْتَنْفِجِلَ : ريشه دواند و علاج ناپذير شود .
- ۵۹ - اسْتَقْبَلَّ : ناچيز شمارد [ اسْتَقْبَلَّ الطَّائِرَةَ = بوسيله هوا پيما حرکت کرد ] .
- ۲۵۴ - اسْتِمَارَةٌ = پرسش نامه .
- ۷۵ - يَسْتَنْشِقُهَا : استنشاق می کند .



## ص

- ۲۱۳ - اسْتَنْكَرَ : ابراز تنفّر کرد .
- ۱۲۹ - فَاسْتَوْحِشْتُ : احساس وحشت و تنهائی نمودم .
- ۲۷ - اَلْاِسْعَافُ : درمان کردن - سِيَّارَةُ الْاِسْعَافِ : آمبولانس - رِجَالُ الْاِسْعَافِ : مأموران امدادی و کمکهای فوری .
- ۱۹۲ - اَسْعَفَ : درمان کردن .
- ۲۶۰ - اَسْفَرْتُ : منجر گردید ، منتهی شد = ( نَجَمَتْ ) .
- ۲۲۹ - الْاَشْجَارُ السَّامِقَةُ الْخَضِيْلَةُ : درختان تنومند سرسبز .
- ۷۶ - اَشْرَأَبْتُ : گردن کشید و سر بر آورد .
- ۵۸ - يَوْشُرٌ : امضاء و پاراف می کرد [ تأشيرة = روادید گذرنامه ] .
- ۱۶۲ - اشعبي : منسوب به اشعب که مردی شکبارة بود .
- ۱۶۸ - اَشْيَهِي ، مصغَرُ اَشْمِي : مشهبي تر .
- ۱۲۰ - اَصْدَاءُ النَّأْيِ : آوا و آهنگ نای .
- ۲۱۹ - اصطدمت : برخورد نمود .
- ۳۸ - اصطيف : گذراندن تابستان در بيلاق ( کنار دريا رفتن ) .
- ۹۲ - تُطِيلُ : مشرف بود .
- ۱۹۳ - اَطْيَافُ كِسْرِيَّةٌ عَبَّاسِيَّةٌ : رؤياهاىيكه زيبائىها و عظمت خسروان ايران و عباسيان بغداد را در برداشت .
- ۲۲ - الْأَعْصِيرُ ، جمع إعصار: گرد باد، طوفان .
- ۱۹۲ - اَعْقَلَهَا وَتَوَكَّلَ : پای ( اشتر ) را به بند و توکّل بخدا کن .
- ۱۰۷ - الْأَعْيَادُ الْوَطَنِيَّةُ : جشنهای ملی .
- ۲۴۸ - لَا غَيْبَالِيَه : ترور کردن او ( سوء قصد بجان : مُحَاوَلَةُ الْاِغْتِيَالِ ) .
- ۱۹۳ - اَفَاقٌ : بهوش آمد .

ص

- ١٤٩ - اِفْتِعَالٌ : ساختگی ، بی اساس (کلام "مُفْتَعَلٌ" ، "مُخْتَلَقٌ" ، "مُصْطَنَعٌ" : سخن پوچ و بی اساس) .
- ٨٥ - اَفْدَحٌ : شدیدترین ، ناگوارترین .
- ١٧٠ - اَفْسَدِيٌّ : واژه ترکی است ، آقا .
- ١٩٨ - اِقْتِرَاحًا : پیشنهاد .
- ١٦٦ - الْأَقْرَامُ : جمع ، قِزَمٌ : کوتوله .
- ١٦٠ - تُقِيلُ : باصطلاح امروز : حمل می کرد - حامل بود .
- ١٣٥ - الْأَكَايِلُ ، جمع اِكْلِيلٍ : تاج گُل .
- ٢٥٢ - اُكْدَاسِ الْكُتُبِ : انبوه کتاب .
- ١٧٦ - اُكْرَمَ وَفَادَتَهُمْ : مقدم آنانرا گرامی شمرد .
- ٦٧ - اِكْفَهَرَ : تیره شد .
- ١٦٣ - اُكْلَةُ رَيْفِيَّةٍ : خوراک روستایی .
- ٩٠ - تُلَّتَهُمْ : بلعیده می شود .
- ٢٣٢ - يُمْلِي : دیکته می کرد - برمی خواند .
- ٩٤ - فَاْمَلَى الشَّرَّ حُكْمَهُ : شرّ دستورخود را صادر کرد .
- ١٩٨ - اُمْنِيَّتَكَ : آرزویت را .
- ٢٥٢ - اُمِينٌ مَخْرَجُ الْمَدْرَسَةِ : متصدی انبارمدرسه [ اُمِينُ الْمَكْتَبَةِ = رئیس کتابخانه ] .
- ١٧٦ - الْاِلْتِجَاجُ الْاَلِيَّ : تولید صنعتی و ماشینی .
- ٦٩ - يَنْتَشِلُنِي : بیرون می کشد مرا .
- ٧٠ - اِنْشَنْتَ نَحْوَ الْحُقُولِ : بسوی مراتع روان شدند ، به چرا رفتند .
- ٥٢ - بِلَانْجَازِهَا : انجام دادن .
- ٣١ - اَنْجَاءُ الْبِلَادِ : سراسر کشور = ( اَفْطَارٌ ، رُبُوعٌ ، نَوَاحِيٌّ وَ اَرْجَاءٌ ) .

## ص

- ۲۰۴ - انخرَطَ فِي البُكَاءِ : گریه سرداد ، بگریه افتاد .
- ۷۶ - يَتَسَرَّعُ : مضطرب می شود ، ناراحت می شود .
- ۷۶ - يَتَسَابُ : جاری می شود .
- ۲۳ - الإِنْسحاب : عقب نشینی .
- ۶۲ - انسدَل : فروافتاد ( پرده و امثال آن ) .
- ۲۶۵ - الآنِسَة : دوشیزه .
- ۲۴۰ - انطلقَ لسانى بحمده : زبانم بستایش او گشوده شد .
- ۱۳۴ - انقاض : حـ نِقْض : آوار (مصالحی که از ساختمان ویران بدست آید) .
- ۱۲۴ - أنوی : در نظر دارم .
- ۲۴۹ - آوَاهُ : او را پناه و مسکن داد .
- ۲۴۹ - أَهْبَتَهُ : آمادگی خود را .
- ۲۳۰ - أَهْدَابًا : مژگان = (رُمُوش) .
- ۲۵۵ - ایرادها السنوی : در آمد سالانه اش .
- ۱۵۶ - بايفادٍ : فرستادن - اعزام نمودن .

\* \* \*

## (ب)

- ۵۷ - بارَك : تبریک گفت .
- ۸۸ - باسِقَتَيْنِ : بلند و پربرگ .
- ۶۰ - أن نُباشِرَ الدَّرَاسَة : درس را آغاز نمائیم .
- ۱۴۲ - تبوعُ : پیرو و تابع می شوی .

## ص

- ۱۰۸ - باغیبین : تشبیه باغی : متمرّد و تجاوز کار .
- ۳۴ - بباقة : یکدسته گل ( اکلیلُ الورد : تاج گل ) .
- ۲۵۰ - باهتاً : رنگت پریده .
- ۲۱۱ - بحائنه : محقق ، پژوهنده .
- ۲۱۹ - البحارة : ملوانان .
- ۲۵۱ - بد اصوته مُتهدجاً خائراً = صدایش لرزان و ضعیف شد .
- ۴۸ - بدّد : پراکنده ساخت .
- ۱۰۹ - البدو : صحرائین .
- ۱۳۷ - بدیعة : نادر ، شگفت انگیز و خوب .
- ۳۰ - البرمان = مجلس الامّة ، مجلس النواب ، المجلس النيابی .
- ۵۸ - البرید : پست ( پوشه کارروزانه و نامه ) .
- ۴۴ - ببسالته : دلیری .
- ۲۵۶ - بستانی : باغبان .
- ۷۸ - لم تبسمیل : بسم الله الرحمن الرحيم نگفتی .
- ۱۷۶ - بضاعة : کالا .
- ۱۲۳ - البطحاء : سیل پهنآوری که شن و ریگ در آن جمع شده است .
- ۱۲۰ - ببطولاتهم : قهرمانیها .
- ۹۹ - البعثات : هیئتهای اعزامی .
- ۱۰۷ - لیبعثة علمیه : هیأت علمی اعزامی .
- ۲۳۰ - البعوض ( الناموسه ) پشه ( پشه بند : ناموسیّه ) .
- ۲۱۳ - بنات جنسیها : ممنوعان خود را .
- ۱۸۲ - البنجر : چغندر ( شمندر ) .

## ص

- ۲۹ - البندقيّة : تفنگ .  
 ۱۶۲ - البُنَى : قهوه‌ای ( بن : قهوه ) .  
 ۲۵۶ - بَوَّاب : دربان - سرايدار - نگهبان غير مسلح ( نگهبان مسلح = حارس ) .  
 ۱۹۷ - بُؤْس : بدبختی .  
 ۱۳۲ - البَهُو : صُفّه وایوان (جلوخان، پیشگاه سرای، سرسرا، هال) .  
 ۱۸۹ - البیانُ مُفحَمٌ : بیان ناتوان و قاصر است .  
 ۱۲۱ - بالبيد: فلات و بیابان . ج بیداء .  
 ۷۰ - البَيْسَلَسَان : بلسان ، خنجیده .

\* \* \*

## ( ت )

- ۵۸ - فتأبَطَ : زیر بغل گرفت .  
 ۶۱ - بتأجيل المُقابلاتِ إلى الغدِ : موکول کردن ملاقاتها بفردا .  
 ۷۰ - تَأَجَّجِي : شعله‌ور شو ، افروخته شو .  
 ۸۹ - تُتَاحُ : دست دهد .  
 ۲۴۸ - فتأمروا عليه : عليه او توطئه کردند .  
 ۲۱۹ - تَأَهَّبَت : آماده شد .  
 ۶۹ - فتَبَلَّلَت : تر و خیس شد .  
 ۶۳ - تجاذبنا أطراف الحديث : بگفتگو برخاستیم ( از هر دری سخنی گفتیم ) .  
 ۶۲ - تَتَجَوَّلُ = جولان می کرد ( قدم میزد ) .  
 ۷۸ - فیتحدّاهم : آنها را بمبارزه می طلبد .  
 ۷۷ - يَتَحَزَمُ : کمر بر می بندد .

## ص

- ۹۴ - تَتَحَكَّمُ عَلَيْهَا : تحکّم و زورگویی می کرد .
- ۷۶ - فَلَا يَتَخَدَّشُ : خراش بر نمی دارد .
- ۲۶۵ - التَّخْرُجُ : فارغ التحصیل شدن . [التَّخْرِيجُ = فارغ التحصیل گردانیدن]
- ۲۲۹ - تَخْطُفُفًا لِلْعَيْنِ : چشمگیر .
- ۱۶۱ - تَدْفَقَتْ : خروشان روان شد .
- ۶۱ - التَّدْفِيسَةُ : گرم کردن .
- ۷۷ - يَتَدَلَّى : آوزان می شود .
- ۶۳ - تَرْتَجِفَانِ : میلرزیدند .
- ۲۳۲ - تَرِكَةٌ : میراث - ترکه .
- ۲۲۲ - يَتَرَنَّحُ يَمْنَةً وَيَسْرَةً : بچپ و راست تلوتلو می خورد .
- ۱۶۹ - التَّزْحَلُّقُ عَلَى الثَّلُوجِ : لغزیدن بر روی برف ، اسکی بازی = (الانزلاق على الجليد) .
- ۷۵ - تَتَسَرَّبُ : رخنه می کند (راه می یابد) .
- ۱۸۳ - يَتَسَكَّعُ : پرسه می زند .
- ۷۶ - تَسَلَّلَ : رخنه کرد .
- ۲۵۱ - وَقَدْ تَسَمَّرَ فِي مَكَانِهِ : بجای خود میخکوب شد .
- ۱۲۲ - يَتَشَدَّقُونَ : پرگویی می کنند .
- ۱۱۲ - تَضَّرُّعًا : خشوع کردن - خاکساری نمودن .
- ۱۱۵ - يَتَضَوَّعُ : پُخُس و منتشر می شد .
- ۱۰۸ - التَّطَاوُلُ : دستبرد .
- ۱۶۰ - التَّعَارِيجُ جِ تَعْرِيجٌ : پیچ و خم ، چین خوردگی .
- ۱۲۰ - يَتَعَاطُونَ : می گردانند پی در پی .

## ص

- ۱۱۸ - تُعَسَاءُ ، ج تَعِيسُ : بدبخت، مفلوک .
- ۱۶۱ - تَفَضَّلُوا : بفرمائید .
- ۷۶ - بِيَتَطَّرِيْزٍ : زر دوزی، گلدوزی .
- ۱۰۰ - لِيَتَفَوَّقِيْهَا : برتری اش - ممتاز بودنش .
- ۷۶ - تَقَعَّحَمْتُهَا : بزور وارد شود در آن .
- ۲۲۹ - التَّكَالُبُ : با حرص بر چیزی چنگ انداختن ، بهم برآمدن .
- ۱۰۷ - يَتَكَالَبُونَ : حرص می ورزند .
- ۷۶ - فَتَكْوَرُ : کروی می گردد .
- ۱۸۴ - يَتَلَهَّفُ : در شوق دیدار بسر می برد .
- ۵۹ - تَلْفَنُ : الحاتِف .
- ۱۵۶ - تَمَائِيلَ أُسْطُوْرِيَّةٍ وَأَبْنَتَهُ أُثْرِيَّةٍ : مجسمه های افسانه ای و بناهای باستانی و تاریخی .
- ۱۵۶ - تَنْفِيْذُ : اجرا کردن .
- ۷۷ - التَّنْقِيْبُ : کاوش کردن - نقب زدن . [ تَوْنَلٌ = نَفَقٌ ]
- ۲۰۲ - يَتَوَارِدُونَ : از پی هم وارد می شدند .
- ۹۴ - اَتَوَّكَأُ : تکیه می کنم .
- ۲۰۹ - تَوَلِيْدُ : الإِنْتَاْجُ .
- ۷۶ - تَتَهَاوَى : بیابین می اندازد .
- ۱۷۳ - تَهَاوَنَهُمْ : سهل انگاری ( التَّلَكُّؤُ ) .
- ۷۶ - لَا يَتَهَشَّمُ : خورد نمی شود متلاشی نمی شود .

## (ث)

ص

- ٢٢ - نائِرةٌ : هيجان وخشم .  
 ١٣٤ - ثُلْمَة : سوراخ وشكاف .  
 ١٦٩ - الثَّلُوجُ ج ، الثَّلَجُ : نِج ، برف .  
 ١٠٠ - ثَمِينَةٌ : گرانها .

\* \* \*

## (ج)

- ١٦٩ - الجافٌ : خشكٌ - (النَّاشِفُ) .  
 ١ - الْجَامِعَةُ : دانشگاه .  
 ٢٢ - بِجبالِ مِنَ الْجَلِيدِ : کوههای برف .  
 ١١٩ - الْجَبِينُ : پنیر .  
 ١٦١ - جَدَاوِلُ رُقْرَاقَةٍ : نهرهای آب روان و شفاف .  
 ١١٩ - الْجَدْوَى : فایده .  
 ٤٧ - جَرَّاجٌ : معرب گاراژ .  
 ١٢ - جَرَّارٌ : تراکتور .  
 ١١ - الْجُرُنُ : جائیکه در آن جووگندم را خرمن می نمایند = (أَرْضُ الْبِيَادِرِ) .  
 ١٣٧ - جَفَّتَا : خشک شدند .  
 ١٦٨ - جُفَيْسٌ ، مَصْغَرَجَفْنٌ : پلک چشم .  
 ١٤٣ - الْجَوْلَةُ : گردش و بازدید .  
 ٢٢٩ - الْجَوُّ الْخَانِقُ : محیط خفقان آور .  
 ١٩٥ - الْجِهَاتُ الْمُخْتَصَّةُ : مقامات مربوط :



## ص

- ۱۷۷ - جِيدٌ: گردن.  
 ۲۲ - يَجِيؤُشِهَ الْجِرَارَةَ: با سپاه گران خود.

\* \* \*

## (ح)

- ۲۶۴ - الْحَارَةُ: کوی. (به محله و برزن «حی» گویند: احياءُ مَدِينَةِ طَهْرَانَ.  
 ۱۲۵ - حَافِلٌ: پراست، مالا مال است.  
 ۳۷ - حِكْمَنٌ: بافتند.  
 ۹۹ - حَالَةُ الطَّوَارِي: حالت فوق العاده و غیر عادی.  
 ۲۷ - تَحْوُمٌ: می گردد و دور می زند.  
 ۱۷ - حَانَتْ: فرارسید هنگام...  
 ۲۷۱ - حَتَّى تَلْعَقَ الصَّبْرَ: تا مرارت و تلخی را بچشی.  
 ۱۳۲ - يَحْجُجٌ: روی می آورد.  
 ۱۸۸ - حِجْرُكَ: دامن تو.  
 ۱۲۱ - حِدَاءٌ: آواز ساربان.  
 ۱۸۴ - حَدَثٌ: اتفاق افتاد.  
 ۶۳ - حَدَقْتُ: چشم دوخت.  
 ۴ - حَدِيثَةُ الْحَيَوَانِ: باغ وحش.  
 ۱۴۷ - حَرَّرَ الْعَقْدَ: قرارداد امضاء شد - (الاتفاقية).  
 ۲۴۳ - حَرَسُ الشَّرَفِ: نگارند احترام.  
 ۶۱ - مِنْ حَسَنِ الْحِظِّ: خوشبختانه.  
 ۸۹ - حُشِيَتْ: دلمه شد.  
 ۱۱ - الْحِصَادُ: درو.

## ص

- ٥٠ - الحِصْنُ: دژ - قلعه . و از همین ریشه است « الحِصَانَةُ الدِّيَلوماسِيَّةُ » :  
مصونیت سیاسی .
- ١٢٣ - حَضَارَتَهُمْ: تمدن آنها .
- ٧٠ - حَظَائِرُهَا ج ، حَظِيرَةٌ: آغل .
- ١٠٧ - بِالْحَفَاوَةِ: احترام و تجلیل .
- ٢٤٧ - فِي حَقْلِ التَّخْرِيجِ: در جشن فارغ التحصیلی . ( الطَّالِبُ الْمُتَخَرِّجُ =  
دانشجوی فارغ التحصیل ) .
- ١٨٨ - حَقْنَةُ: یک مشت ..... .
- ٧٠ - حَقِيفُهَا: صدای برخورد برگها .
- ٦ - الحَقْلُ: مزرعه و کشتزار .
- ٢٥١ - حِقْنَ الدَّمَاءِ: جلوگیری از خونریزی و کشتار .
- ١٣٤ - الحَقِيبَةُ: کیف = ( الشَّنْطَةُ ) .
- ٥٧ - حَلَكَكَ: سیاهی تیره .
- ١٦٠ - يُحَلِّقُ: پرواز درمی آید ( بر فراز آسمانها ) .
- ١٢١ - الحَمُّ: خویشاوند .
- ١٢١ - حَمَلًا: بره .
- ١٦٨ - الحُمَّى: قبیله کوچک .
- ٩٩ - الحُمَّى الصَّفْرَاءُ: تب زرد .
- ١٥ - فَحَنَّتْ عَلَيَا: شفقت کرد بر او .
- ٧٨ - يُحَوِّقِلُونُ: لاحول ولا قوة الا بالله می گویند .
- ٥٢ - حَيَاةٌ زَوْجِيَّةٌ: زندگی زناشویی .
- ٧٦ - حَيَاتُهُ النَّاعِمَةُ: زندگی آرام و خوش او .
- ١٠٦ - الحَيُّ: کوی و محله ( قبیله ) .

## (خ)

ص

- ۱۲۰ - خاو - خالی - تى .  
 ۲۵۶ - تَخَرَّجَتْ الدَّفْعَةَ الْأُولَى : نخستین دسته، فارغ التحصیل شد .  
 ۲۰۳ - خَيْرَسُوا : لال شدند .  
 ۷۰ - خَرِير : زمزمه ریزش آب .  
 ۱۸۹ - خَرِيرَةُ الْمُمَسَّقِ : صدای موزون و آهنگدار - زمزمه دلنشین آب .  
 ۳۲ - الْخَرِيف : پائیز .  
 ۲۱۰ - بَكُلَّ خِضْلٌ زَهْرٌ مِعْطِيرٌ : گیاه آبناک شکوفان عطر آگین .  
 ۱۲۶ - خَطَابَتُكَ : نامه تو .  
 ۱۰۸ - خَطَبٌ : خواستگاری و نامزدی کرد خطیب = نامزد (مذکر)  
 خَطِيبَةٌ : نامزد (مؤنث) .  
 ۲۰۴ - خَلَعَ الشَّيْخُ الْخِلَافَةَ عَلَيْهِ : پیر، جامه خلافت را براو پوشانید .  
 ۲۰۳ - خَنْجَرٌ كَبِيرٌ مَاضٍ : خنجر تیز و برنده .  
 ۲۰۳ - الْخَنْجَرُ يَقَطُرُ دَمًا : از خنجر خون می چکد .  
 ۱۰۶ - لَا يُخَيِّبُ لَهُ رَجَاءٌ : نا امیدش نمی سازد .

\* \* \*

## (د)

- ۲۲ - دَابٌ : ادامه داد و کوشید .  
 ۲ - دَارُ الْإِذَاعَةِ : اداره رادیو .  
 ۱۰۸ - تَدَوَّرُ عَلَيْهِ الدَّوَائِرُ : گرفتاریها براو می چرخد (از هر سو گرفتاریها بدو  
 روی آورد) .  
 ۱۱۴ - دَانِيٌّ : نزدیک .

ص

- ۱۲۰ - دانی العواء: زوزه از نزدیک بگوش میرسد .  
 ۲۶۳ - دَبَابَة : تانگ ( زرهپوش = عَرَبَة مُصَفَّحَة ، عَرَبَة مُدَرَّعَة ) .  
 ۱۲۴ - دِرَاسَتِي الْعِلْيَا : تحصیلات عالیہام .  
 ۱۷۶ - الدُّجَي : تاریکی .  
 ۳۸ - دَمَّرَت : ویران کرد .  
 ۷۶ - بالدُّمُوع : اشک می ریزد .  
 ۲۰۲ - دُنُو : نزدیک شدن .  
 ۱۲۹ - الدَّوْرَةُ الْعَامَّةُ لِمُبَارَاةِ كُرَّةِ الْقَدَمِ : دوره همگانی مسابقات فوتبال :  
 ۱۳۰ - دَوْرَةُ الْمِيَاهِ ، تَوَالِيَت : توالت مُسْتَرَا ح = [ مِرْحَاض ] .  
 ۲۴۷ - دَوْرَةُ الْمَاجِسْتِيَر : دوره فوق لیسانس ( ماستر ) .  
 ۱۱۶ - بدهائه : هوش و زیرکی فوق العاده .  
 ۷۵ - الدَّهْشَةُ : تحیّر .

\* \* \*

( ذ )

- ۱۳۷ - ذَات شتاء : زمستانی ، یک زمستانی .  
 ۱۲۰ - الذُّكُورِيَات : خاطرات .

\* \* \*

( ر )

- ۱۰۷، ۹۰ - رَاتِيْب : حقوق ، مستمری .  
 ۴۲ - لَمْ تَرُعْنِي : مرا بیمناک نساخت .  
 ۲۴۹ - لَمْ تَرُقْهُ الْإِجَابَةُ : پاسخ پسند او نیفتاد .  
 ۲۵۹ - رِبَاطُ عُنُق : کراوات . ( رِبَاطُ السَّاعَةِ = بند ساعت ) .

## ص

- ۲۱۹ - الرُّبَانُ : ناخدای کشتی ( القطبان ) .
- ۹۲ - رَبَّتْ عَلٰی كَتِفِهِ : دست بشانه‌اش زد و نوازشش کرد .
- ۱۸۹ - يُرْجَعُ : برمی‌خواند ( د کلمه می‌کند ) = [ يُرَدُّ ] .
- ۲۵۵ - لِلرَّحَلَاتِ : برای گردشهای دسته جمعی .
- ۱۳۲ - رِحْلَهُ جَامِعِيَّةٍ : گردش دانشگاهی .
- ۲۳۰ - رَحِيْقًا : مایع .
- ۳۵ - رَحِيْقُ الْجَنَّةِ : باده بهشتی .
- ۳۲ - رَخِيصَةً : ارزان .
- ۴۷ - فَرَدَدْنَاهُ : برمی‌گرداندند ( با هم دم می‌گرفتند ) .
- ۲۶۰ - رَسِبَ : مردود شد .
- ۱۴۰ - رَسِبْتَ : رفوزه شدی ، مردود شدی .
- ۱۰۰ - الرَّسَامَةُ : نقاش ( زن ) .
- ۱۴۹ - رَسْمُ اللُّوْحَاتِ : تابلو کشیدن .
- ۲۰۲ - الرَّشَاشَاتُ : آب پاش‌ها .
- ۲۶۲ - رَشَّحْتُ الْكُلِّيَّةَ : دانشکده کاندید کرد . معرفی کرد .
- ۱۵ - رَصَاصَةٌ : فشنگک ( قلمُ الرِّصَاصِ : مداد ) .
- ۵۷ - الرَّصِيْفُ : پیاده رو .
- ۹۴ - الرَّضِيْعُ : شیرخوار .
- ۱۱۸ - الرَّعَاةُ ، جِ ، رَاعِي : چوپان .
- ۱۸۸ - رُفَاتِي : استخوانهای پوسیده ام .
- ۵۹ - رَفَّرَقْتُ : بال خود را گسترده ( انوار شرق همه‌جا پرتوافکن شد ) .
- ۱۴۷ - رَفَعَ الْاِسْتَاذُ الدَّعْوَى اَمَامَ الْمَحْكَمَةِ : استاد شکایت را تقدیم دادگاه کرد ، به دادگاه شکایت برد .

ص

- ۱۴۸ - رُفِعَتُ الْجُلُوسَةُ : پایان جلسه اعلام شد .  
 ۱۶۱ - رَقْرَاقَةٌ : جاری به نرمی و با تلاؤ .  
 ۱۳۵ - تَرْمُزٌ : اشاره می کند (مظهري و نموداری می باشد) .  
 ۲۵۳ - روایة : رُمان ، کتاب داستان ( نمایشنامه : التَّمثيلية ) .  
 ۲۵۳ - روایات : ج ، روایة : رمان .  
 ۷۷ - رَهَافَةٌ الْإِحْسَاسِ : رقت احساس .  
 ۱۶۹ - لِلرِّيَاضَةِ : برای ورزش .  
 ۱۶۳ - رِبْفِيَّةٌ : دهقانی ، روستائی .

\* \* \*

( ز )

- ۲۲ - تَزَارَ : میگرد .  
 ۳۳ - الزَّاهِي : درخشان .  
 ۱۳۲ - زَاهِيَّةٌ : درخشان - الزُّبْدَةُ : کره .  
 ۴۲ - زَحْفٌ : یورش آورد .  
 ۱۰۰ - تَزَخَّرُ : پُر و آکنده است .  
 ۱۳۶ - الزُّخْرُفَةُ : تزیین و نقوشکاری .  
 ۳۴ - زَرَافَاتٌ : دسته جمعی ( به تشدید فاء نیز آمده ) .  
 ۲۳۵ - زَعِيمًا : رهبر ، لیدر = ( سرتیب در اصطلاح نظامی برخی از کشورهای عربی ) .  
 ۱۷۰ - أَرْفٌ : ببرم .  
 ۱۶۹ - الزَّوْاَلَاتُ : اسکی ( وسائل آن ) .  
 ۴ - زميلة : همکار ( زن ) .

ص

- ۲۲ - الزَّوَابِعُ الشَّلْجِيَّةُ: كولاکهای برفی .  
 ۱۳۶ - زهرة اللُّوتس: نوعی از گل که نزد فراعنه مقدس بوده است.  
 ۲۳۰ - زهرة مِيَادَة: گل شاداب .

\* \* \*

(س)

- ۷۳ - السَّائِقُ: راننده .  
 ۱۷۳ - فالسائقون ج، السائق .  
 ۱۳۲ - ساحة: میدان .  
 ۲۴۱ - ساخن: گرم .  
 ۱۱۹ - السَّارحون خلف الصِّفاء: جویندگان صفایند، از پی صفا ره می سپرند .  
 ۴۷ - لنساميرَه و نحادِثَه: با هم داستانسرایي و گفتگو نمائيم .  
 ۶۰ - سامِحُنَا فِي اَنْ نُرْهِقَكَ مَعْنَا: بیخشید شمارا بزحمت بیندازیم = باعث زحمت شما می شویم .  
 ۱۲۰ - ساهيرة: بیدار .  
 ۱۶۰ - سُبَّانِي: خواب عمیق من .  
 ۱۶۸ - فَسَبَبْتُ: ربود، اسیر و گرفتار کرد .  
 ۲۵۷ - السَّدَادُ: استواری .  
 ۱۴۱ - وَ لَمْ تُسَدِّدْ شَيْئًا: چیزی از آن را نپرداختی و باز پس ندادی .  
 ۹۴ - سِرْبُ: دسته و گروه = [اسکادران] .  
 ۳۵ - السَّرِيرُ: تخت خواب .  
 ۲۱۶ - سَطَّالِيصُّ: دزدی دستبرد زد .  
 ۱۶۸ - سَطَّطْتُ: مغلوب گردانید ( دست برد زد ) .

## ص

- ۴۵ - تَسَطَّعُ: می درخشید .
- ۱۶۲ - سَعْفِيَّةٌ : منسوب به سَعَف ، شاخه درخت خرما .
- ۴۸ - سَفْحٌ جَبَلٍ : دامنه کوه .
- ۱۶۶ - السَّقَرَجَلُ : میوه به .
- ۴۶ - السُّكَّرُ : قند . شکر .
- ۲۱۰ - السُّكَّيرُ الْمُحْتَرِقُ : مست خرابی که در تشنگی گمراهی ، جگر سوخته است .
- ۲۶۳ - سِلَاحُ الْخُدُودِ : نیروی مرزبانی .
- ۴۸ - سَلَّةُ الْمُهْمَلَاتِ : سبد کاغذهای باطله .
- ۱۷۶ - سَلْعَةٌ ، بَضَاعَةٌ : کالا .
- ۱۳۹ - سَلَّمَ : نردبان .
- ۱۰۶ - السَّلْوَى : تسلیت یاقتن ( النِّعَى : تسلیت گفتن ) .
- ۲۴ - سَمَادًا : کود شیمیائی .
- ۵۹ - اسْمَحُوا إِلَى لِحْظَةٍ : لطفاً لحظه ای اجازه بفرمائید .
- ۱۸ - السَّمْعِيَّةُ : بدنامی .
- ۶۰ - السَّمَاعَةُ : گوشی . سَمَاعَةُ التَّلِفُونِ : گوشی تلفن .
- ۲۲۱ - تَسَمَّرَتْ فِي مَكَانٍ : در جایم میخکوب شدم .
- ۵۹ - السَّوَاقِيَا : حَجْرٌ ، سَاقِيَةٌ ، جُوبَارَهَا .
- ۶۹ - سَتَابِكُ الْخَيْلِ : سم ستوران .
- ۱۳۲ - سَتَحَتَتْ : دست داد ، اتفاق افتاد ، روی داد .
- ۱۶۸ - سُوَيْفٌ ، مِصْغَرُ سَيْفٍ : شمشیر .
- ۴۷ - سَيَّارَتُهُ : اتومبیل او .



## ص

- ۲۰۳ - يا فِيعٌ : جوان نو خاسته .
- ۶۱ - شاشَةٌ لِّلْسَيْنِها پرده‌ای برای سینا .
- ۴۲ - الشَّاطِئُ : ساحل .
- ۳۸ - يَشِيعُ الظَّلَامُ ؛ تاریکی گسترش می‌یابد .
- ۱۸ - الشُّبَاكُ : پنجره .
- ۴۲ - الشَّبِيكَةُ : تور ماهیگیری .
- ۱۱۹ - يَشُدُّ حِزَامَهَ : کمر چالاک می‌بندد .
- ۱۰۵ - الشَّدَا : بوی خوش .
- ۱۷۶ - فَلِلشَّرْقِ أَنْ يَعْتَزَّ بِتُرَائِهِ التَّلِيدِ الخَالِدِ : شرقی باید به میراث کهن جاویدان خویش بیابد .
- ۱۱۵ - شَرَه (جَشَع) : حرص و آرزو .
- ۲۳۰ - شَرِهًا : حریص .
- ۱۶۸ - الشَّرِيبُ ، مصغر شارب : آشامنده .
- ۱۳ - الشَّطَّائِرُ ، ج شَطِيرَةٌ : ساندویج (شَطَّرَ : دونیم کرد و چون نان ساندویج را معمولاً از میان بدونیم می‌کنند آن را شطیره گویند و از واژه‌های نو است) .
- ۷۳ - الشَّعْبُ : ملت .
- ۲۰۳ - شُعورِهِمُ المُسْتَرَسَلَةُ و مسابِحِهِمُ المُتْرَاقِصَةُ : باموهای فرو هشته و تسبیحهای گردانسان .
- ۷۵ - شَفَّ : خشک شد .
- ۱۳۶ - شَقِيقَةُ النُّعْمَانِ : نوعی از گل لاله .
- ۱۱۹ - الشَّوَاءُ : کباب ، گوشت بریان .

## ص

- ۱۹۱ - الشُّوكُ: چنگالها (شوكة الطعام) .
- ۸۹ - سُويٌّ: بریان شد .
- ۱۶۲ - سُيٌّ: کباب کردن، بریان کردن .
- ۸۸ - الصَّارُوخُ: موشک .
- ۲۵۶ - صَالَةٌ: سالن .
- ۱۶۱ - تُصَبُّ: ریخته می شود . سرازیر می شود، منتهی می شود .
- ۱۳۷ - صَبَّرْتُ: خشکانیدم (درمورد خشک کردن برك) .
- ۱۲۰ - بَصْبِرُ فَاغ (بفاغ الصَّبْرُ): بیتابی، بی صبری .
- ۱۴۹ - صُحْرَتِهَا: خاکی رنگت مایل بسرخ .
- ۸۴ - الصُّحُفُ: جمع صحیفه: روزنامه = جریده .
- ۲۳۶ - فَصَّحَوْتُ إِلَى نَفْسِي: بخود آمدم .
- ۱۲۰ - يَصْدَحُ: نغمه سرایی می کند .
- ۳۴ - صَدَحَتْ بِاعْذَبِ الْأَلْحَانِ: بخوشترین آهنگها نغمه سرائی کرد .
- ۱۳۴ - صُرَاخٌ: فریاد، ناله .
- ۲۴۹ - الصَّرَاعُ: کشمکش .
- ۱۳۷ - صَفَائِحٌ، جِ، صَفِيحَةٌ: لوحه . (امروز بمعنی حلب نیز می آید) .
- ۱ - الصَّفِّ: کلاس درس .
- ۶۹ - الصَّفِّصَافُ: درخت بید .
- ۲۴ - صَنَادِيقُ التَّوْفِيرِ: صندوق پس انداز (صندوق الإدخار) .
- ۱۹۲ - صُنْبُورُ الْغَازِ: شیر گاز .
- ۱۳۸ - صَوَّحَتْ: خشک می شد، پلاسیده می شد .

## (ض)

ص

- ۷۷ - یُضَحِّونَ : فداکاری و جانبازی می کند .  
 ۲۲ - تَضْرَى : کوبندگی می کند ( مجازاً ) .  
 ۳۳ - وَقَدْ ضَمَّا عَلَيْهِ نُورَ الضُّحَى الذَّهَبِيَّ : و بآن نور زرین روز جلوه  
 خاصی بخشید .  
 ۱۳۵ - يَضْفِرُونَ : می بافند .  
 ۷۵ - الضَّئِيلُ : ضعیف .

\* \* \*

## (ط)

- ۳۰۳ - طَابَ جَنَاهَا : هنگام چیدن میوه ها فرا رسید ( چیدن میوه ها مطلوب  
 شد ) .  
 ۲۴۰ - طازجةٌ : تازه ( معرَب ) .  
 ۲۶۳ - طالِبَةٌ مُسْتَجِدَّةٌ : دانشجوی داوطلب دختر .  
 ۲۱۰ - بطائرها الجزوع : پرنده مویه گرش .  
 ۸۹ - طَبَّقَ : ته چین شد .  
 ۱۱ - الطَّرَازُ : سَبِکَت ، روش ، سیستم .  
 ۱۳۷ - طرافةٌ : تازگی .  
 ۲۴۳ - الطَّقَسُ : هوا .  
 ۲۹ - الطَّلَقَاتُ ج ، طَلَقَةٌ : فشنگ ( رصاص ) .  
 ۱۵۷ - طَنَافِسٌ ج ، طَنَفَسَةٌ : امروز بمعنی صندلی راحتی است .  
 ۸۹ - طُهَيْتَ : پخته شد .  
 ۲۱۱ - طَيَّارٌ : خلبان .

ص

۲۶۱ - طيارين : خلبانان .

\*\*\*

(ظ)

۱۶۸ - ظبيّة : مصغّر ظبيّة، آهو .

۲۳۵ - ظرفُ البريد : پاکت پستی .

۱۶۸ - ليلظمى ، مصغّر الظامى : تشنه .

۲۱۹ - ظهْرُ السفينة : عرشه کشتی .

\*\*\*

(ع)

۲۱۸ - العازِف : نوازنده، موزيسين .

۲۱۴ - العامِ الدَّراسي الجديد : سال تحصيلي جديد .

۲۴۹ - عَبَّأ : بسيج کرد .

۸۹ - عَبَّيَّء : آکنده شد، پُرشد .

۶۲ - عَبَّرَ : درطی و بمرور .

۱۱۵ - عَبَّقَ : بوی خوش .

۶۲ - عَبَّقَرِيَّة : نبوغ .

۲۶۳ - فِي الْعِتَادِ : ساز و برگ جنگی، مهمات نظامی .

۱۴۲ - عَشْرَتَيْكَ : لغزش تو .

۳۹ - الْعُدَد ، ج ، عُدَّة : آمادگی [ ساز و برگ جنگی ] .

۱۱۸ - الْعَرَاء : بیابان، فضای سرنپوشیده .

۲۵۶ - الْعَرَض : نمایش ( فیلم یا تاتر ) .

۱۴۱ - الْعَرَضِ السَّيْنَائِي : نمایش فیلم .

## ص

- ۱۲۳ - العَرَبِیَّةُ: کهن و اصیل.
- ۱۴۹ - عَزْفُ الموسیقی، نواختن موسیقی.
- ۲۱۰ - عَزْوَبَةٌ: دور افتاده.
- ۱۷۰ - عَضَّتْ لسانها: زبان بدن‌دان گزید.
- ۱۰۲ - عَفْواً یا سِیْدی: ببخشید آقا.
- ۱۴۷ - العَقْدُ: قرارداد [الاتفاقیة].
- ۲۴۱ - عَقِیْلَتُهُ: همسرش، بانو (حَرَمُهُ، قَرِیْنَتُهُ).
- ۲۵۴ - عُلْبَةُ السَّجَّارِ: قوطی سیگار،
- ۱۹۵ - العُمَلَة: پول، اسکناس.
- ۵۸ - العَمِیدُ: رئیس و بزرگ قوم [رئیس دانشکده، سر تپ].
- ۲۴۰ - فی عناقیده، ج، «عُنُقُود»: خوشه انگور.
- ۱۷۵ - العَنَجِیَّةُ: خوی درندگی، خود ستائی.
- ۲۹ - العَنَزَة: بز.
- ۱۶۲ - عَیْدان سَعْفِیَّة: شاخه‌های درخت خرما.

\* \* \*

## (غ)

- ۵۸ - غادَر: ترك گفت (مکان را).
- ۱۳۵ - الغار: نوعی از درخت است.
- ۱۶۹ - غال: گرانها.
- ۶۰ - لِغایة: بی اندازه.
- ۱۱۸، ۹۹ - الغبراء: زمین.
- ۳۳ - غُدْرانُ ج، غدیر: برکه و جوی آب.

ص

- ۶۱ - غُرْفَةٌ لِّلْمَكِينَةِ : موتورخانه [ اطاق آپارات ] .  
 ۱۰۰ - تُغْنِيَّ : نغمه سرائی کند .

\* \* \*

( ف )

- ۳۹ - الْفَائِزِينَ : برندگان ، کسانی که در کاری موفق شده اند .  
 ۵۹ - فَاحَ عَبْقُهُ : بوی خوشش منتشر شد .  
 ۷۴ - الْفَاكِهَةَ : میوه .  
 ۱۰۰ - فَأَنْ أَعْجَبَتْهَا : اگر آن تابلو او را بشگفت آورد ( اگر تابلو را پسندید ) .  
 ۲۳ - فَبَاءَ بِنَفْسِ الْفَشَلِ : همانگونه شکست خورد .  
 ۸۵ - الْفَتَاكَةُ : کشنده و درنده .  
 ۷۹ - الْفَحْمُ الْحَجَرِيُّ : زغال سنگ .  
 ۷۰ - فَدَاعَبَتْ : بازی کرد و مزاح نمود .  
 ۱۶۰ - فَدَا فِدَ ، جِ ، فَدَفَدَ : فلات ، دشت .  
 ۲۳۲ - فَدَّانَ : واحد مساحت اراضی مزروعی است در مصر .  
 ۱۱۹ - الْفَرَاءُ : پوستین [ الْفَرَوَّة ] .  
 ۲۵۴ - فَرَجَارَ : پرگار .  
 ۱۳ - الْفُرْصَةَ : زنگ تفریح .  
 ۲۵۴ - الْفُرْصَةُ الثَّانِيَّةُ : زنگ تفریح دوم .  
 ۲۹ و ۲۳۰ - فَرِيَسْتَهُ : طعمه اش را .  
 ۱۲۹ - الْفَرِيقُ : تیم و دسته . ( سر لشگر در اصطلاح نظامی ) .  
 ۱۶۸ - فَسَبَّتَ : ربود .  
 ۲۱۰ - يُفْسِحُ : مجال می دهد .

## ص

- ۲۳ - الفشَل : شکست و نافرجامی .  
 ۱۴۰ - فَشَلَتْ فِي الْحَيَاةِ : در زندگی شکست خوردی .  
 ۱ - الْفَصْلُ : کلاس درس .  
 ۲۲ - فِعْلًا : عملاً .  
 ۱۲۹ - فَفَسَّتَ : تخم باز شد و جوجه از آن سردر آورد .  
 ۴۵ - الْفِنَاءُ : حیاط ، فضا ، محوطه .  
 ۲۲۲ - فِنَاءُ الْكَلِيَّةِ : محوطه دانشکده .  
 ۱۴۹ - فَنُونٌ بَجَلِيَّةٌ : هنرهای زیبا .  
 ۹۰ - فَوْحَةٌ : بو .  
 ۲۰۲ - الْفُؤُوسُ : تبرها .  
 ۱۰۸ - فَوْضِيَّيْنِ ، تثنیه فَوْضَى : هرج و مرج .  
 ۲۳۰ - فَوَهَةٌ : دهانه .  
 ۲۵۸ - فِي جَلْسَةِ طَارِئَةٍ : در جلسه فوق العاده ( غیر عادی ) .  
 ۲۵۷ - فِي ظُرُوفٍ قَاسِيَةٍ : در شرایط سخت و دشوار .  
 ۲۶۲ - فِي سَبَاقِ الدَّرَاجَاتِ : در مسابقه دوچرخه سواری .  
 ۱۵۶ - فِي الْهَوَاِ الطَّلُقِ : در هوای آزاد .

\* \* \*

## (ق)

- ۲۳۹ - قَائِمًا ، حُكْمًا : فرماندار .  
 ۲۶۹ - قَابَلْتُ : ملاقات کردم .  
 ۱۱۴ - قَاصِيٌ : دور .  
 ۹۹ - الْقَاصِيِ وَالِدَانِي : دور و نزدیک .

## ص

- ۷۵ - الْقَاع : قعر، ته .
- ۲۲۷ - قاعة الامتحان : جلسه وسالن امتحان .
- ۶۰ - قاعة المحاضرات : سالن کنفرانس .
- ۱ - قاعة المحاضرة : کلاس درس .
- ۲۰۵ - قبَّلَها : اورا بوسید .
- ۲۰۵ - بالقُبلة : بوسه .
- ۱۳۵ - القدامى ، جمع قديم : پيشينيان .
- ۱۰۳ - قُدوةٌ : سرمشق .
- ۱۶۶ - القيرطاس : کاغذ .
- ۱۱۹ - قيرى : آنچه برای پذيرائی از ميهبان آماده کنند .
- ۱۳۶ - القِرْنَمْلَة : گل ميخک .
- ۱۶۸ - القريب ، مصغر قيراب : نيام شمشير [ غيمدة ] .
- ۲۲ - وإذ ان يقضى على الحكم فيها : حکومت را سرنگون کند .
- ۱۹۱ - القِطَة : گربه .
- ۷۰ - قِطعان : گله ها ، جمع قِطيع .
- ۳۷ - قِطْفٌ : چيد .
- ۱۹۰ - أن يقفروا : بجهند .
- ۲۰۳ - بقلانسهم المشرئبة : با کلاههای دراز قلندری خود .
- ۱۶۰ - تُقِلُّ : به اصطلاح امروز : حمل می کرد ، حامل بود .
- ۲۶۵ - قلم الجاف : قلم خودکار [ قلمُ النَّاسِيفِ ] .
- ۲۶۵ - قلم الحبير : خود نويس .
- ۸۹ - قَلْبِي : سرخ کرده شد .



## ص

۱۱ و ۲۷ - الْقَمَمُحُ : گندم [ حِنِطَةٌ ] .

۱۷۸ - الْقَنَا : نیزه .

۸۳ - الْقَنْبَلَةُ الذَّرِيَّةُ : بمب اتمی .

۱۷۳ - قَوَانِينُ الْمُرُورِ : قوانین راهنمایی .

۳۹ و ۱۲۱ - بَقِيَادَةٌ : رهبری و فرماندهی .

۱۶۱ - بِالْقَيْشَانِي : کاشی .

۷۹ - « وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ يَا سَمَاءُ أَقْبَلِي ، وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ

الْأَمْرُ ، وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ ، وَقِيلَ بَعْدًا لِّالْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » :

ای زمین آبت را فرو بر و ای آسمان ( از بارش ) باز ایست ، آب فروکش

کرد و فرمان گزارده شد ، و ( کشتی ) بر کوه جودی نشست [ آنگاه ] گفته

شد : که دوری و مرگ باد مرستمکاران را . ( سوره هود آیه ۴۶ ) .

\* \* \*

## (ك)

۱۵۲ - الْكَاسِرَةُ : درنده = ( الْمُفْتَرِسَةُ ، الضَّارِيَةُ ) .

- أَنْ تُكَافَحَ : مبارزه شود .

۴۲ - كَانَ أُنَى يُرَافِقُهُمْ : پدرم همراه آنان بود ( باتفاق پدرم رفتند ) .

۲۰۳ - كَانَ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ : کنایه از آن است که در جای خود میخکوب شدند .

۱۱۲ - كِبَارٌ ، جمع كبير : بزرگان .

۲۶۳ - كَبَدَتْ : وارد آورد .

۲۶۳ - كَتَيْبَةٌ : يك گُردان . ( فَصِيلَةٌ = يك گروهان ) .

۱۳۴ - كُرَّةُ السِّلَّةِ : بسکتبال .

۲۶۵ - الْكُرَّةُ الطَّائِرَةُ : والیبال .

## ص

- ۵۰ - كرةُ القَدَم : فوتبال .
- ۳۵ - الكُرْسِيّ : صندلی .
- ۴۸ - كُرَّاسَةٌ : دفتر ، جزوه = [ كُرَّاس ] .
- ۲۵۷ - أن يُكْرَسُوا : مبدول بدارند .
- ۱۶۸ - كُرِّيّ ، مصغّر كَرِيّ : خواب ، پنیکی زدن .
- ۴۸ - الكَشَّافَةُ : پیش آهنگ .
- ۲۵۴ - الكَشْف : لیست = [ القائمة ] .
- ۲۵۳ - كَشْكُول : دفتر ( = كُرَّاسَة ) .
- ۲۴۸ - كَفَاءَتِهِ : کاردانی و لیاقتش را .
- ۱۰۲ - كُفّ : کورشد ، نابینا شد = [ ضریر ، كَفِيف ، أعمى ] .
- ۱۱۸ - الكَلَأُ : علوفه .
- ۱۷۰ - کلامُها لاذِعٌ : سخنش نیش دار ، گزنده است .
- ۶۰ - كَلَّفْتَهُ : موظّف نمود او را ، باو دستور داد .
- ۲۶۵ - كَلِيَّةُ المَهْنَدَسَةِ : دانشکدهٔ فنی .
- ۲۵۵ - كم مبلغاً تتقاضونهُ : چند دریافت می‌دارید .
- ۱۹۵ - الكَمَالِيَّاتُ : اشیاء لوکس و تجملی .
- ۱۷۳ - الكَوَارِثُ ، ج ، كارثة : سانحه ، فاجعه ، مصیبت .
- ۳۴ - كَوَاهِلِهِمْ ج ، كاهل : دوش و شانه = [ عاتق ] .
- ۲۳۰ - الكُوبُ : لیوان .
- ۴۶ - بَكُوبٌ : فنجانی .
- ۲۵۴ - لِكیمیاء : برای شیمی .

## (ل)

## ص

۳۴ - لاحت فتانان : دو دختر جوان نمایان شدند .

۱۷۰ - لاذع : نیش دار ، گزنده .

۲۰۴ - لاذوا بالفرار : پا بفرار نهادند .

۸۴ - لا يؤبه : بدان توجه واعتنا نمی شود .

۱۶۲ - لا يبطهسى : پخته نمی شود .

۲۰۶ - لياقة ظرافت ودانائی .

۲۳۲ - لله درك ، دعائی است در مقام تحسین : خدایت خیر دهد ، رحمت بشیر مادرت .

۷۰ - لم أبع : اظهار نمی کنم ( زبان نمی گشایم ) .

۴۶ - لم أعد أراها : دیگر آنرا نمی بینم .

۴۰ - لمتا تمليك ناصيتها : هنوز زمام آنرا بدست نیاورده ای ( بر آن

مسلط نشده ای ) .

۴۵ - لمتا يحفظ : هنوز بدان نرسیده و نائل نگردیده است .

۱۹۲ - لمتحت : دیدم ، نظر افکندم .

۱۸۸ - لمتحة مستصيبة : جلوه ای درخشان .

۱۹۲ - لم يحصل شيء : چیزی نشد ( بجزیر گذشت ) .

۴۶ - لم يلبثا : درنگ نکردند .

۱۶۱ - تلوح : نمایان است .

۲۰۳ - يلوح به يمنة ويسرة : آنرا بچپ و راست تکان می داد .

۱۳۲ - لوحات فنية : تابلوهای هنری .

۸۵ - ليفحصوا : تا معاینه شوند .

## (م)

ص

- ۱۵۶ - مآثر: ج، مآثرة، نشانهای نیک و کارهای پسندیده که از کسی باقی ماند.
- ۹۴ - مآرب: ج، مآرب، نیاز و حاجت.
- ۱۱۹ - علی ما تدره: خیر فراوانی که می‌رساند.
- ۱۴۷ - مادخلی: مرا چه، بمن چه، بمن ربطی ندارد.
- ۲۱۶ - ما ذآهآك: چه پیش آمده است ترا.
- ۳۱ - ما كُنْتُ لآخَوْضِ غِمَارِ الحُبِّ: خود را در سختیهای عشق نمی‌افکنم.
- ۵۰ - مَبَارَاةٌ: مسابقه = [سَبَاق].
- ۲۶۲ - فِى مَبَارَاةِ الشَّيْشِ: در مسابقه شمشیر بازی.
- ۲۶۲ - فِى مَبَارَاةِ العَدُوِّ: در مسابقه دو.
- ۲۶۲ - فِى مَبَارَاةِ القَنْزِ: در مسابقه پرش.
- ۲۶۰ - فِى مَبَارَاةِ كُرَّةِ الطَّأْوَلَةِ: در مسابقه پینگ پنگ.
- ۲۶۰ - مَبَارَاةُ المُصَارَعَةِ الدَّوْلِيَّةِ: مسابقه بین المللی کشتی.
- ۲۶۰ - فِى مَبَارَاةِ المُلَاكَمَةِ: در مسابقه بوکس.
- ۱۸۹ - عَلَى مَبَاسِمٍ: لبان خندان.
- ۱۴۱ - مَبَاشَرَةٌ: بلافاصله [مستقیماً، رأساً].
- ۱۹۱ - الميرد: سوهان آهنگری.
- ۶ - مَبْكَرًا: بگاہ و پیش از وقت.
- ۸۸ - المَتَاحِفُ الأَثَرِيَّةُ: موزه‌های آثار باستانی.
- ۲ - المَتَمَتِّحَفُ: موزه [مَتَحَفُ الأَثَارِ: موزه باستان].
- ۲۵۰ - مُتَّحَمِّسًا: با هیجان و حرارت.
- ۲۱۰ - مُتَلَفًّا: بسیار اسراف کننده.

## ص

- ۲۴۳ - علی متن الطائرة ، بالطائرة : باهواپما .
- ۲۵۵ - متوسط دخل المدرسة : حد متوسط در آمد مدرسه .
- ۲۱۳ - متوعداً : تهديد كننده .
- ۲۰۲ - متهادين في خطاهم : آهسته و آرام گام برمی داشتند .
- ۱۴۷ - مثلاً في الجلسة : در جلسه حضور يافتند .
- ۱۷۵ - المثل العالیه : ارزش های بلند پایه [ ایده آهای عالی ] .
- ۱۱۹ - يمثّلون . . . : مجسم می سازند ، تشکیل می دهند .
- ۱۸۹ - متجانك و متباهكك : شكوفه زارها ، بوستانها و تفریحگاهها .
- ۷۷ - متجاهل : پنهانها ، جای های ناشناخته .
- ۱۳۶ - المتجصصات : گنج کاریها ، گنج بریها .
- ۲۳۵ - مجلس الأمة : پارلمان = ( مجلس النواب ، المجلس النيابي مجلس الشعب ) .
- ۲۳۵ - مجلس الآباء والمدرسة : انجمن همكاری خانه و مدرسه .
- ۲۳۵ - مجلس الكلية : شورای دانشكده .
- ۲۵۸ - مجلس الوزراء : هیئت دولت .
- ۷۵ - محارة : صدف . كاسه كه در آن آب جمع می شود .
- ۲۳۵ - المحافظ ، المتصرف : استاندار .
- ۲۵۴ - محبرة : دوات .
- ۲۱۶ - المحترف : پیشینه دار ، حرفه ای .
- ۱۸۸ - محتضن : آغوش گرفته .
- ۳۰ - محركات الطائرة : موتورهای هواپما .
- ۲۴۸ - المحسنك : با تجربه ، جهان دیده .
- ۸۵ - مخالب ، ج ، مخالب : چنگال و پنجه .

ص

- ۲۵۵ و ۲۵۹ - إلى المُخْتَبَرِ: به آزمایشگاه.
- ۹۰ - المُخْتَلَّاتُ: ترشی ها .
- ۱۹۰ - مُخَيَّبٌ: نا امید کننده .
- ۱۹۳ - مُدَاعِبًا: شوخی کنان .
- ۱۴۸ - للمُدَاوَلَةِ: امروز بمعنای، مشورت و تبادل نظر بکار می رود.
- ۸۴ - المُدْمِنِينَ: مُعْتَادان بمواد مخدر .
- ۱ و ۲۵۶ - مُدْرَجٌ: تالار و سالن پله کانی، آمفی تاتر [ دَرَجٌ: پله کان . دُرْجٌ: کشو، نیمکت ] .
- ۴۸ - مَدْرَجُ المَطَارِ: باندفروودگاه = [ شريطُ المَطَارِ ] .
- ۱۷۸ - مُدْخَرِيٌّ: اندوخته ام را .
- ۱۶۳ - مَدَنِيٌّ: شهری .
- ۱۹۱ - المِذْيَاعُ: رادیو « دستگاه » .
- ۷۰ - مَرَابِضُهَا، جِ، مَرَبِضٌ: طویله .
- ۱۸۹ - مَرَاتِعُكَ المُخْضَلَّةِ السَّابِغَةِ: مراتع پر حاصل و پهناور .
- ۱۱۸ - المَرَاعِي، جِ، مَرَعِيٌّ: چراگاه .
- ۲۵۵ - مُرْتَبٌ: حقوق ماهیانه = [ الرَّاتِبُ، المَاهِيَّةُ ] .
- ۲۴۴ - مُرْشِدُ الصَّفِّ، رَئِيسُ الصَّفِّ، خَلِيفَةُ الصَّفِّ: مُبْصِر و ارشد کلاس .
- ۱۴۸ - للمُرَافَعَةِ: إقامة دعوی .
- ۱۳۵ - المُرُوجُ، جِ، مَرَجٌ: چمن، سبزه زار .
- ۲۱۶ - مَزَالِجٌ، جِ، مِزْلَاجٌ: کلون در .
- ۱۹۱ - المِزْهَرِيَّةُ: گلستان .
- ۱۵۶ - مَسَارِحٌ شَعْبِيَّةٌ: تآثرهای عمومی و همگانی .

## ص

- مُسْتَقَع : باطلاق .
- ۱۹۰ - مُسْتَسْقَاهُ : آبشخور .
- ۱۹۰ - مُسْتَوْدَعُهُ : سپردنگاه ، محل سپردن ودیعه .
- ۳۱ - مُسْتَوَى : سطح .
- ۶۰ - بِمَسْرَحٍ : تآثر (نمایشخانه) .
- ۴۸ - الْمَسْرَحِيَّةُ : نمایشنامه [تمثیلیَّة] و به محل برگذاری نمایش مَسْرَحِ گویند .
- ۸۵ - الْمُسْتَشْفِيَّاتُ ، ج . مُسْتَشْفَى : بیمارستان .
- ۲۵۳ - مُسَطَّرَةٌ : خطکش .
- ۱۰۶ - مُشَاطِرَةٌ : همدردی .
- ۱۵۶ - مَشَاهِدَ تَمَثِيلِيَّةٍ : صحنه‌های تآثری .
- ۱۸۳ - مُشَرَّدًا : آواره .
- ۱۳۰ - مُشْرِفِ الرِّيَاضِيَّاتِ : سرپرست ورزش .
- ۶۱ و ۱۵۶ - الْمَشْرُوعُ : طرح ، پروژه .
- ۴ - الْمَشْغَلُ : کارگاه = « وَرْشَةٌ » .
- ۲۵۵ - فَمَصَارِيفِ التَّلْمِيزِ : مخارج دانش آموز [هزینه ساختمان و غیره: تکالیف  
الْبِنَاءِ ، نَفَقَاتِ الْبِنَاءِ . . . . ]
- ۲۳ - مُصَبِّرٌ : سرنوشت .
- ۱۵۹ - مَصْرَفٌ : بانک [ الْبَنْكُ ] .
- ۸۸ - الْمَصْلَحَةُ : اداره ، مؤسسه ، سازمان .
- ۹۴ - الْمُصَلَّى : نمازگاه .
- ۲۰۹ - الْمَصْنَعُ : کارخانه [ الْمَعْمَلُ ] .
- ۱۶۱ - مَضَامِيرٌ : ج . مِضْمَارٌ ، زمينه و عرصه = « مِبَادِينٌ ، مَجَالَاتٌ » .

## ص

- ۲۶۱ - مُصَيِّفَاتٍ : مهمانداران زن .
- ۱۹۱ - مِطْرَقَةٌ : چکش .
- ۲۴ - مَحَطَّةٌ : ایستگاه = «موقف» .
- ۱۴۱ - مِظَلَّةٌ : چتر .
- ۷۶ - مَعَاصِمِينَ ، ج ، مِعْصَمٌ : میج دست .
- ۱۵۲ - بِالْمَعَاوِلِ ، ج ، مَعْقِلٌ : دژ [ المعتقل : بازداشتگاه ] .
- ۱۰۲ - بِالْمَعَاوِلِ ، کلنگها .
- ۱۶۲ - الْمَعْدِيَّةُ : منسوب به معده .
- ۱۱۸ - الْمُعْشُوشِيَّةُ : پر گیاه .
- ۱۴۴ - مَعْمَلُ التَّكْرِيرِ : پالایشگاه = «مصنفا البترول» .
- ۲۱۰ - الْمِعْطَاءَةُ : بخشاینده ، بسیاردهش .
- ۲ - الْمَعْمَدُ : آموزشگاه ، انستیتو ، مدرسه عالی .
- ۵۱ - مَعْمَدُ الْمَوْسِقَى : آموزشگاه موسیقی .
- ۱۱۵ - مُغَالِيًا : غلو کننده .
- ۷۷ - مُغَامَرَةٌ : ماجراجویی .
- ۱۱۹ - الْمَغْزَى : هدف و مقصد و نتیجه .
- ۱۹۳ - مَغْشَى عَلَيْهِ : بیهوش شده .
- ۱۶ - مَغَاوِزٌ ، ج ، مَغَازَةٌ : بیابان خشک و بی آب و علف .
- ۱۸۹ - مُفْعَمًا : آکنده .
- ۲۵۳ - مُفَكَّرَةٌ : دفتر یادداشت [ مُدَكَّرَةٌ : به نام یادداشت اطلاق می شود ] .
- ۱۳۰ - مَقْصَفٌ ، بُوْفِيهٌ : بوفه ، آبدارخانه .
- ۱۹۷ - مُقْعَدًا : زمین گیر .



## ص

- ۱۶۲ - مقهى : قهوه‌خانه‌ای .
- ۱۶۸ - بمُقْبَلَتَيْهَا ، مصغر مُقْلَة : چشم ، سیاهی چشم .
- ۲۰۲ - الْمَكَانِيس : جارو ها .
- ۱۳۷ - مَكْتَب : میز کار ( و بمعنای دفتر کار نیز می‌آید ) .
- ۵۸ - مَكْتَبَه : اطاق و دفتر کار .
- ۲۱۰ - مِكْثَار : زیاده رو . پرگو .
- ۱۶۹ - مَلَابِيسُ الْفِرَاء : پوشاک پوستی .
- ۱۵۶ - مَلَا حِيم ، ج ، مَلْحَمَة : حماسه .
- ۱۹۱ - الْمَلَاعِيق : قاشقها .
- ۴۶ - مِلْعَقَة : قاشق .
- ۵۸ - الْمِلْف : پوشه و پرونده .
- ۲۱۹ - الْمَلَا ح : جاشو ، کارگر کشتی ملوان .
- ۱۹۱ - الْمَلَا حَات : نمکدانها .
- ۳۴ - مَلِيحَتَانِ يَفْعَعْنَا : نوجوان و نورس شدند .
- ۴۸ - الْمُشْتَلُون : هنرپیشه گان = [ کسانی که نمایندگی کاری را بعهده گیرند ] .
- ۲۵۴ و ۲۶۰ - مِمْحَاة : مداد پاکن = [ اِسْتِيكَة ، ماحية ] .
- ۱۹۳ و ۲۶۵ - مُمْرَض : پرستار .
- ۹۹ - الْمُرْضُون : پرستاران .
- ۱۴۱ - مِمْطَرَة : بارانی و به پالتو « مِعْطَف » گویند .
- ۷۹ - مَنَاجِم : ج ، مَنَجَم ، معدن .
- ۱۴۶ - الْمُنَاخ : آب و هوا .
- ۲۵۱ - مُنَاشِدًا الصَّلْح : پیام آشتی درمی‌داد . [ صَلْح = السَّلَام ] .

## ص

- ۲۶۱ - فی المُنَاوَرَةِ الجَوِّيَّةِ : در مانور هوایی = [الاستعراض الجَوِّي] . واژه  
 « استعراض » بمعنای سان دیدن نیز می آید: صاحبُ الجَلالَةِ اسْتَعْرَضَ  
 وَحَدَاتِ الجیش . کما اینکه واژه « عَرَضَ » بمعنای رژه می آید :  
 أُقِيمَ عَرَضٌ عَسْکَرِيٌّ فِي شَوَارِعِ العاصِمَةِ .
- ۱۸۹ - المُنْتَدَى : جایگاه ، مهنه .  
 ۱۱ - مِنْهَ جَلًّا : داس .  
 ۳۸ - مَنَحَتْ : إعطا نمود .  
 ۱۹۱ - المُنْشَارُ : ارّه .  
 ۶۱ - لِمَنْصَّةِ الخَطَابَةِ : برای تریبون سخنرانی .  
 ۱۰۲ - المُنْفَى : تبعیدگاه .  
 ۲۵۴ - مَنقَلَةٌ : نقالّه ، گونیا .  
 ۲۴۰ - مَنقِيًّا : جدا کردن ، دست چین کردن .  
 ۳۹ - المُنْكَرَةُ : زشت و ناروا .  
 ۲۵۴ - مَنهَكَأ مُتْعَبًا : کوفته و خسته = « مُرَهَقًا » .  
 ۱۱۵ - مُنَى [ امانی ، اُمْنِيَّة ] ج ، مُنِيَّة : آرزو .  
 ۱۰۷ - المَوَاسِمِ ، ج ، موسم : فصل .  
 ۱۲۴ - لِمُواصَلَةٍ : ادامه دادن .
- ۱ - مواضع ، ج ، موضوع و « موضوعات » نیز جمع موضوع آمده است .  
 ۱۰۳ - مَوَاطِنِي الوَفِيِّينَ : هم مینان با وفایم .  
 ۲۰۲ - المَوَاقِدِ : اُجَاقِها . ج ، المَوَاقِدِ .  
 ۱۲۵ - بالمَوَاقِفِ البَطُولِيَّةِ : موقعیت های قهرمانی .  
 ۷۳ و ۲۵۶ - للمُوظِّفِينَ : برای کارمندان . [ من موظفم = أنا مُكَلِّفٌ ] .

## ص

- ۲۵۰ - الموقِفِ الرَّاهِنِ : وضع کنونی، اوضاع کنونی .  
 ۱۲۵ - مَوْطِنٌ ... مین و سرزمین .  
 ۱۸۹ - مَوْلَاهُ : شیدا هستم ، از خود بی خودم .  
 ۱۶۰ - بِمَهَامِهِ ، ج ، مَهَمَةٌ : بیابان پهناور .  
 ۱۷۵ - مَهَبَطٌ : جایگاه نزول ، محل فرود آمدن .  
 ۲۰۲ - مُهَدِّدٌ : آماده شد ، هموار گردید .  
 ۸۵ - المُهَرَّبِينَ : قاچاقچیان .  
 ۲۴۹ - بِمِهْمَةٍ : مأموریت و کار .  
 ۱۴۷ و ۱۲۱ و ۱۰۲ - المِهْنَةُ : شغل و پیشه .

\* \* \*

## (ن)

- ۱۱۸ - النَّائِيَةُ : دور دست .  
 ۲۴ - النَّاجِيَةُ : شفا دهنده و مؤثر .  
 ۱۰۲ - نادى الجامعة : باشگاه دانشگاه .  
 ۵۹ - نَاشِدُهُمْ : از آنها خواست و تقاضا کرد .  
 ۲۴۰ - نَاضِجَةٌ : رسیده و پخته گشته « میوه » .  
 ۱۷۶ - نَاطِحَاتُ السَّحَابِ : ساختمانهای آسمانخراش .  
 ۲۵۵ - ناظِرُ المدرِسة : مدیر مدرسه [ ناظِم مدرسه : مساعدُ الناظِر ] .  
 ۱۱۹ - النَّاعِمُونَ ، ج ، نَاعِمٌ : برخوردار و مُتَنَعِّمٌ . نَاعِمٌ = [ لطيف و نرم ] .  
 ۵۰ - نَافَسٌ : رقابت کرد .  
 ۶۱ - نَافُورَةٌ : فواره .

## ص

- ۱۷۶ - نِیراس : مَشَعَل .
- ۲۲۹ - النِّینِیس : گیاهی است چسبنده که در آسیا و اقیانوسیه می‌روید .
- ۲۳۳ - فِلمُ تَنْجِیبُ : فرزندى نیاورد .
- ۱۴۹ - نَحْتُ التَّمائیلِ : مجسمه تراشی .
- ۲۰۴ - یَنْتَحِبُ : های های میگریست .
- ۶۹ - نَدَى : شبنم .
- ۲۱۰ - لَاتَنْدَى بِرَفِیفٍ اَوْ حَفِیفٍ : زمزمه و نوائى از آن بر نمى خیزد .
- ۱۹۳ - نَدْلُ : فرومایه .
- ۱۳۷ - النُّزْهَةُ : گردش و تفریح = [ الفُسْحَةُ ] .
- ۲۷ - تَنْشِیْطُ : بفعالیت انداختن برنامه جهانگردی = [ جلب سیاحان ] .
- ۱۲۰ - النِّسِیمُ السَّارِی : نسیم وزان .
- ۲۴۸ - نَشَبَ الخِلافُ : اختلاف افتاد ، اختلاف بپاخواست .
- ۴۷ - یُنَشِدُهُ قِصَائِدُهُ : می‌خواند برای اوقصائدهش را .
- ۱۳۶ - النُّصْبُ التَّدْکَارِیَّةُ : ستونهای یاد بود .
- ۱۱ - نَضَّجَ : در رسید ، پخت « میوه و امثال آن » .
- ۱۳۷ - النِّصْرَةُ : خرم ، شاداب .
- ۶۲ - النُّعَاسُ : پینکی و چرت زدن « خوابیدن » .
- ۲۵۷ - نَفَقَاتُ : هزینه ، مخارج .
- ۱۰۲ - نَفَسَى : تبعید کرد .
- ۱۲۱ - نِقَاءُ : پاکیزگی .
- ۳۷ - نَقَّرَ : نوک زد .
- ۲۴۴ - ... النِّکْتَةُ : طنز گوئی او را رنجانید = « گزید » . واژه نکته در زبان مردم

## ص

- مصربمعنای «جُكَّك» و مثلهای خنده آور و شیرین است و گاهی صورت  
 تعریض هم بخود می گیرد .  
 ۹۰ - نَكْهَتٌ : بوی خوش .  
 ۱۲۴ - نَوَاةٌ : هسته « نطفهٔ اولیّه » .  
 ۱۶۲ - نُؤَاسِيٌّ : منسوب به « ابونواس » .  
 ۱۲۰ - النَّوَى : دوری و فراق .  
 ۲۱۰ - النَّهْمَةُ : تَف زده « نیک آزمند و حریص » .

\* \* \*

## (و)

- ۱۳۸ - الواجِهَاتُ الزُّجَاجِيَّةُ ، ج ، واجهه: ویتیرین .  
 ۱۱۵ - الوَاعِي : مُدْرِك ، بیدار و آگاه .  
 ۷۰ - لَمْ تُوَافِنَا : بما دست ندهد .  
 ۱۵۲ - الوَثْنِيَّةُ : بت پرستی .  
 ۲۴۴ - فَوَجَمَ النَّلَامِيذُ : شاگردان روی درهم کشیدند ، اخم کردند .  
 ۳۳ - وَجَمَتْ : عبوس و گرفته شد ، روی ترش کرد .  
 ۳۴ - وَحَدَانَا : تَك تَك « انفرادی » .  
 ۳۴ - وَدَعْنَا - تَبَخْتَرْنَا : می خرامیدند .  
 ۲۴ - وَرَفَّتَا : سبزوخرم شدند .  
 ۷۴ - وَزَارَةُ التَّرْبِيَّةِ وَالتَّعْلِيمِ : وزارت آموزش و پرورش .  
 ۷۶ - وَشَوَّشَسَ : پریشان کرد .  
 ۳۴ - فَيْسِي التَّرَابُ بِسِرِّ الْقُدْرَةِ الْمُبْدِعَةِ : خاك از راز نیروی خلاقه پرده  
 برمی دارد .

## ص

- ۱۲۳ - وَطَأْتَهُ : جای پا ، اثر پا .
- ۲۳۵ - وَعَبَاً : رُشِد ، بیداری . [ الوَعْيُ القَوْمِي : رشد ملی ، الشَّعْبُ الوَاعِي : ملت بیدار ] .
- ۱۷۶ - وَفَادَتَهُمْ : مَقْدَمِ آنان را .
- ۱۱۲ - وَفَدَّ : هَيَأْت وگروه .
- ۳۴ - إِذَنْ تَقَدَّ : شعله ور می شود ، افروخته می شود .
- ۱۸۹ - يُوقَعُ : [ با نواي موزون ] می خواند .
- ۳۳ - فَوَلَّهَتْ : شیدا شدم .
- ۲۴۳ - وَكَالَةُ الْاِبْنَاءِ : آژانس خبرگزاری .
- ۴۴ - وَكُرِّهِيْمَا : آشیانه = (عُشَّس) و جمع آندو «أوكار» و «أعشاش ، عُشَّش» است .

۰۶ و ۲۴۲ - وَكَيْلُ الْكُلَيْتَةِ : معاون دانشکده .

۳۴ - قَدْ وَهَنَ : سُسْت و ناتوان گشت .

۳۴ - وَهَنْتُ وَشَاخَتَ : پیر و فرتوت گشت .

\* \* \*

( ۵ )

۱۸۴ - هَائِمًا : سرگردان .

۴۲ - الْهَادِرَةُ : خروشان سرازیر شدن .

۲۵۰ - هَامِسًا فِي أذُنِهِ : زمزمه کنان در گوشش ....

۱۶۸ - بُهَجِيْرَهَا ، مَصْغَرٌ هَجْرٌ : هجران و دوری کردن « کنایه از گرمی عشق » .

۸۸ - الْهَيْخَامَنِيْثِيَّوْنَ رَا « الْاِيْحَمِيْنِيَّوْنَ » نيز نامند .

۲۱۰ - الْهَدَارُ : بسيار خروشان .

## ص

- ۱۸۸ - هَرَمِي: پيريم .  
 ۹۴ - أَهْشَسْ . . . : برگ می ریزم . . . .  
 ۹۹ - أَنْ يَهْشَمُوا : خورد کنند و بکوبند .  
 ۵۲ - وَأَهْنَأُوا : شادمان شوید .  
 ۷۵ - هَنْدَسَسَ : طرح ریزی کرد .  
 ۶۹ - الْهَوَاجِسَ : خاطره ها .  
 ۲۲ - لَيْتَهَوِيَّ التَّلُوجُ : برف فرومی ریزد، ریزش می کند .  
 ۱۵۶ - الْهَوَاءِ الطَّلَقِ : هوای آزاد .  
 ۱۳۴ - هُوَاةٌ : هواخواهان و علاقه مندان .  
 ۲۱۶ - هَوْنٌ عَلَيْكَ : بر خود آسان گیر .  
 ۹۴ - الْهَيْامُ : عشق .  
 ۱۱۴ - الْهَيْجَاءُ : نبرد و جنگ .

\* \* \*

## (ی)

- ۲۳۳ - يَا لَهَا أُمَّأٌ : چه نیکو مادری .  
 ۹۴ - يَمَمْتُ : میل می کنم و توجه می نمایم .  
 ۳۳ - يَمِينَهَا اللَّهُ : خدا آنرا مبارك گردانید .

« فهرس تحليلي لموضوعات الكتاب »

إذن (جواب) ٢٧٣	آ
استثناء ٢٣٢، ٢٤٤، ٢٤٥	آ (نداء) ٢٦٩
استفعل ٦٦	أ
استفهام ١٤١	أ (استفهام) تسويه، نداء... (٢٦٦،
اسم آلت ١٩١، ١٩٤	٢٦٧
اسم اشاره ١٢٢، ١٢٧، ١٣٠	ابواب فعل ثلاثي مجرد ٣٥، ٣٦
اسم تفضيل ٢٠٦، ٢٠٧	ابواب فعل ثلاثي مزيد ٤٧، ٤٩، ٦٢، ٦٤
اسم خاص، رك به: علم	أتينَ ٥
اسم زمان ١٧٧، ١٧٩	إثنان، إثنان ٢٥٨
اسم فاعل و مفعول ١٧٧، ١٧٩، ١٨٠	أجتل ٢٧٣
(نحو) ١٩٣	أحد عشر... ٢٥٩
اسم مجرور ١٠١	أحكام ثنيه ١١٠
اسم ممدود ٩٤، ٩٥	أحكام جمع سالم ١١٣
اسم مقصور ٩٤، ٩٥	أدوات استثناء ٢٤٥
اسم مكان ١٧٧، ١٧٩	أدوات استفهام ١٤١، ١٤٢
اسم منقوص ٩٤، ٩٥	أدوات شرط ١٣٩
اسماء ستّه ١١٥، ١١٧	إذ ٢٦٩
أصبح ١٨٥	إذ (طرف) ١٤٥
أضحى ١٨٥	إذن (أداة نصب) ٩



الآن ١٤٥	إعراب اسم مقصور ١٠٣، ١٠٢
ألف ٢٦٣	» » منقوص » »
الف مقصوره ١٠٤	» » ممدود » »
التي ١٢٧	إعراب جمع سالم ١١٧، ١١٥
الذى ١٣١، ١٢٧	أفعال ١٥٤
الذين ١٢٧	أفاعيل ١٥٤
اللاتي، اللاتي ١٢٧	افتعل ٦٥
اللتان ١٢٧	أفعال ١٥٣
اللتين ١٢٧	أفعال رباعى مجرد ٦٦
اللذان، اللذين ١٣١، ١٢٧	أفعال رباعى مزيد ٦٧
اللواتى ١٢٧	أفعال خمسة ٩
إلى (بيان نهائى) ٢٧٤	أفعال ناقصه ١٨٥، ١٨٣
إلى (حرف جر) ١٠١	أفعال ٤٩
أم ٢٦٩	أفعال (تفضيل) ٢٠٨، ٢٠٧
أما (تنبيه) ٢٧٤	أفعال ١٥٣
أما (تفسير)، أما (تفصيل) ٢٧٦	أفعال ٦٦
أمام (ظرف) ٢٢٤	أفعال ١٥٣
أمر ٥٤، ٥٣، ٥٢	أفعال ٦٧
أمر (روش بدست آوردن صيغه امر) ٥٤	أفعال ٦٧
أمر (روش بدست آوردن صيغه امر از	ال ٢٦٩
باب أفعال) ٥٥	ألا (تنبيه...) ٢٧٣
أمس ١٤٥	ألا (استثناء) ٢٤٦، ٢٤٥
أمسى ١٨٥	ألا (تخصيص واستثناء) ٢٧٦

إياكم ، إياكنّ ، إيانا ۱۲۶	ان ( شرط ) ۱۴۰
أيانَ ۱۴۵	أن ( اداة نصب ) ۹
إياه ، إياهما ، إياهم ، إياهنّ ، إياك ، إياكما	أن ( مصدریت ، تفسیر ، مخفف از آن )
۱۲۶	۲۶۹
أيتها ۲۳۷	إن ( شرط . نفی ، مخفف از إنّ و نیز زائد )
أين ۱۴۱، ۱۴۲، ( ظرف ) ۱۴۵	۲۶۹
أینا ( شرط ) ۱۴۰	آنّ ( تأکید ) ۲۷۴
أیها ۲۳۷	آنّ ۱۹۹
ب	أنا ۱۲۶
ب ( الصاق ، سببیت ، قسم ، زائد ) ۲۶۷	أنتِ ۱۲۶
باء ( حرف جر ) ۱۰۱	أتم ۱۲۶
بابها : رك به ، ابواب ...	أتما ۱۲۶
بات ۱۸۵	أتنّ ۱۲۶
بعند ( ظرف ) ۱۴۵، ۲۲۴	انفعل ۶۵
بئل ۲۷۰	أنیّ ۱۴۵
بئلی ۲۷۴	أوّ ۲۷۰
بئین ( ظرف ) ۲۲۴	أولئك ۱۲۷
بئینا ، بئینما ۲۲۴	أی ( شرط ) ۱۴۰ ، ( استفهام ) ۱۴۲
ت	أی ( موصول ) ۱۲۷
ت ( تانیث و قسم ) ۲۶۷	أی ۲۷۰
تاء ( حرف جر ) ۱۰۱	إی ۲۷۰
ثنیه . رك به : مثنی	أی ( ندا ) ۲۷۳
تحت ( ظرف ) ۲۲۴	أیا ( ندا ) ۲۷۴

جَبْرِ (جواب) ٢٧٤	تَرِين (پسوند فارسی) ٢٠٨
ح	تفاعِل ٦٤
حاشا (حرف جرح) ١٠١	تفعَل ٦٤
حاشا (استثناء) ٢٧٦، ٢٤٦	تفعَلل ٦٧
حال ٢٤١، ٢٤٠، ٢٣٢	تِلْكَ ١٢٧
حتّى (انتها و عطف...) ٢٧٦	تَمْيِز ٢٣٢
حتّى (حرف جر) ١٠١	تَمْيِز مفرد، تَمْيِز جمله، تَمْيِز عدد ٢٣٤
حروف ٢٦٦	ث
حروف آحادی (یکانی) ٢٦٦	ثلاث، ثلاثه ... ٢٥٨
حروف استقبال ٢٧٨	ثُمَّ (ترتیب) ٢٧٤
حروف اضافه ١٠١	ثُمَّ (ظرف) ١٤٥
حروف تأکید ٢٧٨	ثُمَّ (اشاره) ١٢٧
حروف تنبيه ٢٧٨	ج
حروف تخفيض ٢٧٨	جرّ اسم . رك به : اسم مجرور
حروف ثلاثی ٢٧٣، ٢٦٦	جزم فعل مضارع (سالم و مهموز) ٤٠،
حروف ثنائی ٢٦٨، ٢٦٦	٤١
حروف جر ١٠١	جزم فعل مضارع (معتل) ٤٣، ٤٢
حروف جر ٢٧٨	جلل (جواب) ٢٧٤
حروف جواب ٢٧٨	جمع سالم ١١٢
حروف خماسی ٢٧٨، ٢٦٦	جمع سالم (احکام) ١١٣
حروف رباعی ١٧٦، ٢٦٦	» (اعراب) ١١٥
حروف جزم ٢٧٩	جمع مکسّر ١٥٢، ١٥٣، (اعراب) ١٥٦،
حروف شرط ٢٧٨	١٥٨

س	حروف عامل و غیر عامل ۲۷۹
س (برای استقبال) ۲۶۷	حروف عطف ۲۷۸
سوف (استقبال) ۲۷۵	حروف المبانی ۲۶۶
ساختن فعل مجهول ۸۱	حروف مشبّهه بالفعل ۱۹۹، ۱۹۷
ساختن فعل مجهول (از افعال معتل) ۸۱، ۸۲	حروف مصدری ۲۷۸
سیوی (استثناء) ۲۴۶	حروف المعانی ۲۶۶
ش	حروف ناصبه ۲۷۹
شبه جمله (برای حال) ۲۴۲	حروف ندا ۲۷۸
شرط ۱۳۹	حروف نئی ۲۷۸
شمال، جنوب، غرب، شرق (ظرف)	حیث ۱۴۵
۲۲۴	خ
ص	خبر ۱۷۱، ۱۶۹
صا ۱۸۵	خلا (استثناء) ۲۷۵، ۲۴۶
صفت تفضیلی ۲۰۸، ۲۰۷	خلا (حروف جر) ۱۰۱
صفت عالی ۲۰۸، ۲۰۷	خلاف (ظرف) ۲۲۴
صفت مشبّهه ۲۱۱، ۱۹۴، ۱۹۱	ذ
صیغه مبالغه ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۵	ذاک ۱۲۷
صیغه‌های فعل ماضی ۳	ذانیک ۱۲۷
صیغه‌های فعل مضارع ۵	ذلک ۱۱۷
ض	ذوالحال ۲۴۲
ضمیر ۱۳۰، ۱۲۶، ۱۲۲	ر
ضمیر رفع ۱۲۶	رُبَّ (تقلیل) ۲۷۵
	رُبَّ (حرف جر) ۱۰۱

عن (حرف جر) ۱۰۱	ضمير متصل بارز ۱۲۶
عِنْدَ (ظرف) ۲۲۴	ضمير منفصل بارز ۱۲۶
عن (مجاورت و بدلیت) ۲۷۰	ضمير نصب ۱۲۶
غ	ظ
غیر (استثناء) ۲۴۶	ظرف ۱۴۴ ، (ظرفهای مبنی) ۱۴۵ ،
ف	ظرفهای مُعَرَّب ۲۲۴ و رك به :
ف (جواب) ۱۴۰	مفعول فيه
ف (ترتیب ، ربط جمله جواب بجملة	ظرف زمان و مکان ۲۲۴
شرط و نیززائد) ۲۶۷	ظرفهای مُعَرَّب ۲۲۴
فاعل ۴۹ ، ۸۴ ، ۸۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰	ظَلَّ ۱۸۵
فُعَّال ۱۵۳	ع
فُعَّال ۱۵۳	عدا (استثناء) ۲۴۲ ، ۲۷۵
فَعَّال (مبالغه) ۲۱۱	عدد ۲۵۲
فَعَالَة (مبالغة) ۲۱۱	عدد اصلي ۲۵۸
فعاليل ۱۵۴	عدد مرکب ۲۵۹
فُعِّل ۱۵۳	عدد وصفی ۲۶۴
فِعَّل ۱۵۳	عشرون ... ۲۶۱
فُعِّل ۱۵۳	عقود ۲۶۱
فُعِّل ۱۵۳	عَلَّ (امید) ۲۷۵
فُعِّل ۱۵۳	علامات تأنیث ۹۸
فَعِّل (مبالغه) ۲۱۱	علی (استعلا و مصاحبت) ۲۷۵
فَعَّل ۴۹	علی (حرف جر) ۱۰۱
فعل مجهول ۷۹ ، ۸۱	عَلَّمَ ۱۳۲ ، ۱۳۳

كأنّ (تشبيه) ٢٧٧	فُعَلَاء ١٥٣
كَنَدَا كَنَدَا (كنايه) ١٤٢	فُعِلَان ١٥٣
كَلَّا (ردع) ٢٧٧	فَعَلَّلَ ٦٦
كَمَّ (استفهام) ١٤١، ١٤٢، (خبريه) ١٤٢	فَعَلَّتَ ١٥٣
كَمَّ (خبريه واستفهاميه) ٢٣٤	فَعَوَّلَ ١٥٣، (مبالغه) ٢١١
كُمَّ (ضمير) ١٢٦	فُعِيلَ ١٦٧
كُمَّا (ضمير) ١٢٦	فُعِيلَ (مبالغه) ٢١١
كُنَّ ١٢٦	فُعِيلَ (مبالغه) ٢١١
كَيَّ (اداة نصب) ٩	فَوَاعِلَ ١٥٤
كَيَّ (تعليل) ٢٧١	فَوْقَ (ظرف) ٢٢٤
كَيْفَ ١٤١، ١٤٢	فِي (حرف جر) ١٠١
كَيْفَمَا ١٤٠	فِي (ظرف) ، مصاحبت ، سبييت ( ٢٧٠
ل	ق
ل (لام امر) ٤١	قَبْلَ (ظرف) ١٤٥، ٢٢٤
ل (حرف جر) ١٠١	قَدَّ ٢٧١
ل: (امر ، ابتداء ، قسم ، اختصاص) ٢٦٧	قُدَّامَ (ظرف) ٢٢٤
لَا (نافيه للجنس) ٢٠٠	قَطَّ ١٤٥
لَا (لاى نهى) ٤١	ك
لَا: (نهى ونفى و نيز زائد) ٢٧١	ك: (تشبيه ، خطاب ، و نيز زائد) ٢٦٧
لَا (نفي جنس) ٢٧١	ك (حرف جر) ١٠١
لَاتَ (نفي) ٢٧٥	كَ (ضمير) ١٢٦
لازم ٣٧، ٣٨	كَانَ ١٨٥
	كَأَنَّ ١٩٩

۱۴۰ ( شرط ) ما	لَدُن ۱۴۵
ما : ( نفی ، باز داشتن عامل از عمل ،	لَدُن ( ظرف ) ۲۲۴
مصدریت و نیز زائد ) ۲۷۱	لَدَى ۱۴۵
ما انفكك ۱۸۵	لَعَلَّ ۱۹۹
ما برح ۱۸۵	لَعَلَّ ( امید ) ۲۷۷
ما دام ۱۸۵	لَكِنَّ ۱۹۹
ما ذَا ۱۴۲	لَكِنْ و لَكِنَّ ( استدرارك ) ۲۷۷
ما زال ۱۸۵	لِكِي ( اداة نصب ) ۹
ما فقی ۱۸۵	لَمَّ ۲۷۱، ۴۱
مائه ۲۶۳	لَمَّا ۱۴۵، ۴۱
ماضی ۳، ۱	لَمَّا ( نفی ) ۲۷۷
مبتدا ۱۷۱، ۱۶۹	لَنْ ۲۷۱
متعدی ۳۸، ۳۷	لَنْ ( اداة نصب ) ۹
متی ( شرط ) ۱۴۰ ، ( استفهام ) ۱۴۱ ،	لَو ۲۷۱
۱۴۲ ( ظرف ) ۱۴۵	لَوْلَا ( تخصیض و شرط ) ۲۷۷
مثنی ۱۱۰، ۱۰۹	لَوْما ( تخصیض و شرط ) ۲۷۷
مجهول . رك به : فعل مجهول	لَيْت ۱۹۹
مُد ( حرف جر ) ۱۰۱	لَيْت ( امید ) ۲۷۵
مُد ( ظرف ) ۱۴۵	لَيْس ۱۸۵
مذکر ۹۶	م
مرکب مزجی ۱۳۳	م ( دلالت بر جمع مذکر ) ۲۶۸
مستثنی ۲۴۵	ما ( کافه ) ۲۷۴
مسند ، مسند الیه ۱۷۱	ما ( موصول ) ۱۲۷

مفعول به ٢١٤، ٢١٣، ٣٨	مصغَّر ١٦٧، ١٦٦
مفعول فيه ٢٢٤، ٢٢٢	مصدر ١٥١، ١٤٩
مفعول لاجله ٢١٧، ٢١٩	مصدر (ميمى) ١٧٩، ١٧٧، ١٥٧
مفعول مطلق ٢١٧، ٢١٦	مصدر ١٨٣
مفعول معه ٢٢٧، ٢٢٦	مضارع ٥، ٤
مفعيل (مبالغه) ٢١١	مضارع منصوب ٨ (رك به : نصب)
مِن (ابتداء، تبعيض و نیز زائد) ٢٧٢	مضاف و مضاف اليه ١٠١
مِن (حرف جر) ١٠١	معانى ابواب ٤٩
مَنْ (شرط) ١٤٠، (استفهام) ١٤١،	معانى ابواب ٦٥، ٦٤
١٤٢	معتل الفاء (فعل) ٢٦، ٢٤
مَنْ (موصول) ١٢٧	معتل العين (فعل) ٢٨، ٢٧
منادى ٢٣٧	معتل اللام (فعل) ١٦، ١٥ (ماضى) ١٨،
مندُ (ابتدای زمان، مطلق ظرف) ٢٧٢،	١٩، ٢٠ (مضارع)
٢٧٥	معرفة ١٠١، ٩٣، ٩٢
مندُ (حرف جر) ١٠١	معطوف ٢٦٢
مندُ (ظرف) ١٤٥	مفرد ١٠١، ١٠٠
مَهْمَا ١٤٠	مفاعيل ١٥٤
مهموز (فعل) ١٤، ١٣	مفعال (مبالغه) ٢١١
موصول ١٣٠، ١٢٧، ١٢٢	مفعال (آلت) ١٩٤
مؤنّت ٩٧، ٩٦	مفعّل ١٧٩
مؤنّت حقيقى لفظى ٩٧	مفعّل (آلت) ١٩٤
مؤنّت حقيقى معنوى ٩٧	مفعلة ( ) ١٩٤
مؤنّت لفظى ٩٧	مفعول ١٨٠، ١٧٩، ١٧٧



هَذَا ، هَذَانِ ، هَذِهِ ۱۲۷، ۱۳۱	مؤنث مجازی لفظی ۹۷
هَلْ ۲۷۲	مؤنث مجازی معنوی ۹۷
هَسَّلاً (تخصیص) ۲۷۸	ن
هَمْ ۱۲۶	ن: (جلوگیری از ظهور کسره در آخر
هُمَا ۱۲۶	فعل، تأکید) ۲۶۸
همزه، رِک به: أ	نا (ضمیر) ۱۲۶
همزه (قاعده نوشتن) ۱۴	نایب فاعل ۸۴، ۸۶، ۸۷
هُنَّ ۱۲۶	نَحْنُ ۱۲۶
هُنَا، هُنَاكَ، هُنَالِكَ ۱۲۷ (ظرف) ۱۴۵	نداء ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷
هُوَ ۱۲۶	نسبت ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵
هُؤُلَاءِ ۱۲۷	نصب (در مضارع)، (معتلّ اللام):
هُی ۱۲۶	۲۰، ۱۸ (معتلّ العین - معتلّ الفاء):
هَيَّا (ندا) ۲۷۶	۳۰
و	نَعَم (جواب) ۲۷۶
و (حرف جر) ۱۰۱	نکره ۹۲، ۹۴، ۱۰۱
و، واو معیت ۲۲۶	نواسخ ۱۹۷ (حاشیه)
واو عطف ۲۲۶	ه
و، جمع بین دو چیز، استثناف، حال،	ه (تنبیه، در اسمهای اشاره و ضمائر و جمله)
معیت، قسم ۲۶۸	۲۷۲
وا (ندبه) ۲۷۲	ه (سکت در وقف و غیاب) ۲۶۸
واحد، واحده ۲۵۸	ه (ضمیر) ۱۲۶
واحد و عشرون ... ۲۶۲	ها (ضمیر) ۱۲۶
وجه التزامی ۹	هاتان ۱۲۷، ۱۳۱

ياء متكلم ١٠٤	ى
يسرة (ظرف) ٢٢٤	ى (تكلم) ٢٦٨
يسنة (ظرف) ٢٢٤	ى (صمير) ١٢٦
	يا (نداء و نديه ، تنبيه) ٢٧٢

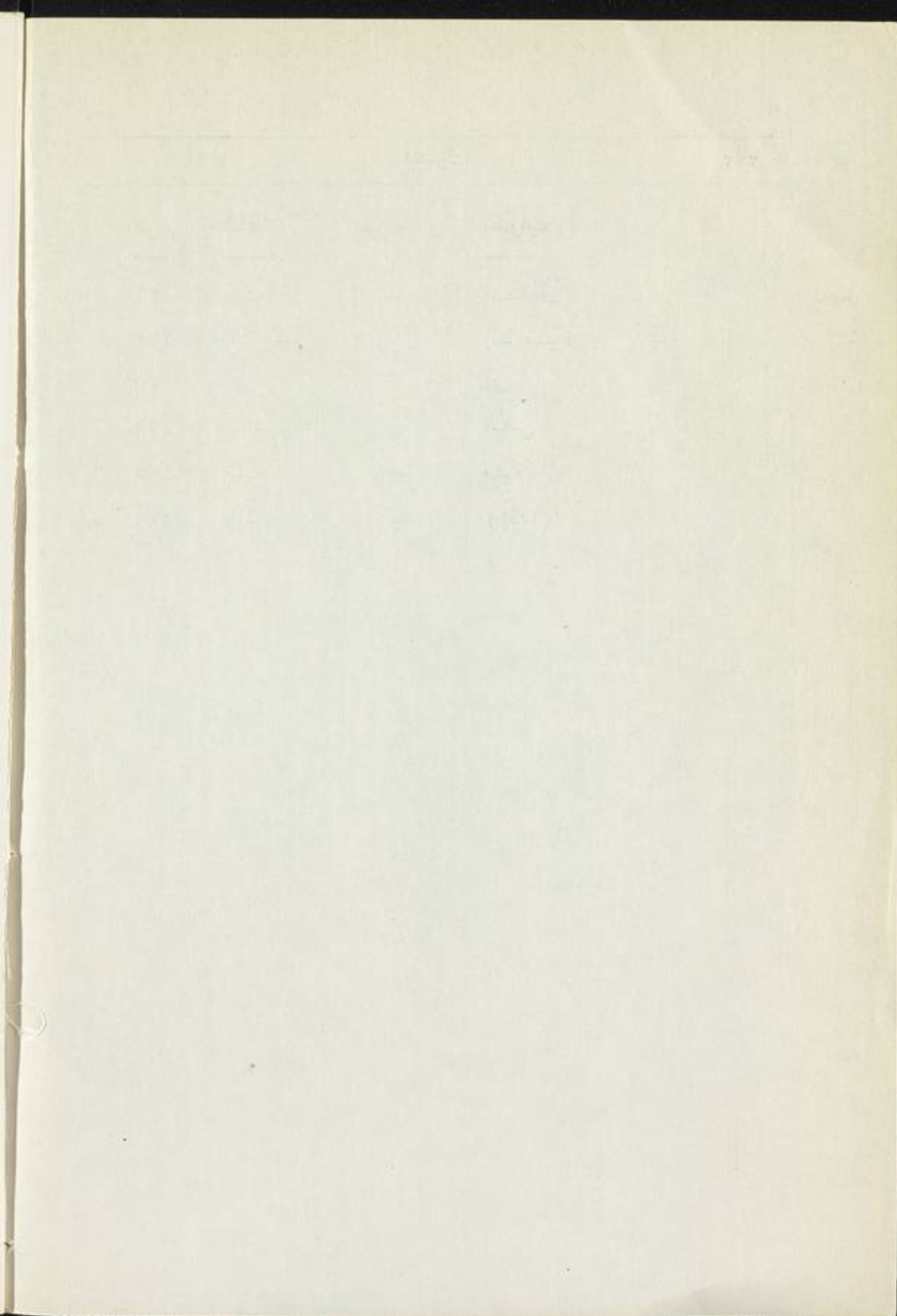
1. (1) 1000  
2. (2) 1000  
3. (3) 1000

## استدراك

الصَّوَابُ	الْخَطَأُ	ص
الْعَزْوُ	الْعَزْوُ	۲۰
الْعَدْوُ	الْعَدْوَرُ	۲۷
لِيَسْتَنْبُوا	لِيَسْتَنْبُوا	۳۰
يَقْرَأُوهُ	يَقْرَأُوا	۴۰
يَرْمِي	يَرْمِي	۴۳
يَرَأْفُ ، يَسْأَلُ	يَرَأْفُ ، يَسْأَلُ	۵۲
إِنَّمَا أَرْسَلَ	أَنَّمَا أَرْسَلَ	۵۹
وَالسَّيِّئَاتِي	أَو السَّيِّئَاتِي	۶۱
وَمَا أَنْ	وَمَا إِنْ	۶۲
نُعَاسِي	نُعَاسِي	۶۲
لِيَتَّضِحَ	لِيَتَّضِحَ	۶۲
الْهُدُوءُ	الْهُدُوءُ	۶۹
ذَرَّاتُ	ذَرَّاتُ	۷۵
شماره ۴، ۵، ۴	(پاورقی) شماره ۴، ۵	۷۶
نَكْفَتِي	(پاورقی) كَفْتِن	۷۸
مِيكَوِينِد	(پاورقی) كَفْتِن	۷۸
نَبَاشِد	(پاورقی) نَبَاشِد	۹۸

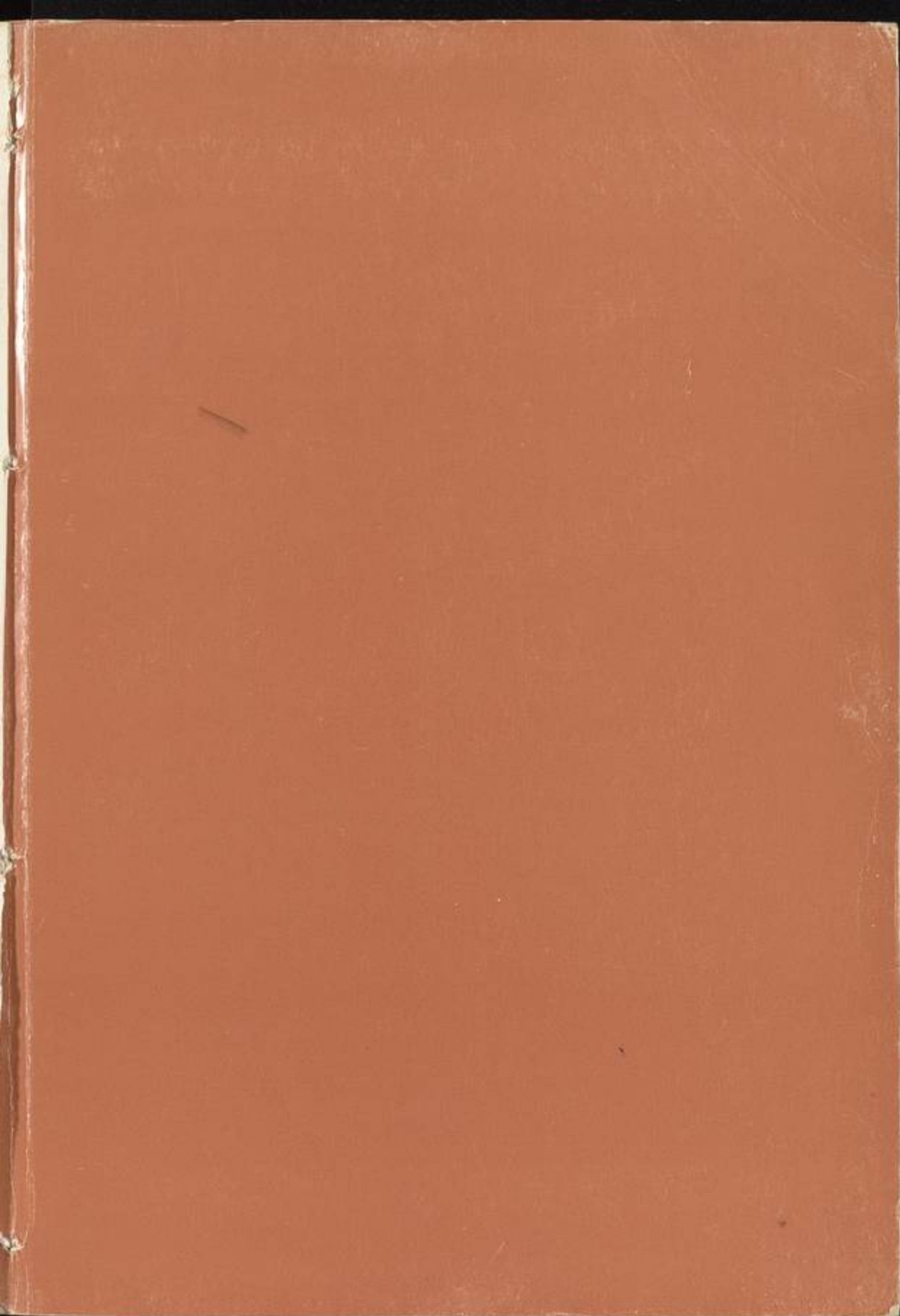
الصواب	الخطأ	ص
العالمية	العالمية	٩٩
الوالدين	الوالدين	١٠٧
حسنًا وأن	حسنًا وتان	١٠٨
هاتين	هاتين	١٠٩
برای مؤنث می توان	برای مؤنث	١١٣
أبًا الحسن	أبًا الحسن	١١٧
نواة	نواة	١٢٤
اللواتي	اللواتي	١٢٧
زمينه	(پاورقی) زمينه	١٦١
نیراناً	نیراباً	١٦٢
بَيضاوان	بَيضاوتان	١٦٩
الثلوج	الثلوج	١٦٩
عَضَّتْ	غَضَّتْ	١٧٠
زمستان مسند اليه	زمستان مسند اليه	١٧١
الصف	الصف	١٧١
مُثَّلَ عَلِيَا	(پاورقی) مثل أعلى	١٧٣
ب : القِراءَة	الف : الصِّرف	١٧٥
استخوانهاى	(پاورقی) استخوانها	١٨٨
يَمْنَةً وَيُسْرَةً	يُمنَةً وَيُسْرَةً	٢٠٣
٢٢٦ المفعولُ معه	ملاحظه :	٢٢٦
٢٢٧ ملاحظه :	المفعولُ معه	٢٢٧
افتادن	(پاورقی) افادن	٢٣٠

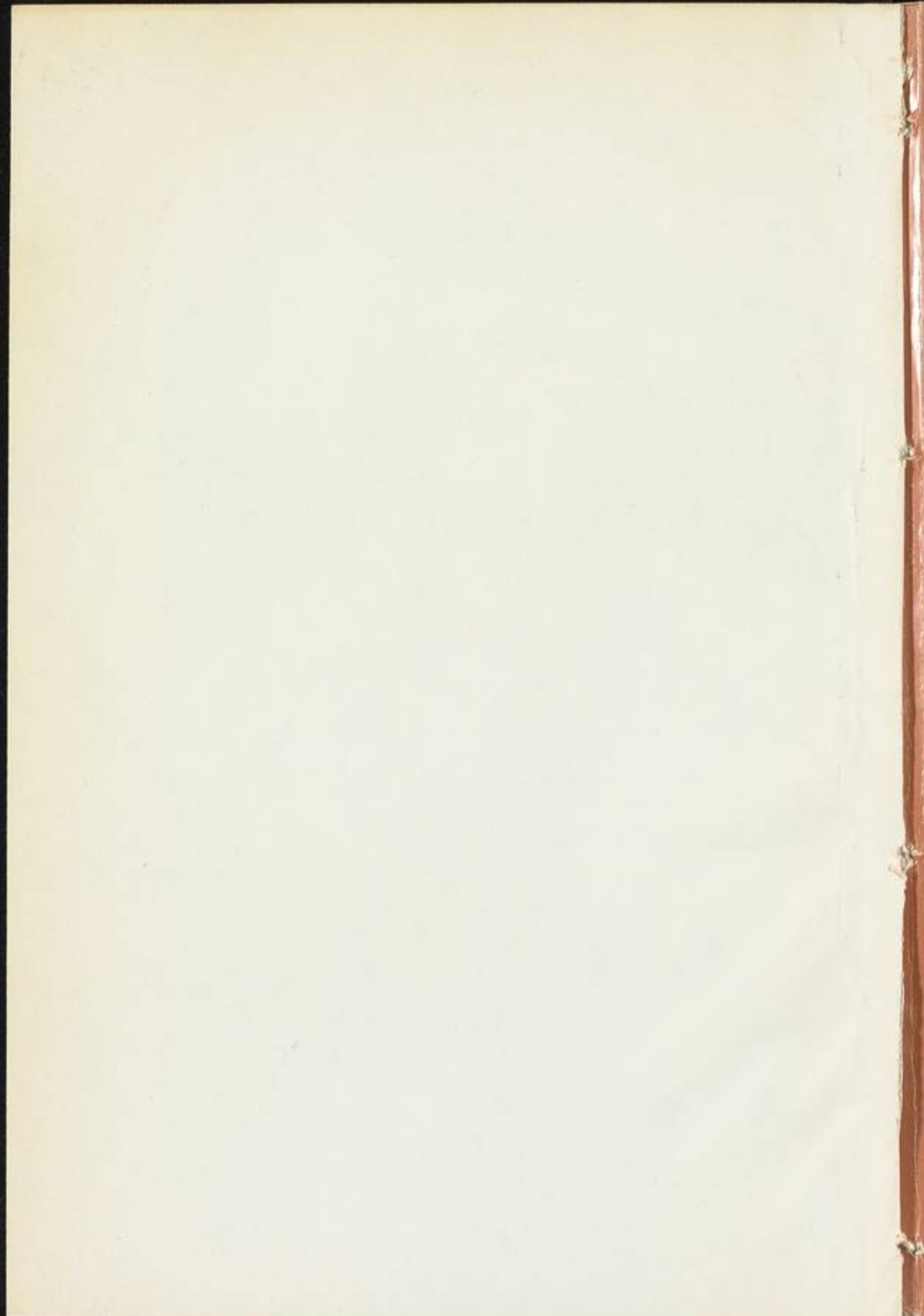
الصَّوَابُ	الْخَطَأُ	ص
يَسْتَفْرِقُ	يَسْتَفْرِقُ	٢٣١
إِثْنَا عَشْرَةَ	إِثْنَا عَشْرَ	٢٦٠
أَيُّ	آي	٢٧٣
النَّاسِ	أَنَّاسٍ	٢٧٥
مَنْيَّةٌ	مَنْيَّةٍ	٢٧٥
(إِذَا مَا)	(إِذَا)	٢٧٦

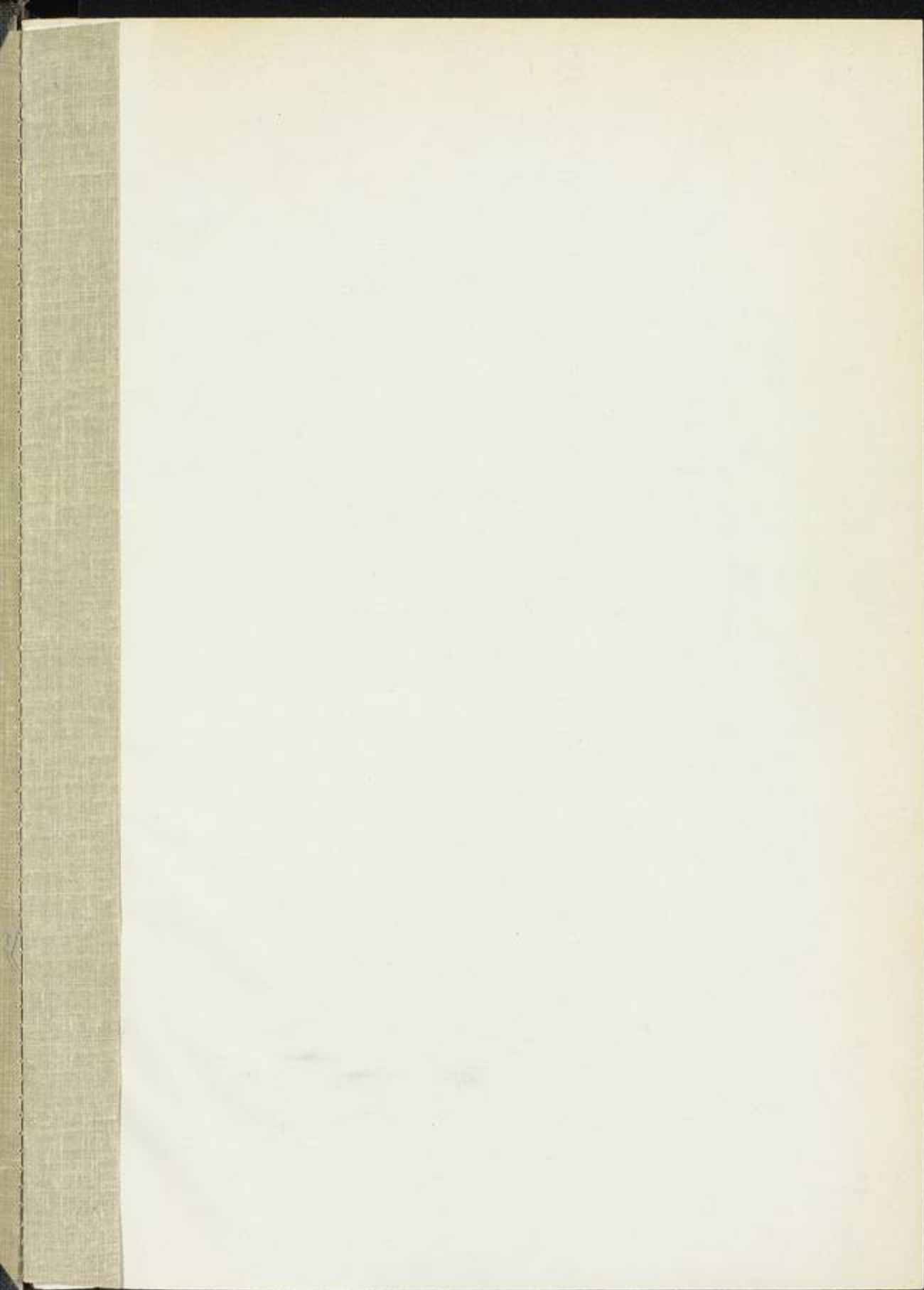












LIBRARY  
OF  
PRINCETON UNIVERSITY

Princeton University Library



32101 073580654

